ترجمه احتجاج

۳۵۵٤

۷۸۱٤۸
٦٩٠٧

م-ن

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ترجمه احتجاج
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۵۵۴
جمهوری اسلامی ایران
شماره و ثبت کتاب
۷۸۱۴۸

بازدید شد
۱۳۸۲

ترجمه احتجاج
۳۵۵٤
۷۸۱٤۸
٦٩٠٧
م-ن
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ترجمه احتجاج
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۵۵۴
جمهوری اسلامی ایران
شماره و ثبت کتاب
۷۸۱۴۸
بازدید شد
۱۳۸۲

تحفه اثنی ۳۵۵٤
۷۸۱٤۸
بازدید شد
۴۳ - ۲۲

خدای تعالی احتجاج اعدا و مشتمل باشد بر حدیثی چند در بیان ثواب المجادله که دفع کنند شکوک و شبهات را از دین قویم و صراط مستقیم بدلایل قاهره و براهین باهره و بعد از ان شروع ... مجادلات حضرت رسالت پناه و ائمه هدی علیهم السلم و بسیار باشد که ایراد ... شود در اثنای کلام ایشان کلام جماعتی از شیعه ایشان که مقام افشانی کردن کنند و در ... که سمت ذکر می‌یابد اسانید آن مذکور نیست بنا بر آنکه که اجماع فرقه ناجیه بر ... واقع است یا مضمون آن موافق دلایل عقلیه است و یا بنا بر آنکه مضمون آن در کتب سیر و اخبار در مرتبه اشتهار است میان مخالف و موالف مگر ان حدیث که مروی باشد ... امام ابی محمد الحسن العسکری علیه الصلوة و السلم که آن اخبار در اشتهار بمثابه دیگر اخبار ... اگر چه از راه معنی مناسب دیگر اخبار است بدین جهة ایراد کرده میشود اسناد آن اخبار در اول جزوی که از ان حضرت مروی باشد زیرا که مجموع اخباری که از ان امام همام در کتاب ... اسناد است که ایشان راویان تفسیر امام همام اند علیه الصلوة و السلم ... ن او آنچه مقصد مات و او مارا پسند است و خوشنودیکی که ان حق تعالی

است

در بیان بعضی آیات قرآنی که امر کرده شده است باحتجاج بر منازعه دیگر و جدال با خصمان بوجه احسن و فضیلت اهل آن حق تعالی در کتاب مجید در خطاب سید انبیا صلی الله علیه و آله میگوید یعنی مجادله کن با اهل خلاف بر وجهی که نیکوتر باشد و در خطاب مومنان میفرماید یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب از یهود و نصاری مگر بوجهی که نیکوتر باشد و در مقام محاجه ابرهیم علیه السلم با نمرود میفرماید و در احتجاج ابرهیم با ستاره پرستان و آفتاب و ماه پرستان بطلوع و غروب آن کواکب رجوع و ...

انها و اثبات محدث و افریننده مر ایشان را میفرماید و تلک حجتنا

و تیه ... و غیر آن از آیات که در امر باحتجاج واقع است و شرح و بیان هر یک در مواضع مناسب ایراد خواهد یافت انشاء الله تعالی و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت که فرمود ما جدال کنندگانیم در دین حق تعالی بزبان هشتاد پیغمبر و امام و آیات و اخبار در فضل علما که احتجاج کنندگان اند بسیار و بیشمار است و ما ذکر خواهیم کرد بعضی از ان اخبار. او ان جمله آنست که روایت کرده است سید عالم ابو جعفر مهدی الحسینی المرعشی رضی الله عنه از شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی رحمه الله و او از محمد بن احمد و او از شیخ عالم فاضل ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی رضی الله عنه و او از ابو الحسن محمد بن القاسم الاسترابادی المفسر و او از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد سیار و این دو شیعه امامی روایت کرده اند از امام همام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلم که آنحضرت از آبای کرام خود نقل تا حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله که فرموده دشوارتر از یتیمی یتیمی که منقطع شده از پدر خود یتیمی قیمی است که منقطع شده باشد از امام خود و قادر نباشد بر وصول باو و نداند که چگونه است در آنچه امتحان میکند و میرا بآن پیش آیند و آگاه باشید که هر کس از شیعه ما که عالم باشند بعلوم ما این با اهل شریعت ما که منقطع گشته از مشاهده ما یتیمی است در کنار او هر کس که هدایت و ارشاد کند او را و تعلیم کند او را شریعت ما در بهشت با ما باشد در درجات عالیه و مراتب رفیعه و باین اسناد مرویست از امام همام ابی محمد الحسن العسکری علیه السلم که گفت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود هر کس که از شیعه ما عالم باشد بشریعت ما و بیرون آورد ضعفای شیعه ما را از ظلمت جهالت بنور علمی که از ما باو رسیده باشد بیاید در روز قیامت و بر فرق او تاجی از نور باشد که روشن کرده اند همه اهل عرصات را و حله بر تن او پوشیده باشند که برابری نکند با کمترین رشته او دنیا و هر چه در دنیاست آنگاه ندا کنند ندا کننده که ای

بندگان

بندگان خدا این عالمی است از شاگردان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله آنکس که بیرون آورده است او را از حیرت جهالت در دنیا باید که امروز چنگ زند در نور او تا بیرون برد او را از حیرت ظلمات عرصات ... و تربت سرای بهشت عدن رساند پس بیرون آیند آنکسان که تعلیم یافته باشند از او در دنیا یا گشوده باشد قفلی از دل ایشان یا رهانیده باشد از شبهه و بهمین اسناد مرویست از امام همام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که گفت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود که هر کس که تکفل کند از برای ما یتیمی را که منقطع شده باشد از ما بجهة نهانی ما پس مواسات کند با او در علومی که از ما باو رسیده باشد تا هدایت و رشد یابد در روز قیامت حق تعالی فرماید که ای بنده کریم مواسات کننده من اولی بمواساتم ای ملایکه من بگردانید از برای او در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر در بهشت و بیفزایید بران آنچه لایق باشد بآن از سایر نعمتهای بهشت و بهمین اسناد از امام ابو محمد علیه السلم مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة و السلم فرمود که مرد عالم بمثابه شخصی است که با او شمعی ... ش کرده اند راه را بر مردمان و هر کس که راه بر و روشن کند دعا کند از برای ... م با او شمعی است در ظلمت جهل و حیرت پس هر کس که نجات یابد بها از ظلمت جهل و حیرت آزاد کرده او ستار آتش دوزخ و خدای تعالی عوض دهد او را بهر موی که در تن اوست آنچه فاضلتر باشد از صد و بیست هزار قنطار مال بلکه فاضلتر از آن چه صدقه مال آنگاه وبال می باشد پس بدرستی که خدای تعالی بدرا نچه فاضلتر باشد از صد هزار رکعت نماز که با خلاص در برابر کعبه کرده باشند و باین اسناد روایت که از امام ابو محمد العسکری علیه السلم که وی از امام همام جعفر بن محمد علیه الصلوة و السلم روایت میکند که فرمود علمای شیعه ما مرابطون اند در رهگذاری که ابلیس و عفاریت او از آن راه تاخت و تاراج اهل ایمان می آورند تا منع کنند ایشانرا از ضعفای شیعه ما و باز دارند تسلط شیطان و محبان او را از نواصب و خوارج بر محبان ما پس هر کس که باین امر شریف اشتغال نماید از شیعه ما فاضلتر باشد

ایشان و بر جهان ما

ایشان را هم

از کسی که هماوردم و ترک نماید به هزار هزار مرتبه چرا که این ذبّ میکند مضرت را از دین و آن دفع
میکند از ابدان و از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام مرویست باسناد معتمد که امام ابو
الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود فقیهی که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما که منقطع شده باشد از مشاهده
ما و تعلیم کند آنچه محتاج است بآن دشوارتر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که عابد همت او همه در
خلاص اوست و همت آن فقیه مصروف خلاص خود و بندگان خداست تا نجات دهد ایشان را
از شر ابلیس و مددکاران او این فقیه فاضلتر است نزد خدا از هزار هزار عابد و باین اسناد
از امام ابو محمد الحسن العسکری مرویست که حضرت امام الانس و الجن ابو الحسن علی ابن موسی
علیهما السلام فرمود که در قیامت عابدان را گویند نیکو مردمانید همت ایشان مصروف خلاص
ایشان بود و بار رسیدند و در آورند ایشان را در بهشت و اما فقها که علم ایشان بمردم رسیده
باشد و نجات داده باشند شیعیان ما را از دشمنان و ایشان را داخل رضوان حق تعالی
گردانیده باشند گویند با ایشان که ای کافلان ایتام آل محمد و ای راهنمایان ضعفاء ام[illegible]
عرصات توقف نمایید تا شفاعت کنید آنها را که از شما علم دین فرا گرفته اند و آنها را که علم را
و اگر فته باشند تا روز قیامت پس این گروه توقف کنند و این طایفه را شفاعت نمایند و با خود
در بهشت در آورند پس نظر کنید در تفاوت منزلت میان عابد و عارف و باین اسناد مرویست از
امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که امام هادی علی بن محمد علیهما الصلوة و السلام فرمود که اگر نه آن بودی
که بعد از غیبت امام قایم از علما بودندی که مردم را بحجت خدا خواندندی و ایشان را از متابعت او دلیل
گردندی و خلاص دهنده ضعفا شیعه ما بودندی از دام ابلیس و متابعان ایشان هیچکس نبودی که مرتد
نشدی از دین حق تعالی اما این طایفه نگاه میدارند دل ضعفا شیعه ما را همچنانکه نگاه میدارد
صاحب کشتی سکان کشتی را این گروه از شیعه ما فاضلترند از طوایف عالم و باین اسناد مرویست
از امام

در غیبة الامام علیه السلام
عالم [illegible] للمکلفین

از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که فرمود بیایند علماء شیعه ما در روز قیامت آنان که مدد
کار بودند ضعفا محبان را و اهل ولایت ما بوده باشند و بر سر ایشان تاجها عزت و بها باشد
و نور آنها عرصات را رسیده باشد و دوران تاجها سیصد هزار ساله راه باشد پس نباشد
هیچ یتیمی که تکفل کرده باشند او را و از ظلمت جهل رهانیده باشند و از حیرت بیابان گمراهی نجات بخشیده
باشند مگر آنکه چنگ زده باشد بشعبه از انوار ایشان پس بالا برد ایشان را تا آنجا که فوق بهشت است
آنگاه فرو آورد ایشان را در منزلهای که از برای ایشان آماده شده در جوار استادان
و معلمان ایشان بقرب ائمه هدی که ایشان را بجنت ائمه خوانده اند و نماند هیچ دشمن ایشان
از نواصب و خوارج مگر که بچشم ایشان از نور آن تاجها نابینا و گوش ایشان ناشنوا و زبان
ایشان لال گویا گردد و این نور بر ایشان زبانه آتش گردد و بردارد ایشان را و برساند و دوزخ
رساند پس بخوانند ایشان را در میان دوزخ و در آنجا قرار دهند و بهمین اسناد مرویست از
الحسن العسکری علیه السلام که فرمود بعضی از محبان محمد و آل محمد که مسکینان باشند
ایشان فاضلتر باشند از مواسات مساکین فقرا و ایشان آنکسان باشند که ایشان را قوت
میدهند و دشمنان خدا باشد از آن که همواره سرزنش و عیب میکنند ایشان را در دین ایشان و سفیه
میخوانند ایشان را و اعتقاد ایشان پس آنکس که تقویت کند ایشان را بعلم خود و زایل گرداند مسکنت
ایشان را تا مسلط شوند بر اعدا ظاهره از نواصب و خوارج و بر اعدا باطنه چون شیطان و اعوان
او و عاجز گردانند ایشان را از گمراه گردانیدن او فضا کند خدای تعالی از برای او آنچه موعود است
باهل سعادت بر زبان انبیا صلوات الله علیهم و بهمین اسناد مرویست از ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام
که فرمود روزی در حضور حضرت فاطمه علیها الصلوة و السلام دو کس با یکدیگر منازعه نمودند در امر دین
یکی مومن بود و یکی معانده پس تقویت کرد آن حضرت حجت مومنه را و غالب آمد بر معانده پس آن

زن بجایت فرحناک شد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود ملایکه بیشتر فرحناک شدند از تو از برای
غالب شدن تو و شیاطین اندوهناک تر شدند از اندوه این معانده حق تعالی با ملایکه گفت
واجب گردانید از برای فاطمه بجهت امداد این مسکینه بسیره هزار هزار خدمتکاران که آماده کردم
از برای او در بهشت عدن و بهمین قاعده بگردانید از برای هر کس که مددکاری میکند مسکینی را
در امر دین تا غالب شود بر معاند خود تا باشد از هزار هزار خدمتکاران که آماده شده باشد از
برای او در بهشت و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد علیه السلام که فرمود شخصی هدیه برد حضرت ابو
محمد الحسن بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام برد آنحضرت فرمود که چه چیز دوست میداری که در
عوض هدیه بتو رسد آیا بیست هزار درم یا آنکه در آموزم ترا بابی از علم که غالب شوی بر فلان
ناصبی که در شهر تو است و نجات دهی ضعفا شیعه ما را از گمراه گردانیدن او و اگر اختیار کنی
آنچه بهتر باشد آن هر دو را بتو عطیه خواهم کرد و اگر اختیار کنی آنچه زبون باشد بتو رسد آنچه اختیار
کرده باشی گفت ای پسر رسول خدا ثواب کسی که بیاموزد علمی و غالب شود بر نواصب دشمن
ضعفای شیعه را از گمراه گردانیدن او برابر بیست هزار درم میشود امام علیه السلام فرمود بهزار دینار
درجه درویست هزار هزار مرتبه گفت ای پسر رسول خدا چگونه اختیار کنم آنچه زبون تر باشد
بلکه اختیار میکنم علمی که باین نجات دهم ضعفا شیعه آل محمد را امام علیه السلام فرمود اختیار احسن
کردی پس بیاموزانید او را علمی که با او وعده کرده بود و عطا کرد بوی بیست هزار درهم پس
آن مرد برفت و بر آن ناصبی غالب شد و خبر آن بامام علیه السلام رسید و بعد از آن بخدمت امام
علیه السلام شتافت امام علیه السلام فرمود هیچکس این سود را نکرد که تو کردی و کسی باین سعادت
نرسید که تو رسیدی محبت حق تعالی حاصل کردی اولا و محبت رسول خدا حاصل کردی ثانیا
و محبت ال طیبین حاصل کردی ثالثا و محبت ملایک حاصل کردی رابعا و محبت برادران مومن حاصل

کردی خامسا و حاصل کردی بعدد هر مومنی و کافری آنچه فاضلتر است از دنیا بهزار مرتبه خوش
گوارا باد ترا چنین سعادتی و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که امام
امام جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود آنکس که دافع مضرت نواصب بوده باشد از ضعفا محبان
اهل البیت و بیاموزاند ایشان را حجتها ایشان بگرداند خدای تعالی همت ملایک بهشت در بنای
خانها از برای او و بس بنا عمارتها و نعمتها و لباسها و [illegible] از برای او که میدانند قدر او را و اگر
بود در کار عالمیان و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد علیه السلام که گفت امام الجن و الانس
علی ابن موسی علیهما السلام که فاضلتر چیزی که از پیش فرستد عالم محبان ما بهر امام خود از برای روز
عجز و فاقه آنست که فریاد رسی کرده باشد در دنیا مسکینی را از محبان ما از دست ناصبی عدو خدا
رسول در روز قیامت از قبر خیزند و ملایک رحمت صف زده باشند از کنار قبر او تا آنجا که منزل
ایشان است از بهشت پس بر دارند او را بر بالهای خود و گویند خوشا حال تو ای دفع کننده
سگان از ابرار و ای متعصب ائمه اخیار و برسانند بمنازل او در بهشت و بهمین اسناد از امام
ابو محمد علیه السلام مرویست که در وقتی که مجتمع بودند بر وجهی از محبان آل محمد یکی از تلامذه او گفت ای پسر
رسول خدا امروز همسایه است ناصبی که از ما میرسانند در تفضیل اول و ثانی و ثالث و ایراد
میکند حجتها و من اندیشه میکنم از جواب دادن آن امام علیه السلام فرمود هرگاه این جماعت
سخن گویند در باطل خود تو نیز سخن گوی و الزام کن ایشان را و بشکن حدت و سورت ایشان را
پس حاضر شد آن مرد آنجا که محل اجتماع ایشان بود و مجادله نمود و الزام داد ایشان را و از این حال
خندان فرح و سرور رسید که نداند اندازه آنرا مگر خدای تعالی و خندان غم و الم بآن متعصبان
شوم رسید که ضعاف فرح گویند دوستان تو و چون بازگشت بمجلس امام علیه السلام فرمود که ملایک
آسمان فرح و سرور یافتند ازین حال زیاده از آنکه شما فرح یافتید و شیاطین و اتباع او زیاده

ازین ملاعین غمگین شده‌اند و ترا به ملایکه آسمانها و ملایکه کرسی دعا می‌کنند این کرامان را دلیل بکنید
بان کرامان و آن موجب ازدیاد عذاب ایشان است فصل در ذکر طرفی از احتجاج
وجدالی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و آنچه جاری مجرای آن باشد با مخالفان
اسلام و غیر آن از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم مرویست که روزی در مجلس امام همام ابی عبدالله جعفر بن
محمد علیه السلم مذکور شد جدل در دین و آنکه پیغمبر خدا ازان نهی فرموده امام علیه السلم گفت نهی مطلق نفرموده
بلکه نهی فرموده از جدالی که بروجه احسن نبوده باشد نمی‌شنوید که خدای تعالی میفرماید ولا
تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بروجهی که احسن باشد و در محل دیگر میفرماید هی احسن
وجادلهم بالتی هی احسن یعنی مجادله کنید با مخالفان بطریق احسن و جدالی که نه بروجه احسن بوده باشد
حرام گردانیده است خدای تعالی بر شیعه ما سوال کردند که ای پسر رسول خدا جدالی که بطریق احسن
بوده باشد کدام است و آنچه نه بطریق احسن بوده باشد کدام امام علیه السلم فرمود اما جدالی که نه بطریق احسن
بوده باشد آنست که مجادله کنی با اهل باطل و رد نکنی آن باطل را بحجتی که نصب کرده است خدای تعالی
و آن جدال تو از آن حجه و انکار روجوه شد یا آنکه انکار کنی تو حجتی را که اهل باطل آن بحسب
اثبات باطل خود بمغلطه و تو ندانی که خلاصی از آن مغلطه بچه طریق است و با انکار آن سخن حق مشغول شوی این
مجادله حرام است بر شیعه ما زیرا که این مجادله سبب فتنه و گمراهی ضعفاء شیعه ما و موجب زیادتی گمراهی اهل
باطل این صنف مجادله را دلیل بر حجت باطل خود میدانند و ضعفاء شیعه ما را فتوری در اعتقاد و محبت راه می‌یابد و
جدالی که بطریق احسن باشد آن جدالی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا بآن مامور است خصوص
با منکران حشر و نشر ایشان که حق تعالی میفرماید قال من یحیی العظام وهی رمیم
یعنی گفتند آن منکر حشر که کیست
آنکه زنده میگرداند استخوانهای مرده را و حال آنکه پوسیده باشند
و هو
حق تعالی پیغمبر خود را تعلیم میکند مجادله و میفرماید که بگوی ای محمد که زنده میگرداند آنها را کسی

[illegible]

آفریده است آنها را در اول حال و او با فریدن همه چیزی دانا است یعنی آنکس که قادر بوده در اول امر که
ورا بیافریند بی ماده ترا اینه قادر خواهد بود که دوم بار آنها را در ماده آنها بیافریند و مرتبه دوم آسانتر
از مرتبه اول خواهد بود در قیاس عقل باز میفرماید الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنکس که گردانید
برای شما آتش را از درخت سبز تر آب و شما از آن درخت آتش می‌افروزید در بادیه اعراب دو درخت است
که آن را مرخ گویند و یکی را عفار از هر یک شاخی را قطع میکنند و از غایت تری آب از ایشان میچکد آنگاه مرخ را که
عبارت کرده اند بر عفار زمین میسایند که ماده عبارت کرده اند از آن آتشی بیرون می‌آید و ازان چراغ می‌افروزند
دیگر با جهات آن کفایت میکند پس کسی که قادر باشد که از آب آتش بیرون آورد قادر خواهد بود
که استخوانهای مرده را زنده گرداند باز میفرماید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم تباد
یعنی آیا او قادر نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمینها را بر آنکه بیافریند مثل ایشان را یعنی کسی که قادر باشد
بر آفریدن آسمانها و زمینها با بزرگی قدر ایشان ترا اینه بر آفریدن آدمیان قادر خواهد بود و بس جای
انکار که چنان امری از قدرت بوجود آید و انکار میکنند که مرده را زنده کند آنگاه ابا عبدالله علیه السلم فرمود
که اینست جدال بطریق احسن است قطع میکند عذر کافران را و زایل میگرداند شبهه جاحدان را و اما جدالی
که بطریق احسن نیست و تو دفع باطل خصم را با انکار حقی کنی حرام است بر شیعه ما زیرا که خصم تو منکر
حقی است و تو منکر حقی دیگر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم میفرماید بر خواست مردی دیگر و امام
همام ابا عبدالله علیه السلم گفت ای پسر رسول خدا آیا جدال میکرد پیغمبر خدا با منکران دین امام علیه السلم
فرمود باید که گمان نبری بر پیغمبر خدا آنکه مخالف حکم خدا کرده باشد حق تعالی فرمود
وجادلهم بالتی هی احسن و فرمود
و تو گمان نبری که پیغمبر خدا مخالفت
کرد امر خدا را و جدال خصماء دین نفرمود و یا خبر نداد مردم را بآنچه مامور شده بود که بآن خبر دهد
ایشان را و تحقیق که خبر داد مرا پدرم محمد باقر از جدم علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی سید

قطع اصحاب ادیان خمسة الملة من الیهود
والنصاری والدهریة والثنویة
ومشرکی العرب

الشهداء از امیر المومنین صلوات الله علیهم که فرمود روزی در مجلس سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمع آمدند
اصحاب ادیان خمسه یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکان عرب یهود گفتند که ما میگوییم عزیر پسر خداست
و ما نزدیک تو آمده ایم که ببینیم اگر تو قایل میشوی بآنچه ما میگوییم پس ما قایل باشیم پیش از تو بحق و صواب و اگر
قایل نباشی با تو مجادله خواهیم در آن و نصاری گفتند که ما میگوییم عیسی پسر خداست و با او متحد گشته و ما نزد تو آمده ایم
تا ببینیم اگر موافقت کنی با ما سبقت ما را باشد در اعتقاد و صواب و اگر مخالفت کنی با ما مخاصمت و مجادله خواهیم
با تو و دهریه گفتند ما میگوییم موجودات را ابتدایی نبوده و دایم بوده اند و ما نزد تو آمده ایم تا ببینیم اگر قایل
باشی بآنچه ما گفتیم سبقت در ادعای حق ما را باشد و اگر مخالفت کنی با تو منازعت و جدال نماییم ثنویه گفتند
نور و ظلمت مدبران عالم اند و ما نزدیک تو آمده ایم تا معلوم کنیم که اگر قایل باشی بآنچه گفتیم سبق در فضل از ما
در یافتن حق و اگر قایل بآن نباشی مخاصمت کنیم با تو و مشرکان عرب گفتند که بتهای ما معبودان ما اند نزد
تو آمده ایم تا بدانیم که اگر قایل باشی بآنچه ما گفتیم متابعت و پیروی کنیم ترا و اگر مخالفت نمایی ترا مجادله کنیم
با تو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی مرا به پیغمبری فر
و مرا حجت بر عالمیان ساخت تا بشارت دهم باور کنندگان را و بیم کنم جاحدان او نزد
کنندگان دین با ایشان باز کرد و آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با یهود گفت شما نزد من آمده
اید تا سخن شما را قبول کنم بی دلیل گفتند آمده ایم تا دلیل بر اعتقاد خود اقامت کنیم حضرت فرمود دلیل شما
چیست بر آنکه عزیر پسر حق تعالی است گفتند دلیل آنست که عزیر احیاء توریه کرد از برای بنی اسرائیل
بعد از آنکه محو شده بود در میان ایشان و احیاء توریه بدان جهه کرد که پسر حق تعالی بود حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر احیاء توریه در میان شما سبب آن شود که عزیر پسر خدا باشد حضرت
موسی علیه السلم که باضعاف این کرامت موصوف است مستحق منزلتی بزرگتر از پسری حق تعالی
باشد و اگر شما از پسری آن خواهید که مشاهد شماست در دنیا از ولادت امهات و اولاد را بوطی آبا باید

پس کافر شده اید بحق تعالی و تشبیه کرده اید او را بمخلوقات و اثبات کرده اید از برای او صفت محدثات
و آنکه او محدث و مخلوق است و او را خالق و صانعی است که بیافریند اوست یهود گفتند مراد ما این معنی
نیست زیرا که این معنی کفر و الحاد است بلکه مراد ما آنست که پسر اوست از راه عزت و کرامت و آن بدان ماند که
عالمی با کسی از تلامذه خود از برای اظهار کرامت و ابانت منزلت میگوید ای پسر من نه از راه ولادت از او
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و اگر مراد شما پسری از راه کرامت و منزلت است پس
جواب آنست که سبق ذکر یافت بلکه گوییم شما را از کتاب دیگر محذورات لازم است چه شنیده میشود که
بعضی عظیم المنزله بعضی را از جهت تعظیم و اکرام پدر و شیخ و سید و امثال آن میخوانند پس جایز باشد نزد شما
آنکه موسی را علیه السلم پدر یا عم یا سید یا شیخ نسبت بحق تعالی گوید پس خاموش و متحیر شدند یهود و
گفتند مهلت ده ما را ای محمد تا تامل کنیم در جواب حضرت علیه السلم فرمود و نظر کنید از روی انصاف
تا بدایت بیابید از حق تعالی آنگاه توجه نمود به نصاری و گفت شما میگویید که حضرت قدیم عز و علا با عیسی
متحد گشته و ازین روی پسر اوست مراد شما ازین سخن چیست آیا مراد آنست که قدیم بسبب اتحاد با حادث
حادث گشته یا حادث بجهت اتحاد با قدیم قدیم شده یا مراد از اتحاد اختصاص عیسی است و ازین روی
پسر اوست اگر مراد آنست که قدیم حادث یا حادث قدیم میشود محالی گفته باشید چه فطرت سلیمه حاکم
است بر آنکه حادث قدیم و قدیم حادث نتواند شد و اگر مراد از اتحاد اختصاص بکرامتی باشد که
دیگران از آن مشارکه نباشد پس جواب آنست که گفته شد در این معنی با یهود و اعاده فرمود جواب
تمام پس خاموش شدند و الزام یافتند مگر یک کس از ایشان که گفت ای محمد آیا شما میگویید که ابراهیم خلیل الله است
و چون شما این را جایز دارید پس چرا منع کنید ما را از آنکه گوییم عیسی پسر خداست حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمود که این دو سخن مشتبه نشوند بیکدیگر هرگز زیرا که گفتن ما آنکه ابراهیم خلیل الله است
اشتقاق آن از خلت است و یا از خلت اما خلت بمعنی فقر و فاقه است و ابراهیم را علیه السلم فقر

[illegible]

فاقه و نسبت با حق تعالی حاصل بود و از ما سوی منقطع و با آن حضرت متصل بود تا آن مرتبه که چون او را
در منجنیق نهادند و در آتش می انداختند حق تعالی جبرئیل را گفت مدد کار باش وی را در میان هوا باو رسید
گفت هیچ حاجتی داری تا مدد کنم ترا حضرت ابراهیم علیه السلم فرمود اما الیک فلا اما بتو هیچ حاجت ندارم
رسیده است و اتخذ الله ای تعالی بجا آوردن کسی که او حبت بدین جهت حق تعالی او را در انجیل خواهر اسباری
فقر و فاقه و احتیاج او بحق تعالی و انقطاع او از ما سوی او و هر گاه که مشتق از خلیل باشد از خلت دوستی که
دل بحق در آمدن است و مطلع شدن بر اسرار او که دیگری مطلع نباشد پس معنی خلیل عالم مطلع بر اسرار
بحق باشد و از اینجا تشبیه حق تعالی بخلق لازم نمی آید و قیاس شما باطلست بعضی گفتند در کتب منزله وارد است
که عیسی علیه السلم فرمود انی ذاهب الی ابی یعنی بنزدیک پدر خود میروم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
اگر شما بمضمون کتاب عمل میکنید در انجا چنین است که من میروم نزد پدر من و پدر شما پس بگوئید که همه حواریان
عیسی که مخاطب این خطاب بوده اند پسران حق تعالی اند بالجمله که عیسی پسر خدای تعالی است و آنچه در کتاب
است باطل گشته زعم شما است که عیسی پسر خداست بلکه اختصاص و برکاتی که دیگری را آن گرامی شد
پس باید که این اختصاص در دیگری باشد و مع هذا مستحق اسم پسری شده باشند پس شما اگر
تاویل موافق نکرده باشند شاید که مراد عیسی علیه السلم از پدر آدم یا نوح بوده باشد که در زمان
ملاقات ایشان محتمل است پس خاموش شدند گروه نصاری و گفتند ما ندیدیم مثل تو کجا ولی ما را مهلت
ده تا ما نظر کنیم در سخن خویش بعد از آن متوجه طایفه دهریه شد و با ایشان گفت زعم شما آنست که
موجودات را ابتدائی نیست و همیشه بوده و خواهند بود در جواب گفتند ما حکم میکنیم مگر بر آنچه مشاهده میکنیم و چون
با فتح انقضا و فنای ایشان را حکم کرده ایم بانکه ابدی ام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
آیا دریافتید از برای موجودات قدم را و دریافتید بقا را ابا پس اگر گویند که دریافته ایم قدم و بقا را در
ایشان مطالب به بیان خواهید بود گفتند ما این میگوییم که مشاهده نکرده ایم از برای ایشان قدم و بقا

گفته شاید که

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که درین هنگام اگر حکم کنید بر موجودات بقدم و بقا بالجمله که مشاهده
نکرده اید در ایشان حدوث را اولی خواهد بود از آنکه حکم کنید بر موجودات بحدوث از آنجهت که مشاهده نکرده اید
در ایشان قدم و بقا را باز میگوییم آیا شما مشاهده میکنید روز و شب را که یکی بعد از دیگری است و برین
وجه بوده اند همیشه گفتند بلی حضرت فرمود آیا جایز میدارید اجتماع ایشان را گفتند نه حضرت فرمود که پس درین
هنگام منقطع باشد یکی از دیگری و سابق باشد احدی بر دیگری و لازم شود که حکم کنید بلزوم حدوث
آنکه سابق باشد از شب و روز باز فرمود که آن شب و روزی که از پیش گذشته متناهی است یا غیر متناهی
است اگر باحدی رسیده باشد که ابتدا باشد از او پایان و طبع سلیم بصحت آن قایل نیست و اگر گویند که متناهی
است بحدوث آن قایل شده باشند باز فرمود که زعم شما آنست که عالم قدیم است نه حادث آیا شما دانا
هستید بمعنی قدم که اثبات آن و حدوث که نفی آن از عالم میکنید یا نه گفتند بلی حضرت فرمود پس
آنچه مشاهده میشود که اشیا بعضی محتاج اند به بعضی همچنانکه مشاهده میشود در بنا خانه که بعضی اجزا آن محتاج است
در بنا شد بنا خانه وجود پذیر نشود پس هر گاه که این احتیاج بعضی به بعضی در وجود صفت
قدیم بوده اند بود پس بگوئید که اگر چیزی محدث باشد چگونه تواند بود و بر چه صفت تواند بود پس خاموش
شدند و بدانستند که نخواهند یافت از برای محدث صفتی بغیر از آن صفت که قدیم را بآن موصوف
میدارید بعجز اعتراف نمودند و مهلتی از برای تامل طلب کردند بعد از آن حضرت رسالت منقبت صلی الله
علیه و آله روی آورد بطایفه ثنویه و گفت زعم شما آنست که نور و ظلمت مدبر عالم اند آیا چه داعی است
شما را باین سخن گفتند ما در عالم یافته ایم خیر و شر بسیار و یافته ایم که خیر ضد شر است و معقول
نمیشود که فاعل خیر فاعل شر باشد و ضدین از یک فاعل در وجود آید چنانکه محال است که از آتش
برودت آید و محالست که از برف حرارت آید لاجرم اثبات دو صانع قدیم کرده ایم که یکی فاعل
خیر باشد و یکی فاعل شر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آیا شما می بینید

سفیدی و سیاهی و سرخی و زردی و مانند آن که اینها ضد یکدیگرند که در یک محل مجتمع نشوند گفتند
بلی حضرت فرمود که چگونه این عالم از امتزاج نور و ظلمت حادث تواند شد و حال آنکه در طبع نور میل
صعود است و در طبع ظلمت میل بنزول و چون هر یک راهی مخالف راه یکدیگر میروند چگونه بیکدیگر منضم میشوند
باز حضرت صلی الله علیه و آله روی بمشرکان عرب آورد و فرمود شما از برای چه عبادت میکنید بتها را
در جواب گفتند ما تقرب میجوییم در عبادت بتها بحق سبحانه و تعالی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
آیا این بتان مطیع و عابد پروردگار اند تا تعظیم ایشان موجب قربت بخداوند تعالی باشد گفتند
نه پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود شما ایشان را بدستهای خود نتراشیده اید اگر ایشان عبادت
شما اختیار کردندی بتقدیر جواز عبادت مخلوق اولی می بود از آنکه شما عبادت ایشان کنید چون
این سخن شنیدند اختلاف در میانه ایشان پدید آمد بعضی گفتند حق تعالی حلول کرده در شخصی که این بت
بصورت او تراشیده شده و ما بتعظیم این صورت تعظیم آن شخص قصد کرده ایم که حق تعالی در او
حلول کرده و بعضی گفتند این بتها صورتها اند از برای قومی که مطیع و منقاد حق تعالی بودند ما
از عبادت آن صورتها تعظیم آن قوم قصد کرده ایم و بعضی دیگر گفتند چون حق تعالی امر کرد ملائکه را
بسجده آدم و ما از ملائک سزاوارتر بودیم صورت آدم را سجده میکنیم او را از برای تقرب بحق سبحانه
و تعالی چنانکه ملائک تقرب نمودند بحق تعالی در سجده آدم و شما تقرب میجویید بحق تعالی در طواف
خانه کعبه و محاریب در مساجد میسازید و سجده آن میکنید بقصد تعظیم خانه کعبه و مقصود از سجده محاریب
و کعبه تعظیم حق سبحانه و تعالی است نه مسجد و محراب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که شما خطا کرده اید و طریق صواب بر شما پوشیده است اما شما که میگوئید که خدای تعالی حلول
کرده است در مردمی که این بتان صورتهای ایشان است وصف میکنید حق تعالی را بصفت
مخلوقات زیرا که حلول حق سبحانه و تعالی در چیزی بعد از احاطه الخیر بحق تعالی تواند بود و درین

هنگام فرقی نباشد میان حق تعالی و سایر اموری که حلول در محل میکنید از رنگ و بوی و طعم و نرمی و زبری
و سبکی و گرانی و آنچه با اینها مانند و چرا اینها محدث باشند و حق تعالی قدیم و چگونه محتاج باشد بمحل
چیزی که پیش از محل موجود بوده باشد و چون شما وصف کردید حق سبحانه و تعالی را بصفت محدثات
که آن حلول است پس همچنین که وصف کرده اید او را بزوال و تغیر و این دو صفت دست بعدم و فنا زیرا که
این امور از صفات حال و محلول فیه است و همه اینها تغیرپذیرند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون باطل شد
آنچه گمان شما بود از حلول حق تعالی در چیزی پس باطل شد آنچه مبنی بر آن باشد پس خاموش شدند این گروه
و در جواب تامل کردند حضرت صلی الله علیه و آله توجه نمود بفرقه دوم و گفت خبر دهید مرا که هرگاه که شما
عبادت کنید صورتهای کسانی که عبادت کرده اند حق سبحانه و تعالی را و نماز گذارید و سجده کنید
و روی خضوع بر خاک مذلت نهید از برای تعظیم آن صورتها تعظیم از برای خدای تعالی تقدیم رسانیده باشید
چه طبع سلیم حاکم است بآنکه سزاوارترین کسی مستحق تعظیم و عبادت باشد آنست که در تعظیم زیاده از تعظیم
او ننمایند چه معلوم است که اگر پادشاهی عظیم الشان را برابر یکی از بندگان او بتعظیم و اکرام
بمنزلت آن پادشاه کرده باشد و زیادتی در تعظیم بنده او این سرد و قبیح است
و ناپسندید پس شما را در عبادت اصنام حرمت عیب و نقصان بمنزلت پروردگار حاصل نیست
پس خاموشی اختیار کردند و رجوع بفکر و تامل نمودند بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم توجه
نمود بفرقه سیوم فرمود شما تشبیه کردید عبادت خود را بعبادت ها و قیاس کردید یکی را بدیگری
و حال آنکه تفاوت میانه ایشان واضح و روشن است چه ما بندگان خداوندیم مطیعان امر و نهی
او آنچه امر کرده اند بجای می آوریم و آنچه ما را از آن نهی کرده اند امتناع می نماییم و از آن تجاوز نمی نماییم
و چون امر کرد ما را که روی بکعبه آوریم و عبادت او کنیم و همچنین در هر شهر که باشیم روی بکعبه
آوریم و عبادت او کنیم پس ما باین عمل از طاعت حق تعالی بیرون نباشیم و حق تعالی چون امر فرموده بسجود

آدم را نفرمود که بصورت آدم که غیر آدم است سجده کنید پس قیاس شما درین مقام صحیح نباشد
چه شاید که حق تعالی این عمل را از شما مکروه داند چون امر نکرده است شما را بان باز آنحضرت
فرمود که اگر بحضی رخصت دهد که در خانهٔ معین از خانهای او در آید تواند بود که در خانه که رخصت نداده
باشد در آید کهشد نتواند بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس حق تعالی بان سزاوار است
که در ملک او تصرف نتوان کرد دیگر رخصت داد پس خاموش شدند و مهلت از برای تفکر و تامل طلب کردند
امام همام ابا عبد الله علیه الصلوة والسلام فرمود که بحق خدای که پیغمبر را براستی بخلق فرستاد که
سه روز بدین جماعت نگذشت که ایمان به نبوت آنحضرت آوردند و ایشان بیست و پنج نفر بودند
و گفتند ندیدیم مثل حجتهای تو صحیح حجتی و گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدای

در احتجاج سند
المرسلین علیه صلوات المصلین با گروه مشرکان امام ابو محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام روایت کرده
که سوال کردم از پدرم ابو الحسن علی بن محمد علیهما الصلوة والسلام که آیا حضرت رسالت مآب صلی الله
علیه و آله مناظره با یهود و مشرکان مینمود گاهی که در مجلس آنحضرت حاضر می شدند
فرمود بلی مکرر با ایشان مجادله فرمود چنانچه آیات قرآنی بران دلالت دارد و حضرت
مقال من التفصیل والاجمال آنست که روزی آنحضرت در آستانهٔ خانهٔ کعبهٔ معظمه نشسته بود ناگاه جمعی
از رؤسای قریش چون ولید بن مغیره مخزومی و ابو البختری بن هشام و ابو جهل بن هشام و عاص بن
وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیه مخزومی با جمعی دیگر از اعیان ایشان حاضر شدند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در میان جمعی از مومنان بود و کتاب خدای تعالی را بر ایشان میخواند و اوامر و
نواهی الهی را بایشان میرسانید مشرکان بعضی با بعضی گفتند امر محمد بسیار اعتبار یافت و ما در دفع
آن سعی لایق بتقدیم نرسانیدیم مناسب آنست که در مجلس او در آئیم و با او احتجاج و جدال نمائیم
و در سرزنش و الزام و افحام او کوشیم شاید که در نظر اتباع خود حقیر شود و قدر و منزلت

او از دلها

او در دل ایشان زایل گردد و بدین جهة از باطل و ضلال خود باز آید و اگر ازین باز نیاید علاج او
بشمشیر قاطع توان شد انگاه ابو جهل گفت کیست که متصدی مناظره و مجادله او خواهد شد عبد الله
بن ابو امیه مخزومی گفت که اگر شما راضی باشید من با او مناظره و مخاصمه نمایم و او مردی پر جدال و لجاج
بود و ابو جهل گفت ما بان راضی داده‌ایم پس باتفاق بمجلس آنحضرت آمدند و عبد الله گفت ای محمد لاف
عظیم میزنی و سخنان گران میگوئی گمان میبری که پیغمبر خداوند عالمی چه سزاوار نیست خداوند عالم را
که چون تو شخصی پیغمبر او باشد که با وجود بشریت خورد و آشامد و در بازار گردد پادشاه روم و
پادشاه فرس رسول ایشان نمی باشد مگر مردی بسیار مال و جاه که او را خدم و حشم بسیار باشد
پس رسول خداوند عالم باید که از رسول ایشان پر مال تر و با جمعیت تر باشد و اگر تو پیغمبری بودی با تو
ملکی می بود که ما او را مشاهده میکردیم و تصدیق به نبوت تو میکرد و اگر حق تعالی میخواست که پیغمبری
مبعوث سازد البته ملکی را به پیغمبری میفرستاد نه بشری که مانند ما باشد و نیستی تو مگر مردی که با تو
[illegible] ده و از پریشانی این سخنان میگوئی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود هیچ سخن دیگر مانده است ترا
[illegible] خدا میخواست که پیغمبری باو فرستد بشخصی عظیم المرتبه از مکه یا طایف میفرستاد یا بشخصی عظیم المنزله از
[illegible] ایشان و ولید بن مغیره بود در مکه و عروة بن مسعود در طایف حضرت فرمود هیچ سخن دیگر مانده
است ای عبد الله گفت بلی ما ایمان نخواهیم آورد بتو تا روان کنی از برای ما در زمین مکه چشمهای آب زیرا که
زمین سنگستان بی آبست و ما را بچشمهای آب احتیاج تمام است یا آنکه باشد ترا بستانی از خرما و انگور از آن
بخوری و ما را از آن اطعام نمائی و جویهای آب در میان درختان جاری باشد و یا آنکه آسمان بر سر ما
فرود آید پاره پاره که تو گمان برده و بپوشاند و هلاک گرداند ما را و چنین که تو گفته زیرا که اگر چند تو بپوشانند
ما از آسمان فرود آید البته بهلاک ایشان گویند که آن ابر است بر هم نشسته و ما این بگوئیم چنانکه گفته
تو اند [illegible] وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم او تأتی بالله والملائکة قبیلا یعنی و یا آوری

خدای تعالی و ملائکه را که در مقابل ما بگویند که تو پیغمبری و یکون لک بیت من زخرف یا باشد ترا خانه
از طلا که نقش کنی ما را از آن و شاید که ما را طغیان به هم آید و تو در آینه گفته ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی یعنی بتحقیق آدمی هر آینه طغیان میکند از آنجهت که دید غنی و بی نیازی خود را او ترقی فی
السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه یعنی و یا بآسمان روی و ما هرگز بجهت آسمان
رفتن تو ایمان نخواهیم آورد تا زمانی که بیاوری بما کتابی که بخوانیم آنرا و مضمون آن که این کتاب
از خداوند عزیز حکیم بعبد الله بن ابی امیه مخزومی و جماعت او که ایمان آورند بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب
که فرستاده منست بایشان و باور دارند سخنان او را که از جانب منست و با این حال معلوم نیست
که ایمان بیاوریم بلکه اگر ما را بآسمان ببری و درهای آسمان را بر روی ما بگشائی هر آینه خواهیم
گفت انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون این تصرفیست که در چشمهای ما کرده و بسحریست که ما را کرده
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبد الله هیچ سخن دیگر داری گفت ای محمد آنچه گفتم بس است مقصود
من وافی است آنچه ترا بخاطر میرسد در جواب بگوی حضرت فرمود ای خداوند من تو میشنوی
سخن و دانا بهر چیزی میدانی گفتار بندگان خود را پس این آیات نازل شد که و [illegible]
تا اینکه فلا یستطیعون سبیلا و آیت تبارک الذی [illegible]
تا اینجا که و یجعل لک قصورا و آیه [illegible]
تا آخر آیه و آیه [illegible]
و مضمون آیات از تفصیل احتجاجات معلوم خواهد شد پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما آنچه
گفتی که من طعام میخورم چنانکه شما میخورید و در بازار میروم چنانکه شما میروید گمان میبرد که بدین
جهت نتواند بود که من رسول خدا باشم ندانسته اید که امر بدست خداست آنچه خواهد میکند
کسی را با او اعتراضی نیست و چون و چرا نتواند گفت بعضی را غنی و بعضی را ذلیل و بعضی را شریف

و فقیر

و بعضی را وضیع گردانیده همه ایشان طعام میخورند و در بازار میروند و بعضی را نرسد که گوید چرا من
فقیرم و دیگری غنی و ذلیل را نرسد که گوید چرا من ذلیلم و دیگری عزیز و درین جا نیست حال خدای
ایشان و اگر کسی بفرض این سخن گوید منازع احکام الهی گردیده و حکمت نشناخته است زیرا که خفض و رفع
و دولت و فقر و غنا و سقم و صحت بدست خداوند است و بندگان را بجز تسلیم و انقیاد طریقی نیست پس اگر
منقاد باشند مؤمن و منقطع اند و اگر ابا کنند کافر و جاحد بعد از آن این آیت نازل شد قل انما
انا بشر مثلکم یعنی بگو ای محمد که من بشرم مانند شما میخورم و می آشامم یوحی الی انما الهکم اله واحد
وحی کرده میشود بمن آنکه معبود شما نیست مگر خدای یگانه پس همچنانکه من بشرم مانند شما اما
پروردگار عالم مرا مخصوص گردانیده به نبوت شما را پس همچنانکه بعضی را مخصوص غنا و صحت و جمال
گردانیده و بعضی را از اینها بی نصیب گردانیده باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما آنچه گفتی پادشاه
روم و ملک فرس رسول ایشان با مال و عزت و غلام و حشم میباشند و رسول خدای تعالی باید
[illegible] باشد و بهتر ازین جواب آنست که تدبیر امور با حق تعالی است آنچه میخواهد میکند احوال [illegible]
[illegible] و پندار مردمان است بلکه بر مقتضای حکمت بانعام پیغمبران را بجهة مبعوث میفرستد که تا
مردم را بطاعت حق تعالی خوانند و ایشان را تعلیم دین و شریعت کنند و سعی جمیل درین باب
در آنات لیل و اطراف نهار بتقدیم رسانند و صاحب مال و قصور و حشم و خدم بجهة تفرق هم نوعی که
[illegible] و ازین امرات قیام و اقدام نتوانند نمود و از تمتع نعیم دنیا ایشان را قصور و فتور در تبلیغ رسالت
[illegible] ای عبد الله حق تعالی مرا بجهة مال و دنیا [illegible] برسالت برانگیخت تا بر شما قدرت و استیلا
ظاهر کرد و بدانید که با وجود تنهائی و تنگدستی من و جمعیت و مال و ثروت شما نتوانید که منع رسالت
من کنید و قادر نباشید که مضرتی بمن رسانید و زود باشد که خدای تعالی مرا ظفر دهد بر شما
[illegible] و شما را مسخر اهل ایمان گرداند باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما آنچه گفتی اگر تو پیغمبری

بودی هر آینه با تو فرشته می بود که مشاهده مردم میشد و تصدیق رسالت تو مینمود و بگو
اگر خدای تعالی خواستی که پیغمبری بما فرستد فرشته را بما فرستادی نه بشری که مثل ما باشد
بدان ای عبد الله که ما فرشته را بحواس دریافتن نتوانیم یافت و اگر فرشته بصورت بشر محسوس ما گردد
نخواهید دانست که آن فرشته یا بشر است و همچنان در التباس و اشتباه خواهید ماند ازین جهت حق
تعالی پیغمبر خود را از جنس بشر گردانید و مظهر معجزات ساخت که چون بدانید که از بشر چنین
معجزات صدور نتواند یافت آن معجزات گواه عدل بر صدق نبوت او باشد و اگر ظاهر شود
بر شما ملکی و اظهار معجزه کند که در قدرت بشر باشد دلیل نشود بر نبوت وی چه از شما معلوم
نشود که در قدرت ملک اظهار چنین معجزات هست مثلا مرغان پرندگی اعجاز ایشان نتواند بود
چرا که در قدرت ایشان پرندگی هست و اگر آدمی پرندگی کند معجز اوست ~~چرا که در قدرت~~
آدمی پرندگی کند معجز اوست چرا که در قدرت آدمی پرندگی نیست پس حق تعالی آسان گردانید
بر شما ادراک او و گردانیده است نبوت را او را بر وجهی که اقامت تواند کرد بر شما حجت
و مطلوب شما چیزی است که دشوار گرداند اقامت حجت بر آن از برای شما و اما
که تو مرد مسحوری و با تو سحر کرده اند چگونه مسحور باشم و شما میدانید کمال عقل و دانش مرا میدانید
که از آن زمان که در میان شما نشو و نما کرده ام تا اکنون که چهل سال از عمر من گذشته هرگز
زشتی یا کیدی یا خطائی یا قولی یا سفاهتی در رای از من در وجود نیامده پس گمان فساد عقل و خفت
رای بر چنین مردی ظاهر البطلان است و این معنی آنست که حق تعالی فرموده
انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا یعنی بنگر ای محمد که چگونه میزنند از برای تو مانندها را پس
گمراه شدند و دریافتن راه راست توانائی ندارند باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما
گفتن تو که چرا فرو فرستاده نشد این قرآن بر مردی بزرگ از مکه که آن ولید بن مغیره باشد و یا از طائف

عروه

که آن عروه ابن مسعود باشد بدانکه مال نزد خدای تعالی آن عزت و منزلت ندارد که نزد شما عزیز و
گرامی است بلکه اگر دنیا نزد خدای تعالی را بر پشه ای بودی هیچ کافری را از دنیا شربت آبی نچشانیدی
حق تعالی قسمت رحمت خود را بشما تفویض نکرد و خود قسمت کند رحمت خود را و میداند که آن خود را بسوی
که میخواهد عمل می نماید اندیشه از مال و جاه کسی ندارد تا بدان جهت نبوت را با او تفویض کند و همچنین طمع
در مال و جاه مردم ندارد و یا با کسی محبت مولا از نزد ندارد تا او را در نبوت تقدیم کند بر دیگری بلکه
حق تعالی مبنی بر عدالت اوست اختیار میکند افضل مراتب دین را مگر از برای کسی که فاضلتر باشد
در طاعت و مجدتر باشد در خدمت و همچنین تاخیر میکند در دین مگر کسی را که قاصر باشد در طاعت
و مجد نباشد در خدمت و خداوندی که برین صفت باشد نظری بمال و حال مردم نخواهد داشت
بلکه مال کثیر تفضل اوست و چنان نیست که اگر کسی را مالی تفضل کند لازم باشد که نبوت را با او تفضیل
کند دیگری را اگر ابهی و یکی را حسن الصورت و فقیر و یکی را شریف تر بدید و فقیر و یکی را وضیع گردانید و غنی و
هیچ کدام را اعتراضی نرسد بانکه چرا کمال دیگری را نصیبه کمالی او کم داده افعال او موافق حکمت کامله اوست
چنانکه خواهد کند و این معنی قول حق تعالی است و قالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم
یعنی گفتند مشرکان قریش که چرا فرو نفرستاد خدای تعالی این قرآن را بر مردی بزرگ از این دو قریه
که مکه و طایف باشند باز فرمود اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا یعنی
ای محمد ما قسمت کنیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگی این دنیا پس محتاج گردانیدیم
بعضی را ببعضی یکی را محتاج گردانیدیم بمال دیگری و یکی را محتاج گردانیدیم بخدمت دیگری و ترا می بینی
که پادشاهان اعظم ایشان با فقر محتاج میشوند با ایشان بانواع مختلفه از علم یا
صنعت یا امثال آن پس شاید که فقیر محتاج باشد بمال آن پادشاه و آن پادشاه محتاج باشد
بعلم و حکمت آن فقیر و پادشاه را نرسد که بگوید چرا علم و حکمت فقیر چنین بمال و جاه او نگردانید و فقیر را

نرسد او را باشد که بگوید چرا مال و جاه پادشاه چنین علم و حکمت او نیست باز حق تعالی فرمود و
رفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا یعنی و بر افراشتیم درجات بعضی را بر بالای
بعضی دیگر تا فرا گیرد بعضی از ایشان بعضی دیگر را مسخر خود بانکه اغنیا مثلا مسخر کنند فقرا را بمال
خود و بخدمت فرمایند ایشان را پس بعضی سبب شوند از برای بعضی در معیشت دنیا یکی بمال و یکی بخدمت
منتظم گردد بدان معیشت اهل دنیا و رحمة ربك خير مما يجمعون یعنی و رحمت پروردگار تو که
هدایت راه دین است بهتر است از مالی که ایشان فراهم آورده اند باز حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود و اما گفتن تو لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا یعنی و هرگز ایمان نخواهیم
آورد بتو تا آن زمان که روان گردانی از برای ما در زمین مکه چشمه آب را او یکون لك جنة
من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا تا آنجا که حتی تنزل علینا کتابا نقرأه و ترجمه آن
سبق ذکر یافت پس همچنین که تو طلب کردی از من که رسول خدایم انواع چیزها بعضی از آن قبیل است
که اگر اتیان بآن نمایم دلیلی بر نبوت نشود و شان نبوت از آن رفیع تر است که منوط با
جاهلان گردد و اقامت نماید چیزی را که حجت نباشد نبوت او را و بعضی از آن قبیل
که اگر اتیان بآن نمایم موجب هلاک شما باشد و غرض از اقامت حجت بر نبوت نفع رسانیدن
بحال شماست در دین و عقبی پس شما طالب هلاک خود آمده اید و رحمت حق تعالی زیاده از آنست
که شما را بهلاک رساند بدان جهت که شما طالب هلاکت خود باشید و بعضی از قبیل محالات است
و نتواند که وجود یابد و پیغمبر خدا از این احوال آگاهی میدهد و طریق معذرت بر تو می
بندد و راه مخالفت را بر تو منقطع میسازد و حجتها از برای تو اقامت میکند تا باور داری نبوت
او را و ترا مخلص گرداند از کفر تا دوری حق نباشد و بعضی از آن قبیل است که مشتمل است بر اعتراف تو با
معانده و بحجت حقه و امتناع بر برهان حق و قبول حجت وی نخواهی کرد و آنکس که از آن قبیل

است علاج

است علاج او بجز عذاب حق تعالی نیست که بر او نازل گردد و او را بهلاکت رساند پس گفتن تو ای
عبد الله که ما ایمان نخواهیم آورد تا روان گردانی از برای ما چشمه آب را در زمین مکه چه زمین سنگ
استانست و ما را احتیاج تمام بآب حاصل است سوالی کرده و ازینه دلائل حق تعالی غافلی
زیرا که اگر من اتیان نمایم بانچه مطلوب تست آن دلیل پیغمبری من نیست آیا نمی بینی که ترا در طائف
بستانهاست که مواضع معطله ضایعه بوده که آنرا اصلاح کرده و چشمهای آب از برای آن جاری گردانیده
و از این قبیل از امثال و نظرا تو در وجود آمده هیچکدام از تو و امثال تو پیغمبری شدی گفت نه فرمود پس
همچنین دلیل نبوت من نیز نشود و این بحث بآن ماند که گوئی ما ایمان بتو نخواهیم آورد تا تو برخیزی و
در روی زمین راه روی یا طعام خوری و اما گفتن تو ای عبد الله که ما ایمان بتو نیاوریم تا از برای ما
ترا بستانی از خرما و انگور روان بجوزی و ما را بخورانی و جویها در میان آن جاری سازی پس ترا
و اصحاب ترا بستانها از درخت خرما و انگور در طائف هست که از آن میخورند و اطعام دیگران
و آبها در میان آن جاری است هیچ یک از شما پیغمبری شوید گفت نه فرمود پس چیست ترا که
میطلبی از پیغمبر خدا چیزی که اگر اتیان نماید بآن دلیل پیغمبری او نشود بلکه قادح باشد در پیغمبری
او باشد و موجب شبهه و تردد جمعی شود و بآن گمراه شوند و صدور چنین امری از پیغمبر خدا روا
باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبد الله و اما آنچه گفتی که و یا کنی که آسمان بر سر شما فرود آید
و شما را ... اگر آسمان بر سر شما فرود آید هر آینه موجب هلاکت شما شود و غرض از وجود پیغمبر در میان
امت انتظام دین و دنیای امت است نه قهر و غضب بر ایشان پس چنین امری مناسب غرض پیغمبری
نباشد بلکه مناسب اقامت حجتی باشد که امتیان مهتدی شوند و در سعادت دارین خود کوشند پس
طلب امری چنین نمودن از پیغمبری که صلاح حال امت در آن نباشد بلکه منجر بفساد حال ایشان شود
ناشی از جهالت است و مناسب تدبیر الهی نیست ای عبد الله کی سزاوار باشد که طبیب علاج بیماران

حب آرزوی ایشان کند بلکه مناسب آنست که او را علاج نماید که صلاح حال او در آن داند
خواه مریض را بآن رضا باشد و خواه نه پس اگر با آن موافقت نماید شفا از مرض یابد و اگر مخالف
کند هلاک گردد و همچنین سزاوار بود که محقی که دعوی حقیقی بر حقی کند که او موافق قول مدعی علیه گردد او را در
رضا و قول خود گوش نه پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبد الله اما آنچه گفتی که من
خدای تعالی بر صفت مخلوقات هست و حرکت و سکون بر وی روا نیست پس شما درین هنگام طلب
محال کرده باشید و این جهالت و سفاهت بتدلیل این صفات آلهه شما است بود که اجسام
ناقصه اند که داری ایشان نه دانش است و نه بینش و نه شنوائی و نه گویائی از ایشان نفعی بدیگری عاید نمی
شود ای عبد الله شما را در مکه مال و منال و بساتین و دیگر اموال هست و شما را بر سر کارهای ایشان
کاشتکاران و کارکنان هست یا شما از برای هر یک از مهمات مرجوعه ایشان آنجا حاضر میشوید و شما مهم
رجوع خدمات با ایشان میکنید یا آنکه سخنان شما بوسیله رسل و رسایل با ایشان میرسد گفت اگر بوسیله
رسل و رسایل است پس حضرت فرمود که اگر کاشتکاران و خدمه با فرستاده شما گویند که ما تصدیق
نمیکنیم سخنان شما را تا زمانی که عبد الله را حاضر سازید که تصدیق شما نماید هیچ معقول میشود
سخن را از ایشان گفت نه حضرت فرمود پس چه چیز واجب میشود بر فرستادگان شما بغیر از آنکه علامتی
ظاهر کرده اند که دلالت بر صدق قول ایشان کند و بعد از آنکه چنین دلیلی ظاهر کردانید بر ایشان واجب
بر ایشان تصدیق فرستاده شما گفت بلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبد الله اگر فرستاده تو
تو از طایف نزدیک تو آید و گوید برخیز و با طایف بیا تصدیق سخن با من کن تا ایشان آنچه گویم عمل
نمایند زیرا که مطلوب ایشان اینست از تو که تو بنفس نفیس بیا باشد و این افعال مستحق ملامت
نشود عبد الله گفت چون نشود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس چگونه طلب میکنی از رسول
رب العالمین آنچه جایز نمیداری که از کاشتکاران و خدمه تو در حق تو آید و این حجتی است قاطع

از ابطال

بای ما ملایک او را دارند
کردانم تا تصدیق نبوت

و ابطال آنچه طلب کردی و اما گفتن تو که ایمان نمی آوریم تا زمانی که ترا خانه باشد از طلا آیا خبر نداری
که عظمای مصر را خانهای طلا باشد گفت بلی فرمود آیا ایشان بدانچه که صاحب خانه طلا اند پیغمبر میشوند
گفت نه حضرت فرمود پس همچنین محمد بدانچه که صاحب خانه طلا باشد پیغمبر نشود و اما گفتن تو ای عبد الله
که ما ایمان بتو نمی آوریم ای عبد الله تا زمانی که باسمان روی و ایمان نمی آوریم به بالا رفتن تو باسمان تا آنکه
فرود آوری از آسمان کتابی که بخوانیم آن کتاب را ای عبد الله بالا رفتن آسمان دشوارتر از فرود
آمدن نیست و چون معترف شدی که ایمان نخواهی آورد به بالا رفتن من همچنین ایمان نخواهی
آورد بفرود آمدن من از آسمان و بعد از آن گفتی که تا بیاوری کتابی که بخوانیم از آنکه نمیدانم که
ایمان خواهم آورد یا نه پس تو ای عبد الله معترف شدی بآنکه معاند حجت خدائی و دوا اثر نیست مگر آنکه
ادب کرده شوی بدست دوستان او از ابرار سولا یعنی بگوی ای محمد که پاک و منزه است خداوند من
از آنکه تبیان نماید با آنکه شما از روی جهل طالب آن شده اید و نیستم من الا بشری فرستاده
و لازم نیست بر من الا اقامت حجتی که عطا کرده مرا بخشندگی و نمیرسد مرا که امر کنم یا نهی کنم پروردگار
خود را پس باشم مانند رسولی که پادشاه او با مخالفان خود فرستاده باشد پس بر گردد بنزد آن
پادشاه و امر کند پادشاه را بآنچه مخالفان از وی طلب کرده باشند پس گفت ابوجهل که ای محمد آیا
زعم تو آنست که قوم موسی سوخته شدند بصاعقه که از آسمان فرود آمد از آن که از حق تعالی
سؤال کرده که وی را آشکارا ببینند پس اگر تو پیغمبری بودی ما سوخته شده میبودیم چرا که از تو طلب
کردیم بدتر از آنچه ایشان سؤال کرده بودند زیرا که ایشان گفتند ما خدای را آشکارا ببینیم و ما
میگوئیم ایمان بتو نخواهیم آورد تا زمانی که خدای تعالی و ملایکه را بیاوری نزد ما و ایشان تصدیق
کنند نبوت ترا حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوجهل آیا ندانسته که چون حق تعالی ابراهیم را
ملکوت السموات والارض یعنی و همچنین نمودیم ما ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین دید ابراهیم

خبایای ملکوت دید که آنچه در زمین واقع بود و مشاهده او میشد پس دید مردی و زنی را که بفاحشه مشغول
بودند بر ایشان نفرین کرد و بهلاکت رسیدند بار دوم شخصی دیگر را برین حال دید و بر ایشان نفرین
کرد و هلاک شدند و بار سوم شخص دیگر را برین حال دید و نفرین کرد و هلاک شدند بار چهارم شخص
دیگر را برین حال دید و قصد کرد که دعای بد بر ایشان کند خطاب رسید که ای ابراهیم نفرین خود را
از بندگان من باز دار که من آمرزنده رحیم و جبار بزرگوارم بندگان من ضرری بمن نمیرسانند و از اطاعت ایشان
منفعتی بر من نمیرسد و از ایشان اظهار عنایت و رحمت است باز دار دعای بد را از بندگان
من بعضی که تو بنده بیم کننده شریکی در ملک من و معامله من با بندگان خود در سه حال بود
یا توبه کنند و توبه ایشان را بپذیرم و عیب بپوشم و گناه را بیامرزم و یا باز دارم
از ایشان عذاب را بدان جهه که از صلب ایشان بیرون خواهد آمد ذریات مومن پس مدارا
میکنم با پدران و مادران کفار تا بیرون آیند از صلب ایشان مومنان مطیع و اگر از قسم
اول و دوم نباشند پس عذابی که من از برای ایشان آماده کرده ام زیاده از آن است
که تو از برای ایشان میخواهی ای ابراهیم مرا و بندگان مرا بگذار که من با ایشان رحیم ترم
و مرا و ایشان را بگذار که من جبار علیم و علام حکیمم تدبیر میکنم ایشان را بعلم خود و جاری
میسازم در میان ایشان قضا و قدر خود را انگاه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ای
ابوجهل حق تعالی دفع عذاب از تو نموده بجهت آنکه میداند که از صلب تو فرزندان مومن مطیع
بیرون خواهند آمد مانند عکرمه پسر تو و اگر نه عذاب خدای تعالی بتو نازل می بود و همچنین است
حال اکثر قریش که برین کافران نازل گشته انگاه فرمود ای ابوجهل نظر بجانب آسمان کن چون
نظر بآسمان کرد دید که درهای آسمان گشاده اند و آتش بر برق او نازل میگردد و چنان
نزدیک شده باو که حرارت از میان مرد دو دوش خود احساس مینماید پس لرزه براندام

او افتاد

وی جماعت وی افتاد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که باید ترسناک نشوید که حق تعالی هلاک نمیکرد
شما را ازین آتشها اظهار آن از برای عبرت شما است بار دیگر نظر کردند نوری چند دیدند که از پشت ایشان
بیرون آمده در برابر آن آتشها بلند شد و آن آتشها را از ایشان باز گردانید حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود بعضی ازین انوار نور کسی است که حق تعالی میداند که عنقریب بسعادت ایمان مشرف
میشود از شما و بعضی نور اولادی است که در صلب ایشان است که بشرف ایمان مشرف
خواهند بود و امام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه الصلوة والسلام فرمود که از امیر المومنین صلی الله
علیه و آله پرسیدند که آیا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله هیچ معجزی بود مانند معجز موسی علیه السلام که کوه را
بر بالای سر یهودانی که امتناع مینمودند از قبول توریه برداشت تا زمانی که از خوف هلاک قبول
احکام توریه نمودند امیر المومنین علیه السلام فرمود بحق خدای که محمد را بنبوت فرستاد که هیچ پیغمبر را
معجزه نبود از آدم تا خاتم مگر نظیر و شبیه آن بلکه فاضلتر از آن محمد را صلی الله علیه و آله بود با دیگر
معجزات که پیغمبران دیگر را نبود و در اول حال که پیغمبر اظهار نبوت خود در مکه معظمه فرمود همه عرب
یک کمان عداوت بجانب آنحضرت انداختند و من بصحبت آنحضرت رفتم اول کسی که اظهار ایمان
کرد من بودم در روز دوشنبه که اظهار نبوت کرد من بیعت کردم و روز سه شنبه با وی نماز
گذاردم و تا هفت سال همین منوال بود و بعد از آن جماعتی باسلام در آمدند و حق تعالی
دین خود را قوت داد قومی از مشرکان بنزد حضرت پیغمبر علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد کار
برده که دیگر کرده از پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند مانند نوح که مخالفان را بطوفان هلاک کرد و
موافقان را بسفینه نجات داده و ابراهیم که آتش بر او برودت گشت و موسی که کوه را
بر سر یهودان برداشت تا از ترس آن فرمان برداری کردند و عیسی که خبر داد قوم خود را بآنچه
میخوردند و ذخیره میکردند در خانهای خود و مشرکان در آن روز جدا فرقه شدند فرقه معجز نوح

طلب داشتند ۷ فرقه معجز موسی خواستند ۸ فرقه معجز ابرهیم ۹ فرقه معجز عیسی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من هستم که معجزهم دهنده و بشارت رسانیده اورده ام بشما
معجزی چنین ظاهر یعنی قرآن کریم که بزبان شماست و عاجز بدید شما و سایر عرب از معارضه ان و
این قرآن حجت خدا و حجت پیغمبر اوست و مرا نیست که طلب دیگر حجت از پروردگار نمایم و بر
پیغمبران بجز رسانیدن پیغام الهی نباشد با کسانی که اقرار او را بوده باشند بحجت صدق و آیه حق آن
پیغمبر و او حال است در ظهور معجزات است یا فساد و ایشان جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید من ظاهر میگردانم از برای ایشان معجزاتی که از تو طلب نموده اند و ایشان
معجزات ایمان نخواهند آورد مگر کسی که من نگاه داشته باشم او را این معجزات بر ایشان ظاهر میسازم تا
موجب زیادتی اتضاح حجت گردد پس بگوی جماعتی را که طلب کردند معجز نوح اند که تا بکوه ابو قبیس روند
که چون بدامن کوه رسند معجز نوح بر ایشان ظاهر خواهد شد و چون بهلاکت نزدیک شوند پناه بکوه آرند
و بان دو طفل که نزد ایشان باشند و بگوی بآن فرقه که طالب معجز ابرهیم اند که بهر جای که میل
نمایند زهر جا که خواهند آنجا آتشی که بجز ابرهیم بود و مشاهده خواهند کرد و چون آتش خواهد که ایشانرا
فرا گیرد زنی را در هوا خواهند دید که دامن معجز خود را فرو گذارد و ایشان چنگ در زنند و از آن
خلاصی یابند و بگوی با طایفه سیوم که روز باشد که بر شما روشن گردد معجز موسی و خلاص
دهد از ان مهلکه شما را ... و بگوی با گروه چهارم و رئیس ایشان ابوجهل است که شما
نزد من باشند تا برسد بشما معجز این طوایف و معجزی که مطلوب شماست در حضور من بشما خواهد رسید
پس ابوجهل با فرقه ثلثه گفت که هریک بمحلی که موعود است بروید تا بطلان قول محمد بر شما ظاهر گردد پس
طایفه اول بکوه ابو قبیس رفتند و طایفه دوم بصحرائی که ... و طایفه سیوم بکعبه و هریک آنچه موعود بود
مشاهده مینمودند و از آن گشتند هر طایفه بجانب پیغمبر و اظهار ایمان می نمودند و حکایت واقعه که مشاهده

ازان

نموده بودند که از حق تعالی طلب دارد که ان معجزات کی ایشان

از حق تعالی طلب دارد آن معجزات
... وی طلب دارند چه معلوم
... سلاح

ایشان شده بود و ابوجهل مبالغه در نا خبر ایمان هر فرقه می نمود تا آنکه خبر فرقه دیگر برسد و تفصیل
آن در کتاب مفاخر فاطمیت ذکر یافته و در این کتاب بطریق اجمال مذکور میشود و امیر المومنین علیه
السلام فرمود که چون فرقه سیوم آمدند و خبر دادند از آنچه مشاهده ایشان شده بود و بخدا و
رسول ایمان آوردند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود با ابوجهل که فرقه سیوم آمدند و ترا خبر
میدهند بآنچه مشاهده کرده اند ابوجهل گفت معلوم نیست که راست میگویند یا دروغ یا از دست مخفی
بجای ... نظر ایشان آمده اگر ببینم آنچه معهود از برای منست از معجز عیسی لازم شود مرا ایمان بتو و لازم
نیست مرا تصدیق این طوایف نمودن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوجهل اگر لازم نباشد ترا
تصدیق این طوایف با کثرت و انبوهی ایشان پس چگونه تصدیق کرده بمفاخر و ماثر آبا و اجداد خود و چگونه
دانسته وجود شام و عراق و خراسان را از جماعتی که خبر داده اند ترا از وجود آنها و خبر دهندگان
... کمتر از خبر دهندگان بوجود این بلدان نیستند هر فرقه آنچه مشاهده کرده اند حجت بر ایشان است
ابوجهل از ... ایشان استماع نمودی حجت بر تو است آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله خبر داد
که طلب کرده بود و گفت امروز در خانه خود فلان طعام خوردی و مرغی سیاه بریان کرده
تا مرغ حاضر شد حق تعالی او را زنده گردانید و خبر داد و ابوجهل را با آنچه کرده بود و دیگر
ابوجهل تصدیق آن معجزات نکرد و تکذیب بعضی و انکار بعضی نمود حضرت فرمود
بود ترا آنچه مشاهده کردی ایمان آوردن ایمن کردی از عذاب حق تعالی
... آنست که آنچه بر تو ظاهر شد خیال و اوهام است و حقیقت ندارد حضرت فرمود
آنچه مشاهده کردی آن مرغ را که زنده شد و با تو سخن از احوال خود گفت و
... قریش و سایر عرب را و مشاهده احوال و استماع کلام ایشان نمودی ای ابوجهل
پس از کجا معلوم کردی که آنچه مشاهده تو است از زمین و آسمان و مردم

١٥

و حیوانات خیال و اوهام نیست ابوجهل گفت که مرا معلوم است که اینها خیالات نیست حضرت
فرمود پس بخاطر تو دیدی خیالات نباشد چه قایل شدی که در دیدن معجزات و دیدن دیگر
موجودات فرقی نیست و بعد از آنکه امام این خبر مذکور رسالتی است که ابوجهل لعنه الله به پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله فرستاده بود در زمانی که آن حضرت هجرت نمود از مکه بمدینه و جوابی که حضرت
باو فرستاده بود روایت از امام ابو محمد الحسن العسکری علیهما السلم مضمون کتاب ابی جهل آنکه ای محمد این
خیالات که در سرت افتاده و ترا بر کرداری میدارد که موجب فساد و حال تست و آن نحو افساد و اهل حرث میشود و گرمی
آتشی که افروخته میشود از نجاد و گر دی تو از طور خود بایشان خواهد رسید و من چنان می بینم که
اطوار تو بآن میکشد که قبایل قریش یکبار بر تو حمله آورند از برای دفع مفاسد و مضرتهای نفس تو و باشد
که برسد بتو و بمال و عیال تو آنچه برسد و آن سفهائی که بسخنان تو مغرور شده اند و ترا مساعده و یاری
مینمایند هلاک خواهند شد بهلاکت تو و بمال و عیال ایشان خواهد رسید آنچه بمال و عیال تو میرسد
از تاراج و برده و مانند آن و هر کسی که در جوار تو باشند بفقر و بجز خواهند شد بعد و ...
و شیعه تو چرا اهل آن دیار ظاهر خواهد شد که چون اعدای تو غالب شوند بر تو و در آنند
ایشان از غارت و سبی اهل و عیال و اموال شما خواهد رسید و آنچه معذور است که
باشد شمارا و مبالغه در نصیحت کرده باشد پس این کتاب قاصد ایشان بحضرت رسالت
که اصحاب وی و جماعتی از منافقان و یهود مدینه حاضر بودند و همچنین مقرر ...
رسالت او را و چنین حجتی ساخته تا موجب خوف و رعب مومنان شود و سبب
و منافقان گردد آنگاه حضرت بفرستاده وی گفت سخن آرای کردی و
گفت بلی حضرت فرمود پس جواب را استماع باش بتحقیق که ابوجهل شدائد و مکاره
خداوند عالمیان بحضرت و ظهور وعده میدهد مرا و خبر حق تعالی ...

اگر

صورت نامه ابوجهل
لعنه الله که بحضرت ... نوشت

... فرقی نخواهند کرد
... ست و دشمن تو و خواهد
... عیال ایشان هم

تراست مضرت نخواهد رسانید مگر کسی که خواهد که وی را خوار و ذلیل گرداند چون حق سبحانه و تعالی
در مقام نصرت و اعانت وی باشد بگوی که ابوجهل بمن ترسانیدی آنچه شیطان بتو القا کرد و من جواب
میفرستم بآنچه رحمن بخاطر من القا میکند و آن حرب و قتال که در میان ما و شما واقع خواهد شد
تا بیست و نه روز فصل حق و باطل که در میان ما است خواهد کرد و تو در آن معرکه کشته خواهی شد
بدست ضعیف ترین اصحاب من و نیز و تو باشد که تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان و فلان و بر شمرد
مردم بسیار از قریش را فرمود ایشان در قلیب بدر مقتول خواهند شد و من هفتاد نفر را از ایشان
خواهم کشت و هفتاد نفر اسیر خواهم کرد و فدای گران از ایشان خواهم گرفت بعد از آن
خطاب فرمود که ای جماعت آیا میخواهید که مقتل هریک را بشما بنمایم گفتند بلی حضرت فرمود با من
متوجه بدر آیید که جای صحبت ایشان است تا قدم بر جای کشته شدن ایشان نهیم و مقتل هریک را بشما
نمایم هیچ یکی از ایشان قبول نکردند مگر امیر المومنین علیه الصلوة و السلم که قبول فرمودند و دیگران گفتند
ما محتاج ایم بمراکب و آلات و نفقات و ممکن نیست ما را با نجا رفتن زیرا که چند روزه راه است حضرت صلی الله
علیه و آله با ایشان فرمود که شما چه میگویید گفتند در خانهای خود می باشیم و احتیاج بشاید که آن نداریم
و تو در حرمان از مقام خیلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود شما هیچ یکی و تعبی نرسد در حاضر شدن
بدانجا که گام می نهند و در گام دیگر حق تعالی شمارا بطی الارض بدر میرساند مومنان گفتند راست میگوید
رسول خدا و کافران و منافقان گفتند امتحان کنیم این کذاب را تا دروغ او بر مردمان ظاهر شود
و رسوا و مفتضح گردد پس همه قوم حاضر شدند و یک گام نهادند در گام دیگر بر چاه بدر حاضر بودند
تعجب عظیم کردند حضرت فرمود که چاه را نشان ساختند از یک طرف محکه ذرع فرمود مقتل ابوجهل است که
فلان انصاری او را ضربت زند و عبد الله بن مسعود که ضعیف ترین اصحاب منست او را بقتل آورد و از طرف
دیگر محکه ذرع محل عتبه است و از طرف دیگر محکه ذرع مقتل ولید است و از طرف دیگر محکه ذرع مقتل شیبه

١٦

و برین قاعده یقین بیفزود تا مثل معتاد کسی از ایشان پیش بود باسم و لب و معتاد نبود دیگر دمود
باسم و لب که اسیر خواهند شد انگاه فرمود که الله اکبر گفتم حق و صدق است و از امروز تا بعد ده روز دیگر
روز بیست و نهم که از وعده اول است تحقق خواهد یافت بعضا محتوم لازم **فصل**
در احتجاج حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله بر طایفه یهود در جواز نسخ شرایع و غیر آن از
امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول است که فرمود در زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله اقامت در مکه داشت قبله نماز آنحضرت بیت المقدس بود و خانه کعبه در میان مصلی و
بیت المقدس می بود در وقت امکان و اگر ممکن نبودی توجه بجانب بیت المقدس میفرمود و عمل پیغمبر
صلی الله علیه و آله در طول اقامت آنحضرت در مکه معظمه که سیزده سال باشد برین منوال بود و چون
بهجرت بمدینه مشرف فرمود بعضی اوقات بقاعده معهوده قبله ایشان بیت المقدس بود و طول این مدت
شانزده ماه یا هفده ماه بود علی اختلاف الروایات جمعی از ملاعین یهود گفتند محمد ندانسته که چگونه نماز گذارد
توجه بقبله ما میکند و نماز را برعایت ما میکند و نام عنبری بر خود نهاده این سخن بر خاطر عاطر آن
نهایت دشوار آمد کراهه قبله ایشان در خاطر انور آنحضرت جای کرد و دوست میداشت که
سرور که معظمه باشد با جبرئیل گفت بر آینه دوست میدارم که حق تعالی قبله مرا از بیت المقدس بگرداند
بکعبه معظمه قرار دهد از بس اذیتی که از یهود درین باب بمن میرسد جبرئیل علیه السلام گفت که از حق تعالی
درخواه کن تا قبله ترا بکعبه معظمه گرداند چه دعای تو برین درگاه رد نمیشود حضرت این معنی را از حق
تعالی استدعا نمود و جبرئیل بمقام خود باز گشت بعد از ساعتی جبرئیل معاودت کرد و گفت بخوان
ای محمد **قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام** یعنی بتحقیق
که ما می بینیم گردانیدن روی ترا بجانب آسمان و دعا کردن ترا برای تعیین قبله پس بر آینه خواهیم گردانید
از برای تو قبله که راضی باشی بان قبله پس بگردان روی خود را در نماز بجانب مسجد الحرام که آن جهت
معظم

معظمه است و چون یهود بر تحویل قبله مطلع شدند بر ایشان دشوار آمد و گفتند **ما ولیهم عن
قبلتهم التی کانوا علیها** یعنی چه چیز گردانید محمد و یاران او را از قبله که ایشان بران بودند جواب داد
حق تعالی ایشان را باحسن جواب و فرمود **قل لله المشرق والمغرب** یعنی بگوی ای
محمد که مر خدا راست مشرق و مغرب عالم مالک هدایت و تکلیف بتحویل بجانبی و بعد تکلیف بتحویل است
بجانبی دیگر **یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** هدایت میکند هر کس را که میخواهد براه راست
و آن راه راست که صلاح حال ایشان در آنست و فرمان روا داری آن ما را بهشت و نعیم آن میکشد ابو محمد
علیه السلام فرمود که جمعی از یهود آمدند بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند ای محمد چهارده
سال نماز بر قبله بیت المقدس گذاردی اکنون آن قبله را گذاشتی و خانه کعبه را قبله ساختی
و اگر قبله اول حق بود حق را گذاشته و عمل بر باطل مینمایی و اگر باطل بود در طول این مدت عمل
بر باطل کرده باشی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود قبله بیت المقدس حق بود و همچنانکه قبله
[illegible] حق است پیغمبر باید که مشرق و مغرب عالم ملک خدای تعالی است هدایت میکند
هر کس را که میخواهد براه راست هرگاه داند صلاح شما در استقبال مغرب است امر میکند شما را بان
و اگر صلاح شما در غیر آن بود باشد امر میکند شما را بان مگر منکر شده اید بر حق تعالی دادن کار
خود و رعایت کردن حق تعالی مصلحت بندگان خود را در افعال خود باز حضرت فرمود شما ترک میکنید
کار را در روز شنبه و در دیگر روزها بعینها مشغول می شوید بار دیگر در روز یکشنبه کار اعمال میکنید و بار
باعمال استقبال مینمایید در روزهای دیگر آیا شما ترک کرده اند حق را و یا باطل گذاشته مشغول آمده اید و یا
باطل گذاشته بباطل دیگر رفته اید یا حقی را گذاشته اید و بحقی دیگر مشغول شده اید چنان کنند که عمل
شما از کدام قسم است گفتند که ترک عمل در شنبه حق است و عمل در غیر شنبه نیز حق است حضرت فرمود همچنین قبله
[illegible] س در وقت خود حق بود و قبله مسجد الحرام در وقت خود حق است یهود گفتند ای محمد پس حق

تعالی پشیمان شده باشد از آنچه سابق بان امر کرده [illegible] بیت المقدس زیرا که حق تعالی عالم بعواقب
امور است و قادر است بر همه مصالح هرگز باز نیابد غلطی بر خود نکند و رای که بوده باشد او را حادث
نشود بر خلاف رای سابق او و مانعی نباشد که منع کند او را از مراد او و حق تعالی ازین عایبها منزه است
و پشیمانی نیست مگر وصف کسی که موصوف بیکی ازین صفات باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باز
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای یهود خبر گویید در آنکه [illegible] بعضی را و گاهی صحت
دهد و گاه بیمار گرداند آیا پشیمانی درین احکام هست گفتند نه حضرت [illegible]
نماز در قبله مسجد الحرام بعد از آنکه امر کرده بود بنماز در بیت المقدس [illegible] بحکم اول [illegible]
باز حضرت فرمود که حق تعالی زمستان را بعد از تابستان و تابستان را بعد از زمستان می آورد
هیچ پشیمانی درین احکام هست گفتند نه پس در قبله هم پشیمانی نیست باز حضرت فرمود که در زمستان امر
میکند شما را که محترز باشید از برودت آن بجامه های زمستانی و امر میکند شما را در تابستان که
احتراز کنید از حرارت آن بجامه های تابستانی هست درین احکام گفتند نه حضرت فرمود همچنان
حق تعالی امر میکند بچیزی در وقتی که می داند صلاح ایشان را در آن و در وقتی که صلاح ایشان را در آن
نمی داند نهی میکند ایشان را از آن چیز و امر میکند بچیزی دیگر که صلاح بندگان در آن است پس کسی
که طاعت کند حق تعالی را در این دو حال مستحق ثواب می شود **ولله المشرق [illegible]**
یعنی خدا راست مشرق و مغرب عالم هرجا که روی می آورید پس آنجای خداست مراد آنست که هرجای
آورید بامر حق تعالی پس آنجا رویست که قصد میکنید بان حق را و آرزو میکنید ثواب او را باز حضرت
فرمود ای بندگان خدا شما همچو بیماران اید و حق تعالی چون طبیب حاذق پس صلاح شما در آنست
که صلاح میداند آن طبیب حاذق و تدبیر میکند بان نه بچیزی که آرزوی مریض است پس تسلیم امر الهی
شوید تا فایز گردید بسعادت و از حق سوال کردند جمعی که ای پسر رسول خدا چرا امر کرد خدای تعالی
بقبله

بقبله اول امام ابو محمد علیه السلام فرمود که حق تعالی گفت **وما جعلنا القبلة التی کنت علیها** یعنی
و نگردانیدیم آن قبله را که شما بران قبله بودید و آن قبله بیت المقدس بود **الا لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه** مگر از برای آنکه بدانیم آنکس را که پیروی میکند رسول خدا را از آنکس
که باز میگردد از عقبهای خود و طریق ارتداد اختیار میکند مراد آنست که بدانیم او را موجود
همچنانکه می دانستیم او را پیش از آنکه موجود خواهد شد و این خطاب است که آرزوی اهل مکه آن
بود که قبله ایشان کعبه معظمه باشد حق تعالی قبله ایشان را بیت المقدس گردانید تا بداند که کدام
از ایشان حکم حق تعالی را بر آرزوی خود مقدم میدارند تا موافق از مخالف ممتاز گردد و چون آرزوی
اهل مدینه که یهودان بودند بیت المقدس بود حق تعالی قبله ایشان را مسجد الحرام گردانید تا بانواع
موافق از مخالف امتیاز یابد و پیروان حق از پیروان نفس و هوا جدا گردند باز حق تعالی میفرماید
وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله یعنی و بود توجه بقبله بیت المقدس دشوار بر اهل
[illegible] سان که هدایت کرده بود خدای تعالی ایشان را یقین شده که خدای تعالی امر کرد
ایشان را بخلاف آرزوی ایشان تا امتحان کند ایشان را در طاعت حق تعالی و مخالفه هوا و
آرزوی او از امام ابو محمد علیه الصلوة والسلام منقول است که جابر بن عبد الله انصاری گفت
که روزی عبد الله بن صوریا که جوانی بود خوش فهم از طایفه یهود و بزعم ایشان آن بود که علم
یهود است بکتاب توریة و علوم انبیا سوال کرد از حضرت رسالت پناه صلعم از مسایل بسیار
و عرض [illegible] بی لجاج و عناد با آنحضرت بود و از هر یک بنوعی جواب داد که او را انکار نبود
و جه بود و پس گفت ای محمد کدام ملک است که حق تعالی این اخبار از برای تو می آورد حضرت فرمود
که جبرئیل است عبد الله گفت اگر ملکی دیگر این اخبار بتو می آورد با ایمان بتو می آوردیم اما جبرئیل در میان
ما یکی دشمن ما است حضرت فرمود چرا جبرئیل را دشمن فرا گرفته اید گفت از برای آنکه او کلمات

و شداید از وی به بنی اسرائیل متوقع کرد و انبیا علیهم السلام را از کشتن بخت نصر منع کرد و تقویت کرد او را
تا اکثر بنی اسرائیل را بهلاکت رسانید و همچنین محنت و شدت که به بنی اسرائیل رسید از مر او
بود و نهایت غایت و مرحمت که بما رسید از میکائیل رسید حضرت فرمود وای بر تو ای بسیار
جاهل بامر حق تعالی جبرئیل را چه گناه باشد اگر طاعت کرده باشد پروردگار خود را
و آنچه اراده کرده است بر شما آیا ملک الموت را عدو خود میدانید بدانکه حق تعالی
او را قابض ارواح گردانید پس معلوم میشود که شما بحق تعالی جاهلید و از حکمت او غافلید
و من گواهی میدهم که جبرئیل و میکائیل دو بنده مطیع اند و دشمن یکی از ایشان دشمن آن دیگر است
و آنکس که گمان برد که یکی را دوست میدارد و یکی را دشمن کافر و کذاب است همچنین محمد
رسول الله و علی بن ابی طالب دو برادر اند چون جبرئیل و میکائیل هر کس که دوست دارد ایشان را
از دوستان خداست و آنکس که دشمن دارد ایشان را از دشمنان خداست و آنکس که دشمنی دارد
یکی از ایشان را و گمان برد که دوست میدارد آن دیگر را از هر دو دروغگوست و از ایشان و از وی
بیزار اند خدای تعالی و ملایک و خیار خلق از و بیزار اند امام ابو محمد علیه الصلوة والسلام فرمود که
نزول این آیه من کان عدوا لجبریل از جهت آن بود که از یهود و دشمنان خدا سخنی ناشایسته
در حق جبرئیل و میکائیل بوجود آمد و از ناصبیان اعدای محمد و علی نیز سخنی ناشایسته در حق ایشان
بوجود آمد اما آنچه از نواصب در وجود آمد آن بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
چون همیشه مناقب و فضایل امیر المومنین علیه افضل الصلوة والسلام و خصایص آنحضرت ذکر میکرد و
میگفت جبرئیل مرا از حق تعالی و از آنجمله فرمود که در جنگ بدر جبرئیل بر جانب یمین و میکائیل
بر جانب یسار امیر المومنین علیه الصلوة والسلام بودند و فخر میکرد جبرئیل بر میکائیل که بر جانب راست
آنحضرت است همچنانکه ندیم پادشاه عظیم الشان که بر یمین نشسته باشد فخر کند بر کسی که بر یسار

وی

وی نشسته باشد و افتخار میکردند جبرئیل و میکائیل که در عقب آنحضرت بود و بجهت محافظت آنحضرت و بر
ملک الموت که در پیش آنحضرت بود و بجهت محافظت آنحضرت که یمین و شمال شر بعثر از قدام و خلف آن
و از آنجمله فرمود که اشرف ملایک نزد حق تعالی که علی بن ابی طالب را دوستتر دارد فرمود
که سوگند ملایک در میان ایشان آنست که بحق خدایی که شرف داد علی ابن ابی طالب را بمصطفی از
صلی الله علیه و آله و میفرمود که ملایک آسمانها و حجت آرایند اشتیاق میدارند بدیدار علی ابن ابی
طالب همچنانکه والده مشفق اشتیاق دارد بدیدن فرزند نیکوکار مشفق و در این هنگام گروه
نواصب لعنهم الله میگفتند که تا کی محمد جبرئیل و میکائیل گوید از برای تعظیم شان علی ابن ابی طالب
و حق تعالی همواره فضایل علی ابن ابی طالب میگوید غیر او از خلایق بیزاریم ما از خدا و ملایک
و جبرئیل و میکائیل که علی ابن ابی طالب را تفضیل نهند بر خلایق بعد از محمد و اما آنچه از یهود در وجود
آمده آن بود که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه تشریف آوردند یهود و عبد الله بن صوریا
نزد پیغمبر آوردند و گفت ای محمد خواب تو چگونه است بتحقیق که ما را خبر داده اند از خواب
پیغمبری که در آخر الزمان خواهد بود حضرت فرمود تنام عینی ولا ینام قلبی چشم من بخواب
میرود و خواب نمیرود دل من گفت راست گفتی ای محمد گفت خبر ده مرا ای محمد که فرزند از آب مرد است
یا از آب زن حضرت فرمود استخوانها و پیها و رگها از آب مرد بهم میآید و گوشت و خون و موی از
آب زن بهم میرسد گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا بعضی فرزندان مشابه اعمام و عمه اند
باخوال ندارند و بعضی مشابه اخوال اند و با اعمام مشابهت ندارند حضرت فرمود که آب هر کدام که زیادتی
آب دیگری میافتد مشابهت باو بهم میرسد گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا است که از بعضی
نطفه فرزند نمیشود و از بعضی میشود حضرت فرمود که هرگاه نطفه سرخ و کدر شد از او فرزند نمیشود و
هرگاه که صافی است از او فرزند بوجود میآید باز گفت ای محمد خبر ده مرا از پروردگار خود که چه چیز است

او پس نازل گشت سوره قل هو الله احد تا آخر سوره گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد
مرا یک سوال دیگر مانده اگر بجواب آن می رسم ایمان بتو خواهم آورد بگوی کدام ملک
پیغام از حق تعالی بتو می آرد حضرت فرمود جبرئیل است ابن صوریا گفت وی دشمن ماست
در میان ملایک فرود میآورد بر ما قتل و حرب و شدت را و رسول ما که میکائیل است آورد از برای
ما فرح و شادی و آسانی را پس اگر ملکی که بر تو فرود می آید میکائیل بود بر تو ایمان می آوردیم
تو میکائیل دولت ما را استحکام میدهد و جبرئیل زایل کرده اند دولت است سلمان فارسی
حاضر بود با ابن صوریا گفت که اول عداوت شما با جبرئیل چه بود گفت ای سلمان جبرئیل با ما عداوت
بسیار کرده محکمترین عداوت او با ما آن بود که حق تعالی به پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاد که
بیت المقدس بدست بخت نصر نام خراب خواهد شد و بعد از آن وحی آن که حق تعالی احداث میکند
امری را بعد از امری و محو میکند آنچه میخواهد و اثبات میکند آنچه میخواهد و چون هنگام خراب شدن بیت المقدس
بما رسید بزرگترین ما مردی را از اقویای بنی اسرائیل بلکه از اخیار ایشان که اسمش دانیال بود فرستادیم که
بطلب بخت نصر و تحقیق حال او نموده او را بقتل در آورد و مال بسیار با او همراه کردیم تا صرف این مهم کند
و چون دانیال بشهر بابل رسید پسری ضعیف مسکین را یافت که بخت نصر نام و نشان یافت خواست که او را بقتل
در آرد جبرئیل بصورت مردی برآمد و باو گفت اگر پروردگار شما او را امر کرده که اهلاک کردن
شما یقین است که شما را بر وی مسلط نخواهد گردانید و اگر حق تعالی امر نکرده او را باهلاک کردن شما
پس بچه جهت قتل او را روا میداری پس دانیال از کشتن او پشیمان شد و بازگشت و ما را از این حال
خبر داد و بعد از آن بخت نصر قوت یافت و مملکت گرفت و با ما قتال کرد و غالب آمد و بیت المقدس را
خراب گردانید و ما بدین جهت جبرئیل را دشمن خود فرا گرفتیم و [illegible] است
سلمان گفت ای ابن صوریا شما را هدایت را بواسطه عقل از دست داده اید [illegible] بجهة

کسی را که بقتل در آرد و روا نمی‌آید که زبان انبیا خبر داده بود که هلاک شما و خراب بیت المقدس بدست
او خواهد بود و آیا غرض ایشان تکذیب پیغمبران خود بود یا بالتصدیق انبیا میخواستند که بر وی غالب
آیند و او را بهلاکت رسانند و چه عداوت اعتقاد توان کرد و گفتن جبرئیل این سخن را ابن صوریا
گفت که حق تعالی در انبیای خبر بیت المقدس چنین فرموده لیکن حق تعالی محو میکند آنچه میخواهد
و اثبات میکند آنچه میخواهد سلمان گفت شما را بر این تقدیر هیچ یقین باخبار انبیا سابق و احوال
آینده نباشد نباید محو و اثبات حق تعالی دهد بنا بر آنچه خبر داده پیش از وقوع محو نموده باشد
وی شاید که موسی و هرون را از نبوت عزل کرده باشد و شاید که آنچه خبر داده اند شما را
که خواهد بود وجود گرفته باشد زیرا که حق تعالی محو میکند آنچه میخواهد و اثبات میکند آنچه میخواهد معلوم
شد که جاهل بمعنی محو و اثبات اید و از این جهت بخدا کافر شده اید و تکذیب اخبار غیب میکنید و
از دین خدا اخراج شده اید باز سلمان گفت من گواهی میدهم که هر کس که دشمن جبرئیل باشد دشمن
مرا [illegible] ن دشمن اند از آنکه با یکی از ایشان دشمن باشد و دوست اند با یکی
[illegible] برد و در مقام دوستی باشد و در این هنگام حق تعالی موافق قول سلمان رحمه الله این
فرستاد که من کان عدوا لجبریل یعنی آنکس که دشمن بوده جبرئیل را در مدد کاری دو
[illegible] آوردن فضایل علی مرتضی از نزد حق تعالی فانه نزله علی قلبک یعنی پس بتحقیق که جبرئیل فرود
آورده این قرآن را بر دل تو باذن الله یعنی بامر خدا مصدقا لما بین یدیه در حالتی که تصدیق
کننده است کتابهای آسمانی را که پیش از وی بوده و هدی و هدایت نماینده است و بشری للمومنین
بشارت دهنده است مومنان را بنبوت محمد و ولایت علی ابن ابی طالب و آنکس که عداوت
[illegible] یکی از ایشان دوستان حق تعالی اند هرگاه که محبت محمد و علی و آل طیبین ایشان [illegible]
[illegible] رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ای سلمان حق تعالی تصدیق قول تو کرد و [illegible]

پسندید و جبرئیل از حق تعالی مرا خبر داد که ای محمد سلمان و مقداد دو برادر صادق در محبت
تو و در محبت علی برادر تو و وصی تو و برگزیدهٔ تو اند ایشان در میان اصحاب تو مانند جبرئیل و میکائیل اند
دشمنان اند از برای کسی که دشمن باشد یکی از ایشان را و دوستان اند از برای کسی که دوست باشد
ایشان را و دوستان شد محمد و علی را و دشمن اند آنکس را که دشمن باشد محمد و علی را و دوستان
ایشان را و اگر دوست داشتندی اهل زمین سلمان و مقداد را چنانکه دوست
میدارد ملائک آسمان و ملائک عرش و کرسی ایشان را خاص از برای دوستی ایشان محمد و علی
و دوستان ایشان را و دشمنی مر دشمنان ایشان را هر آینه حق تعالی هیچکس را از بندگان
خود عذاب نکردی امام ابو محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلم فرمود که چون این آیت
نازل شد که ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی بعد از آنکه
شما معجزات ظاهره مشاهده نمودید سخت شد دلهای شما پس دلهای شما مانند سنگها بود بلکه
در محکمی یا از آنها سخت تر این آیه در حق یهود و ناصبیان آل محمد است و چون یهود این آیت
تنزیلش بایشان رسید نجات رکیده شدند جماعتی از رؤسای ایشان که صاحب زبان و
بیان بودند گفتند ای محمد هجو کردی ما را و از برای دلهای ما صفتی گفتی که حق تعالی برخلاف
آن آگاهست و از تحقیق که در دلهای ما خیر بسیار است روزه میداریم و تصدق میکنیم و
مواسات با فقرا بجا می آوریم حضرت فرمود که عمل خیر آنست که مقصود از آن رضای حق
تعالی باشد و عمل باید بر آنچه امر کرده شده باشد و اما آن عملی که مقصود از آن ریا و
معادات رسول و اظهار غنا و اثبات شرف خود باشد آن از باب خیر نیست بلکه
شر خالص است و وبال عمل کننده است و عذاب میکند حق تعالی بآن بدترین عذابی
یهودان گفتند ای محمد تو این میگوئی و نحن ما آنست که هر چه انفاق کنیم از برای ابطال امر تو

و دفع ریاست و تفریق اصحاب تو آن جهاد اعظم است و امید ثواب عظیم ازین عمل میداریم
و اگر ما ازین مقام تنزل کنیم و در دعاوی مساوی باشیم تو را زیادتی بر ما از چه جهة باشد حضرت
فرمود که ای برادران یهود بتحقیق که در دعاوی اهل حق و باطل برابرند اما حجت و دلیل الهی در
میان ایشان جدائی اند و اقامت میکنم بر شما حجتی را که قادر بر دفع آن نباشید و امتناع از
مقتضای آن نتوان نمود و اگر من معجزی از پیش حق تعالی باختیار خود و از برای شما آوردم
شاید که شما شک او را بمد و حیله در آن تصور کنید هر معجزی که شما طلب دارید از برای شما ظاهر
گردانم تا شما را راه حکایتی نماند چه حق تعالی وعده داده مرا که هر معجزی که شما طلب دارید آنرا
بظهور آورد و ما کافران را عذری نماند و مؤمنان را بصیرة افزاید یهود گفتند ای محمد این سخن
انصاف است پس اگر وفا کنی بآنچه دعوی کردی هر آینه ایمان بتو خواهیم آورد حضرت فرمود اکنون
طلب کنید آنچه خواهید از معجزات تا بر شما ظاهر گردانم او را جماعت یهود گفتند ای محمد زعم تو
آنست که هیچ خیری در دل ما نیست تصدق نمیکنیم و مواساة فقرا بجا نمی آوریم و معاونت ضعفا
و انفاق مال در ابطال باطل و احقاق حق بجا نمی آوریم و اکنون حجر صلد از دل ما نرم تر و زمان
بردار تر است و این کوهها که در برابر ماست یکی از این کوهها گواهی بصدق خود و بر کذب
ما طلب دار پس اگر ناطق شود بصدق تو هر آینه بر حق باشی و پیروی ما ترا واجب گردد و اگر ناطق
نگردد بتصدیق تو ظاهر شود که از اهل بطلانی پس اختیار کردند یهود کوهی را که بزرگترین آن
کوهها بود و حضرت با آن جماعت متوجه آن کوه شدند و چون بکوه رسیدند با حضرت
گفتند ازین کوه گواهی بصدق و راستی خود طلب دار انگاه حضرت فرمود ای کوه بجاه محمد و
آل محمد که بوسیله ایشان حق تعالی گرانی عرش مجید را از دوش حمله عرش برداشت بعد
از آنکه گرانی آن بمرتبه بود که قادر نبودند آن قدر ملائکه که شمار ایشان را خدای تعالی

انکه او را از جای خود جنبش دهند و بحق محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله اسمای همایون ایشان حق
تعالی توبه آدم را قبول کرد و گناهش را آمرزید و او را بمرتبه خود باز گردانید و بحق محمد و آل طیبین که بواسطه
نام ایشان ادریس پیغمبر را از دنیا بهشت بردند و جای منزلش را فراخ شد چنانکه مضمون و رفعناه مکانا علیا
از آن افصاح مینماید که گواهی دهی از برای محمد بر آنچه قوم یهود و دست و قلب ایشان و تکذیب کنی ایشان را در
انکار نبوت محمد پس کوه بفرمان حق تعالی در جنبش آمد و از یکدیگر شکافته شد و آب از آن روان گشت
و بآواز بلند میگفت که ای محمد گواهی میدهم که تو پیغمبر و فرستادهٔ پروردگار عالمیانی و سید و سرور خلایقی
و گواهی میدهم که دلهای یهود در سنگ محکم است و هیچ خیر از ایشان تراوید نمیشود و گاه باشد که از سنگ آب
زلال زاینده گردد و گواهی میدهم که ایشان دروغگویانند حسود و جحود اند انگاه حضرت فرمود که ای کوه بحق
محمد و آل طیبین او که بوسیله ایشان نجات داد حق تعالی نوح پیغمبر را از محنت عظیم و خنک گردانید آتش را بر
ابراهیم انکه خبر دهی مرا انکه حق تعالی امر کرده ترا که فرمان من بری و آنچه از تو در خواستم کوه بزبان فصیح گفت
ای محمد حق تعالی مرا فرمان برداری تو فرموده و گواهی میدهم که اگر تو از حق تعالی خواهی که همه مردمان
عالم را بوزینه و خنازیر گرداند حق تعالی چنان خواهد کرد و اگر خواهی که همه مردمان را ملائک گرداند خواهد
نمود و اگر بخواهی که زمین را باسمان برد یا آسمان را بزمین آورد و مشرق را بمغرب یا مغرب را بمشرق گرداند
هر آینه چنان خواهد نمود حق تعالی آسمانها و زمین را مطیع تو گردانیده و کوه و دریا را بتصرف تو در آورده
و سایر مخلوقات از ریاح و صواعق و جوارح انسان و اعضای حیوان و سات و معادن را فرمان بردار تو
کرده یهود گفتند ای محمد بر ما پوشیده است و ندانیم که آنچه بر ما ظاهر شد تصرفی بود که از راه سحر بر ما ظاهر گردانیدی
یا خود معجزه انبیا بود پس گاهی اعتقاد میکنیم که این معجزات که ازین کوه دور شوم و تو کوه را امر کنی که از جای
خود کنده شود و نزدیک تو آید و چون نزد تو آید امر کنی او را که دو پاره شود و پاره زیرین بالا رود و پاره
بالا بزیر آید بدانیم که معجزه حق تعالی است حضرت صلی الله علیه و آله مکانی گشاده در آمد و گفت ای کوه بحق محمد

وال طیبین

و آل طیبین او که بکرامت دعای ایشان فرستاد حق تعالی باد صرصر را بر قوم عاد تا ایشان را از جای خود
برکند که گویا ایشان بیخ درختان خرما اند که از جای برکنده شده اند و امر کرد جبرئیل را با صیحه بر قوم
صالح و همه بیکبار هلاک شدند که از جای خود کنده شوی و نزد من حاضر گردی پس کوه از جای
برکنده شد و بحرکت در آمد و نزد حضرت حاضر شد و گفت شنیدم امر ترا و اطاعت کردم برای رغم
انف جاحدان باز حضرت فرمود ای کوه امر میکنم ترا که از جای خود برکنده شوی و دو نیم شوی نیمه بالای
تو زیر شود و نیم زیر تو بالا آید انگاه کوه از جای خود برکنده شد و نصف بالا زیر آمد و نصف زیر
بالا رفت یهود چون این احوال مشاهده کردند بعضی گفتند که معجز بودن این سحر نماند و بعضی گفتند محمد از
راه سعادت خیری با نمود که آنرا وجودی نبودی ... و تسویه بدین این اعمال مگر سفها و ابلهان
انگاه کوه با ایشان در سخن آمد و گفت ای دشمنان خدا باطل کردید بآنچه گفتید نبوت موسی را
علیه السلم و چرا با موسی نگفتید چون عصا اژدها شد و در دریا دوازده راه خشک و ستی نمود انگاه
بجای خود قرار گرفت و حجت پیغمبر خدا بر آن جماعت یهود قایم شد از عمر بن راشد مرویست که
وی گفت شنیدم از امام همام ابی عبدالله علیه السلم که فرمود آمد مردی یهودی نزد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و در برابر آنحضرت ایستاد و نگاه میکرد بآنحضرت پس حضرت فرمود ای
یهودی مهم تو چیست گفت سوالی دارم آیا تو فاضل تری یا موسی بن عمران که خدای تعالی با وی سخن گفت
و توریة را بوی فرستاد و عصا را اژدها گردانید و دریا را از برای او شکافت و ابر را سایه بان او
گردانید پس حضرت فرمود که خوش نیست که مرد در کمال نفس خود کند اما میگویم که آدم علیه السلم
چون خطیه ازو در وجود آمد توبهٔ او آن بود که گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که گناه مرا بیامرزی حق
تعالی گناه او را بیامرزید و نوح علیه السلم چون در کشتی در آمد و از غرق شدن خایف و ترسان
بود گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق شدن نجات دهی حق تعالی او را از غرق شدن

نجات داد و ابراهیم علیه السلام چون او را در آتش می افکندند گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که مرا
از آتش نگاه دار حق تعالی آتش را بر وی خنک و سلامت گردانید و موسی علیه السلام چون عصا بیفکند
و اژدها شد در دل او ترسی در آمد گفت خدایا بحق محمد و آل محمد که مرا از ترس ایمنی ده از آن ترس ایمنی
یافت ای یهودی اگر موسی مرا دریافتی و ایمان بمن و بنبوت من نیاوردی ایمان وی نافع نبودی و نبوت
وی نفعی باو نرسانیدی ای یهودی یکی از ذریه من مهدیست که چون خروج کند فرود آید عیسی بن
مریم از آسمان بجهت نصرت او و نماز را در عقب او گذارد و از ابن عباس منقولست که وی گفت
از مدینه چهل نفر یهود بیرون آمدند و گفتند ما را ببر تا آن کاهن دروغ گوی را ببینیم و بر او ترش و
تکذیب کنیم چون بمجلس حضرت رسیدند گفتند ای محمد پیغمبر آخر زمان بهترین انبیاست چگونه
پیغمبر آخر زمان باشی و حال آنکه آدم از تو بهتر است و نوح از تو فاضلتر و دیگر انبیا را بر شمردند
حضرت عبد الله بن سلام گفت توریة در میان من و ایشان حکم باشد یهود باین معنی راضی شدند
و گفتند ای محمد آدم از تو فاضلتر است زیرا که حق تعالی او را بدست قدرت خود آفرید و روح خود
در وی دمید حضرت فرمود که آدم پدر منست و حق تعالی بمن عطایی فاضلتر از عطای آدم فرمود
مرا روزی پنج نوبت منادی میکند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و نگفتند آدم رسول الله
و لوای حمد بدست من خواهد بود در روز قیامت نه بدست آدم یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در
توریة چنین مکتوبست پس گفتند ای محمد موسی بهتر از تو است از برای آنکه حق تعالی با موسی چهار هزار
سخن گفت و با تو هیچ سخن نگفت حضرت فرمود حق تعالی بمن عطایی کرد فاضلتر از آن فرمود
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی یعنی پاکا مترا آنکه برد
بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی تا آسمان هفتم و بر پر جبرئیل از شام و از سدرة المنتهی که جای ملائکه
است بگذرانید و بعرش اعظم رسانید و در ساق عرش رسید انی انا الله لا اله الا انا یعنی

منم آنکه ای بر ترتیب خدای بحق بکر من و دیدم خدای الحشم بهر بحشم بجبر کرا او را الحشم بهر آن نوید
و این فاضلتر از آنست یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین نوشته شده است باز گفتند
نوح بهتر از تو است از آنجهت که بسفینه سوار شد تا زمانی که قرار گرفت بر جودی که کوهیست در موصل
و بعضی گویند کوهیست در شام حضرت فرمود بمن عطایی فاضلتر از آن کرده اند یهود گفتند کدام است
حضرت فرمود عطا کرده اند مرا نهری در آسمان که مجری آن زیر عرش است و هزار قصر در آن
نهر بنا کرده اند خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاه آن زعفران و سنگ ریزه آن در و یاقوت و خاک
آن مشک سفید و این بهتر است از برای من و امت من و بآن اشارتست قول حق تعالی انا
اعطیناک الکوثر یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین مکتوب است باز یهود گفتند
ابراهیم بهتر از تست زیرا که حق تعالی ابراهیم را خلیل و دوست خود خواند حضرت فرمود که اگر ابراهیم را
خلیل خواند مرا حبیب گفت یعنی محبوب و نام مرا از نام خود بیرون آورد من محمدم و او محمود و امت
مرا حامدان خواند یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین مکتوب است باز یهود گفتند عیسی بهتر از تست
[illegible] وی در عقبه بیت المقدس بود و شیاطین آمدند تا قصد وی کنند از گرد حق تعالی جبرئیل را
بر روی شیاطین زد و ایشان را در آتش افکند حضرت فرمود مرا عطیه ای از آن فاضلتر
کرامت کرده اند روزی که از جنگ بدر و قتال مشرکان بمدینه باز گشتم زنی یهودیه با سینی پیش آمد
و در روی سفره از طعام بود و در آن سفره بزغاله بریان کرده بود و قدری شکر در آستین آن
گفت حمد خدای را که سلامتی تو را عطا فرمود و فتح و نصرت تو کرامت کرد و من نذر کرده بودم
بخدای تعالی که چون تو از این غزا بسلامت باز گردی این بزغاله از برای تو بکشم و بریان کنم
نزد تو آورم تا از آن تناول فرمایی آنگاه من از قبیله شتر فرود آمدم و دست خود
بآن بزغاله دراز کردم [illegible] از آن تناول کنم حق تعالی آن بزغاله را زنده گردانید و با من در سخن در آمد و

و گفت ای محمد از من تناول مکن که من زهر آلوده ام یهود گفتند ای محمد راست گفتی این بهتر از آنست باز یهود
گفتند ما را یک سخن دیگر مانده اگر جواب یابیم دیگر چیزی نگوییم و از مجلس تو بر خیزیم میگوییم که سلیمان
بهتر از تست زیرا که حق تعالی مسخر وی گردانید شیاطین و انس و جن و ریاح و سباع و طیور را
حضرت فرمود مرا حق تعالی بهتر از آن عطا فرمود براق را مسخر من گردانید و آن بهتر است از
دنیا و هر چه در دنیاست و آن مرکبی است از حیوانات بهشت روی او مانند روی آدمی است و دست
و پای او مانند دست و پای اسب و دنب وی چون دنب گاو و بزرگتر از حمار و کوچکتر از استر است
زین وی از یاقوت سرخ بود و رکاب او از یک دانه در سفید مشابه [illegible] لجام طلا بر سر وی است
و دو بال دارد و هر یکی یاقوت و در و زبرجد مکلل است و بر روی وی مکتوب است لا اله الا الله
محمد رسول الله یهود گفتند راست گفتی ای محمد در توریة چنین نوشته است آنگاه یهود گفتند ما گواهی
میدهیم بوحدانیت خدای یکتای بی همتا و گواهی میدهیم که تو پیغمبر اوئی بعد از آن حضرت فرمود بتحقیق
که نوح هزار کم پنجاه سال در میان قوم خود بود و ایشان را بدین حق خواند و بجز
گروهی اندک با او ایمان آوردند و تابع و مطیع وی شدند در امت من که زمانی زیاده از این نباید بود
شده بود و بعد از آن زمان بسیار بتحقیق که اهل بهشت صد و بیست صف خواهند بود و هشتاد
امت من خواهند بود و حق تعالی کتاب مرا مهیمن بر کتاب ایشان گردانید یعنی گواه راست
و کتاب مرا ناسخ کتاب ایشان گردانید و شریعت من حلال گردانید آنچه در شریعت ایشان
حرام بود و حرام گردانید آنچه در شریعت ایشان حلال بود و از جمله آنکه موسی علیه السلام حرام
کرده بود صید ماهی را در روز شنبه و جماعتی از یهود را که صید در روز شنبه کردند مسخ گردانید
ایشان را بصورت میمون گردانید و من حلال کردم آن صید را و حق تعالی در کتاب مجید فرمود
و حلال گردانیدم بر شما بعضی آنچه حرام بود بر شما

حرام بود خوردن آن باز حق تعالی صلوات فرستاد بر من در کتاب خود و فرمود ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که خدای
تعالی و ملائکه او درود می فرستند بر پیغمبر ای کسانی که ایمان آورده اید درود فرستید بر وی
و سلام فرستید بسلام فرستادنی و باز حق تعالی مرا ستایش کرد بمهربانی و محبت نسبت با
امت فرمود لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم یعنی آمد
بتحقیق که آمد شما را پیغمبری از مردم شما که دشوار است بر وی رنج کشیدن شما حریص است بر طلب
راحت و راحت شما با مومنان دوست و مهربان است و باز حق تعالی امر کرد که با من سخن نهانی گویند
پیشتر مالی در راه خدا تصدق بکنند و هیچ پیغمبر را چنین تکریم نفرموده آنجا که فرمود یا ایها الذین آمنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه خواهید که سخن نهانی
گویید با پیغمبر [illegible] است که وی گفت روزی یهودیی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای
[illegible] سوالی دارم [illegible] خوانده اند و را اهل [illegible] یهودی گفت روزی که بدل گشته این
زمین و آسمانها مردم از نور در کجا باشند حضرت فرمود در ظلمات محشر باشند یهودی
[illegible] که اهل بهشت تناول نمایند چون در بهشت در آیند چه چیز باشد حضرت فرمود جگر
[illegible] گفت طعام ایشان بعد از آن چه باشد گفت جگر گاو یهودی گفت [illegible] که بعد از آن
[illegible] باشد حضرت فرمود از چشمه سلسبیل یهودی گفت راست گفتی ای محمد و من سوال میکنم ترا از
چیزی که آنرا بجز پیغمبر نداند حضرت فرمود بگو سوال تو چیست یهودی گفت چرا فرزند گاهی بپدر شبیه
باشد و گاه بمادر حضرت فرمود که آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد و تنک هرگاه که
آب مرد بر بالای آب زن آید فرزند پسر می باشد و مشابهت از پدر بگذارد و هرگاه که آب زن بر
بالای مرد آید فرزند [illegible] شباهت از زن بگذارد آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود

[illegible]

بخدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که جواب این سوال نزد من نبود تا زمانی که او ا
من سوال کرد حق تعالی بعد از سوال وی مرا بجواب آن آگاهی داد در مجلس اعلی

فصل در احتجاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با منا
در راه تبوک چون قصد قتل آن سرور کردند در عقبه و غیر آن امام ابو محمد الحسن العسکری علیه
والسلم فرمود که در لیلة العقبه آن کفره فجره قصد قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند و منافقان
که در مدینه بودند قصد قتل امیرالمومنین علیه السلم کردند و باعث بر حسد ایشان بود بر
و محبت وی با امیرالمومنین علیه السلم و تعظیم شان او و تفخیم امر وی آورده اند که چون حضرت
صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون فرمود امیرالمومنین علیه السلم بجای خود نصب کرد فرمود
جبرئیل علیه السلم آمد و گفت ای محمد بتحقیق که علی اعلی ترا اسلام میرساند و میگوید یا تو در مدینه اقامت
و علی ابن ابی طالب بجهاد کافران رود یا علی ابن طالب در مدینه باشد
چون امیرالمومنین را علیهما السلم بجای خود در مدینه بداشت منافقان و دین باب
آن بود که محمد از صحبت او ملال یافته و ملاقات او را مکروه داشته بدین جهت او را
و چون امیرالمومنین علیه السلم این سخنان استماع نمود بخدمت حضرت پیغمبر شتافت
منافقان بوی رسیده بود بموقف عرض رسانید و خواست که با حضرت رفاقت
فرمود ایا راضی نیستی که باشی از برای من بمنزله هرون از برای موسی الا آنکه
بعد از من نخواهد بود پس امیرالمومنین علیه السلم از آن التفات مسرور گشته
شد جمعی از منافقان که در مدینه بودند تدبیری از برای قتل امیرالمومنین علیه السلم
و در محلی که عبور امیرالمومنین علیه السلم از آن محل بود گودی کندند موافق عرض آن محل و
ذرع طول و روی آن را پوشیدند و در اطراف آن گودی [illegible] مراقب آن

اب عقبه که دبه
سنگ آن سرور انداخته بودند

چون امیرالمومنین علیه الصلوة والسلم در آن کوه افتاد سنگباران گشت چون امیرالمومنین علیه السلم
بآن موضع رسید فرسی که مرکب آنحضرت بود روی خود را بجانب آنحضرت آورد و با واز حزین
عرضه داشت که در این محل گودی است که منافقان از برای هلاک شما تدبیر کرده اند آنحضرت
فرمود خدا ترا جزا دهد ای مرکب که خیرخواه اهل ایمان است آنگاه فرس در کنار آن گود بایستاد و
روان نمیشد حضرت علیه السلم فرمود روان شو بامر حق تعالی که از شر اعدا سالم خواهی
بود پس آن مرکب روان شد و آن زمین بهم آمده بود و هموار گشته همچنانکه اول بود و چون
مرکب از آن زمین برگذشت روی بامیرالمومنین علیه السلم آورد و گفت چه گرامی داشت ترا
حق تعالی ای علی ولی الله آنگاه روی مرکب را بجانب گود کرد و با مردم که در عقب بودند گفت
احتراز از این محل نمایند که اینجا گودی ست بعضی بی اندیشه آمده بودند و در آن گود افتادند و بعضی
مشتبه گشته خود را نگاه داشتند و بحث و اضطرابی در میان آن مردم پدید آمد امیرالمومنین
علیه الصلوة والسلم فرمود ای قوم هیچ میدانید که این عمل کیست گفتند یا امیرالمومنین معلوم نداریم
که این عمل کیست امیرالمومنین علیه السلم فرمود و لیکن فرس من میداند که این عمل کیست و از
فرس پرسید که این عمل از کدام جماعت است فرس بزبان فصیح گفت این عمل فلان و فلان است از
منافقان و ذکر کرد که ایشان بمصلحت و مشاورت چند و چهار نفر کرده بودند که در
در عقبه قصد هلاک پیغمبر علیه الصلوة والسلم کرده اند و حق تعالی حضرت نبی و وصی را
بحفظ خود از شر آن منافقان محافظت نمود و بعضی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلم از خاصان صلحاء
مدینه که آن حضرت صورت واقعه را در رقعه کتابت در آورده بخدمت حضرت رسالت پناه فرستند
امیرالمومنین علیه السلم فرمود رسول رب العالمین پیش از رسول آنحضرت را بر کماهی حال
آگاهی میدهد و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بحوالی عقبه رسید که منافقان در آن

عقبه قصد هلاک آنحضرت خواهند کرد آنجا نزول اجلال فرمود و امر کرد تا صحابه را جمع کرد
و فرمود جبرئیل امین بزمین نازل شد و مرا خبر داد که جمعی از منافقان مدینه قصد هلاک علی ابن ابی
طالب کردند و گودی در راه وی بعرض مقابل گود و بطول پنجاه ذرع کندند و روی آن را پوشیدند و چون
علی ابن ابی طالب علیه السلم نزدیک گود رسید حق تعالی فرس او را ناطق باین حال گردانید
و امیرالمومنین را از آن حال خبر داد و حق تعالی آن زمین را بر وجهی ساخت که در اول بود و هموار
شد و امیرالمومنین علیه السلم را از آن لطف و عنایت آگاه گردانید و از آن محل بسلامت گذشت و اصحاب
او این صلاح دیدند که آنحال را بمن بنویسند و مرا از آن خبر و آگاه سازند علی ابن ابی طالب گفت
رسول حق تعالی او را پیش از رسول ما خبردار میکند و چون این چند و چهار نفر که منافقان
مدینه بصلاح ایشان قصد هلاک امیرالمومنین علیه السلم کرده بودند این حکایت شنیدند و چون
قرار داده ایشان بود گفتند که ظاهرا قاصدی از اصحاب علی ابن ابی طالب نزد محمد آمده یا کبوتری
از مدینه از برای اعلام این احوال فرستاده اند و گمان ما آنست که علی ابن ابی طالب هلاک
و محمد از اصحاب خود ظاهر نسازد تا موجب تفرقه ایشان نشود و شک نیست که علی ابن ابی طالب
الحال هلاک شده و او نیز درین عقبه هلاک خواهد یافت حالا صلاح در آنست که محمد را تهنیت کنیم
و اظهار سرور بر سلامتی کنیم بخلاصی علی ابن ابی طالب از کید اعدا پس نزدیک حضرت آمدند و
تهنیت گفتند و اظهار سرور بر سلامتی امیرالمومنین علی علیه السلم نمودند و از فضل امیرالمومنین علی علیه السلم
پرسیدند گفتند یا علی ابن ابی طالب فاضلتر باشد یا ملایک مقرب حضرت صلی الله علیه و آله فرمود شرف
ملایک بمحبت محمد و علی و آل طیبین و قبول ولایت ایشان است بلکه هر کس از محبان امیرالمومنین علیه
الصلوة والسلم که از شک و نفاق خالی شد و از راه اخلاص علی ابن ابی طالب را دوست
یکجهت باشد و خود را بجنابت گناه نیالوده باشد فاضلتر است از ملایک مقرب و حق تعالی

اسماء را

ملایک را بسجود آدم از آن امر کرد که در اعتقاد ملایک آن بود که اگر ایشان را از عالم علوی بعالم
[illegible] در زمین گروهی که فاضلتر از ایشان باشد در علم و دین [illegible] تا از ایشان در معرفت خدا
[illegible] حق تعالی خواست تا بر ایشان ظاهر گرداند که اعتقاد ایشان خطاست آدم را آفرید و او را
علم اسما آموخت آنگاه موجودات را بر ملایک عرض کرد و ایشان از معرفت اسما موجودات عاجز
شدند پس امر کرد آدم را که خبر دهد ملایک را از اسمای موجودات و بآن آگاه شدند که آدم در
علم فاضلتر از ایشان است بعد از آن بیرون آورد از صلب آدم ذریه او را از الجمله انبیا و رسل
برگزیدگان امت ایشان بودند و فاضلتر از همه محمد و آل محمد بود و بهترین امت انبیا برگزیدگان
امت محمد بودند که آن شیعه محمد و آل محمد اند و شناسانید ملایک را بآنکه ایشان فاضلترند از ملایک
که ایشان حامل اثقال تکالیف شوند و مخالفت هوا و آرزوی نفس را بر خود لازم
با شیاطین در مقام عداوت باشند و با عیال و سعی در طلب مال حلال و خوف اعدا و
دور [illegible] و خوف پادشاهان جور و در راههای تنگ دشوار در آیند و بیرون روند
و بیابانها برانند و [illegible] روند در طلب رزق حلال از برای خود و از برای عیال چنین مومنان
[illegible] فاضلتر از ملایک اند زیرا که طاعت حق تعالی ایشان را بعد از مخالفت نفس و هوا و مخالفت
شهوت [illegible] از طعام و مخالفت شهوت فرج و حب ریاست و فخر و خیلا و کشیدن رنج و عنا و دفع
[illegible] مکاید شیطان و صبر بر الم ملامت و طعن دشمنان دین میسر گشته و
[illegible] این مزاحمات و مخالفات در راه طاعت حق تعالی نیست پس آنکس که حق تعالی را با این
محنت و بلا پرستش کند فاضلتر باشد از کسی که عبادت حق تعالی بی دفع مزاحمات و مخالفات
در او میسر باشد و چون فضل آدم بر ملایک از روی علم و عمل ظاهر شد امر کرد حق تعالی
ملایکه را بسجده آدم و سجده [illegible] از برای تعظیم و تکریم آدم بود یا که سجده ایشان از برای حق تعالی

بوده‌اند و قبلهٔ ایشان بوده‌اند و نیست احدی را که سجده کند غیر خدا را از راه عبودیت و
و خاشع شود از برای او چنانکه خاضع و خاشع میشود از برای حق تعالی و اگر روا بودی که
مخلوقی را سجده کنند شیعی که مذکور شد هرآینه امر کرده میشد که ضعفای شیعه و سایر مکلفین ایشان
سجده کنند کسی را که واسطه است در رسانیدن علوم وصی خدا که بهترین خلق بعد از محمد
است و احتمال محنت و بلا و اظهار حق ائمهٔ آل عبا نماید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
عصیان کرد ابلیس خدای تعالی را و بهلاکت یافت چون مقرون بتکبر آدم بود و عصیان کرد
حق تعالی را باکل شجره و بهلاکت نیافت چون مقارن تواضع با محمد و آل محمد بود زیرا که حق تعالی
گفت ای آدم عصیان کرد امر مرا ابلیس و تکبر کرد بر تو پس بهلاکت یافت و اگر تواضع کردی از برای تو
فرمان بردی حکم مرا او را هرآینه نجات دادمی او را چنانکه نجات دادم ترا و تو عصیان کردی
مرا در اکل شجره و تواضع کردی با محمد و آل محمد و گفتی خداوندا بحرمت محمد و آل محمد که از گناه من درگذر
چون چنگ در عروه وثقی محمد و آل محمد زدی رستگاری یافتی و شرح لیلة العقبه آنکه چون نصف
اول شب گذشت امر همایون نبوی صدور یافت که از آن منزل روانه عقبه شوند و نه اگر نه کسی
از حضرت از عقب بگذرد و حذیفه یمانی مامور شد که در پای عقبه مختفی شود و از احوال
باخبر باشد و بر اندیشه ناکسان در خفای سر طایفه اطلاع یابد و حقیقتی که بر ظاهر گردد
عرض رساند و مامور شد که در قفای سنگی بزرگ که در عقبه باشد مستور شود
من شراره تمام در روی او سازد شما حذیفه بکنم و اندیشه آن دارم که اگر
عقبه پیش از حضرت برسد که شری در خاطر او باشد قصد هلاک من کند حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود ای حذیفه چون بعقبه رسی سنگی بزرگ که در عقبه باشد بر رو و بگوی که رسول خدا
امرت ترا که شکافته شوی و مرا در اندرون خود جای بدهی تا حفظ نمایی حذیفه بکذاری

مردمان در کمان بایم حذیفه متوجه عقبه شد و در رسالت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و در
حرف معجزه جای گرفت و دید که بیست و چهار نفر از منافقان با توابع و لواحق ایشان
قدم را که سر و در عقبه آمدند و با یکدیگر میگویند تفحص کنید و هر کس را که مشاهده نمایید بعقبه آمده
باشد بقتل در آورید تا خبرها را بمحمد نرساند و سبب توقف وی گردد و شب از عقبه بگذرد و
تدبیرها در هلاکت او باطل گردد و حذیفه این سخنان را از ایشان استماع نمود و حق تعالی او را
از شر ایشان محفوظ داشته بود و پس این منافقان متفرق شدند بعضی بر بالای کوه برآمدند
و بعضی در دامن کوه براست و شمال عقبه نهان گشتند و بعضی از جاده بیرون رفته و قصد قتل آن
داشتند و صورت تقدیر خود را خاطرشان یکدیگر کردند و الحال ایشان گفته بودند از دور و نزدیک
حق تعالی امر الحجه نفه رسانید و بر حقیقت حال ایشان مطلع گشت و چون هر یک از منافقان در محل
خود قرار گرفتند آن سنگ با حذیفه در سخن آمد و گفت برخیز و نزدیک پیغمبر رو و آنچه دیدی
گفت حذیفه چگونه بحضرت توانم رفت و اگر یکی از ایشان مرا دریابد چه آید
چه بقتل خواهد آورد سنگ باوی گفت اندیشه مکن آنکس که ترا در درون این سنگ جای داد و از ایشان
نگاه داشت نور از دیده ایشان نگاه خواهد داشت و بخدمت آن سرور خواهد رسانید
حذیفه از درون سنگ بیرون آمد و خدای تعالی او را از دیده منافقان پنهان داشت و خود را
بآن سرور رسانید و آنچه دیده و شنیده بود عرضه داشت حضرت فرمود ای حذیفه
ایشان دیدی و شناختی حذیفه گفت ایشان روی خود را پوشیده بودند
امامن ایشان را بدیگر آثار و علامات دانسته‌ام و باسم و نسب شناخته‌ام فلان و فلان و فلان
تا بیست و چهار نفر از منافقان برشمرد حضرت فرمود ای حذیفه اگر خدای تعالی
پیغمبر خود را محافظت نماید مخلوقی نتوانند که باو مضرتی رساند حق تعالی نبوت پیغمبر خود را

اتمام خواهد کرد و اگرچه بکره خاطر کافران باشد آنگاه حضرت فرمود ای حذیفه تو و سلمان
و عمار توکل بر حق تعالی نمایید و با من رفیق باشید و چون بعقبه برایم مردمان در عقب ما بعقبه
برایند پس حضرت صلی الله علیه و آله بر ناقه خود سوار شد و حذیفه و سلمان یکی زمام ناقه را بدست
خود داشت و یکی دیگر در عقب ناقه را می راند و عمار بر یک جانب آنحضرت بود و عساکر منصور آنحضرت
با رفعت و شوکت در عقب آنحضرت منبسط گشته بر عقبه صعود می‌نمودند آن گروه که در عقبه بودند
بر بالای راه سنگها را در دبه‌ها نهاده و در بالای کوه در برابر ناقه آنحضرت روان گردانیدند تا بآواز
حرکت آنها ناقه آنحضرت نفره کند و بی علاجی نماید و حضرت را در یکی از کوههای پایان اندازد و سبب
هلاکت آنحضرت شود و چون منافقان آن دبه را از بالای راه روان ساختند و نزدیک ناقه
آنحضرت رسیدند آن دبه‌ها بامر حق تعالی از بلندی بگودهای عمیق افتادند بنوعی که اصلا صدای آن
بناقه آنحضرت نرسید و ناقه در آن شب بسلامت از عقبه بگذشت آنگاه حضرت صلی الله علیه
و آله با عمار گفت بر کوه برای و عصای خود را بر روی ایشان زن که آن پیشانی ایشان را بجانب
منافقان کن پس عمار عصا را بر روی ایشان افشاند مجموع منافقان از کوه افتادند بعضی
دست شکست و بعضی را پای و بعضی را پهلو و دردی عظیم بر ایشان مستولی شد و در میان مسلمانان
خوار و مفتضح شدند و چون کسر و جرح ایشان روی بهبود نیاورد آثار کسر و جرح بر بدن
ناسارک ایشان بود تا زمانی که اکثر ایشان جان بمالکان دوزخ دادند و از این جهت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شان امیرالمؤمنین علیه السلم و حذیفه فرمود که ایشان اعلم
ناس اند بمنافقان نمایند که در کنار عقبه نشسته بود و مشاهده احوال ایشان کرده بود
و چون آنحضرت بسعادت معاودت بمدینه نمود حق تعالی کسوت نبوت این منافقان پوشانید
و لباس خواری و فضیحت را بآن جماعت داد که قصد امیرالمؤمنین در راه مدینه کرده بودند

از غدیر

رفعت و سرافرازی حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین را علیهما السلم بود

فصل

در ابتهاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روز غدیر بر ولایت امیرالمؤمنین و اولاد
معصومین آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین شیخ مصنف رحمه الله میگوید خبر داد مرا سید عالم
ابوجعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی رضی الله عنه که وی گفت خبر داد مرا ابو علی الحسن بن
شیخ السعید ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه که وی گفت خبر داد مرا شیخ ابو جعفر والد
که وی گفت خبر داد مرا جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی تلعکبری که وی گفت خبر داد مرا
ابو علی محمد بن همام که وی گفت خبر داد مرا علی سوری که وی گفت خبر داد مرا ابو محمد علوی از فرزندان
افطس و او از بندگان صالح بود وی گفت خبر داد مرا موسی بن محمد همدانی که وی گفت خبر داد مرا
محمد بن خالد طیالسی که وی گفت خبر داد مرا سیف بن عمیره و صالح بن عقبه که ایشان خبر دادند
از قیس بن سمعان و او خبر داد از علقمه بن محمد حضرمی و او از امام همام ابو جعفر محمد بن علی علیه الصلوة
روایت کرده که وی گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مدینه مشرفه بنیت حج بمکه
بود و جمیع احکام شرع مطهر را بامت خود رسانیده بود مگر مناسک حج و
امیرالمؤمنین و اولاد معصومین آنحضرت پس جبرئیل علیه السلم آمد و گفت ای محمد خدای عز و
میفرماید من هیچ پیغمبری را از دنیا بیرون نبردم مگر که دین وی را بکمال
رسانیده و تمام گردانیدم و باقی مانده است از دین تو دو فریضه که بر تو لازم
است برسانی یکی فریضه حج و یکی فریضه ولایت و خلافت بعد از تو پس بتحقیق
زمین را از امام خالی نگردانیده ام و هرگز خالی نخواهم گردانید پس خدای تعالی
امر کرد ترا که مناسک حج را بامت رسانی و حج گذاری و حج گذارند با تو هر کس استطاعت
حج گذاردن داشته باشد از اهل حضر و بدو و اعراب و غیر ایشان و تعلیم کنی ایشان را مناسک

ایشان همچنانکه تعلیم کرده‌ای ایشانرا نماز و روزه و زکوة و واقف گردانی بر آنچه نازل شده
بر تو از حج و عمره و تعیین کنی از برای ایشان امام و خلیفه ایشانرا بعد از تو پس منادی پیغمبر صلی الله
علیه و آله در مدینه ندا کرده که ای مردمان بدانید و آگاه باشید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد
حج گذاردن فرموده و میخواهد که تعلیم کند شما را مناسک حج همچنانکه تعلیم کرده است شما را سایر
شرایع دین شما و واقف کرده است شما را همچنانکه واقف گردانیده شما را بر احکام نماز و روزه و
زکوة آنگاه پیغمبر خدا از مدینه بیرون فرمود و جماعتی با وی بیرون رفت و منتظر بودند
که دیگران همه چون خواهند کرد همه مردم موافقت کردند و با حضرت حج گذاردند و عدد جماعتی که
که با آنحضرت حج گذاردند هفتاد هزار رسید و گویند زیاده بر آن بود موافق عدد اصحاب موسی
علیه السلم که هفتاد هزار بودند که موسی بیعت از ایشان از برای هرون گرفت و ایشان بیعت و
عهد شکستند و پیروی سامری اختیار کردند و گوساله پرست شدند همچنین حضرت رسالت پناه
بیعت را از برای امیر المؤمنین علی بامامت و خلافت بعدد اصحاب موسی علیه السلم گرفت و ایشان
نیز بیعت شکستند و گوساله پرست شدند الجبان که قوم موسی کردند بی تفاوت و منفصل
حج را از مدینه تا مکه و چون بموقف رسید جبرئیل علیه السلم نازل شد و گفت ای محمد
که خدای عز و جل ترا سلام میرساند و میگوید که بدان و آگاه باش که اجل موعود تو نزدیک
و مدت حیات منقضی گشته و اتمام و اکمال دین بر تو لازم است پس عهدی که ترا است
رسانان و وصیتی که ترا با ایشان است بگوی و آنچه نزد تست از علوم انبیا که پیش از تو
بوده اند و سلاح و تابوت سکینه و هر آنچه نزد تو است از آیات انبیا تمام تسلیم وصی و خلیفه
خود که حجت بالغه منست بر همه خلایق علی ابن ابی طالب رسان و او را بجای خود نصب کن و بگذار
عهد و میثاق از برای ولایت ولی من و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی ابن ابی طالب علیه السلم

علی

نکن بتحقیق که قبض روح هیچ پیغمبری از پیغمبران خود نکرده‌ام مگر بعد از آنکه اکمال دین خود کرده‌ام و
اتمام نعمت خود کرده‌ام بر ایشان بگرفتن عهد از برای ولایت مولای خود و معادات
اعدای ایشان و این کمال دین و توحید منست بر خلق که آن اتباع ولی من و طاعت اوست
و این برای است که من نمیگذارم زمین را خالی از قیمی که حجت من باشد بر خلق پس امروز کامل
گردانیده‌ام از برای شما دین شما را بولایت ولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی ابن ابی
طالب بنده خودم و وصی پیغمبر من و خلیفه او و طاعت پیغمبر من بطاعت من هر آنکس که اطاعت کند
او را اطاعت کرده است پیغمبر مرا و هر کس که اطاعت کند پیغمبر مرا اطاعت کرده است مرا و هر آنکس که
عصیان کند او را عصیان کرده پیغمبر مرا و آنکس که عصیان کند پیغمبر مرا عصیان کرده مرا و او را
نشانه ساختم در میان خود و در میان خلق خود هر که شناخت حقوق او را مؤمن است و آنکه انکار
کرد حقوق وی را کافر است و آنکس که شرک آورد در بیعت او مشرک است و هر کس که ملاقات
کرد مرا بولایت او جزای او بهشت است و آنکس که ملاقات کرد مرا بعداوت او جای او دوزخ است
ای محمد علی را قایم مقام خود کن و از ایشان بیعت را تجدید عهد و میثاق از برای وی بگیر
که من روح ترا قبض خواهم کرد و ترا نزد یک خود خواهم برد و حضرت پیغمبر از اهل نفاق ترسان و از
عداوت اصحاب نفاق ترسان بود که مبادا که متفرق شوند و رجوع بجاهلیت کنند چه آنحضرت را
معلوم بود عداوت و کینه ایشان با امیر المؤمنین علیه السلم و بر او ظاهر بود ما بین ایشان از حسد و نفاق
و محتمل بود که حضرت از خاصه آنحضرت رسالت پناه رسد پس التماس نمود از جبرئیل علیه السلم
که عصمت حضرت از شر مردمان رسد طلب نماید و منتظر اجابت آن بود و تأخیر در آن باب تا وقتی
میکشید تا زمانی که حضرت صلی الله علیه و آله بمسجد خیف رسید جبرئیل علیه السلم آمد و امر کرد که حضرت
عهد امامت و ولایت بجهة امیر المؤمنین علیه السلم طلب دارد و قایم مقام خود گرداند و در باب عصمة

[illegible]

۲۹

آنحضرت سعی نفرموده و از آن جا بمنزل کراع که منزلیست میان مکه و مدینه فرموده باز جبرئیل آمد و امر
کرد حضرت را به تبلیغ امامت امیر المؤمنین علیه السلم در آن منزل نیز از عصمة ساکت بود پس
حضرت فرمود ای جبرئیل من میترسم که قوم من تکذیب کنند مرا و قبول نکنند قول مرا در حق
ابن عم من علی ابن ابی طالب و از آن منزل متوجه شد و چون بغدیر خم رسید که تا جحفه
مقدار سه میل است جبرئیل علیه السلم نازل شد در وقتی که پنج ساعت از روز گذشته بود و مبالغه
بسیار در تبلیغ امر امامت فرمود و آیه عصمت حق تعالی آنحضرت را از شر اعدا آورد و گفت ای محمد حق
تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول ای پیغمبر بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی
برسان بمردمان آنچه فرستاده شد بتو از جانب پروردگار تو در حق علی ابن ابی طالب و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته و اگر نکنی آنچه امر کرده شده بگردن آن چنان باشد که نرسانیده
باشی هیچ خبر را که برسانیدن آن ماموری و الله یعصمک من الناس و خدای تعالی
نگاه خواهد داشت ترا از شر دشمنان علی ابن ابی طالب و چون آیه کریمه نازل شد خلایق
بعضی بجحفه رسیده بودند و بعضی هنوز ملحق نشده بودند و بعضی در خدمت آن سرور بودند حکم نبوتی
بوین مناصا در شد که اوایل لشکر که گذشته بودند بجحفه رسیده باز گردند و جماعتی
که نرسیده باشند از آن محل بگذرند و مجموع در آن منزل توقف کنند تا آنچه حکم شده در حق
امیر المؤمنین علیه السلم بایشان رساند و از جانب راست راه متوجه مسجد غدیر شد باشاره
جبرئیل و امر فرمود که نداکنند مردمان را باجتماع در آن مکان و چون حضرت بغدیر رسید
سلمان را امر فرمود که بعضی احمال و اثقال را جمع آورد و محلی مرتفع بر هیئت منبر ترتیب دهند
و چون بترتیب آن اشتغال نمودند حضرت صلی الله علیه و آله بر آن بلندی بر آمد و همه خلایق
بر آنحضرت ناظر بودند خطبه در کمال فصاحت بر خواند که ترجمه آن طولی دارد و بر ایراد آن فرمود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی حق علی و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و الله یعصمک من الناس ای گروه مردمان من تقصیر نکرده‌ام در رسانیدن آنچه حق تعالی بمن فرستاده و من از
برای شما بیان کنم سبب نزول این آیه را بتحقیق که جبرئیل سه نوبت بر من نازل شده و سلام حق تعالی رسانید
و امر کرد مرا که در همین مشهد بایستم و خلایق را از اسود و ابیض و اهل حضر و بر اعلام نمایم که علی ابن ابی طالب
برادر و وصی و خلیفه منست و امام خلایق است بعد از من و منزلت وی نسبت با من همچو منزلت هرون است
نسبت با موسی الا آنست که هیچ پیغمبری بعد از من نخواهد بود و او ولی شما است بعد از خدا و رسول خدا
حق تعالی آیتی در این باب از کتاب خود فرستاده و این آیه بهدایت راتب انما ولیکم الله و رسوله و
الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و علی ابن ابی طالب بود که بر پای داشت نماز را و بداد زکوة
را و در رکوع بود و من از جبرئیل در خواستم تا طلب عفو از برای تبلیغ این احکام بخلایق نماید چه میدانم که متقیان
اندک و منافقان بسیار اند و با دین و اسلام در مقام سخریه و استهزا اند و حق تعالی از ایشان خبر داده میفرماید
یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم یعنی میگویند بزبان آنچه در دل ایشان نیست و مضرت و اذیت
ایشان بسیار بمن رسیده و میرسد تا غایتی که مرا اذن میخوانند یعنی همگی گوش [illegible]
علی ابن ابی طالب است و حق تعالی در این باب آیه کریمه و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی و بعضی
از منافقان آنکسانند که اذیت میرسانند پیغمبر را و میگویند که او همگی گوش است قل اذن خیر لکم بگو که
او همگی گوش از برای بهتری شما آنست که آن علی ابن ابی طالب است و اگر خواهم نامهای ایشان را
برای شما بگویم و ایشان را بنام گویم و اگر خواهید که اشاره باعیان ایشان کنم آن هم بکنم و من استعفا کردم که تکلیف
رسانیدن احکام بر من نباشد اما حق تعالی از من راضی نمیشود مگر به تبلیغ آیتی که بر من نازل گشته و آیه
کریمه را برخواند که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
و الله یعصمک من الناس
پس بدانید ای گروه مردمان که حق تعالی نصب کرده علی ابن ابی طالب را

از برای شما امام مفترض الطاعه و ولی واجب الاطاعه بر مهاجر و انصار و تابعان ایشان با
احسان و بر بادی و حاضر و بر عجمی و عربی و بر حر و بر مملوک و بر صغیر و کبیر و بر ابیض و اسود و ممضی است
حکم او و نافذ است امر او و ملعون است آنکه مخالفت کند امر وی را و اجابت و رحمت حق تعالی باکسی است
که فرمان برداری کند امر وی را ای گروه مردمان این آخر مقامی است که از برای نصیحت شما استاده‌ام
و شما را دیگر باره درین مقام نخواهید دید پس بشنوید و فرمان برید و منقاد امر پروردگار خود باشید پس
بتحقیق که خدای تعالی مولی و ولی شماست و بعد از ان ولی و قائم مقام او محمد است که پیغمبر شما است و بعد
از من که محمدم علی بن ابی طالب امام و ولی شماست بامر پروردگار شما و بعد از وی امامت در
در ذریت من خواهد بود از اولاد او تا روزی که ملاقات کنید خدا و رسول خدا را هیچ حلالی نیست
مگر آنچه خدای تعالی حلال کرده و هیچ حرامی نیست مگر آنچه خدای تعالی حرام کرده مرا حلال و حرام خود
شناسا گردانید و بشما رسانیدم آنچه مرا تعلیم آن کرده بود و بعد از من هدایت احکام دین و شریعت
بعلی ابن ابی طالب مفوض است و ذریت من از اولاد او بعد از او ای گروه مردمان هیچ علمی نیست
مگر که حق تعالی مرا بان آگاهی کرامت فرموده و هیچ علمی مرا بان آگاهی نداد مگر آنکه از و بعلی ابن
ابی طالب را آموختم و او امام مبین است ای گروه مردمان گمراه مشوید در امر علی ابن ابی طالب
و نفرت مکنید از او و سر باز مزنید از ولایت او چه اوست که هدایت میکند بحق و عمل میکند بان حق و منع
از باطل مینماید و از ملامت ملامت کنندگان اندیشه ندارد و او اول کسی است که ایمان بخدا و رسول خدا
آورده و او بنفس خود فدای رسول خدا کرده و او با رسول خدا بود و در ایمان و طاعت و هیچ احدی
با رسول خدا در ایمان و طاعت نبود مگر علی ابن ابی طالب ای گروه مردمان تفضیل کنید علی ابن ابی طالب
بر جمیع مخلوقات ای گروه مردمان علی ابن ابی طالب امامی است که نصب کرده حق تعالی است هرگز قبول
نخواهد کرد توبه کسی را که منکر ولایت او باشد و هرگز نخواهد آمرزید کسی را که مخالفت وی کند و او را امام

خوانده‌اند چنین کسی معذب خواهد بود بعذاب دایم پس حذر کنید آنکه مخالف شید امر وی را و در آیید
در آتشی که آتش افروزان مردمان باشند و سنگها که هیزمان ایشان اند که آماده شده است آن
آتشها از برای کافران ای گروه مردمان آنچه بشنوید که من سید اولین و آخرین و خاتم انبیا و
مرسلین ام و حجت خدا بر اهل سموات و ارضین ام و هر کس که شک کند درین کافر بکفر جاهلیه است و هر کس
که شک درین قول میکند پس شک آورده در همه احکام دین و ملت ای گروه مردمان حق تعالی
نهاده بر من تفضل علی بن ابی طالب بر همه خلایق و احسانی است که با من فرموده و شکر این نعمت در
دهر و دهور و ابدا باد و میسر نیست ای گروه مردمان علی ابن ابی طالب را فاضلتر از همه مخلوقات دانید که او بعد
از من فاضلتر از همه مکونات است حق تعالی برکت داد روزی بخلایق میفرستد و بسبب بقای ایشان میشود لعنت
خدا است و غضب او گرفتار آن کس که این سخن را در مقام رد و انکار است بدانید و آگاه باشید که جبرئیل
علیه السلم مرا خبر داده است باین سخن و میگوید هر کسی تا چه عمل از برای فردای خود میکند و بپرهیزید
از آنکه مخالفت کنید حق تعالی را و تزلزل پیدا کنید بعد از آنکه قدم را در امری ثابت گردانیده باشید
که خدای تعالی بآنچه شما خواهید کرد خبیر و آگاه است ای گروه مردمان بتحقیق که علی ابن ابی طالب
جنب الله است که در آیه کریمه یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله مذکور است که صاحبان حسرت در
آخرت خواهند گفت وا حسرتا بر تقصیر من از جانب خدای تعالی این قول جماعتی است که مقصر در
حقوق امیر المومنین و ائمه معصومین بوده باشند در دنیا ای گروه مردمان تدبر کنید در قرآن و تفکر
کنید در آیات وی و نظر کنید در محکمات آن و پیروی مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که بیان
نخواهد کرد او امر و زواجر او و تفسیر آنرا از برای شما روشن نخواهد کرد دیگر کسی که درین بلندی با من است
و دست وی در دست منست و اوست معلم شما بتحقیق که علی ابن ابی طالب و اولاد طیبین او ثقل اصغر اند و قرآن
ثقل اکبر و هر ثقل خبر دهنده باشد که بحقیقت آن در منزل یکدیگر و منزل کنند یعنی من که منزل میکنیم با خبرت در منزل دنیا و آخرت

میگذارم یکی علی ابن ابی طالب و فرزندان معصومین او و دیگری قرآن مجید یکدیگر موافق خواهند بود
و جدایی در میانه ایشان نخواهد بود تا زمانی که بر حوض من در آیند ایشان امینان خدا اند در خلق
و حکمای خدا اند در زمین و بدانید و آگاه باشید که من واضح و روشن گردانیده‌ام از امر ایشان و آگاه
باشید که من رسانیدم پیغام خدا را بشما بدانید و آگاه باشید که آنچه گفتم حق تعالی بشما میرسانم
بدانید که نیست امیر شما پیغمبر را در من و بغیر او را ایالت امارت نداده اند ای گروه مردمان علی ابن
ابی طالب برادر من و وصی من و نگاه دارنده علم من و خلیفه من بر امت منست و مفسر کتاب حق
تعالی و داعی خلایق بقرآن است و عمل کننده بآنچه رضای قرآن در آن باشد و محاربه کننده
با اعدای دین و امر کننده بطاعت و نهی کننده عاصیان و امیر مومنان و امام راه نماینده و کشنده
ناکثین یعنی عهد شکنندگان که ان طلحه و زبیر و نظایر آنها باشند و قاسطین یعنی جابرین که امثال
عمرو بن العاص و اشباه ایشان اند و مارقین یعنی بیرون روندگان از راه حق و صواب که دین پیغمبر است
که ان خوارج و مانند ایشان اند بامر خدا و من میگویم که بمعجزه رحمت این سخن که از حق تعالی بشما میرسانم
پس میگویم بار خدایا دوست دار آنکس را که اقرار بامامت وی کند و قهر و غضب باش با کسی که در مقام
فرمان برداری او نباشد بار خدایا تو فرستادی بر من امامت ولی خود را و امر کردی مرا با آنکه برسانم
بمردمان آنچه کامل گردانیدی بآن دین مردمان را و بآن تمام گردانیدی نعمت خود را بر مردمان و
راضی شدی آنکه اسلام دین و ملت ایشان باشد و فرمودی
و هر که طلب کند غیر دین اسلام دین او باشد هرگز قبول نخواهد بود از وی و هو فی الآخرة من الخاسرین
و او در آخرت از زیان کاران است بار خدایا ترا گواه میگیرم بر آنکه رسانیدم بایشان پیغام ترا
ای گروه مردمان حق تعالی کامل گردانیده دین شما را بامامت علی ابن ابی طالب پس کسانی
که متابعت نکنند امامت او را و امامت فرزندان او را تا روز قیامت

بر ای

پس این گروه باطل شده است عمل ایشان و هم فی النار هم فیها خالدون و ایشان در آتش دوزخ همیشه خواهند بود
ای گروه مردمان این علی ابن ابی طالب مددکارترین شما است از برای من و بهترین شما است در جانب
حق و من و نزدیکترین و عزیزترین شما است بمن خدای تعالی از وی خشنود و من از وی خشنودم
هیچ آیتی در خشنودی نیامده مگر که علی ابن ابی طالب در آن بود و خطاب نکرده حق تعالی بیا ایها الذین آمنوا
مگر که ابتدا بعلی ابن ابی طالب در آن بود و نازل نشده هیچ آیه مدحی مگر آنکه علی ابن ابی طالب در آن
بوده و گواهی نداده خدای تعالی کسی را به جنت در هل اتی علی الانسان مگر علی ابن ابی طالب را ای
معاشر الناس بدانید که علی ابن ابی طالب نصرت کننده دین شما است و جدال کننده با مردمان از برای
رسول خدا و او است متقی و نقی و هادی و مهدی شما است پیغمبر شما بهترین پیغمبران و وصی شما بهترین اوصیا
و فرزندان او بهترین اوصیا اند ای معاشر الناس ذریه هر پیغمبری از صلب وی است و ذریه من از صلب علی
ابن ابی طالب است ای معاشر مردمان بتحقیق که ابلیس بیرون کرد آدم را از بهشت بواسطه حسد پس حسد
مبرید بر علی ابن ابی طالب تا باطل نشود عمل شما و نلغزد قدم شما از جاده حق آدم بسبب یک گناه
بر روی زمین آمد و او برگزیده حق تعالی بود پس حال شما چون باشد و حال آنکه شما شمائید و در میان
شما اعدای خدا هست بدانید و آگاه باشید که دشمن ندارد علی ابن ابی طالب را مگر کسی که از سعادت
محروم باشد و دوست ندارد علی ابن ابی طالب را مگر کسی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و ایمان
نمی آورد بولایت علی ابن ابی طالب مگر کسی که مومن مخلص باشد و بخدا سوگند که سوره والعصر در شان
علی ابن ابی طالب نازل شده و سوره والعصر را خواند بسم الله الرحمن الرحیم والعصر یعنی بحق آن
پس سوگند که آفتاب را از برای نماز علی ابن ابی طالب باز رد نمود بحق آن عصر که زمان ولایت
علی ابن ابی طالب است سوگند ان الانسان لفی خسر بتحقیق که همه آدمیان در زیان کاری اند الا
الذین آمنوا و عملوا الصالحات مگر آنکسان که ایمان آورده اند بولایت و امامت علی ابن ابی طالب

و عمل کرده باشند و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و با یکدیگر وصیت کنند بصبر از اذیتی که از
دشمنان علی بن ابی طالب بدوستان او رسد ای معاشر مردمان بتحقیق که من گواه گردانیدم
خدای تعالی را و بشما رسانیدم پیغامهای خدای را و نیست بر پیغمبر مگر آنکه برساند آنچه برسانیدن
آن مامور است ای گروه مردمان بپرهیزید از خدای تعالی حق پرهیزکاری و باید که نمیرید مگر در
حالتی که ایمان آورده باشید و مطیع و منقاد باشید مر آن خبری را که ایمان باو باید آورد و در
طاعت و انقیاد او درآیید ای گروه مردمان ایمان آورید بخدای تعالی و ایمان آورید
برسول خدا و ایمان آورید بنوری که فرستاده شده است با او ای گروه مردمان بدانید که اول
نور حق تعالی است و بعد از آن نور محمد است که در من ظهور کرده و بعد از من نور ولایت
است که با علی بن ابی طالب خواهد بود و از او با نسل فرزندان او خواهد بود تا صاحب الامر صلوات
الله علیهم حق تعالی مارا حجت گردانیده بر معاندان و مخالفان و ظالمان از همه عالمیان ای گروه
مردمان من انذرتکم و بیم میدهم شمارا بآنکه من پیغمبر خدا ام و آمده اند پیش از من پیغمبران پس اگر بمیرم
یا کشته شوم باز خواهید گشت بکفر و ضلالت خود و آنکس که بکفر و ضلالت خود باز گردد هرگز ضرر
از و بخدا نخواهد رسید و زود باشد که خدای تعالی جزا خیر دهد شاکران را بدانید و آگاه باشید
که علی بن ابی طالب موصوف بصبر و شکر است و بعد از وی دو پسر من که از صلب وی اند موصوف
بصبر و شکر اند ای گروه مردمان منت منهید باسلام خود پس غضب کند خدای تعالی بشما و برساند
بشما عذابی از پیش خود بتحقیق که خدای تعالی در کمینگاه دارنده است اگر کسی نهی را بکند او را
جزا خود برساند ای گروه مردمان زود باشد که بعد از من امامان باشند که مردمان را بدوزخ
خوانند و در روز قیامت کسی ایشان را مدد و یاری نکند ای معاشر الناس این ائمه ضلال و اتباع
و انصار ایشان در درک اسفل دوزخ خواهند بود و جای متکبران که آن درک اسفل است

بدانید که اگر کافر شوید شما و هر که بر روی زمین است همه ایشان هرگز مضرت نخواهد رسانید
آن بخدای تعالی بوجهی از وجوه بار خدایا پس فرمود بار خدایا بهلاکت رسان کافران را
و ستایش خداوندی را که پروردگار عالمیان است پس فریاد برآوردند جماعت حاضران
و گفتند بلی شنیدیم و فرمان برداری کردیم حکم خدا و حکم رسول خدا را و بدل و زبان موافقت
نمودیم و اول کسی که اظهار موافقت نمود و مصافحت با رسول خدا کرد درین باب ابابکر بن
ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر لعنهم الله و سخط علیهم بودند و دیگر
مهاجران و انصار و دیگر مردمان بر حسب مراتب و اختلاف طبقات ایشان تا هنگامی که نماز
شام و خفتن گزاردند و ایشان باین اشتغال نمودند و هر گاه که قومی بیعت کردند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود ستایش خداوندی را که مارا بهترین عالمیان کرد مروی است
از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از
تبلیغ فارغ شد مردی را دیدند در کمال وجاهت خوش بوی حمیده خوی که میگفت بخدا سوگند که
هرگز روزی بدین خوبی ندیدم چه مبالغات و تاکیدات در بیعت پسر عم خود فرمودی
و این بیعتی است که نشکند کسی وی را مگر کسی که کافر باشد بخدا و رسول خدا وای بر کسی
که چنین بیعتی را بشکند عمر لعنه الله چون این سخن بشنید متوجه شد بجانب وی و متعجب بود و در پیش
آمد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت آیا شنیدید که این مرد چه گفت چنین گفت و چنین
پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عمر هیچ دانستی این مرد چه کس است عمر لعنه الله گفت
وی را نمی شناسم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که این روح الامین جبرئیل علیه السلام است
مبادا که تو این عهد بشکنی پس بتحقیق که اگر تو این عهد بشکنی خدا و رسول خدا و ملائکه وی و
مومنان وی از تو بیزار باشند

و زود که بعضی ائمه

طاهرین بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احتجاج حق تعالی بر علو مکان و منزلت ایشان بر کافه
خلق روایت میکند ابو بصیر از امام بحق ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود روزی پدرم
محمد بن علی باقر علیه السلام با جابر بن عبد الله انصاری گفت که مرا بتو حاجتی است هر گاه که ترا مجال
آن باشد از تو سوال خواهم کرد جابر فرمود ای پسر رسول الله هر گاه که اراده فرمایی
بجواب آن مشتغل شویم پس امام علیه السلام با جابر علیه الرحمه گفت ای جابر خبر ده مرا از لوحی که
دیدی آنرا در دست مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و آنچه خبر داد ترا مادرم علیها السلام که
در آن لوح مکتوب است جابر رضی الله عنه گفت گواهی میدهم نزد حق تعالی که من در آمدم روزی
نزد مادر تو فاطمه علیها السلام در زمان حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و من بتهنیت ولادت
حسین علیه الصلوة و السلام بمنزل آنحضرت رفته بودم دیدم در دست آنحضرت لوحی سبز بس
گمان بردم که آن زبرجد است و دیدم که بر روی او نوشته بود از سفیدی که مشابه نور آفتاب بود
با وی گفتم مادر و پدرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این چه لوح است حضرت زهرا علیها السلام
فرمود این لوحی است که خدای تعالی بپیغمبر خود فرستاده و در وی نام پدرم و نام شوهرم و دو پسرم
حسن و حسین و نامهای فرزندان ایشان که اوصیا خواهند بود و ائمه هادی بعد از ایشان نوشته است
و پدرم آن لوح را بمن عطا فرموده تا مرا بآن خرم و شاد گرداند آنگاه حضرت فاطمه
علیها السلام آن لوح را بمن داد و من خواندم و نویسانیدم از آن پس پدرم علیه السلام گفت ای جابر
هیچ میتوانی بود که ببینم آن نوشته ترا جابر گفت بلی و با یکدیگر متوجه خانه جابر شدند و چون
پدرم علیه السلام بخانه جابر در آمد صحیفه با خود داشت که بر پوست آهو نوشته بودند و با جابر گفت تو
کتاب خود را نگاه دار و در وی نظر کن تا بخوانم بر تو آنچه در صحیفه منست پس بخواند پدرم علیه السلام آنچه
در صحیفه او بود و یک حرف مخالف در میان ایشان نبود جابر رضی الله عنه گفت گواهی میدهم بر

خدای تعالی که این لوح را بمن و چنین نوشته دیدم بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای بخشاینده
مهربان هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره و سفیره و حجته و دلیله این
کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم از برای محمد که پیغمبر او و نور او و فرستاده و حجت و دلیل
او است نزل به الروح الامین من عند رب العالمین آورده است آنرا روح الامین یعنی جبرئیل از پیش
پروردگار عالمیان عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی تعظیم کن ای محمد نامهای مرا
و شکر کن نعمتهای ظاهره مرا و انکار مکن نعمتهای باطنه مرا انی انا الله لا اله الا انا پس
بتحقیق که من خدای بحقم که نیست هیچ خدای بر حق بغیر من قاصم الجبارین و معین المظلومین
و دیان الدین شکننده جبارانم و مدد کننده مظلومانم و طاعت فرماینده دینم لا اله الا انا
هیچ خدای بر حق نیست بغیر من فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احدا من العالمین
هر که امیدوار باشد غیر فضل مرا یا ترسان باشد غیر عدل مرا عذاب خواهم کرد او را عذابی
که هیچ کس را از عالمیان چنان عذابی نکرده باشم فایای فاعبد و علی فتوکل پس مرا پرستش
کن و بر من توکل کن انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا بتحقیق
که من مبعوث نگردانیده ام هیچ پیغمبری را پس کامل نشد ایام او و منقضی نشد مدت او مگر که گردانیدم
از برای او وصی را و انی فضلتک علی الانبیا و فضلت وصیک علی الاوصیا و من تفضیل دادم
ترا بر همه انبیا و تفضیل دادم وصی ترا بر همه اوصیا و اکرمتک بشبلیک بعده و سبطیک الحسن
والحسین و مکرم گردانیدم او را بشبلین و سبطین تو یعنی حسن و حسین فجعلت حسنا معدن
علمی بعد انقضاء مدة ابیه و گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از انقضاء حیات پدر او و جعلت
حسینا خازن علمی و اکرمته بالشهادة و گردانیدم حسین را خازن علم خود و مکرم گردانیدم او را
بشهادت و هو افضل من استشهد و ارفع درجة من الشهداء او فاضلتر است از هر کس که شهادت

یا فوات و بلدارت او جا او از درجهٔ شهادت یافته جعلت کلمتی التامة معه و حجتی البالغة
عنده کردانیدم کلمهٔ تامهٔ خود را با او و حجت بالغهٔ خود را نزد او بعترته اثیب و اعاقب به
فرزندان او ثواب میدهم خلایق و عقاب میکنم ایشانرا اولهم علی سید العابدین و زین اولیائی
الماضین اول عترهٔ او علی ابن الحسین است که سید عابدان و زینت دوستان
منست که از پیش گذشته اند و ابنه شبیه جده المحمود محمد الباقر لعلمی والمعدن لحکمتی و پسر او
که شبیه جد ستوده است محمد که شکافنده علم منست و معدن حکمت منست سیهلک المرتابون فی
جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لحق . زود باشد که هلاک شوند شک کنندگان در جعفر
رد کنندگان بر و مثل رد کنندهٔ قول حق منست که قران مجید باشد لاکرمن مثوی جعفر و
لاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه و هر آینه گرامی خواهم داشت مقام و منزلت
جعفر را و هر آینه او را در فاضلترین جای درمیان شیعیان و مددکاران و دوستان او
فرو خواهم آورد والا ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی بدانید و آگاه باشید که هرکس که انکار
نماید یکی از ایشانرا پس تحقیق که وی انکار نموده نعمت مرا ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری
علی و هر که تغییر دهد آیتی از کتاب من پس تحقیق که افترا کرده است بر من و ویل للمفترین الجاحدین
عند انقضاء مدة عبدی موسی و حبیبی و خیرتی و وای بر آنکسان که افترا کنند و دروغ بندند و
انکار نمایند نزد انقضاء مدت امامت بنده من موسی که حبیب من و برگزیدهٔ منست ان
المکذب بالثامن مکذب بکل اولیائی علی ولیی وناصری بحقیق که تکذیب کننده امام
هشتم تکذیب کننده همهٔ اولیا و دوستان منست علی بن موسی که دوست و یاری دهنده منست
یقتله عفریت مستکبر یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی بقتل آورد او را عفریت
یعنی شیطان ملعون مستکبر و دفن کرده شده باشد در شهری که بنا کرده است بنده صالح در پهلوی

بدترین مخلوقات من که هرون لعین است لاقرن عینه بمحمد ابنه و خلیفته من بعده و وارث علمه فهو معدن
علمی و موضع سری و حجتی علی خلقی هر آینه روشن میکردانم چشم او را به پسر او محمد و خلیفه او از
بعد او و وارث علم او پس معدن علم منست و مکان سر منست و حجت و دلیل منست بر همه
مخلوقات من جعلت الجنة مثواه و شفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا النار کردانیدم
بهشت را جای او و قبول کردم شفاعت او را در حق هفتاد نفر از اهل بیت که همه ایشان مستحق
آتش و دوزخ بوده اند واختم بالسعادة لابنه علی ولیی و ناصری والشاهد فی خلقی و امینی
علی وحیی و خاتمه بسعادت میدهم پسر او را که ولی و یاری کننده منست و گواه من در مخلوقات من
و امین من در وحی منست اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن بیرون می آورم از صلب او
امامی که داعی است خلایق را براه من و خازن علم منست نام وی حسن است ثم اکمل ذلک بابنه رحمة
للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب بعد از آن کامل میگردانم و اتمام میدهم ایشانرا به پسر
او که رحمت عالمیان است بر او ست کمال موسی و بهاء و بهجت عیسی و صبر ایوب سیذل اولیائی
فی زمانه و یتهادی رؤسهم کما یتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون و یحرقون و زود باشد
که خوار و ذلیل گردانند دوستان من دشمنان ایشانرا در زمان او و بهدیه فرستند سرهای ایشان
چنانکه بهدیه فرستاده میشود سرهای ترک و دیلم پس بکشند ایشانرا و میسوزانند و یکونون خائفین
مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل والرنة فی نسائهم باشند دشمنان ایشان
خایف و ترسناک و بیم زده رنگین شود روی زمین بخونهای دشمنان ایشان و ظاهر گردد آواز
نوحه و افغان در زنان ایشان اولئک اولیائی حقا ایشان دوستان منند بحقیق بهم ادفع
کل فتنة عمیاء حندس بهم ایشان دفع میکنم هر فتنهٔ ظلمت که مانند شب شدید الظلمه است و بهم اکشف
الزلازل وارفع الآصار والاغلال و برکت ایشان زلزلها از زمین بر میدارم و تکالیف

دشوار و گرانیها را از خلایق [illegible] میکردانم اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون
این گروه بر ایشانست صلوات از پروردگار ایشان و این گروه ایشانند راه یافتگان و از علی
بن حمزه ثمالی مرویست که گفت امام همام جعفر بن محمد علیهما السلم روایت کرد از پدر خود و ان
حضرت از آبای کرام خود علیهم السلم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل علیه السلم از پروردگار من که فرمود من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا عبدی
و رسولی هر که بداند که هیچ معبود بحق نیست مگر من که یکتای بی همتایم و آنکه محمد پیغمبر منست و
بنده من وان علی ابن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی و
آنکه علی ابن ابی طالب خلیفه منست و ائمه از فرزندان او حجتهای من اند در می آرم او را در بهشت
برحمت خود و نجیته من النار بعفوی و ابحت له جواری و اوجبت له کرامتی و اتممت علیه نعمتی و
جعلته من خاصتی و نجات میدهم او را از آتش دوزخ بعفو خود و مباح میکردانم از برای او جوار
و همسایگی خود را و واجب میکردانم از برای او کرامت خود را و تمام میکردانم بر و نعمت خود
و میکردانم او را از مخصوصان خود و ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته
وان سکت ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع قبلته وان قرع بابی فتحته و اگر ندا
کند مرا لبیک گویم او را و اگر بخواند مرا جواب دهم او را و اگر از من چیزی خواهد عطا کنم او را و
اگر خاموش باشد من ابتدا بخطاب کنم و اگر بگریزد از من بخوانم او را و اگر باز آید قبول کنم او را
و اگر بکوبد در مرا بکشایم در او را ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک و لم
یشهد ان محمدا عبدی و رسولی او یشهد بذلک و لم یشهد بان علی ابن ابی طالب خلیفتی او یشهد
بذلک و لم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر بآیاتی و کتبی و هر کس که
گواهی ندهد بانکه هیچ معبودی بحق نیست مگر من که یکتای بی همتایم یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد

که محمد پیغمبر منست یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد باین که علی ابن ابی طالب خلیفه منست یا گواهی دهد باین و گواهی
ندهد که ائمه از فرزندان او حجتهای من اند پس کفران نعمت من کرده است و کم داشت بزرگی من کرده
و کافر شده است بآیات من و کتابهای من ان قصدنی حجبته وان سالنی حرمته وان نادانی
لم اسمع نداءه وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته و ذلک جزاؤه منی وما انا بظلام
للعبید اگر قصد من کند منع کنم او را و اگر سوال کند از من محروم کنم او را و اگر ندا کند نشنوم ندای او را و
اگر بخواند مرا استجابت نکنم او را و اگر امیدوار باشد بمن ناامید کنم او را و این جزای است از
من و ستم نمیکنم بر بندگان پس برخاست جابر بن عبد الله انصاری فقال یا رسول الله من الائمة
من ولد علی ابن ابی طالب پس برخاست جابر بن عبد الله الانصاری و گفت یا رسول الله کیانند
ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود حسن و حسین اند دو سید جوانان اهل بهشت ثم سید العابدین فی
زمانه علی بن الحسین بعد از ایشان سید عابدانست در زمان خود علی بن الحسین ثم الباقر محمد
ابن علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه منی السلم و بعد از و شکافنده علوم محمد پسر علی پسر
حسین است و زود باشد که دریابی تو زمان وی را و چون دریابی او را پس سلام من برسان ثم
الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی ابن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی
علی بن محمد ثم الزکی الحسن العسکری ثم ابنه القائم بالحق مهدی امتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت
جورا وظلما و بعد از و جعفر بن محمد صادق است و بعد از و کاظم پسر جعفر است و بعد از و
علی پسر موسی کاظم است و بعد از و محمد پسر علی تقی است و بعد از و علی پسر محمد نقی است و بعد از و
حسن عسکری است و بعد از و قایم بحق محمد مهدی امت منست پر کرداند روی زمین را از عدل
و داد چنانکه پر کردانیده شده است از جور و ظلم هؤلاء یا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی

بر طاعتهم فقد اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من انکرهم او انکر واحدا منهم فقد انکرنی ای گروه
ای جابر خلفای من و اوصیای من و اولاد و عترت من اند آنکس که فرمان برداری کند ایشان را پس
بتحقیق که فرمان برداری کرده مرا و آنکه عصیان کند ایشان را عصیان من کرده است و آنکس که انکار
کند ایشان را یا یکی از ایشان را پس بتحقیق که انکار کرده است مرا بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض
الا باذنه بهم یحفظ الله الارض ان تمید باهلها ببرکت ایشان نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را که
بر روی زمین افتد مگر باذن خداوند و ببرکت ایشان نگاه میدارد زمین را که متحرک شود و اهل او را
خود ببرد و روایت کرده شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که با علی ابن ابی طالب علیه السلم
گفت یا علی [illegible] ای علی ابن
ابی طالب دوست ندارد ترا مگر کسی که بطهارت مولد باشد از بدکاریهای زنان و دشمن ندارد
ترا مگر کسی که با خبث ولادت باشد ولا یعادیک الا کافر وعداوت نکند با تو مگر کسی
که کافر باشد عبد الله بن مسعود برخاست و گفت بشناختیم علامت خبث مولد و کافر را در زمان
حیات تو به بغض علی ابن ابی طالب و مودت او پس علامت خبث ولادت و کفر را بعد از حیات تو چیست
چون اظهار اسلام کنند بزبان و مخفی باشد بر ما پوشیدهای ضمایر ایشان حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود یا ابن مسعود ان علی بن ابی طالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم فاذا مضی فالحسن والحسین امامکم
بعده و خلیفتی علیکم ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد ائمتکم و خلفائی علیکم یا ابن مسعود بتحقیق که
علی ابن ابی طالب امام شما است بعد از من و خلیفه منست بر شما و چون ایام حیوة وی منقضی شود
پس حسن و حسین دو پسر من امام شما اند بعد از او و خلیفه من اند بر شما و بعد از ایشان نه از
حسین یکی بعد از دیگری ائمه شما اند و خلیفهای من اند بر شما تاسعهم قائمهم
نهم ایشان قایم ایشان است ~~بعدل و داد~~ پر کند دنیا را بعدل و داد همچنانکه

پر کرده شده است بظلم و جور لا یحبهم الا من طابت ولادته ولا یبغضهم الا من خبثت ولادته ولا
یعادیهم الا کافر دوست ندارد ایشان را مگر کسی که حلال زاده باشد و دشمن ندارد ایشان را
مگر کسی که حرام زاده باشد و عداوت نکند با ایشان مگر کسی که کافر باشد من انکر واحدا منهم
فقد انکرنی و من انکرنی فقد انکر الله عز و جل و من جحد واحدا منهم فقد جحدنی و من جحدنی فقد جحد الله
لان طاعتهم طاعتی و طاعتی طاعة الله و معصیتهم معصیتی و معصیتی معصیة الله آنکس که انکار کند یکی از ایشان را
پس بتحقیق که انکار کرده است مرا و آنکس که انکار کرده است مرا انکار کرده است خدای تعالی را و آنکس
که جحود کند یکی از ایشان را جحود کرده است مرا و آنکس که جحود کند مرا جحود کرده است خدای تعالی را زیرا
آنکه طاعت ایشان طاعت منست و طاعت من طاعت خدای تعالی یا ابن مسعود ایاک ان تجد فی
نفسک حرجا مما اقضی الی کفر فتکفر ربی انا المتکلف ولا انطق عن الهوی فی علی والائمة من ولده
ای پسر مسعود بترس از آنکه بیابی در نفس خود از آن تنگی که بگردانی ... بغیرت پروردگارم که کند
... من سخن را بتکلف گویم و نیستم که سخن گویم بهوا و آرزو در حق علی ابن ابی طالب و ائمه
... از فرزندان او آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله دستهای خود را بآسمان بر افراشت و فرمود
خدایا دوست دار آنکس را که دوست دارد خلیفها و ائمه امت مرا بعد از من و دشمن دار آنکسی را
دشمن دارد ایشان را و یاری کن آنکس را که یاری کند ایشان را و خوار کن کسی را که در مقام خواری
با ایشان است و خالی مگردان زمین را از کسی که بآیات قیام نماید از ایشان خواه ظاهر باشد
و پنهان باشد و مستور تا باطل نگردد دین تو و حجت و بینات تو بعد از آن فرمود ای ابن مسعود
تحقیق که من جمع کردم از برای تو درین مقام الخبری که اگر مفارقت کنید از ایشان هلاک
گردید اگر چنگ زنید در آن نجات یابید و سلامتی کسی است که پیروی هدایت کند و احادیث
بیان این معانی بحد تواتر رسیده و از بسیاری احصاء آن نتوان کرد و ما ذکر کردیم بعضی

از آن اخبار را تا جلای ابصار متقیان و شفای صدور مؤمنان باشد و هدایت باشد از برای
قومی که با انصاف باشند **فصل** و در ذکر احتجاج بعضی از
حکایات و روایات که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته از احتجاج
نکاح و امر خلافت از قبل آنکس که مستحق بوده ... از او آنکس که مستحق نبوده و اشارت بانکار
آنکس که انکار کرد کسی را که امارت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم با او بود و اشارت
ببیعت کسی که بیعت کرد با امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم از پیش و از پس از ابو الفضل محمد بن عبد الله
شیبانی مرویست که باسناد صحیح از خال خود ثقه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیرون
آمد در مرضی که وفات یافت در آن مرض از برای امامت نماز و تکیه داشت بر فضل بن عباس
و غلامی که حضرت را بود که او را ثوبان گفتندی و این آن نمازی است که حضرت صلی الله علیه و آله
اراده آن داشت که تکلف نماید از آن جهت گرانی مرض بعد از آن تحمل مشقت آن شد و برون
آمد و چون نماز گذارد و بمنزل شریف معاودت فرمود و با ثوبان گفت که در را بپوش و بیهوشی در
یافت آنحضرت را جماعت انصار در آمدند و در را پوشیده دیدند با ثوبان گفتند که در را بگشا
باز کن تا در آییم بر پیغمبر خدا ثوبان جواب داد که حضرت بیهوش است و زنان نزد آنحضرت
حاضر بوده اند آواز گریه ایشان بسمع مبارک آنحضرت رسید چشم گشود و فرمود چه کسانند ایشان
گفتند انصار اند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اینجا است از اهل بیت من گفتند علی بن ابی طالب
و عباس پس بخواند ایشان را و تکیه بر ایشان داد و بیرون فرمود و نشست بر ستونی از ستونهای
مسجد نهاده و آن ستون از درخت خرما بود و پس مردمان جمع آمدند حضرت صلی الله علیه و آله خطبه
و در اثنای سخن فرمود که هیچ پیغمبری نگذشت مگر که گذاشت ترکه و من میگذارم در میان شما دو
گر ثقلین عبارت از آنست یکی کتاب الله مجید است و یکی اهل بیت من پس هر که ضایع کرد

ضایع کرده اند خدای تعالی ایشان را و خوارش کرد و انصار را فرمود وصیت میکنم شما را به نیکوئی
و احسان با ایشان و روی آورید به نیکوکاران ایشان و تجاوز کنید از گناهکاران ایشان
آنگاه اسامه بن زید را بخواند و امر کرد که بغزا ... متوجه شده بود و نوبه نماید ... و
نصرت و عافیت و امر فرموده بود که جماعتی از مهاجر و انصار و از آنجمله ابو بکر و عمر
بودند لعنهما الله و جمعی از مهاجران و انصار با وی رفیق باشند و بارض موته فلسطین بروند
و با اعدای خدا محاربه نمایند اسامه گفت ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد آیا رخصت میدهی که
چندان توقف نمایم که حق تعالی شفا دهد شما را ازین بیماری و اگر بیرون روم و شما بدین حال باشید
بیرون خواهم رفت و در دل من الم و جراحت خواهد بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود بمن رسانیده
که شما طعن کرده اید در فرستادن اسامه و در فرستادن پدر او زید از پیش و بخدا سوگند که اسامه
بخزانه سزاوار است بامارت و بتحقیق که پدر او سزاوار امارت بود و سزاوار امارت از دوست ترین
مردمان بمن است و وصیت میکنم شما را برعایت منزلت او و اگر سخن گویید شما در امارت اسامه پس
بتحقیق که سخن گفت قایل شما در امارت پدر وی بعد از آن در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل خود
در همان روز اسامه از مدینه بیرون رفت و در قرب یک فرسخ از مدینه نزول نمود و منادی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله ندا کرد که در مدینه باید تخلف نکنند آنان که مامورند که با اسامه بغزای کفار روند
پس ملحق شدند با اسامه آنان که مامور بودند و اول کسان که با اسامه پیوستند ابو بکر بود و عمر
لعنهما الله و ابو عبیده جراح و ایشان بر جانب ایشان یک ناحیه از عسکر اسامه فرود آمدند و حکایت ثقل بیماری
آنحضرت بر ایشان اشتداد یافته بود و از هر طرف حکایات موحش مذکور میشد و هر دو کس سخنان نهانی داشتند
و همواره انصار را از مدینه نزد سعد بن عباده میآمدند و از گرانی مرض آنحضرت سخنان ناملایم مذکور می
ساختند وقت چاشت روز دوشنبه بعد از خروج اسامه بدو روز حضرت خیر البشر از دار فنا از

بقا رحلت فرمود و چون خبر معسکر اسامه رسید در ساعت همه ایشان متوجه مدینه شدند و زلزله
عظیم و اضطراب تمام در اهل مدینه بود و ابوبکر علیه اللعنه شتر سوار بود و بدر مسجد مدینه آمد و گفت
ای مردمان چیست شما را که چنین در اضطرابید اگر محمد مرد خدای محمد حی لایموت است و شود محمد پیغمبری
مگر که پیش از و پیغمبران بودند پس اگر بمیرد یا کشته شود شما بکفر خود باز خواهید گشت و الحکم بکفر
خود باز گردد هیچ مضرتی بخدای تعالی نخواهد رسید بعد از آن انصار بسرعت تمام نزد سعد
بن عباده رفتند و بجهت مشوره در امر خلافت در سقیفه بنی ساعده جمع آمدند و چون این خبر بعمر رسید
ابوبکر را از آن خبر داد و بسرعت تمام متوجه سقیفه بنی ساعده شدند و ابوعبیده بن الجراح با آن
دو ملعون بود و در سقیفه مردم بسیار بودند از انصار و سعد بن عباده در میان ایشان
بود و او مرضی داشت نزاع بسیار در میان واقع شد و سخن بانجا رسید که ابوبکر لعنه الله در آخر سخن
با انصار گفت که من شما را به بیعت با ابوعبیده بن جراح میخوانم یا عمر لعنهم الله و رضا دادم که یکی
از ایشان صاحب خلافت باشند و این دو ملعون گفتند ما سزاوار این امر نمیدانیم با بر تو تقدم
نخواهیم کرد تو سابق بر ما در اسلام و تو احق بامامت انصار گفتند که میترسیم که غالب آید بر ما کسی که نه از ما
از شما باشد ما ان رضا دادیم که از ما امیری و از شما امیری باشد و اگر امیر ما هلاک شود امارت از دیگری
امیری از ما باشد ابوبکر علیه اللعنه بعد از مدح و ثنای بسیار از برای مهاجران گفت ای گروه انصار
شما شنیده اید فضل مهاجران را و بزرگی منزلت ایشان را در اسلام و خدای تعالی شما را مددکار
دین خود و انصار پیغمبر خود گردانید و شما را مهاجر پیغمبر خود ساخت و زنان و فرزندان او را در میان
شما جای داد و کسی بعد از مهاجرین اول بمنزلت شما نیست امارت از برای ایشان است و وزارت
از برای شما پس برخواست حباب بن منذر انصاری و گفت ای گروه مردمان مالک شوید حقوق
خود را بدستهای خود چه مردمان قادر نیستند که رای اختیار کنند که مخالف رای شما باشد و رای گفتند

[illegible]

که شما رای شما باشد و ثنای بسیار از برای انصار گفت بعد از آن گفت اگر قبول کنند این گروه
امیر ایشان باشیم ما راضی نیستیم امارت ایشان را ما قانع نمیشویم مگر آنکه از ما امیری باشد
و پیغمبر ایشان از غیر شما باشد اما عرب امتناع ننمایند از آنکه متولی امارت ایشان کسی باشد
که پیغمبر از قبیله او باشد و ما را درین سخن حجت ظاهر است که امارت از برای قریش مقرر است
هر کس که مخالفت با این سخن دارد و فتنه را دوست داشته و خود را در ورطه هلاکت می اندازد
دیگر باره حباب بن منذر برخواست و با انصار گفت ای گروه مردمان حقوق خود را بدست
خود نگاه دارید و سخنان این جاهل مشنوید و نصیب خود از امر بگفتار این احمق و اصحاب
او فرو مگذارید و اگر راضی نشوند بآنکه از ما امیری و از ایشان امیری باشد ایشان را بیرون
کنید از بلاد خود و شما والی امر خود باشید و بخدا سوگند که شما باین کار سزاوارترید عمر خطاب
گفت چون حباب ما را جواب داد دیگر با او سخن نخواهم گفت چه قبل ازین در میان من و
او سخنی بود در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و منع کرد پیغمبر خدا مرا از مناقشه با او من
سوگند خوردم که با او سخن نگویم هرگز و روی بابوعبیده کرد و گفت تو سخن کن ابوعبیده متوجه انصار
شد و مدح و ثنای بسیار از برای انصار گفت و بشیر بن سعد که یکی از بزرگان انصار بود چون
دید که انصار اجتماع کردند و میخواستند که سعد بن عباده را امیر گردانند حسد برد بر امارت او
این امر گران برد و موافق شد با عمر و راضی شد بامارت قریش و ترغیب انصار
بسیار مردم بامارت مهاجر میشود آنگاه ابوبکر لعنه الله گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش
بیعت کنید با هر کدام که خواهید عمر و ابوعبیده گفتند ما متولی این امر نخواهیم شد و حال
آنکه تو در میان ما باشی دست خود را بکش تا بیعت کنیم با تو بشیر بن سعد گفت من سوم شما خواهم
بود و بزرگ اوس بود و سعد بن عباده بزرگ خزرج و چون دیدند اوس میل بدیگری خود را

دیدند که خزرج میل بامارت سعد دارند همگی متوجه شدند به بیعت ابابکر لعنه الله و بخط علیه بسیار
شدند و ازدحام کردند و از کثرت ازدحام سعد هلاک خواست شد و او مریض بود در زیر دست و پا
فریاد برآورد که کشتید مرا عمر علیه اللعنه گفت بکشید سعد را بکشد خدای تعالی سعد را
پسر سعد از جای برخواست و ریش و گریبان عمر بگرفت و گفت بخدا سوگند ای ابن صهاک بدبخت
گریزنده از جنگ ترا چه که با سید خزرج این بی حرمتی کنی ابوبکر علیه اللعنه با عمر خطاب
علیه اللعنه و العذاب گفت که تحمل کن که رفق و مدارا افضل و احسن است و سعد بن عباده گفت ای پسر صهاک
و صهاک جده عمر است لعنه الله و او کنیزی بود حبشیه و شرح آن کافی نیست و ملحق در جای خود خواهد
شد بخدا سوگند که اگر قوت برخواستن بودی بنوعی تا غار و زار بقوم خود میفرستادم که تو را
بعد واعیه امارت و خلافت در خاطر نمیگذشت این داعیه باطل شما را بر جرات بر آل خزرج و داشته
و اشاره بمردم خود کرد و گفت مرا بردارید و ازین مکان فتنه بیرون برید پس برداشتند او را و بمنزل
او بردند بعد ازین حکایات ابوبکر علیه اللعنه شخصی را نزد او فرستاد که چون مردم بیعت کردند
با من تو نیز بیعت کن سعد گفت بخدای سوگند که تا نیندازم هر تیری که در ترکش منست در روی شما و رنگین کنم
نیزه خود را بخون شما و نزنم شمشیر خود را بر فرق شما با عشایر و قبایل خود در معارک با شما قتال کنم
قرار و آرام نخواهم گرفت بخدا سوگند که اگر انس و جن اتفاق نمایند برین امر که بیعت بکنم با شما
و چون این حکایات را با ابوبکر و عمر رسانیدند عمر گفت ناچار است از بیعت او بشیر بن سعد گفت که او بقول
بیعت نخواهد کرد و لجاج خواهد کرد تا زمانی که کشته شود و کشته نمیشود تا کشته شوند اوس و خزرج او را
بحال خود باید گذاشت که در آن مضرتی نیست پس قبول کردند قول او را و بحال گذاشتند سعد را بحال خود
و سعد در عقب ایشان هرگز نماز نکرد و قضا بحکم ایشان نکرد و اگر مددکاری یافتی با ایشان قتال
کردی و همیشه برین حال بود تا زمانی که ابوبکر بهلاکت یافت و چون عمر متولی امر شد از حضرت عمر

بود و جانب شام رفت و آنجا وفات یافت و تا کسی بیعت نکرد القصه جماعت انصار بیعت کردند
و دیگران که آنجا حاضر بودند بیعت کردند و علی ابن ابی طالب علیه السلام بتجهیز و تکفین آنحضرت
صلی الله علیه و آله مشغول بود و چون فارغ شد از آن نماز گذارد بر آن حضرت و مردم
نماز گذاردند و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بنشست و بنو هاشم بر وی جمع آمدند و با ایشان
زبیر بن عوام بود و بنی امیه بر عثمان بن عفان لعنه الله جمع آمدند و بنی زهره بر عبدالرحمن بن
عوف و این قبایل در مسجد بودند که ابوبکر و عمر و ابوعبیده لعنهم الله بمسجد در آمدند و گفتند چیست
شما را که حلقه های جدا جدا نشسته اید برخیزید و بیعت کنید با ابوبکر بتحقیق که بیعت کرده اند با او انصار
و دیگر مردمان پس برخواستند عثمان و عبدالرحمن بن عوف و جماعتی که با ایشان بودند و بیعت
کردند با ابوبکر لعنه الله و امیرالمومنین علیه الصلوة و السلام با بنی هاشم بمنزل امیرالمومنین رفتند
و زبیر با ایشان بود پس عمر لعنه الله با جماعتی که بیعت کرده بودند و از آنجمله اسید بن حضیر و سلمه
بود بخانه امیرالمومنین علیه السلام آمدند و گفتند که بیعت کنید با ابوبکر لعنه الله بتحقیق که
بیعت کرده اند با او زبیر برخواست و شمشیر خود از غلاف برکشید و فرخاش کنان
متوجه عمر شد عمر التجا بمردم خود برد و گفت مرا از شمشیر او نگاه دارید سلمه بن سلامه پیش دستی کرده
شمشیر او را بگرفت و عمر او را برداشت و بر زمین زد و نیز دیگر جماعه بنی هاشم و غیر ایشان میگرفت
و با ایشان اظهار عداوت میکردند ایشان را نزد ابی بکر لعنه الله آوردند و با ایشان گفتند
بیعت کنید با ابی بکر پس بیعت کردند با او و مردمان و بخدا سوگند که اگر سر باز زنند از
بیعت در میان ما بجز شمشیر نخواهد بود و چون بنی هاشم این حال مشاهده کردند یک یک تاملی میکردند
و بعد از تامل بیعت میکردند و نماند کسی که بیعت نکرد از آن جماعت مگر امیرالمومنین علی ابن ابی
طالب علیه الصلوة و السلام با آنحضرت گفتند بیعت کن با ابوبکر آنحضرت فرمود من احقم

این امر در شما اولی اند به بیعت با من شما امارت را از انصار می ستانید و حجت شما بران قرابت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و از ما که اهل بیت پیغمبریم غصب میکنید آیا زعم شما این نبود که
شما احقید باین امر از انصار بسبب قرابت شما به پیغمبر خدا و انصار باین حجت تسلیم کردند
امارت را بشما و من حجت میسازم بر شما بانچه احتجاج ساختید بر انصار و من اولی ترم برسول
خدا ام در حیوة و ممات و من وصی او و وزیر اویم و منم مستودع علم و اسرار اویم و منم
صدیق اکبرم و من اول کسی ام که با او ایمان اورد و تصدیق رسالت او کرد و بهترین
شما ام در مشقت کشیدن در جهاد مشرکان و اعلم شماام بکتاب و سنت و افقه شماام
در دین و اعرف شماام بعواقب امور و افصح شماام در زبان و اثبت شماام در دل پس بچه چیز با ما
میکنید شما را درین امر مقام راستی و انصاف باشید با ما اگر از خدای تعالی ترس دارید
حق را از برای ما دانید و چیزی که حق شما باشد از ان درگذرید چنانکه انصار چیزی که حق
ایشان نبود از ان درگذشتند و اصرار بر ظلم منمایید و دانید که این ظلم است عمر علیه اللعنه
گفت اهل بیت تو خلافت ابوبکر را حق دانستند اما تو اقتدا باهل بیت خود میکنی نی
بیعت ما حجت بر علی ابن ابی طالب نیست و ما استحقاق او را از راه قرابت رسول و حسن
و هجرت و دیگر صفات زیاده از دیگران می دانیم عمر علیه اللعنه گفت ترا نخواهم گذاشت
تا زمانی که بیعت کنی بطوع یا بکره امیر المومنین علیه السلم فرمود بخدای قسم قبول نکنم قول شما
و اطاعت شما نخواهم کرد و در بیعت شما در نخواهم امد ابوبکر لعنة الله علیه گفت اگر ابا میکنی
ترا بر بیعت و درین باب تشدد نمی نماییم ابو عبیده برخاست و نزدیک امیر المومنین
علیه السلم امد و گفت ای پسر عم ما انکار قرابت تو برسول خدا نمیکنیم و سبق تو در اسلام و علم
و نصرت و تقوی تو و لیکن این قدر هست که تو مرد جوانی و در انزد امیر المومنین علی علیه السلم

بود و ابوبکر لعنه الله مردی پیر است و محمل اثقال این امر میشود و او عمر خود گذرانیده با او مضایقه
مکن اگر خدای تعالی ترا عمر دهد بعد از ان هیچ کس خلاف نخواهد کرد در امر تو و خلافت ترا
تسلیم تو خواهند کرد چه همه را معلوم است که تو باین امر از همه سزاوارتر و لایق تری چون زمان
فتنه است اگر زیاده ازین مبالغه کنی فتنه کشیده شود در تسکین ان ممکن نباشد و تو میدانی با طبع
العجم عرب را و غیر عرب نسبت بخود امیر المومنین علیه السلم فرمود ای گروه انصار فراموش
مکنید عهد پیغمبر خود را در شان من و دور مکنید اهل حق خود را از مقام و منزلی که او در
میان مردمان است بخدا سوگند که حق تعالی این مقام را از برای من حکم کرد و پیغمبر صلی الله
علیه و آله اعلام کرد شما را بان و شما میدانید که ما اهل البیت باین سزاوارتریم از شما
پس پیروی هوا و ارزوی خود مکنید و از حق دوری مجویید و روش قدیم خود را با جهالت و بدعت
و ضلالت فاسد مگردانید بشیر بن سعد انصاری که ساعی امر ابوبکر لعنه الله بود گفت که جماعت
جماعت انصار که با وی بودند ای ابوالحسن اگر این سخن را انصار از تو می شنیدند پیش از بیعت
ایشان ابی بکر را اختلاف نمیکردند در حق تو هیچ کس امیر المومنین علیه السلم فرمود
هیچ سزاوار بود مرا که بگذارم پیغمبر خدا را و تجهیز و تکفین او اشتغال نمود و بیرون ایم و با مردم
در امارت نزاع کنم و گمان نمیبردم احدی را که در این امر با من در مقام نزاع باشد و پیغمبر
صلی الله علیه و آله در روز غدیر هیچ حجت از برای احدی نگذاشت و از برای هیچ قایل مقالی
نه و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی مردی را که شنیده باشد از پیغمبر خدا در روز غدیر خم که فرمود
هر کس من مولای اویم پس علی ابن ابی طالب مولای اوست بار خدایا دوست دار انکه او را دوست دارد
و دشمن دار انکه او را دشمن دارد و نصرت ده انکه او را نصرت دهد و خوار و ذلیل گردان
انکس را که او را خواری و بی اعتباری کند تا انکه گواهی دهد بانچه شنیده است زید بن ارقم گفت

که دوازده مرد از اهل بدر گواهی دادند بران و من از ان جماعت بودم که شنیده بودم از رسول
خدا و دران مجمع کتمان شهادت کردم خدای تعالی در عقوبت ان عمل مرد و چشم مرا ستد و مرا
نابینا کرد و سخن درین باب بسیار شد و اوازها بلند کردند و عمر علیه اللعنه ترسید که مردم
گوش بسخن امیر المومنین علیه السلم کنند و مهم او خلل یابد پیش آمد و گفت ای ابوالحسن خدای
تعالی مقلب القلوب است و نمی بینم ترا که عدول کنی از انچه جماعت بران رفته اند این بگفت
و مردمان را برداشته متوجه منازل خود شد از ابان بن تغلب مرویست که وی گفت با امام
همام ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم گفتم جان من فدای تو باد هیچکس از اصحاب پیغمبر انکار
نمود بران عمل شنیع ابوبکر علیه اللعنه و جلوس او در مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله امام علیه السلم
فرمود بلی دوازده نفر انکار نمودند از مهاجران شش نفر و ان خالد بن سعید بن العاص بود از بنی
امیه و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار
شش نفر ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن
کعب و ابو ایوب انصاری امام علیه السلم فرمود که چون ابوبکر بر منبر براامد مشورت کردند ایشان
و با یکدیگر گفتند بخدای سوگند که برویم و او را از منبر پایین می اریم و بعضی دیگر گفتند که
اگر چنین میکنید نفس خود را در مهلکه انداخته باشید و حق تعالی میفرماید و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکه و مندازید بدستهای خود نفس خود را در مهلکه بیایید تا باتفاق نزد امیر المومنین
علیه السلم رویم و با انحضرت مشورت کنیم و بدانیم که رای انحضرت چیست باتفاق نزد امیر
المومنین علیه السلم رفتند و گفتند یا امیر المومنین ترک کردی حقی را که تو باین احق و اولی بودی
ما از پیغمبر خدا شنیدیم که میفرمود که علی ابن ابی طالب با حق است و حق با علی ابن ابی طالب است
میل میکند حق بهرجا که میل میکند او و ما قصد ان داریم که او را از منبر رسول خدا فرود آوریم نزد تو

آمدیم تا مشورت کنیم با تو و بدانیم که رای تو چیست و ما را چه میفرمایی امیر المومنین علیه السلم گفت بخدا
سوگند که اگر شما چنین کاری بکنید مرا بیشتر با کشیده باشید از برای جنگ من و مستعد حرب من باشید
و سر انکه شما بیشتر با کشیده باشند و گویند بیا بیعت کن و اگر نه ترا خواهیم کشت و ما چاره نداریم از انکه
دفع کنیم قوم را از نفس خود و این بدانجهت است که رسول صلی الله علیه و آله پیش از وفات با من گفت که
ای ابوالحسن بتحقیق که زود باشد که امت غدر کنند بتو بعد از من و بشکنند در تو عهد مرا و
بتحقیق که تو نسبت با من بمنزله هرون با موسی و امت من بعد از من بعضی بمنزله هرون اند
که برون تابع او بودند و بعضی بمنزله سامری اند و گوساله که تابع سامری بودند پس گفتم که یا رسول الله هرگاه
که چنین باشد مرا چگونه باید بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اگر اعوان و انصار یابی جهاد کن با ایشان
و بحق خود فایز شو و اگر نیابی دست خود را از ایشان کوتاه دار و خون خود را محافظت
نمای تا زمانی که ملحق شوی بمن در حالی که مظلوم باشی و چون وفات کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله مشغول شدم بتجهیز و تکفین او و چون از ان شغل فارغ شدم و نزد اهل بدر و سابقان
اول طلب نمودم اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر غفاری پس صلاح دران
دیدم که ملازم خانه خود باشم از خدای بترسید و خاموش باشید چه شما میدانید دشمنی این قوم را بخدا
و رسول خدا و اهل بیت پیغمبر او پس روید باتفاق نزد این مرد و بگویید انچه شنیده اید از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله تا این سخن شما با او حجت باشد و سبب عذر شما و بعد او از پیغمبر زیاده که داده شود
پس ایشان تا نزد منبر رسول خدا آمدند در روز جمعه چون ابوبکر علیه اللعنه بر منبر براامد مهاجر
با انصار گفتند پیش روید و سخن کنید انصار با مهاجران گفتند بلکه شما پیش روید و سخن گویید چه
خدای تعالی شما را در کتاب مجید مقدم داشته انجا که گفت
یعنی بتحقیق که بازگشت خدای تعالی بر پیغمبر و بر مهاجران و انصار و از گناهان ایشان درگذشت ایشان

بن تغلب میگوید من گفتم ای پسر رسول خدا عامه این آیت را چنین میخوانند که نزد شما است امام
علیه السلم فرمود که عامه چگونه میخوانند گفتم چنین میخوانند که لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار امام
علیه السلم فرمود وای برایشان چه گناه داشت پیغمبر خدا تا خدای تعالی بازگردد باو بلکه قول
او بتحقیق که بازگشت خدای تعالی با ابتداء و کر بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پس اول کسی که سخن
گفت خالد بن سعید بن العاص بود و بعد از آن باقی مهاجران و بعد از آن انصار و گویند که ایشان
در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه نبودند و چون بمدینه آمدند ابوبکر علیه اللعنة
متولی امر شده بود و ایشان در آن روز از اعلام مسجد نبی بودند پس برخواست خالد بن سعید
بن العاص و گفت ای ابوبکر از خدای تعالی بترس چه دانسته که رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت و ما در حوالی او بودیم در روز بنی قریظه در وقتی که فتح قلاع ایشان میسر شد و علی بن
ابی طالب علیه السلم بسیاری از صنادید ایشان را بقتل آورده و اکثر بزرگان و سرداران ایشان
را شمع قهر گذرانیده بود که ای معاشر مهاجر و انصار من وصیت میکنم شما را بوصیتی پس نگاه
دارید آنرا و با امانت میگذارم نزد شما سخنی پس محافظت کنید آن سخنان را بدانید و آگاه شوید
که علی ابن ابی طالب امیر شما است بعد از من و خلیفه منست در میان شما و باین وصیت کرد مرا پروردگار
من بدانید و آگاه باشید که اگر شما محافظت نکنید وصیت مرا و نصرت نکنید او را
اختلاف کرده باشید در امر دین و اضطراب یافته باشد نزد شما احکام شرع شما و والیان
شما اشرار شما باشند بدانید و آگاه باشید که اهل بیت من ایشان وارثان امر من اند و عمل
کنندگان بامر امت اند بعد از من بار خدایا آنکس که فرمان برداری کند از امت من و نگاه دارد
وصیت مرا در حق ایشان پس حشر کن او را در زمره من و بگردان از برای او نصیبی از رفاقت
من که تا دریابند بآن نور آخرت را و آنکس که بدی کند در امر خلافت در اهل بیت من پس محروم

گردان

گردان او را از بهشتی که عرض او بمجموع عرض آسمان و زمین است عمر خطاب لعنة الله علیه گفت
خاموش باش ای خالد که تو نه از اهل مشورتی و اعتباری برای تو نیست خالد گفت که تو
خاموش باش که سخن بزبان غیر خود میگویی بخدا سوگند که بدرستیکه قریش میدانند که تو از پستان
از روی حسب و اخس ایشانی از روی قدر و اخمل ایشانی از روی ذکر و قلیل و قبیح استانی از روی نسب
و اشارات بحکایت صهاک و خثعمه بود و تو لئیمی بمال و ترا در میان قریش فخری نیست و در
جنگ نام نیکی و درین امر غیر از شیطانی آن زمان که با او می گوید که کافر شو چون کافر شود میگوید
من از تو بیزارم چه من میترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیان است پس عاقبت ایشان
خواهد بود که همیشه مرده در آتش دوزخ باشید و این است جزاء ظالمان و چون ساکت
شد عمر لعنة الله علیه و نشست خالد بن سعید بعد از وی سلمان فارسی برخواست و بزبان فارسی
گفت کردید و نکردید ای ابوبکر بچه چیز مستند خواهی شد هرگاه که نازل شود بتو عقوبت آنچه نادان
کرده و بچه چیز خواهی زد هرگاه که سوال کنند از چیزی که بی اندیشه عاقبت از تو در وجود آمده
و چه خواهی گفت بتقدم تو بر آنکس که اعلم از تو است و از تو با است برسول خدا و اعلم است
بتاویل کتاب خدای عز و جل و بسنت پیغمبر و تقدم تو بر کسی که پیغمبر صلی الله علیه وآله مقدم داشت
او را در حیوة خود و وصیت کرد شما را باو بعد از وفات خود پس شما بگذاشتید قول او را و فراموش
کردید وصیت او را و خلاف کردید وعده او را و شکستید عهد او را و آنچه فرمود که با اسامه متوجه
ارض شام شوید از جهة احتراز بود از آنچه ضد و ریا فتنه شما را از برای تنبیه امت بر خطای
شما خلاف آن کردید و عنقریب بد تبعات تو منعقد شده و وزر و وبال این عمل را با تو حمل خواهند کرد
بقبر تو و تا ابد گرفتار این خواهی بود پس اگر رجوع کنی بحق پیش از مرگ و تلافی کنی قبیح کرده
خود را و بازگردی بخدای تعالی و پشیمان شوی ازین فعل شنیع مراینه رستگاری نزدیک شوی

از آنچه تو شنیدی بیچاره که ما شنیدیم و دیدی آنچه که ما دیدیم و باز نداشت ترا از آنچه بآن مشغول و ترا
بی نصیب از دین اسلام گردانید بر تو باد که ملاحظه حال خود کنی و نباشی همچو کسیکه پشت آورد
و تکبر کرد و بعد از او ابوذر غفاری برخواست و گفت ای معشر قریش بجا آوردید که قرابة رسول خدا را
بگذاشتید بخدا سوگند که مرتد شدید و جماعه عرب شک در دین خود نمودند و اگر شما این امر را در
اهل بیت پیغمبر خدا میگذاشتید شمشیر خلاف هرگز از غلاف بیرون نمی آمد و در میان شما دو از خلاف
را بر قهر و غلبه نهادید و چشم بآن خواهند داشت آنان که اهلیت این امر نداشتند و در طلب
آن خون بسیار ریخته خواهد شد و همچنان شد که ابوذر گفته بود و شما دانسته اید که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله فرمود که امامت بعد از من از آن علی بن ابی طالب است و بعد از وی از آن دو پسر
من حسن و حسین است و بعد از ایشان از آن اولاد ایشان و شما قول پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله بگذاشتید و طمع در دنیای فانی کردید و نعیم باقی را بگذاشتید و چنان کردید که امتها
که پیش از شما بوده اند بعد از پیغمبران خود بکفر و ضلالت بازگشتید و عنقریب بجزای عمل خود
خواهید رسید و خدای تعالی ستم کننده بر بندگان خود نیست بعد از آن مقداد بن اسود
برخواست گفت ای ابوبکر از ظلم خود بازگرد و ملازم بیت خود باش و بر گناهان خود بگری
ندامت بریز و خلافت را بصاحب آن گذار و چنین که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در باب خلافت
علی مرتضی از تو گرفت بجای آور و آنچه مقرر فرموده که در تحت رایت اسامه بن زید باشی و لا دوم
روی تنبیه بود و ترا بر بطلان امری که متصدی آن شدی و همچنین تنبیه بود ترا و آنکس که دیگر
تو است و آنچه قبل ازین در غزوه ذات السلاسل شما را تابع عمرو عاص گردانید و آن علم تعالی
و معدن شقاق را که ان شانئک هو الابتر در شان او نازل گشت بر شما امیر گردانید و بر سایر
منافقان مدینه پس از خدای تعالی بترس و بیعت خلافت که احتیاج مردمان گرفته انگاکن پیش از آنکه

فرصت

فرصت فوت کنی و عقوبت بر تو باقی بماند و نزد تو روشن است که علی بن ابی طالب صاحب خلافت
است بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پس امر خلافت را تسلیم او کن و نصیحت قبول کن اگر قابل نصیحتی
و بحق تعالی است بازگشت امور بعد از او بریده بن اسلم برخواست و گفت انا لله وانا الیه راجعون
چه صدمه ها است که از باطل بحق میرسد ای ابوبکر فراموش کردی آنچه ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله
امر کرد و آنکه علی بن ابی طالب امیر مومنان و قاتل قاسطان است پس بترس از خدای تعالی
و تدارک حال خود کن پیش از آنکه او وقت تدارک فوت شود و بعذاب ابدی گرفتار شوی و تسلیم
کن امر را بکسی که از تو احق است و منا لحه شرط نصیحت است بجای آوردم و راه نجات بتو نمودم
که بدان کننده گناهکاران نباشی بعد از او عمار بن یاسر برخواست و گفت ای معاشر قریش اگر دانسته
باشید بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بوراثت و اقوم اند بامور دین و احفظ
اند برعایت امت و ناصح تر اند بر امت امر کنید صاحب خود را تا حق را باهل حق گذارد پیش از آنکه مضطرب
شود حال شما و طمع کند در شما اعدای شما چه میدانید که بنی هاشم از شما احق اند باین امر و علی ابن ابی
طالب در میان شما امام شما است بعهد خدا و رسول او و در میان منزلت شما فرقی عظیم است
و شما دانسته اید که درهای مردم را از مسجد سد فرمود و در خانه علی مرتضی را در مسجد گذاشت و در
میان خواهندگان فاطمه زهرا علی مرتضی را اختیار کرد و فرمود من مدینه علمم و علی بن ابی طالب
باب او است و حلال مشکلات شما در دین علی مرتضی است هرگاه او را مشکلی نمود پس شما چرا
و از برای منفعت عیشی ترجیح می نهید و بکفر و ارتداد باز میگردید که تا خاسر و زیان کار باشید بعد از آن
ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر عناد مکن در حقی که خدای تعالی از برای غیر تو مقرر داشته
است و مباش تو اول کسی که عصیان رسول خدا کند در حق وصی او و صفی او و حق را باهل حق گذار و
ازین گمراهی پشیمان باش که عنقریب مفارقت خواهی کرد ازین باطل و عذاب آن بتو خواهد رسید

بعد از آن خزیمه بن ثابت برخاست و گفت ای مردمان آیا شما میدانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
گواهی مرا تنها قبول کرده و مرا بجای دو عادل داشت گفتند بلی گفت من گواهی میدهم که از پیغمبر صلی الله
علیه وآله شنیدم که فرمود اهل بیت من فارق میانه حق و باطل اند و ایشان پیشوایان اند
و قایم مقام من پس گفتم آنچه شنیده بودم و آنچه بر من لازم بود رسانیدم بعد از آن ابو الهیثم
بن التیهان برخاست و گفت من گواهی میدهم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله امیر المومنین را بپای
خود برداشت و گفت هر که من مولای اویم پس علی بن ابی طالب مولای اوست انصار گفتند مقصود
بتفویض خلافت است بعلی ابن ابی طالب و بعضی گفتند غرض تعظیم و تکریم علی ابن ابی طالب است
و مردم درین باب خوض تمام کردند و بعد از قیل و قال مردم نزد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله فرستادند و سوال کردند حضرت فرمود که مراد من آنست که علی بن ابی طالب امام
است بعد از من و ناصحترین مردم است از برای من و من گواهی میدهم بآنچه دانسته ام مر آنکه خواهد
ایمان آرد و هر که خواهد کافر شود و پس بتحقیق که روز قیامت موعد ما است بعد از آن سهل بن حنیف
برخاست و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد و آنگاه گفت ای معشر قریش
گواهی میدهید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله که دیدم او را درین مکان یعنی
روضه و او دست علی ابن ابی طالب را بدست خود داشت و میفرمود ای مردمان این علی ابن
ابی طالب امام شما است بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قاضی دین من
و منجز وعده منست و اول کسی است که مصافحه کند مرا بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت
کند او را و نصرت دهد و وای بر کسی که تخلف کند از او و از متابعت او روی بگرداند بعد از آن
برادر او عثمان بن حنیف گفت شنیدیم ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود اهل بیت
من ستارگان زمین اند پس پیشی مجوئید بر ایشان و ایشان را مقدم خود دانید پس بتحقیق که ایشان

والیان امر

والیان امر اند بعد از من پس برخاست مردی و گفت ای رسول خدا کدام از اهل بیت تو فرمود علی
ابن ابی طالب و پاکیزگان از اولاد او پس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بیان فرمود آنرا
دین را پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت در امر خدا و رسول او مکن و خیانت
مکن امانت خدا را و تو اول کسی که خیانت کرده شده بعد از او ابو ایوب انصاری برخاست و گفت از
خدای تعالی بترسید ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خدا و حق ایشانرا با ایشان باز گردانید پس
بتحقیق که شنیده اید شما مثل آنچه شنیده اند برادران ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در اماکن متعدده
و در مجالس مختلفه که فرمود اهل بیت من ائمه شما اند بعد از من و اشاره بعلی ابن ابی طالب کرد و گفت این علی
ابن ابی طالب امیر برره و قاتل کفره است مخذول است آنکس که در خذلان ایشان کوشد و منصور است
آنکس که نصرت ایشان جوید پس باز گردید بخدای تعالی از ستم خود پس بتحقیق که خدای تعالی تواب رحیم است
امام ابا عبد الله علیه الصلوة والسلام فرمود پس الزام یافت ابوبکر لعنه الله علیه بر منبر و قادر بجواب نبود
بعد از آن گفت ولایت از شما است و لست بخیرکم و علی فیکم اقیلونی اقیلونی و من بهترین شما نیستم و علی
ابن ابی طالب در میان شما است اقاله کنید بیعتی را که با من کرده اید عمر خطاب علیه اللعنه گفت فرود
آی از منبر ای لکع هیهات ای ذلیل النفس وای لئیم چون از عهده حجت قریش بیرون نمی توانی آمد چرا اول
قبول چنین منزلتی میکردی و ابوبکر رفت و سه روز از منزل بیرون نیامد و از برای نماز گذاردن بمسجد نیامد
و چون روز چهارم بود خالد ولید بیامد و با او هزار نفر بود و گفت چه در خانه نشسته و سوگند بخدا که طمع
در خلافت کرده اند و سالم مولای ابی حذیفه آمد و با او هزار نفر بود و معاذ بن جبل آمد و با او هزار نفر
بود و لا یزال جمع می شدند بر ایشان تا ده هزار مرد بر ایشان گرد آمدند پس شمشیرها کشیده بیرون آمدند
و مقدم ایشان عمر خطاب بود و لعنة الله علیه و بر در مسجد بایستادند و عمر گفت ای اصحاب علی اگر کسی از شما
چنان سخنان خواهید کرد که دیروز کرد دیده های شما را از حدقه بیرون می آریم خالد بن سعید العاص گفت ای

پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیرهای خود تهدید میکنی و با جمعیت میترسانی ما را بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر از شمشیرهای شماست
و ما بیشتر از شمائیم و اگر چه اندک می نمائیم زیرا که حجت خدای تعالی در میان ماست و اگر نه آن بودی که
طاعت امام از برای من اولی بودی هر آینه شمشیر خود را بر روی شما بیرون خواهم کرد تا جهاد کنم در راه
خدای تعالی امیر المومنین علیه السلم گفت ای خالد بنشین که سعی تو در راه دین مشکور است آنگاه سلمان
فارسی برخاست و گفت الله اکبر شنیدم از رسول خدا و گوشهای من کر باد اگر در آن خلافی باشد که فرمود
در میانی که برادرم و ابن عمم در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که در آیند بر ایشان جماعتی
از کلاب اهل نار و خواهند که او را و جماعه او را بقتل آورند بدانید و آگاه باشید که شما آن جماعتید پس
عمر خطاب لعنه الله علیه قصد سلمان کرد امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلم برخاست و او را بر زمین
نشانید و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر چنین نوشته نبودی بر آنچه خدای تعالی وعده فرموده و بابا ...
بودی هر آینه بتو نمودی که مردی و مردانگی چیست و ملتفت شد باصحاب خود و فرمود باز گردید خدا بر شما رحمت
کناد و هر آینه در نیایم در مسجد مگر چنانکه در آمدند موسی و هرون در مسجد آن زمان که اصحاب ایشان گفتند
اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بخدا سوگند که در نیامد نخواهم آمد در مسجد مگر
از برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه وآله و یا از برای قضیه که از هم گذشت چه روا نیست از برای حجتی که
اقامت کرده پیغمبر خدای تعالی از برای امت خود آنکه بگذارد ایشانرا در حیرت از عبد الله بن عبد الرحمن روایت است
که گفت بعد از آن عمر علیه اللعنه در کوچهای مدینه می گشت و ندا میکرد که ای مردمان که با ابی بکر بیعت
نکرده اند و عمر علیه اللعنه میدانست که جماعتی در خانهای خود پنهان شده اند و از بیعت محترزاند
و قصد آن داشت که با جماعت خود بر سر ایشان رود و از ایشان بیعت بستاند و مدتی برین حال
گذشت روزی گروه انبوه برداشت و بمنزل امیر المومنین علیه السلم آمد و طلب بیرون آمدن

آنحضرت

آنحضرت از منزل شریف کرد و آنحضرت بیرون نفرمود و عمر لعنة الله علیه گفت تا هیمه بسیار در
خانه امیر المومنین علیه السلم جمع آوردند و آتش طلبید و گفت بخدا سوگند که اگر بیرون نیاید علی
ابن ابی طالب هر آینه خواهم سوخت این خانه را با هر چه درین خانه است اضطراب تمام در مردم
پدید آمد و گفتند فاطمه دختر رسول خدا درین خانه است و دو پسر آنحضرت در آن خانه اند و آثار
رسول خدا در آنجا است و چون انکار مردمان با خود مشاهده کرد گفت زعم شما آنست که من
چنین عملی خواهم کرد غرض تهدید ایشان است آنگاه پیغام فرستاد بامیر المومنین علیه السلم
که بجز بیرون آمدن حیله نیست امیر المومنین علیه السلم فرمود بیرون نمی آیم زیرا که من مشغول بجمع
کتاب الله که عهد کرده ام با او که بیرون نیایم و ردای خود را از دوش ننهم تا جمع قرآن نکنم آنگاه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم بیرون آمد و نزد باب بایستاد و فرمود هیچ قومی قبیح عهدتر از شما
پیغمبر خدا نبود که گذاشتید بدن پیغمبر خود را نزد ما و تجهیز و تکفین او نپرداختید و بتمهید قواعد حکومت
مشغول شدید و با ما در این باب هیچ مشورت نکردید و حق ما در آن ندیدید گویا که از غدیر خم
شما نبود و عهد خلافت از غیر شما گرفته بودند و شما قطع کردید اسباب آشنائی را در میان ما و خود
در دنیا و در آخرت و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی است که گفت من نزد امیر
المومنین علیه السلم آمدم و او مشغول بغسل پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و حضرت چنین وصیت کرده بود
که غسل ندهد آنحضرت را مگر علی ابن ابی طالب علیه السلم و در آن وقت امیر المومنین سوال کرد که مدد
کار من که باشد در این امر حضرت جواب فرمود که مددکار تو جبرئیل علیه السلم خواهد بود چون
غسل داد و تکفین کرد پس طلب کرد مرا و ابوذر و مقداد و حسن و حسین را و پیش رفت و ما عقب ایستادیم
و در عقب آنحضرت نماز گذاردیم و عایشه علیها اللعنه در حجره بود و جبرئیل چشم وی را پوشید و این حال را
مشاهده نکرد و بعد از آن ده کس از مهاجر و ده کس از انصار در آمدند و نماز گذاردند و بیرون رفتند

[illegible] بیعت ابلیس [illegible]

انگاه گروه گروه از مهاجر و انصار می آمدند و نماز میکذاردند و بیرون می امدند من با امیر
المومنین علیه السلم میگفتم که قوم چنین و چنین کردند و همین ساعت ابو بکر لعنه الله علیه بر منبر رسول
خدا آمد و راضی نخواهد بود که مردم بیعت کنند با او بیک دست و مردم بیعت خواهند کرد با او بهر
دو دست و امیر المومنین علیه السلم فرمود ای سلمان هیچ میدانی که اول کسی که با او بیعت
خواهد کرد و بر منبر رسول الله که خواهد بود گفتم نمی دانم در سقیفه بنی ساعده در وقتی که خصومت میان
ایشان و انصار بود اول کسی که بیعت کرده بشر بن سعد بود و بعد از او ابو عبیده بن الجراح و بعد از آن
عمر و بعد از ایشان سالم حضرت علیه السلم فرمود ازین سوال نمیکنم سوال من این است که اول کسی
که بیعت کند او را بر منبر رسول که خواهد بود گفت نمیدانم حضرت فرمود که برو و مراقب این حال باش
تا بدانی که چه کس است سلمان رضی الله عنه گفت من مراقب این حال بودم چون ابو بکر بر منبر بر آمد اول
کسی که با او بیعت کرد پیر مردی بود تکیه بر عصا زده و در میان چشمان او آثار سجده بود و گریه کنان
بر منبر بر آمد و گفت الحمد لله والمنه که نمردم تا ترا درین مقام عالی دیدم دست خود بگشای تا با تو
بیعت کنم انگاه بیعت کرد و فرود آمد و از مسجد بیرون رفت من نزد امیر المومنین علیه السلم رفتم
و شرح حال باز نمودم حضرت فرمود که هیچ میدانی که وی چه کس بود گفتم نمیدانم ازین قدر رست که مرا
گشاده روی بداند چه مفهوم میشد که او وفات رسول خدا خوش آمده امیر المومنین علیه السلم فرمود که
وی ابلیس بود لعنه الله علیه خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و روسای اصحاب
او حاضر شدند وقتی که نصب می فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بامر خدای تعالی
و خبر می داد ایشانرا که من اولی ام بایشان از نفسهای ایشان و امر کرد ایشانرا که برساند حاضر غایب
را پس عمله و مرده های او از شیاطین بر وی جمع آمدند و گفتند این جماعت امت معصومه مرحومه اند و ترا و
ما را بر ایشان راهی نیست امام خود را بعد از نبی خود می دانند ابلیس ازین سخن ملول و محزون گشت

پس

پس خبر داد مرا رسول خدا بانکه زود باشد که بیعت کنند مردمان ابو بکر را در ظله بنی ساعده بعد
از انکه مخاصمه کنند در حق تو و چون بمسجد ایند اول کسی که بیعت کند او را بر منبر ابلیس باشد در
صورت مرد پیری که چنان و چنان باشد باز بار او چنین و چنین گوید انگاه جمیع اندرو
عمله و مرده او از شیاطین و با ایشان میگوید شما را گمان آن بود که مرا بر ایشان راهی نیست چگونه
دیدید که چه کردم با ایشان آن زمان که ترک کردند امری را که بطاعت آن مامور بودند و
کردند آنچه کردند سلمان گفت چون شب در آمد امیر المومنین علیه السلم اهل عزت و عصمت از
مردم خود را بخانهای اهل مدینه از مهاجر و انصار فرستاده و ذکر حقوق امیر المومنین علیه السلم کردند
و ایشانرا بنصرت امیر المومنین علیه السلم خواندند پس هیچکس از ایشان اجابت نکردند مگر چهل و چهار
نفر پس امر کردند ایشانرا که صباح بگاه سلاح بر خود راست کرده بر در دولت خانه امیر المومنین حاضر
باشند و بیعت بر مرگ کنند چون صباح شد هیچکدام حاضر نشدند مگر چهار نفر با سلمان گفتم
این چهار نفر چه کسان بودند گفت من بودم و ابو ذر و مقداد و زبیر بن العوام چون شب دیگر شد
باز بطلب ایشان رفتند قبول کردند که صبحگاه حاضر شوند چون صباح شد هیچکدام حاضر
نشدند و چون شب سیوم شد همین قاعده طلب کردند وعده رفت و وفا بان ننمودند و
چون امیر المومنین علیه السلم معلوم کرد که این جماعت در مقام غدر و بیوفایی اند در منزل خود
قرار گرفت و در مقام جمع ایات قرانی شد و بیرون نیامد تا زمانی که همه قران را جمع آورد
و کتابت کرد آنرا بر وجهی که منزل بود و ناسخ و منسوخ آن منفرد نمود ابو بکر لعنه الله علیه
شخصی نزد امیر المومنین علیه السلم فرستاد که بیرون آی و بیعت کن جواب فرستاد که من
بقران مشغولم و بان اهتمام تمام دارم و بامری دیگر نمی پردازم و بعد از چند مدت که ازین
شغل فارغ شد از منزل تشریف بمسجد شریف برد و مردمان با ابو بکر لعنه الله انجا حاضر بودند

در بیان [illegible] امیر المومنین

حضرت در میان ایشان در آمد و باواز بلند فرمود که ای مردمان بتحقیق که من بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه و آله مشغول بجمع قرآنم و آنچه بر پیغمبر خدا نازل گشته همه را جمع آورده ام و هیچ آیتی
نیست مگر که پیغمبر خدا بر من خوانده و تاویل آنرا بمن تعلیم فرموده این سخن فرمود و بمنزل شریف خود رفت
عمر با ابو بکر لعنة الله علیهما گفت کس بفرست تا علی بیاید و بیعت کند که امر ما بی بیعت او تمام نیست و اگر او
بیعت کند ما از تفرقه آمن ایم ابو بکر لعنه الله شخصی نزد امیر المومنین علیه السلم فرستاد که آنحضرت
بمجلس خلیفه رسول خدا بطلبند حضرت چون خبر یافت فرمود این چه افترا است که بر پیغمبر خدا میکنند چه
ایشان و جماعتی که بر گرد ایشانند میدانند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کسی غیر از من خلیفه نکرده
است این شخص باز گشت و آنچه امیر المومنین علیه السلم فرموده بود باز گفت دیگر باره این شخص را فرستاد
و گفت فرمان برداری کن امیر المومنین را آنحضرت فرمود سبحان الله او میداند که غیر من صلاحیت این
ندارد و بسیار زمان نگذشت که امر کرد او را رسول خدا و او هفتم هفت کس بود که سلام گفتند مرا
بامارت مومنان و سوال کرد او و صاحب او عمر از میان هفت کس و گفتند آیا این حکم از جانب خدا و
رسول او ست حضرت فرمود بلی از جانب خدا و رسول خدا است امیر مومنان و سید مسلمان و صاحب لوای
غر محجلان است خدای تعالی او را بر کنار صراط خواهد نشاند تا در آورد دوستان خود را
در بهشت و دشمنان خود را در دوزخ پس باز گشت ان شخص و آنچه شنیده بود با ابو بکر لعنه الله رسانید
و آن روز این حال گذشت چون شب در آمد نوبتی دیگر حضرت جماعت خود را بمنازل مهاجر و انصار
فرستاده و از ایشان نصرت طلب فرمود و کسی اطاعت نکرد غیر ان چهار نفر و چون امیر المومنین
علیه السلم معلوم نمود که مردم ترک نصرت آنحضرت کرده اند و متفق الکلمه اند با ابو بکر و در مقام
طاعت و انقیاد وی اند در منزل شریف خود قرار گرفت و بعبادت حق اشتغال نمود دیگر
ابو بکر با عمر لعنة الله علیهما گفت چه باعث ترا که علی ابن ابی طالب را به بیعت خود نمیخوانی

وحال

[illegible]

و حال انکه همه مردم بیعت کرده اند مگر علی ابن ابی طالب و آن چهار نفر که با او اند ابو بکر
لعنه الله گفت که را فرستم نزد علی ابن ابی طالب تا او را بخواند عمر لعنه الله علیه گفت قنفذ را
باین مهم باید فرستاد قنفذ مردی درشت خوی غلیظ پلید بود و از قبیله بنی تیم بود و از طلقا بود
او را با جماعتی از طلقا بخانه امیر المومنین علیه السلم فرستادند و خواستند که با امیر المومنین
علی علیه السلم ملاقات کنند رخصت نیافتند اصحاب قنفذ بنزد ابو بکر و عمر لعنهما الله رفتند
و صورت حال باز نمودند عمر علیه اللعنه گفت بار دیگر رخصت دخول طلب کنید اگر رخصت
ندهد و ابا کند بی اذن و رخصت در آیید این جماعت باز گشتند و دیگر باره طلب رخصت ملاقات
کردند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود که من رخصت نمیدهم که در خانه من در آیید
انجماعت باز گشتند و قنفذ آنجا بایستاد و گفتند فاطمه علیها السلم رخصت نداد و ما جرات
نکردیم که بی رخصت در خانه او در آییم عمر علیه اللعنه غضب کرد و گفت ما را با زنان چکار است و
گروه مردمی را که نزد او بودند که جمع آوردند هیمه بسیار را عمر با این مردم روانه شد و هیمه را بر در آستانه
پر هوای خانه امیر المومنین علیه السلم آوردند و در آن خانه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلم بودند عمر لعنة الله و سخطه علیه فریاد میکرد تا آواز او بامیر المومنین علی علیه السلم
رسید میگفت بیرون نمی آیی که بیعت کنی با خلیفه رسول الله و الا آتش می افروزم و خانه ترا
می سوزانم و بازگشت و نزد ابی بکر لعنه الله چه اندیشه از سوده غضب امیر المومنین علیه السلم
داشت و با قنفذ گفت اگر بیرون آید و الا آتش را فروز و خانه او را بسوز پس قنفذ با
جماعه خود بی اذن بخانه امیر المومنین علیه السلم در آمدند امیر المومنین شمشیر خود را برگرفت تا بدفع
ان کلاب مشغول شود از هر طرف مردم بسیار در آمدند و شمشیر حضرت را بگرفتند و سواد
ازین کلاب بطلوع رسید حضرت فاطمه علیها السلم در میان حایل میشد که شاید دفع مضرت

بیان شهادت سیده النسا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

کاوان نشو وقنفذ آن سگ پلید تازیانه بر بازوی حضرت فاطمه علیها السلم زد که آنحضرت از زخم
تازیانه بر خود پیچید و بی اختیار اشک از دیده مبارک آنحضرت روان شد و مدتی اثر آن زخم
مبارک آنحضرت ظاهر بود و چون خبر با بوبکر علیه اللعنه رسید به قنفذ فرستاد که در زدن و اهانت
ایشان تقصیر مکن حضرت فاطمه علیها السلم نزدیک در کاشانه بود و دست بر آن حضرت
زد که پهلوی آن حضرت بر چوب کنار در آمد و یک استخوان پهلوی آنحضرت شکسته شد و فرزندی
که در شکم حضرت بود ساقط شد و همواره بواسطه این تشویش صاحب فراش می بود
تا بآن شهادت یافت و به پدر بزرگوار خود پیوست صلوات الله و سلامه علیها آنگاه آن
سگان امیر المومنین را علیه السلم میکشیدند و بی ادبیها میکردند تا با بوبکر و عمر لعنة الله علیهما
و علی اعوانهما رسیدند شمشیر کشیدند و بر بالای سر آنحضرت بداشتند و خالد بن ولید
و ابو عبیده بن جراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد لعنة الله علیهم و دیگر
مردمان بر حوالی ایشان نشسته بودند و سلاح بر خود پوشیده بقصد قتل امیر المومنین علیه
السلم و آن حضرت میفرمود اگر همشیر من با بیعت من بودی شما را این ارزو بخاطر نمیگذشت
اگر چهل کس با من متفق می بودند جمعیت شما را بانواع متفرق می ساختم که داستان عالمیان
می بود و عمر علیه اللعنه برخواست و گفت بیعت کن حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد عمر
علیه اللعنه گفت اگر بیعت نکنی ترا بقتل خواهم آورد حضرت فرمود اگر بنده خدا و برادر پیغمبر
با شما بیعت نکند او را خواهی کشت ابوبکر علیه اللعنه گفت اما آنکه بنده خدا است مسلم و اما برادر رسول
خدا است پس ما باین قایل نیستیم حضرت علیه السلم فرمود آیا انکار میکنید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
میان من و خود برادری نهاد و سه نوبت این سخن فرمود آیا انکار میکنید که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله میان من و خود برادری نهاد و سه نوبت این سخن فرمود و بجواب آن مشغول نشدند آنگاه
روی

روی بجماعت آورد و گفت ای معاشر مهاجر و انصار سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که شنیده اید
از حضرت پیغمبر در روز غدیر که چنین و چنین گفت و در غزوه تبوک چنین و چنین فرمود و نگذاشت
چیزی که حضرت در مجامع اسلام برای آنحضرت فرموده بود مگر که در آن مجلس مذکور ساخت پس
جماعت گفتند بلی شنیدیم آنچه فرمودی و چون ابوبکر علیه اللعنه احوال مردم با آنحضرت مشاهده کرد
ترسید که مردم بحضرت گروند او را و از بیعت امتناع نمایند گفت هر آنچه گفتی ما از پیغمبر
خدا بگوش خود شنیدیم و نزد ما درست است ولیکن شنیدیم از پیغمبر خدا که بعد از آن فرمود
ما اهل بیت آنم که برگزیده است ما را و مکرم ساخته و آخرت را از برای ما اختیار کرده بر
دنیا و بخدا سوگند هرگز جمع نخواهد کرد از برای ما اهل البیت نبوت و خلافت را امیر المومنین علیه
السلم فرمود آیا هیچ یک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بود که این سخن شنیده باشد عمر علیه
اللعنه گفت راست میگوید خلیفه رسول خدا و من شنیدم از پیغمبر خدا بر وجهی که نقل کرد و ابو
عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز گفتند ما شنیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که این سخن
فرمود حضرت علیه السلم فرمود شما بعهدی که وفا میکنید عهدیست که در خانه کعبه با یکدیگر کرده اید
و صحیفه بر آن نوشته اید که اگر محمد کشته شود یا وفات یابد امامت و نیابت آنحضرت را با اهل بیت
آن حضرت نگذارید ابوبکر علیه اللعنه گفت از کی معلوم کردی که ترا بر آن مطلع کردانیده امیر المومنین
علیه السلم فرمود که ای سلمان و ای زبیر و ای مقداد و ای عمار شما را بخدا و رسول خدا سوگند میدهم که آیا
شما شنیده اید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فلان و فلان را با پنج نفر برشمرد و فرمود ایشان معاهده
و معاقده کرده اند که بعد از من چنین و چنین کنند ایشان گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا صلی
الله علیه و آله پس من گفتم جانم فدای تو باد ای رسول خدا مرا چه باید کرد در آن زمان حضرت فرمود
که اگر مدد کاری یابی با ایشان جهاد کن و اگر نیابی با ایشان بیعت کن و خون خود را نگاه دار

پس امیر المومنین علیه السلم فرمود که آن چهل مرد که با من بیعت کرده بودند وفا به بیعت خود میکردند هر آینه
جهاد میکردم با شما در راه خدای تعالی و باواز بلند فرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی
و کادوا یقتلوننی این سخن هرون بود که با موسی علیه السلم میگفت در زمانی که بنی اسرائیل تابع
سامری شده بودند که ای برادر من بتحقیق که قوم مرا ضعیف دیدند و نزدیک بود که مرا بقتل
آورند بعد از آن روی از امیر المومنین برتافت و با زبیر گفت بیعت کن زبیر ابا نمود پس عمر و
خالد بن ولید و ابن شعبه با جماعتی دیگر از ملاعین بر خواستند و شمشیرها از غلاف بیرون آوردند
و شمشیر او را بستدند و عمر او را بینداخت و بر سینه او نشست و زبیر او را دشنام میداد و
عمر را با صهاک و دیگران جمع ذکر کرد و چون نزدیک بود که کشته شود بضرورت بیعت کرد سلمان
گفت بعد از او مرا گرفتند و دست در حلق من نهادند بخدا که نفس من منقطع شد مرا گذاشتند
و چون نفس راست کردم دست مرا در عقب پیچیدند دیدم که دستم شکسته خواهد شد ناچار بیعت
کردم و بعد از آن ابوذر و مقداد و دیگران بیعت کردند و هیچ یک از امت بیعت نکردند باکراه مگر
این چهار نفر و هیچکدام از ما سرکشی زیاده از زبیر نکردند و بعد از بیعت مکرر عمر را ابن صهاک خواند و گفت
که صهاک چه کس بوده و بچه جهت ویرا ابن صهاک میخوانی زبیر گفت صهاک کنیزی بود حبشیه مملوک
جد ما عبد المطلب نفیل جد خطاب با او زنا کرد و جد را و خطاب متولد شد و عبد المطلب آن
کنیز را بنفیل بخشید بعد از آنکه خطاب از او متولد شده بود و خطاب چون ولد زنا بود بنده جد
ما عبد المطلب بود و چون سخن باینجا رسید ابوبکر علیه اللعنه در میان در آمد و طرفین را تسکین میداد
تا بصلاح آورد و سلیم گفت با سلمان گفتم بیعت کردی و هیچ کلمه حقی نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم
که هلاکت بر شما باد و هیچ مدانید که چه کردید و بعد از آنکه هدایت یافته بودید بضلالت افتادید
و حق اهل بیت را ناحق گرفتید عمر علیه اللعنه گفت چون بیعت کردی و صاحب تو بیعت کرد آنچه خواهی
میگوی

میگوی من گفتم گواهی میدهم که از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود بر تو و صاحب تو که بیعت کرده باهل گناه
امت پیغمبرانست که مثل ایشان است بگوی آنچه خواهی باز گفتم گواهی میدهم که در بعضی کتب منزله خوانده ام
که دری از درهای جهنم بنام تو و صاحب تو خواهد بود و عمر گفت بگوی آنچه خواهی چه گفتم که از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم در روزی که سوال کردم آنحضرت را از آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و
لا یوثق وثاقه احد یعنی پس در روز قیامت هیچ احدی عذاب نکند مانند عذاب او و محکم نکند
بند او را مانند بند او حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آن توی و صاحب تو عمر علیه اللعنه آغاز
درشتی کرد و ناهمواری امیر المومنین علیه السلم فرمود خاموش باش ای سلمان من سکوت
اختیار کردم و اگر منع نمیکرد امیر المومنین هر آینه میگفتم آنچه میدانستم در حق صاحبان و پس
با سلمان گفت چرا خاموش نباشی چنانکه ابوذر و مقداد خاموش اند حال آنکه محبت ایشان
با اهل البیت زیاده از محبت تست و تعظیم ایشان اهل بیت را زیاده از تعظیم تو او در گفت ای عمر
غرض تو سرزنش ماست بمحبت اهل البیت لعنت خدا و نفرین رسول خدا بر کسی است که غصب
کند حق ایشان را و ظلم کند بر ایشان و حمل کند مردمان را بر رقاب ایشان عمر گفت هر چه بات
و صاحب حق ایشان ملعون است اما ایشان را در امر خلافت حقی نیست همه جماعت راضی شده اند
بخلافت من و صاحب من و راضی نشده اند بخلافت علی ابن ابی طالب امیر المومنین علیه
السلم فرمود اما خدا و رسول خدا راضی نیستند مگر بخلافت من و بشارت باد ترا و صاحب ترا
و تابعان شما را بغضب خدا و عذاب و نکال او و وای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که از چه سعادت
محروم مانده و بچه شقاوت مبتلا گشته و چه خیانت بر خود و صاحب خود کرده پس ابوبکر و عمر
علیهما اللعنه گفت بگذارید هر آنچه خواهد بگوید امیر المومنین علی علیه السلم بزبیر و سلمان و ابوذر و
مقداد گفت که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود

تحقیق که تابوتی است از آتش که در وی دوازده نفراند شش نفر از اولیان و آن تابوت در چاهی
است در قعر جهنم و مقفل است و بر سر آن چاه سنگی است هرگاه که خدای تعالی میخواهد که جهنم
را بتاباند آن سنگ را از سر چاه برمیدارند و اهل دوزخ استعاذه از حرارت و حدت آتش میکنند
و من سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله و شما حاضر بودید که ایشان کیستند حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود اما اولیان یکی قابیل پسر آدم است که هابیل را کشت و دیگر فرعون
الفراعنه و دیگر نمرود که دعوی خدایی میکرد و دیگر دو مرد از بنی اسرائیل که تبدیل کردند کتاب
خدا را و سنت پیغمبر خود را یکی از ایشان مرد یهودی و دیگر نصرانی و ابلیس ششم ایشان است
و اما آخریان این پنج نفراند که عهد و بیعت کردند بعداوت تو و ششم ایشان دجال است و این
[illegible]
پنج کس را بشمرد و نام برد و فرمود این پنج نفر عداوت خواهند کرد با تو ای برادر من و مددکار
یکدیگر خواهند بود در عداوت تو سلمان گفت ما گفتیم راست گفتی و ما شنیدیم از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله سبحانک که گفتی عثمان علیه اللعنه گفت ای ابوالحسن هیچ حدیثی نزد تو و اصحاب
در حق من هست ابوالحسن علیه السلم فرمود بلی شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که گفت
ترا لعنت کرد و از پنج نفر او را بشمرد پس عثمان در غضب شد و گفت ای ابوالحسن اما
تو چه مهم است مرا کمالی خود بگذار حدیثی از حدیثان از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام از الجمله آن
که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که زبیر کشته شود و در حالی که از دین مرتد باشد
سلمان گفت که امیرالمومنین علیه السلم گفت با من که راست میگوید عثمان و حال آنکه میان من
و میان زبیر بود زیرا که وی بیعت خواهد کرد با من بعد از قتل عثمان و آن بیعت خواهد شکست و
کشته میشود در حالی که مرتد باشد از دین اسلام سلیم بن قیس گفت سلمان گفت که همه
آورد و گفت این قوم مرتد شدند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر آنکس که خود را نگاه داشت

خدای تعالی با آل محمد صلی الله علیه و آله مردمان بعد از رسول خدا بعضی بمنزله هارون بودند و
آنکسان که تابع هارون بودند و بعضی بمنزله سامری بوده اند و آنکسان که پیروی او کرده بودند
و از امام همام ابا عبد الله علیه السلم مرویست که چون امیرالمومنین علیه السلم را از منزل بیرون
بردند حضرت فاطمه علیها السلم از منزل بیرون آمد و هیچ زن هاشمیه نبود مگر آنکه با آنحضرت
بیرون آمد و نزدیک روضه حضرت رسالت پناه آمدند فرمود سر عم مرا بگذارید و اگر نه سوگند
بخدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که موی خود را بگشایم و پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر سر کنم و در روضه پدرم صلی الله علیه و آله روی بر زمین نهم و شکایت شما را بدرگاه
حق تعالی برم سلمان گفت من نزدیک آنحضرت آمدم و گفتم ای سیده من و ای مولای من پدر
تو رحمت عالمیان بود و روا نیست که از تو عذاب و عقوبت بعالمیان رسد حضرت فاطمه
علیها السلم متوجه منزل شریف شد و بخدا سوگند که من دیوارهای مسجد را دیدم که از هم
شکافته شد از غضب حضرت فاطمه علیها السلم و بعد از آنکه حضرت علیه السلم بخانه خود روانه
شد دیوارها دیدم که بیکدیگر متصل میشد و گرد آن در خیشوم مردم جای میگرفت و از حضرت
ابو جعفر محمد بن علی باقر منقول است که عمر خطاب لعنه الله علیه با ابوبکر علیه اللعنه کسی
باسامه نوشتند که این کتابت از ابوبکر خلیفه رسول خداست باسامة بن زید اما بعد چون کتابت
من بتو رسد باید که تو و آنکسی که با تو است متوجه مدینه مشرفه شوید پس تحقیق که مسلمانان
اجتماع کرده اند بر من و تولیه امور خود را بمن تفویض کرده اند پس باید که تخلف نکنی از آنچه که اجماع
مسلمین است و عاصی نشوی و برسد شما را از من آنچه مکروه شما باشد والسلم اسامه در جواب
نوشت که این کتابت از اسامة بن زید عامل رسول خداست بر غزوه شام اما بعد تحقیق که آمد نزد من
از جانب تو کتابی که اول آن مناقض آخر آنست چه ذکر کرده در اول که تو خلیفه رسول خدایی و ذکر

مکتوب ابوبکر علیه و جواب اسامه

[illegible]

٥١

کرده و آخر که مسلمانان اجتماع کرده اند و امر خود را بمن تفویض کرده اند بدانکه من و جماعتی
از مهاجر و انصار که باشند باین معنی قایل نشدند و راضی نمیشوند که تو والی امر ایشان باشی
انصاف مرعی دار و حق را باهل حق بگذار که ایشان احق اند باین مقام از تو بتحقیق که حاضر بودی
و شنیدی و دانستی آنچه حضرت صلی الله علیه و آله در روز غدیر در حق علی ابن ابی طالب
فرمود و عهدی که درین باب از مسلمانان گرفت چندان زمان نگذشت که فراموش توان کرد
و خلاف مکن که عاصی خدا و رسول خدا میشوی و بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا خلیفه
ساخت بر تو و صاحب تو و عزل نفرمود تا زمانی که از دنیا رحلت کرد و بر شما فرمان روایی
من واجب گردانید اگر از مقام راستی تجاوز نداری چون این کتابت بابوبکر رسید خواست
که بانصاف درآید و پشیمانی از آنچه کرده بود اظهار نمود و خواست که حق تعالی را باهل
حق گذارد عمر آن سگ ملعون گفت خلعت حکومت که خدای تعالی بتو پوشانیده بدست
خود خلع مکن و از این عمل پشیمان مشو و دیگر باره کتابت باسامه نویس و فلان و فلان
را امر کن که کتابت نصیحت آمیز باو نویسند که مخالفت جماعت مسلمانان نکند و موافق شود
با جماعت آن کرده اند پس ابوبکر علیه اللعنه کتابتی نوشت باسامه و کتابت نوشتند با
بعضی از منافقان که راضی شو بآنچه ما اتفاق آن نموده ایم و در آن مباش که فتنه انگیخته
شود در میان اهل اسلام از قبیل توجه ایشان قریب العهد اند بکفر و ضلالت و چون این
نوشتها باسامه رسید بازگشت و با جماعت خود بمدینه درآمد و چون اجتماع ابوبکر را بر مردم
مشاهده کرد بخدمت امیرالمومنین علیه السلم رفت آنگاه نزد ابوبکر رفت و گفت السلام علیک
یا خلیفة المسلمین ابوبکر علیه اللعنه گفت و علیک السلم یا امیر المسلمین روایت کرده اند که ابوقحافه
پدر ابوبکر در طایف بود و بعد از بیعت مردمان با او کتابتی نوشت بابی قحافه مضمون آنکه این

[illegible] ابوقحافه

کتاب

کتابتی است از خلیفه رسول خدا بابی قحافه اما بعد پس تحقیق که مردمان راضی شده اند بخلافت من
و امروز من خلیفه الله ام پس اگر متوجه شوی نزد من آیی احسن و اولی است و چون ابوقحافه
این کتابت را خواند بافرستاده ایشان گفت مردم را مانع چه بود که بیعت نکردند با علی بن ابی طالب
جواب گفت مانع پیغمبر از این بود که او مرد جوان است و بسیاری از مردم قریش بشمشیر او کشته شده اند
و ابوبکر از ایشان اسن است ابوقحافه گفت اگر مدار این بر پیری و جوانی است من از او احقم از ابو
بکر این ظلمی است که در حق علی ابن ابی طالب کرده اند چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این امر از برای علی ابن
ابی طالب وصیت کرد و امر کرد ما را که بیعت با وی کنیم و کتابتی بابوبکر نوشت که این کتابتی است از
ابوقحافه بابی بکر اما بعد پس تحقیق که آمد نزدیک من کتابت تو و این کتابتی بود احمقانه که بعضی از آن
مناقض بعضی است نوبتی خلیفه رسول و نوبتی خلیفه الله ای و نوبتی حاکم برضای مردمان و این امریست
بغایت مشکل باید که امروز در امری شروع نکنی که فردا از عهده آن بیرون نتوانی آمد و ندامت
سودی ندارد و ملامت نفس لوامه نزد حساب در روز قیامت چه فایده کند و تو میدانی که علی بن
ابی طالب اولی است از تو باین امر پس مراقب حق تعالی باش و این امر را بصاحبان گذار و
اینکه اگر امروز ترک کنی برای تو سالم تر و خطر آن کمتر باشد عامر شعبی روایت کرده از عروة بن زبیر
و ابوبکر بخلافت احق و اولی است از علی ابن ابی طالب روزی ابوبکر علیه اللعنه بر منبر برآمد و گفت چنان
میشوم که مردمان را زعم آنست که من فاضلترم از علی ابن ابی طالبم چگونه این سخن گویم و مرا نباشد
سابقه که علی ابن ابی طالب را در اسلام است و نباشد مرا قرابتی که او را برسول خداست و نباشد آنخصوصیتی
که او را با رسول خداست او قایل بتوحید حق تعالی بود وقتی که ما جاحد بودیم و عابد حق تعالی بود وقتی
که ما عابد اصنام بودیم محب رسول خدا بود وقتی که ما عدو رسول خدا بودیم تحقیق که علی ابن ابی طالب
فایز گشته از جانب خدای تعالی بمحبت و از جانب رسول خدا بقربت و از جانب ایمان بزینت و اگر

سبق کرندهٔ سابقان و لاحقان غیر پیغمبران هرگز بدرجه او نخواهند رسید و سالک طریق او
نخواهند شد بود و بذل کرد جان خود را در راه خدا و محبت خود را در راه رسول خدا و جامع علم و فهم و
حلم است و فاعل خیر و احسان و برابست کیست آن که آرزو کند که بدرجه او فایز گردد و حال آنکه
خدای تعالی او را ولی مردم گردانیده و رسول خدا او را وصی خود ساخته جاهلان مغرور را از
کرم او در جای می‌جنبد که او مرا و را ایستاده و اطاعت کرده‌ام وقتی که مرا بآن امر فرموده و من از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که حق با علی ابن ابی طالب است و علی با حق است
آنکس که فرمان برداری کرد علی ابن ابی طالب را رشد و هدایت یافت و آنکه عصیان علی ابن ابی
طالب کرد و در گمراهی و ضلالت افتاد و آنکس که دوست داشت علی ابن ابی طالب را بسعادت رسید
و آنکس که دشمن داشت او را بشقاوت پیوست آیا شما علی ابن ابی طالب را صاحب لوای حمد و ساقی
حوض کوثر و جامع هر کرم و عالم هر علم و وسیلهٔ خلایق بخدا و رسول خدا نمیدانید محمد بن عمر بن
علی از پدر خود روایت میکند و او از ابی رافع که وی گفت من نزد ابو بکر بودم آنگاه علی
ابن ابی طالب و عباس آمدند و با یکدیگر مخاصمه داشتند در میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله
عباس گفت من عم پیغمبرم و وارث او و علی ابن ابی طالب مانع تصرف من در ترکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله میشود ابو بکر با عباس گفت کجا بودی وقتی که جمع کرد پیغمبر اولاد عبد المطلب را و فرمود
کیست از شما که بمن و کار رو معاون من باشد در کار رسالت و وصی و خلیفه من باشد و اهل من
و وعده‌های مرا بجای آورد و قاضی دین من باشد پس همه شما خاموش شدید مگر علی ابن ابی طالب
علیه السلام آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای علی تو چنینی پس عباس گفت تو
چگونه نشستی درین مقام و پیشی جستی بر علی ابن ابی طالب و امیر مسلمانان ای ابو بکر گفت ایشان
مرا تمکین داده‌اند درین مقام از رافع بن ابی رافع طایی روایت کرده‌اند که گفت در سفری با ابو بکر

مصاحب

بیان

مصاحب شدم پیش از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله با وی گفتم که مرا تعلیمی کن که در دین من نافع باشد ابو بکر
گفت که ترا بچند چیز امر خواهم کرد که اگر تو از من سؤال نکردی بآن عامل خواهی بود شرک بخدای تعالی
میاور و نماز را بپای دار و زکوة را بمستحق آن برسان و روزه رمضان بدار و حج و عمره
بجای آور و هرگز قبول مکن که امارت کنی و اگر چه میان دو مسلمان باشد گفتم اما آنچه گفتی از توحید و
نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بجای می‌آورم و اما امارت پس من می‌بینم که مردمان شرف و غنی
و علو منزلت از امارت می‌یابند ابو بکر گفت چون از من نصیحت طلب کردی من آنچه دانستم از برای تو گفتم
چون حضرت صلی الله علیه و آله رحلت کرد و ابو بکر متکفل امارت شد بنزد وی آمدم و گفتم که آیا تو نبودی
که مرا نهی کردی از امارت و اگر چه میان دو کس باشد گفت بلی گفتم پس چیست ترا که اختیار کرده
امارت را در میان امت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس تغافل یافت و گفت چون اختلاف در میان مردم
پدید آمد از ضلالت ایشان ترسیدم و مرا بآن امر خواندند چاره ندیدم غیر اختیار آن و فرود
آنگاه ابا بکر و عمر لعنة الله علیهما خالد بن ولید را بمنزل ابا بکر طلب کردند و با او چنان قرار دادند که
علی ابن ابی طالب را بقتل در آورد و آن پلید از آن ملاعین قبول کرد و موعد ایشان بعد از
نماز صبح بود و اسماء بنت عمیس از پس پرده می‌شنید خادمه خود را بنزد آنحضرت فرستاد و خبر داد که ایشان
جماعت قصد قتل تو کرده‌اند حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود خدای تعالی ترا
کناد مولای ترا اگر ایشان مرا بقتل آورند پس کیست که بکشد ناکثین و قاسطین و مارقین که خواهند بود و ایشان
این اراده کرده‌اند و خدای تعالی آن میکند که اراده اوست ابو بکر با خالد علیهما اللعنة چنان قرار
داده بود که چون ابو بکر از نماز صبح منصرف شود و سلام باز دهد در همان حال علی ابن ابی طالب را
بقتل آورد پس خالد بن ولید شمشیر خود را حمایل ساخت و در وقت نماز صبح در پهلوی امیر المؤمنین
علیه السلام نشست و منتظر بود که چون ابو بکر سلام باز دهد او بقتل امیر المؤمنین مشغول شود و

و ابو بکر چون فکر در عواقب این عمل داشت در میان نماز پشیمان شد و در جلوس نماز فکر بسیار کرد
و نزدیک بود که آفتاب طالع گردد و از نماز منصرف نمیشد چرا که از فتنه می‌اندیشید و از برای نفس
خود اندیشه داشت بضرورت پیش از سلام نماز سه بار گفت ای خالد مکن آنچه ترا بآن امر کرده بودم
و در روایتی دیگر نباید بکند آنچه بآن مأمور است درین حال امیر المؤمنین علیه السلام خالد را دید که
شمشیر حمایل کرده و در پهلوی آنحضرت ایستاده فرمود ای خالد آیا تو عمل می‌آوری آنچه ترا بآن امر کرده بودند
خالد گفت بخدای سوگند که اگر منع نمیکرد مرا هر آینه شمشیر را در بر موی ترا از تو می‌نهادم حضرت علیه
السلام فرمود دروغ گفتی مادرت مباد و آن مثل که در میان عرب مشهور بود که من یفعله اضیق حلقه
امسک از برای او گفت و در روایت ابوذر رحمة الله علیه آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام دو انگشت سبابه و وسطی خالد را بگرفت و چنان در هم فشرد که خالد از الم آن صیحهای میکرد
تا مردم بر وی جمع آمدند و عباس را شفیع ساختند و امیر المؤمنین علیه السلام از آزار آن ملعون درگذشت

و احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بکتاب و سنت با ابو بکر

و عمر لعنة الله علیهما در وقتی که منع کردند ایشان فاطمه را از فدک حماد بن عثمان از حضرت امام ابی
عبد الله علیه السلام روایت میکند که چون بیعت کردند مردمان با ابی بکر و استیلا یافت بر اهل مهاجر
و انصار فرستاد بجانب فدک شخصی را که بیرون کند وکیل حضرت فاطمه را علیها السلام از فدک و تصرف
در آن نماید حضرت فاطمه علیها السلام گفت ای ابو بکر چرا منع میکنی میراث مرا از پدرم و بیرون کردی وکیل مرا
از فدک و حال آنکه پدرم آنرا بمن داده بود ابو بکر گفت گواه بر دعوی اقامت کن حضرت فاطمه علیها السلام
ام ایمن را حاضر گردانید ام ایمن با ابو بکر گفت اداء شهادت نمیکنم تا زمانی که بیاد آورم ترا آنچه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ام ایمن زنی است از اهل بهشت و تو از حاضران مجلس بودی ابو بکر گفت
بلی چنین بود پس ام ایمن گفت گواهی میدهم که چون حق تعالی وحی کرد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که

آت ذا

بیان

[illegible]

کریمه و آت ذا القربی حقه یعنی بده خویشان خود را حق ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک
از برای معاش فاطمه مقرر داشت بامر حق تعالی و امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گواهی ادا نمود چنانچه
که ام ایمن گواهی داده بود و ابو بکر فدک را بآنحضرت فاطمه رد کرد و بر ثبوت مدعی آنحضرت علیها السلام کتابی
نوشت و تسلیم آنحضرت کرد و عمر علیه اللعنة بمجلس در آمد و گفت این چه کتابیست ابو بکر علیه اللعنة گفت فاطمه
علیها السلام دعوی فدک کرد و ام ایمن و امیر المؤمنین علیه السلام اقامت شهادت کردند و من در این باب
کتابتی نوشتم عمر علیه اللعنة کتاب را در حال از فاطمه علیها السلام بستد و پاره کرد و حضرت از مجلس
بیرون آمد و بغایت ملول و محزون بود و بعد از آن امیر المؤمنین نزد ابو بکر آمد و مهاجر و انصار حاضر
بودند فرمود ای ابو بکر چرا منع کردی از فاطمه میراث او را از پدرش و حال آنکه در زمان حیوة خود
تملک او کرده بود و ابو بکر علیه اللعنة گفت فدک فیء مسلمانانست اگر فاطمه اقامت شهود کند بدو
دهیم امیر المؤمنین فرمود ای ابو بکر آیا حکم میکنی در حق ما بخلاف آنچه حکم کرده است حق تعالی از برای
مسلمانان پس فرمود اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک باشند او را و من دعوی ملکیت آن
کنم طلب گواه از که خواهی کرد ابو بکر علیه اللعنة گفت از تو طلب خواهم کرد امیر المؤمنین گفت پس چیست
ترا که طلب گواه میکنی از فاطمه در چیزی که در تصرف و ملک اوست و در زمان حیوة حضرت و بعد از
وفات متصرف آن بوده و از مسلمین گواه طلب نمیکنی در آنچه دعوی میکنند ابو بکر ساکت شد عمر علیه اللعنة
گفت این سخنان بگذار اگر گواهان عدل داری فدک از آن شماست و اگر نه فیء مسلمانانست
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابو بکر هیچ میدانی که آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل است یا در حق غیر ما ابو بکر گفت در حق شما حضرت علیه
السلام گفت اعیاذاً بالله اگر گواهی دهند در حق فاطمه زهرا بنا شایسته چه خواهی کرد در باره او ابو
بکر علیه اللعنة گفت اقامت حد بر او خواهم کرد چنانکه بر زنان عالمیان اقامت خواهم کرد

امیرالمومنین علیه السلم فرمود درین هنگام دگرگون باشی زیرا که رد میکنی شهادت حق تعالی را [illegible]
بر طهارت و عصمت او و قبول شهادت میکنی از مردی که بر خلاف شهادت میکند و قبول میکنی گواهی اعرابی
که بول بر عقب خود میکند آنکه فدک فیء مسلمانان است و از فاطمه میستانی و حال آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه و تو رد کردی قول پیغمبر را و گواه از مدعی علیه
طلب میداری چون مردم این سخن شنیدند انکار بر ابوبکر کردند و گفتند راست گفت علی ابن ابی
طالب و ابوبکر از طریق حق منحرف گشته و چون آن ملعون اصرار بر باطل نمود امیرالمومنین
علیه السلم از آنجا بمنزل شریف فرمود و حضرت فاطمه از استماع این سخنان ملول شد و بزیارت
حضرت رسالت پناه آمد و بعد از زیارت این چند بیت بخواند ∴ انا فقدناک فقد الارض وابلها
یعنی بتحقیق که ما گم کردیم و نیافتیم ترا مانند نایافتن زمین بارانهای درشت دانه خود را
واختل قومک فاشهدهم ولا تغب ∴ و خلل و قصور یافته قوم تو پس مشاهده کن ایشان را و حال آنکه تو
از ایشان غایب نیستی ∴ قد کان بعدک انباء وهنبثة ∴ بتحقیق که پیدا شد بعد از تو سخنان مختلفه
دروغ و باطل ∴ لو کنت شاهدها لم تکبر الخطب ∴ اگر حاضر می بودی این سخنان را بزرگ نمی شد
این امر ∴ قد کان جبرئیل بالایات یونسنا ∴ بتحقیق که بود جبرئیل با آوردن قرآن انس دهنده
ما را ∴ فغاب عنا فکل الخیر محتجب ∴ پس غایب شد جبرئیل علیه السلم و محتجب خیرات از ما و در پرده شد
وکنت بدرا و نورا یستضاء به ∴ و بودی تو ماه تمام و نوری که روشنی میگرفتند از تو چیزها
علیک ینزل من ذی العزة الکتب ∴ بر تو فرود می آمد از خداوند عزت کتابهای آسمانی ∴ تجهمتنا رجال
واستخف بنا ∴ ترش روی گردانیدند ما را مردمان و استخفاف کرده شدیم ما ∴ اذ غبت عنا فنحن
الیوم مغتصب ∴ از زمانی که غایب شدی از ما پس امروز غصب کرده شده ایم ∴ فسوف
نبکیک ما عشنا و ما بقیت ∴ پس زود باشد که بگریانیم ترا مادام که زنده باشیم و مادام که باقی

باشد ∴ منا العیون بتهمال لها سکب ∴ از ما چشمهای با اشک که این چشمها را زندگی باشد ∴
آورده اند که چون جماعت بمنزلهای خود رفتند ابوبکر عمر را بمنزل خود طلب کرد و
گفت دیدی که علی ابن ابی طالب با ما چگونه گذرانید و بخدا سوگند که اگر نوبت دیگر مجلس
باین قاعده گذراند مهم ما تلف و [illegible] صلاح درین باب چیست عمر علیه اللعنه گفت صلاح
در آنست که امر کنی تا علی ابن ابی طالب را بقتل آورند پس خالد را طلب کردند و با و قرار دادند
که چون ابوبکر علیه اللعنه سلام نماز صبح باز دهد خالد امیرالمومنین علیه السلم را بقتل آورد
و شرح این حکایت بنوعی است که قبل ازین نمط ذکر یافته و محتاج باعاده نیست

فصل

در کتابت امیرالمومنین علیه السلم با بوبکر علیه اللعنة حمله اخبار چنان
نقل کرده اند که امیرالمومنین علیه السلم چون استماع نمود که آن ملاعین منع فدک از فاطمه
علیها السلم کرده اند کتابتی با بوبکر نوشت مشتمل بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات بر
سید انبیا بالفاظ فصیح و عبارات بلیغه چنانکه شایسته کمال آن حضرت است و بعد از آن
فرمود با بر اشتند و دست از ظلم بدارید و بخدا سوگند که پسر ابوطالب با مرگ موانست زیاده
از فرزند به پستان مادر و حقایق کتاب منزل را کسی مثل من نمیداند و اگر اظهار کنم جمعیت الهی حق
تعالی فرستاده از کتاب او هر آینه بلرزید بر خود و سختیها که ریسمانها در چاه بعید القعر می لرزد
و از جانهای خود بیرون آیید و روی در بیابان نهید و در خود حیران مانید و لیکن ساکن
میسازم خود را [illegible] شما را تا زمانی که ملاقات کنم پروردگار خود را و دست من خالی باشد از ابتدا
شما و مرا این مثل دنیای شما نزد من مثل ابریست که بلند شود و بر آسمان فرا گیرد و فرو نیاید
و بعد از آن از یکدیگر جدا شوند و بتحقیق زود که گوی سر گرد شود و عنقریب سختی خواهد شد این را بر
شما پس خواهید یافت ثمره کردار خود را بغایت تلخ و خواهید درو کرد آنچه کشته اید بجوز قاتل

و کافیست ما را آنکه پی روی بهدایت کنند چون ابوبکر این کتابت را بخواند خوف و رعب تمام
در دل او پدید آمد و مهاجر و انصار را طلب کرد و با ایشان گفت که من در امر با شما
مشورت کردم و بصلاح شما عمل کرده ام و اینک پسر ابوطالب بمن وعید و تهدید نموده
و بخدا سوگند که من طلب اقاله خلافت کردم از شما و اقاله نکردید و من فرود
آمدم ازین کار و این همه از برای خاطر علی ابن ابی طالب است و اجتناب از نزاع
با وی و نزاع نکرد با وی کسی که رستگاری خواهست عمر علیه اللعنه گفت شعار تو در
گفتار بجز سخنان زبون خفیف نیست اما تو بتحقیق که در حرب بی زهره بوده و در محل مروت و
کرم چه ضعیف است دل تو و چه جرات نفس تو و آب صفای طبع من در طرف تو است و
تو را بمکی باز آشامیدن آن و بخوابی که تشنه بمانی و خوانده ام گردن کشان عرب
را نزد تو و توجه بای [illegible] و اگر نه برای اهل بیت پیغمبر تو و پسر ابوطالب استخوانهای ترا
خاک میکرد و این علی ابن ابی طالب صخره صماست که آب ازو بیرون نیاید مگر وقتی
که بشکنند او را و ماریست زهرناک که بافسونگری او را نتوان بود و درخت تلخی است که
اگر او را بعسل طلا کنند میوه تلخ بار دهد بقتل او رضا دیدیم و قریش را از آن باک نیست
اما از صدمات او اندیشه ناک شو که بس با جماعت انصار و مهاجر سد باب مضرت او از تو
میکنم ابوبکر بعمر گفت بخدا سوگند که تدبیر شما دفع مضرت او از ما میکند و اگر خواهد که
مرا و ترا بقتل آورد برو آسان است و الحق سبب نجات ماست سه چیز است یکی آنکه وحید
و تنها بی مددکار است دوم آنکه پیروی پیغمبر خدا را بر خود لازم داشته سوم آنکه قبایل
عرب با وی در مقام کینه و عداوت اند و اگر نه اینها بودی این امر با و قرار میگرفت و اگر نه
مکروه بود تدبیری که تو درین باب کرده بدانکه خالد را جرأت آن کجاست که قصد قتل علی

[illegible]

ابن ابی طالب کند و اگر این داعیه را بخاطر آورد شک نیست که بدست او کشته خواهد گشت
و مرا برین تدبیر چندان اعتمادی نیست

فصل

در احتجاج حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر ابوبکر و عمر اه چون منع کردند فدک را از
آنحضرت و مذمت آنحضرت این طایفه ضاله را در امر امامت در وقت وفات روایت
کرده است عبد الله ابن الحسن باسناد صحیح از پدران خود آنکه چون ابوبکر و جماعت او لعنهم الله
اتفاق کردند بر منع فدک از حضرت فاطمه علیها السلم آن حضرت با جمعی از زنان بنی هاشم نزد
ابوبکر آمد وقتی که مهاجر و انصار و دیگر قبایل عرب حاضر بودند چون بزمین نشست آه و ناله
کشید که مردم بی اختیار بگریه در آمدند و گریه و زاری بسیار کردند و بعد از آن خطبه
در کمال فصاحت و بلاغت برخواند و متوجه اهل مجلس شد و فرمود ای بندگان خدای که بر پای
دارنده اوامر و نواهی شریعت اند و حاملان و حافظان دین و ملت و امنای حق تعالی
اید در رسانیدن وحی بامت پیغمبر او بدانید که آنچه در میان شما گذاشت آن کتاب الله ناطق
و قرآن صادق و نور ساطع و ضیاء لامع است نماید راه بهشت اتباع خود را و کشنده است
بجانب رضوان اتباع خود را و خدای تعالی ایمان را تطهیر شما گردانید از شرک و نماز را
شما از کبر و زکوة را از برای نفس و نمای رزق و صیام را سبب اخلاص و حج را استحکام دین
و عدل را انتظام قلوب و طاعت ما اهل البیت را نظام ملت و امامت ما را امان از تفرقه دین
و جهاد را عزت اسلام و صبر را معاون استجلاب اجر و امر معروف را مصلحت عامه و بر والدین
نگاهدارنده از غضب خدا و قصاص را نگاهدارنده از خون ناحق و وفا بنذر را مقرب مغفرت و نهی
از شرب خمر را تنزیه از شرک پس پرهیز کنید از خدای تعالی حق پرهیزکاری و باید که نمیرید مگر که شما
مسلمان باشید و فرمان برداری کنید در هر چه امر کرده است شما را بآن و نهی کرده است

شما را از آن بتحقیق که پیغمبر شد خدای تعالی را از بندگان او بکرم عالم بعد از آن فرمود ای مردمان بدانید
که من فاطمه دختر محمدم صلی الله علیه و آله میگویم آنچه میگویم بکر حق و صدق و نمیگویم آنچه میکنم بکر دروغ
و راست ترا آنچه آمده است شما را پیغمبری از مردم شما که دشوار است بر وی رنج کشیدن شما حریص است
بر هدایت و راحت شما و این پیغمبر پدر منست نه پدر دیگر زنان شما و برادری گرفت بر عم
مرا نه دیگر مردان شما و رسانید احکام الهی را بشما و بشارت داد مطیعان را و بترسانید
از عذاب خدای تعالی عاصیان را و مردم را براه خدای تعالی خواند گاه بحکمت و گاه
بموعظه حسنه و گاه مجادله فرمود با ایشان بطریق احسن و گاه تیغ قهر بر فرق ایشان میزد
تا زمانی که منهزم شدند جماعت ایشان و پشت میگردانیدند قوم ایشان و بتهای ایشان را میشکست و
بتخانه را خراب میکرد تا آوازه دین بلند شد و سخنان شیاطین فرو نشست و هلاک گردید
اهل نفاق و گسسته گشت بندهای کفر و شقاق و چون اختیار کرد خدای تعالی از برای پیغمبر خود دار عیش
را که خانه انبیا و اصفیاست ظاهر شد در میانه شما خار رخار نفاق و گمراهان در سخن آمدند و
مبطلان بلند گشت و شیاطین از سوراخها سر بیرون کردند و شما را بفرمان بردار خود خواندند
و شما را یافته اند که خواندن ایشان را اجابت کننده اید پس نشان کردید شما غیر
شتر خود را و در آب خوردن آوردید نه در روز آب خوردن شما غیر
و چون خون شما حرکت آورد شما را [illegible] هنوز شما
میشدند شما هنوز شده خاطر شما با آنکه عهد شما قریب و جراحت شما رحیب است و زخم شما
روی به بهبود نیاورده و پیغمبر شما هنوز مدفون نشده گمان میکردید که کردید از برای خوف فتنه
بود الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین بدانید و آگاه باشید که ایشان
در فتنه افتاده اند و بتحقیق که جهنم بکافران محیط است پس دور بود از شما خلاف

رسول خدا و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و احکام آن بر شما ظاهر و اعلام آن نیر
و زواجر آن لایح و اوامر آن واضح است چنین کتابی را چگونه پشت بر آن کردید و بغیر آن
رو آن ظاهر کردید آیا نخوانده اید آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین
یعنی هر آنکه طلب کند غیر دین اسلام دینی را پس هرگز قبول کرده نخواهد بود از او و او در آخرت
از زیان کاران است زعم شما آنست که ما را میراثی نیست آیا حکم جاهلیت عمل میکنید و کیست که
حکم او بهتر باشد از حکم خدای تعالی ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدای تعالی آنست
که تو میراث بری از پدر خود و من میراث از پدر خود نبرم اگر این سخن گویی دروغ بر خدا بسته باشی و
و کتاب خدای تعالی را در پس پشت انداخته اید آیا ندانسته که حق تعالی فرموده و ورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از پدر خود داود و فرموده که زکریا گفت ای پروردگار من ببخش
مرا از نزد خود کسی که متولی امر من باشد میراث برد از من و میراث برد از آل یعقوب و آن
یحیی بود علیه السلام و در محلی فرموده و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین یعنی وصیت میکند خدای تعالی شما را در فرزندان شما از برای
پسر شما مانند حصه دو دختر و جای دیگر فرموده ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین
بالمعروف حقا علی المتقین لازم بر پرهیزکاران و زعم شما آنست که مرا هیچ حظی و بهره از
میراث پدرم نیست و قرابتی با او ندارم آیا مخصوص گردانیده است شما را خدای تعالی
بآیتی که بیرون کرده است پدر ما را از آن یا ما را اهل دو ملت میدانید که بعضی از بعضی میراث
نبرند آیا شما داناترید بخصوص و عموم و ناسخ و منسوخ قرآن از پسر عم من اندیشه کنید از
روزی که حاکم خدای تعالی باشد و پدرم را خاصم گردانند و او گردهای شما برسد و
از کرده پشیمان باشید شما را سود نداشته باشد آنگاه این آیه خواند که لکل نبأ مستقر

الآیات الدالة علی ان [illegible] علیهم السلام

فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم یعنی هر چیزی را قرارگاهی است و
زود باشد که بدانید آنکس را که می آید او را عذابی که خوار کننده او است و فرود می آید بر او
عذابی که دایمی است بعد از آن نظر بجانب انصار افکند و گفت ای گروه برگزیده که بازوی
ملت و نگهبانان شریعتی آیا که این چه حیله است که در ابطال حق من میکنید و این چه راه ظلم
و بیداد است که با من مسلوک میدارید آیا پدر من رسول خدا نفرموده المرء یحفظ فی ولده یعنی
مرد محافظت کرده حقوق او برعایت کردن اولاد او و چه زود است اگر دار شما رعایت
و تعظیم و احترام پیغمبر شما و اعتقاد شما آنست که نبوت محمد صلی الله علیه و آله امری بس عظیم
بود و بموت او زمین ظلمت گرفت و ستارها در روز ربوده شد و اهل جنت امید اعتبار
شدند و حرمت از ایشان برخواست پس بخدای سوگند که این نازله کبری و مصیبت عظمی است
هیچ نازله بزرگتر از وی نیست و هیچ مصیبت دشوارتر از آن نتواند بود کتاب خدای تعالی
در میان شما باشد و در ابتدا و شبانگاه بتلاوت آن اشتغال داشته باشند پس هر که
آن چنین اعتقادی باشد فاسد پیش از پدرم انبیا و رسل بوده اند و از میان امت بیرون
رفتند و بدار بقا رحلت کردند برگزیدگان امت ایشان بر طریق تعظیم و تکریم و جاده مستقیم
پیغمبران خود ثابت و راسخ بودند و بکفر و ارتداد باز نگشتند و این آیه خواند و ما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین یعنی نیست محمد مگر پیغمبر خدا آیا پس اگر بمیرد یا کشته
شود باز میگردید شما بکفری که در آن بودید و آنکس که بازگردد بکفر خود پس هرگز ضرر
نخواهد رسانید بخدای تعالی هیچ گونه ضرری و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی شاکران را
و خدای تعالی [illegible] شما میکند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی

باشد که بدانند آنکسان که ظلم کرده اند که بکجا بازگشته جای باز میگردند و من دختر ترساننده
شما ام برسیدن عذاب در دنیا پس بکنید آنچه خواهید آنگاه ابوبکر علیه اللعنه جواب داد
و گفت ای دختر رسول خدا آری پدر تو محمد صلی الله علیه و آله بمؤمنان عطوف و رؤف و مشفق
و مهربان و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و چنین اگر نسبت دهیم پدر تو بود نه پدر دیگران
و برادری گرفت پسر عم ترا نه دیگر مردان را و برگزید او را بهمه خویشان و او را بامرات
کریمه و مقامات عظیمه اختصاص داد دوست ندارد شما را مگر سعادتمندان و دشمن ندارد
شما را مگر بدبختان شما اهل بیت طیبین اید و برگزیده اید و دلالت کنندگان
امت اید براه خیر و طریق صواب و تو بهترین زنان عالمیان و دختر بهترین پیغمبرانی راست
است گفتار تو و تو مقدم بر عالمیانی بوفور عقل و دانش بخدا سوگند که مردود نیست از
حق خود و مانع تو نکرده ایم از فرموده رسول خدا و عمل نکرده ایم الا بآنچه اراده است و
من خدا را گواه میخواهم که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نحن معاشر
الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب والحکمة
والعلم والنبوة و ما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه یعنی ما گروه
انبیاء ام میراث نمیدهیم وارثان خود را نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه املاک و بتحقیق که ما میراث
میدهیم کتاب و حکمت و علم و نبوت را و آنچه بوده ما را از خورش و پوشش پس از وی
امر است بعد از ما که حکم کند در آن بآنچه رای او اقتضای آن کند و من حاصل فدک
را صرف اسلحه مجاهدان میکنیم تا با کافران قتال کنند و دفع مرده فجار از اهل اسلام
نمایند و من این عمل باجماع مسلمانان میکنیم و منفرد نیستم درین عمل و تو سیده امت پدر خودی
و شجره طیبه فرزندان خودی حکم تو نافذ است در آنچه در دست ماست خلاف کننده نیستیم

قول بدر تا القصه سخنان خبان ملام گفت که مصداق آیه کریمه ومن الناس من یعجبک قوله فی
الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام شد که در شان منافقان نازل گشته
حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز پیغمبر حق حکمی نکرد که مخالف کتاب خدای
تعالی باشد طرفه و ستم و اتفاق شما بر غدر و حیل است اینک کتاب خدای تعالی حاکم عدل
و ناطق فصل است میفرماید یرثنی ویرث من آل یعقوب ومیفرماید وورث سلیمان داود و
دیگر آیات که ترجمه آن سبق ذکر یافت از برای استشهاد اعاده فرمود و گفت حاشا که پیغمبر
خدا حکمی که مخالف نصوص و محکمات قرآنی باشد او نفرموده است و این آیه خواند بل سولت
لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون یعنی بلکه بصورت نیکو باز نموده از
برای شما نفسهای شما امر قبیح را پس صبر بهتر است و خدای تعالی استعانت نموده میشود باو
برانچه می ستایید او را ابوبکر علیه اللعنه گفت خدا و رسول خدا راست گفتند و دختر رسول
خدا راست گفت تو معدن حکمت و موطن هدایت و رحمتی من انکار نمیکنم خطاب با صواب ترا
و این جماعت مسلمانان بهره اتفاق میکنند عمل مینمایم و ایشان برین معنی متفق اند حضرت
فاطمه صلوات الله علیها متوجه شد بجانب مردمان و گفت ای گروه مسلمانان که
ابا باعمال باطله و کردار خاسره افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی
ایا پس فکر نمیکنید شما در قرآن یا بر دلهای شما قفلها است که بر دلهای شما شده و
آینه دلهای شما زنگ گرفته بشومی اعمال ناپسندیده شما و خدای تعالی مهر بر چشم و گوش
شما نهاده و هر آینه بد آنچه باطل میکنید شما کتاب خدا را وانچه متمسک شما و معتقد شما است
بد زیان کار راه و راه آخرت بعد از آن رو بجانب قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و این
ابیات نمود انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک فاشهدهم وقد نکبوا

[illegible]

و ترجمه این ابیات از پیش گذشت و گریه کنان خود را بروی قبر حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله افکند و امیرالمومنین علیه السلام انتظار مراجعت حضرت فاطمه علیها السلام
داشت آنحضرت بمنزل تشریف آورد و گریه کنان با امیرالمومنین علیهما السلام گفت که ای پسر
ابو طالب جامه جنین و خوف پوشیده و در خانه بترس نشسته پسر ابو قحافه حق مرا باطل می
پوشاند و میراث پدرم را متصرف میشود و مردم حقوق را فراموش کرده اند و دیده
را از مشاهده حق خوابانیده و در خصومت و عداوت ما با ایشان موافق و یکجهت اند و
چون مرا مانعی و دافعی نبود با دلی پر خشم و سینه پر درد بازگشتیم و خود را بمراد دشمنان
و بدخواهان دیدیم و شکایت ایشان از نزد پدرم بردم و ستم ایشان را بدرگاه خدای
تعالی عرض کردم والله اشد باسا واشد تنکیلا یعنی خدای تعالی سخت گیرتر و سخت
عذاب تر است امیرالمومنین علیه السلام از راه ملاطفت فرمود ویل بر تو مباد ویل بر
دشمنان تست ای دختر صفوت انبیا و ای بقیه نبوت تقصیر از جانب من نیست و آنچه مقدور
است میکوشم و خدای تعالی ضامن رزق تست و او ضامن امین است و آنچه از برای
تو آماده کرده است بهتر است از آنچه دشمنان از تو قطع کرده اند و خدای تعالی مرا بسنده
و کافی است حضرت فاطمه علیها السلام فرمود حسبی الله و کفا خدای تعالی از برای من
بسنده و کافی است و خاموشی اختیار فرمود سوید بن غفله روایت میکند که چون
حضرت فاطمه علیها السلام مریض شد بمرضی که وفات یافت در آن مرض تعلق کرد زنان
مهاجر و انصار بعیادت آمدند و گفتند ای دختر رسول خدا چگونه صباح کردی و چگونه
است [illegible] شما درین بیماری حضرت حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و صلوات
[illegible] اختر تیرها را بعد از آنکه گرامی و بزرگ میداشتم ایشان را دشمن گرفتم

۵۹

ایشان را بعد از آنکه دوست و موافق داشتم ایشان را زاهد او جمله که در تحت شر مدد آمد بعد از حد و بر
ندگی آن و بد بازیچه و لعب که بعد از اهتمام و جد باشد و وای بر شما چه بر اداشتن گرفتید
از ابوالحسن و دشمن بگرفتند مگر آثار شمشیر او که ملاحظه هیچکس در امر دین نکرده و در تقویت دین
خاتم الانبیا از ملامت هیچ ملامت کننده نمیاندیشید و بخدا سوگند که اگر در وعده ولی از جمله
و تجاوز از قبول حجت واضحه نبودی سر آینه در خلافت کار او میکرد و پیشوا او را بر دیگران تفوق
و ترجیح میداد و این آیه کریمه خواند والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا وما هم بمعجزین
یعنی وانکسانی که ظلم کردند ازین گروه زود باشد که برسد بایشان عقوبتها آنچه کرده اند
ایشان و نیستند ایشان که دفع کننده باشند خود این عقوبات را از خود پس فرمود وای ایشان پس
انکس که راه نماینده است سزاوارتر است از آنکه پیروی کرده شود او یا آنکس که راه نیابد تا هدایت کنند او را
پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید شما درین امر سوید بن غفله میگوید که چون زنان مهاجر و انصار
این سخنان را بمردان خود رسانیدند روز دیگر مهاجر و انصار بجهة اعتذار به دولتسرای آنحضرت آمدند
و بموقف عرض رسیده بسمع عالیه رسانیدند که اگر علی ابن ابی طالب این امر بخواند پیش از
استقرار عهد و استحکام عقد بیعت هر آینه ما از و عدول نمیکردیم و از متابعت و انقیاد او بیرون
نمیرفتیم حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که دور شوید از من که عذر مقبول نیست بعد از وضوح تقصیر از شما
والله اعلم نقل در احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه
و خطبه که بر قوم خواند چون بیعت کردند امیرالمومنین را علیه السلام بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و
آله و اختیار دیگران کردند و عهدی که از ایشان گرفته بودند چنان پس پشت انداختند که
گویا هرگز نداشته بودند امام همام جعفر بن محمد علیه السلام از آبای کرام خود روایت نموده که
سلمان فارسی رضی الله عنه بعد از دفن حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله سه روز در مجمع

یکی

یا پس خطبه خواند و در اثنای آن فرمود ای مردمان بشنوید سخن مرا و تامل کنید در آن و بدانید
که خدای تعالی بمن [illegible] بسیار کرامت فرموده و اگر اظهار کنم از برای شما آنچه میدانم از فضایل
امیرالمومنین علیه السلام طایفه از شما مرا مجنون نسبت کنند و طایفه قتل مرا ثواب دانند بدانید و آگاه
باشید که از برای شما منایا است یعنی مقدرات امور که در پی می آید از بلایا و نزد علی ابن ابی طالب
هم علم منایا است و هم بلایا و با وی میراث اوصیا است و فصل الخطاب بر منهاج هرون بن عمران از
برای موسی علیه السلام زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله با وی گفت که ای علی تو وصی منی در
اهل من و خلیفه منی در امت من و بمنزله هرون منی از برای موسی اما شما فرا گرفتید راه بنی
اسرائیل را و از جمیع وجوه موافق ایشان شدید و سوگند بان خداوندی که جان سلمان در قبضه
قدرت اوست که اگر شما امیرالمومنین علیه السلام را امام و مقتدای خود میگردانیدید لاکلتم من فوقکم
ومن تحت ارجلکم هر آینه روزی شما از بالای سر شما و از زیر قدم شما بشما میرسید و اگر میخواندید
مرغان [illegible] و کسی اختلاف در حکم خدای تعالی نمیکرد اما شما ابا کردید و غیر او را ولی امر دانستید
پس بشارت باد شما را به بلا و نا امیدی از عاقبت و از دوستی شما بیزار شدیم و علاقه که در میان بود
از محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بواسطه شما گسسته شد و دست تولا از دامن ایشان رها کردید
ایشان کشندگان و اعیان امتانند به بهشت در روز قیامت بر شما باد که پیروی کنید امیرالمومنین
علیه السلام را پس بخدا سوگند که ما سلام امارت با امیرالمومنین علیه السلام کرده ایم بکرات و مرات
با امر پیغمبر خود و با شارت وی پس چیست حال قومی که حسد بردند بر وی چون حسد برد قابیل بر هابیل و بکشت وی را
بعذاب آن گرفتار شد و چیست حال قومی که کافر و مرتد شدند از امت موسی پسر عمران چون موسی
از میان ایشان بیرون رفت اکنون حال این امت چون حال بنی اسرائیل است بی تفاوت
و بدانید که [illegible] باشد [illegible] کردم امر خود را و منقاد شدم پیغمبر خود را و پیروی کردم امام

و مولای خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی است که سید وصیین و امام مؤمنین و قائد غر محجلین
و امام صدیقین و سرور شهدا و صالحین است **فصل** در احتجاج
ابی بن کعب بر قوم منافقان که احتجاج کرد سلمان رضی الله عنه محمد و یحیی پسران عبدالله بن الحسن از پدر خود
روایت کرده اند عبدالله و عبدالله از پدر خود امام حسن از امیر المؤمنین علیه السلم که چون ابوبکر
علیه اللعنه بر منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رابه و خطبه خواند و آن روز جمعه اول ماه رمضان
بود ابی بن کعب بر پای خواست و گفت ای گروه مهاجران که پیروی رضای خدای تعالی
میکنید و او ثنای شما گفته در قرآن کریم آیا نمی دانید شما که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما
بایستاد و علی بن ابی طالب را نزد خود داشت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و من
کنت نبیه فعلی ولیه مرا هر کس که من مولای اویم پس علی ابن ابی طالب مولای اوست و هر کس که
من پیغمبر اویم پس علی ابن ابی طالب امیر اوست آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ای علی ابن ابی طالب تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی طاعت تو واجب است بر هر که بعد
از من باشد همچنانکه طاعت من واجبست در زندگی من این قدر هست که بعد از من پیغمبری
نیست آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود وصیت میکنم شما را بآنکه نیکوئی کنید با اهل
بیت من و ایشانرا مقدم دارید و بر ایشان تقدم مجوئید و ایشانرا امیر خود دانید و بر ایشان امیر
نباشید آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بیت من اعلام دین اند و راه
نمایندگان اند بخدای تعالی آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای علی تو راه نماینده
از برای گمراهانی آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی ابن ابی طالب احیا کننده سنت من است
کسانی است که بعد از من شوند و سید اهل بیت منست و دوستترین مردم است بنزد من آیا نمی دانید که پیغمبر
طاعت منست بر ایشان آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و آله گفته اند که ای شما علی ابن ابی طالب

و والی گردانید علی ابن ابی طالب را بر شما در زمستی آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر گاه که غایب میشوم خلیفه میگردانم بر شما در وی اگر حیوس باشند آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله پیش از رحلت جمع کرد ما را در خانه دختر خود فاطمه زهرا علیها السلم و فرمود که خدای
تعالی وحی کرد بموسی بن عمران آنکه فرا گیر از برای خود برادری از اهل خود تا من او را پیغمبر و اهل او را
فرزندان تو گردانم و پاک و منزه گردانم ایشان را از گناه پس موسی هرون را برادری گرفت و
فرزندان او را ائمه بنی اسرائیل گردانید از بعد او و آنکه خدای تعالی وحی کرد بمن که فرا گیرم علی
ابن ابی طالب را برادر همچنانکه فرا گرفت موسی هرون را برادر و فرا گیرم فرزندان او را فرزند
خود و حق تعالی پاک و منزه میگرداند فرزندان او را همچنانکه پاک و منزه گردانید فرزندان هرون
را این قدر هست که من ترا خاتم پیغمبران گردانیده ام و پیغمبری بعد از تو نیست و ایشان امامان راه
نماینده اند و بخدا سوگند که شما را مهمل نگذاشته اند و از برای شما امامی نصب کرده اند که بیان میکند
حال حلال و حرام شما را و اگر اطاعت میکردید او را اختلاف در میان شما پیدا نمی شد و با یکدیگر در
مقام خصومت و عداوت نمی شدید و بیزار نمی شدند بعضی از شما بعضی را و بخدا سوگند که شما با یکدیگر
اختلاف خواهید کرد و احکام دین و عهد پیغمبر خدا را خواهید شکست و در محافظت مودة اولی القربی
پیغمبر که فرض عین شماست تقصیرات از شما بظهور خواهد رسید و انکار حقوق عترة طاهره خواهید کرد
و در مشکلات شرع فتوی برای خود خواهید داد و ضلالت شما سبب اختلاف امتهای شود و این اختلاف را
رحمت خواهید پنداشت هیهات این آن اختلاف است که حق تعالی میفرماید و لا تکونوا کالذین تفرقوا
و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم یعنی و مباشید مانند کسانی که جدا
گشتند از یکدیگر و اختلاف کردند بعد از آنکه آمده بود ایشانرا آیتهای روشن و این گروه مر ایشانراست
است عذاب بزرگ و بعد از آن خبر داده است ما را از اختلاف شما و فرموده است و لا یزالون

مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم یعنی و همیشه اختلاف میکنند ایشان مگر آنکسان که رحمت کرده است
خدای تعالی بایشان که آل محمد اند و من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود ای علی تو و شیعه
تو بر فطرت اسلامید و مردمان از این فطرت دور و بیگانه اند چرا شما دوری جستید
از وصی پیغمبر و امین او و وزیر و برادر او و ولی عهد او پاکیزه ترین شماست و داناترین شما
و اقدم شماست در اسلام و اعظم شما از روی تربت نزد پیغمبر شما و وصی او و خلیفه
اوست برامت او و صاحب سر اوست و ولی عهد او و سید وصیین و افضل معصومین است
سلام کردید شما بر او بامارة مؤمنان در حضور سید المرسلین و خاتم النبیین پس بر خواست
عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و معاذ بن جبل و گفتند ای ابی بن کعب مگر ترا
جنونی دریافته که بی خودانه سخن میگوئی ابی بن کعب گفت جنون شما راست که از حق تجاوز
کرده اید و خلاف پیغمبر اختیار کرده اید و گفت روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودم
چنین یافتم که سخنی میگوید با مردی که می شنیدم سخن او را و او را نمی دیدم او را از جمله بجنان که گفت
ای بود که خدا صاحب است امت ترا و چه دانا است بسنت تو پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
آیا امت من فرمان برداری کنند او را بعد از من آن مرد گفت متابعت خواهند کرد
او را ابرار امت تو و مخالفت خواهند کرد او را فجار امت تو و همچنین بوده است حال اوصیا
پیغمبران که پیش از تو بوده اند بتحقیق که موسی پسر عمران یوشع بن نون را وصی خود گردانید
و دانا و اعلم بنی اسرائیل و ازهد و اطوع ایشان بخدای عز و جل بود امر کرد موسی علیه السلم آنکه
او را وصی خود کرداند همچنانکه ترا امر کرد که علی ابن ابی طالب را وصی خود کردانی پس حسد بردند
بر او بنی اسرائیل و طعن و طعن او مشغول شدند و امت تو بر طریق بنی اسرائیل خواهند رفت و
تکذیب وصی تو خواهند کرد و مخالفت امر ترا جسته بجنند و انکار خلافه وی نمایند ار سوال است

ابی کعب

این شخص چه کس است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ملکی است از ملائکه پروردگار من خبر میدهد
مرا بآنکه امت من اختلاف خواهند کرد در امر وصی من علی ابن ابی طالب بعد از من ای
ابی بن کعب وصیت میکنم ترا بآنکه نگاه داری متابعت وصی مرا همیشه بر خیر و صلاح باشی
ای ابی بن کعب بر تو باد که علی ابن ابی طالب را امام خود دانی بتحقیق که او راه نماینده و
راه یافته و ناصح امت من و محیی سنت من است و امام شماست بعد از من پس آنکه
راضی باشد بآن ملاقات خواهد کرد مرا بچیزی که ملاقات کرده بود مرا بآن و هر آنکس که تغیر
داد وصیت مرا ملاقات خواهد کرد مرا در حالتی که شکسته باشد عهد مرا و نافرمانی کرده باشد
امر مرا و انکار کرده باشد نبوت مرا شفاعت نخواهیم کرد او را نزد پروردگار خود و آب
نخواهیم داد او را از حوض خود پس بر خواستند جمعی از انصار و گفتند بنشین رحمت کناد خدای
تعالی ترا ای ابی بن کعب پس بتحقیق که رسانیدی آنچه شنیده بودی و وفا کردی بعهد خود

در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلم بر ابو بکر علیه اللعنه چون اظهار

معذرت میکرد از جهت بیعت گرفتن از مردمان و انبساط نمودن با امیر المؤمنین علی علیه السلم امام
همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة و السلم روایت میکند که چون ابو بکر علیه اللعنه متکفل این امر
مستتبع شد و اهل حق و ارباب تحقیق را با خود در مقام انکار یافت همواره در مقام
اظهار انبساط نسبت با امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلم و اصحاب بادی بود و از ایشان
لا یزال نفرت و انقباض میدید و میرسید و این معنی بر خاطرش گران بود و جویای صحبت
امیر المؤمنین علیه السلم می بود و در مقام عذر خواهی از آنچه صادر شده بود از ارتکاب اعمال می
بود و اظهار آنکه قصد در این اعمال از جهت تکلیف مردم بود و بیعت ایشان نه از روی اراده
و اختیار او روزی فرصت یافت و بخدمت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم شتافت و استدعا

طلوتی با امیرالمومنین علیه السلم کرد و گفت ای ابوالحسن بخدا آنچه واقع شد موافق رای من نبود و با آن راغب نبودم و مرا بخود اعتماد نبود که از عهده محتاج الیه امت بیرون توانم آمد و مرا مال و منال و تبع بسیار نبود که بجهت جوای تفوق باشم و صفای خاطر امیرالمومنین را علیه السلم استدعا می نمود حضرت علیه السلم فرمود چون راغب نبودی و حرص بران نداشتی و اعتماد بر نفس خود نبود ترا که اقدام برین امر بر چه لایق شد او را توانا نمود پس چه چیز ترا بر ارتکاب آن امر خواند ابوبکر علیه اللعنه گفت باعث من برین امر حدیثی بود که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که میفرمود لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اجتماع نمیکند امت من بر چیزی که ضلالت و گمراهی باشد و چون اجتماع ایشان دیدم متابعت حدیث کردم و محال دانستم اجتماع ایشان را بر خلاف هدایت پس انقیاد کردم ایشان را و اگر میدانستم که احدی خلاف را بر آینه امتناع می نمودم امیرالمومنین علیه السلم فرمود آیا مرا از امت محمد صلی الله علیه و آله می دانستی گفت بلی فرمود آیا جماعتی که از خلافت تو امتناع نمودند از سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و متابعان او از انصار از امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند گفت بلی فرمود پس چگونه احتجاج کردی بحدیث و امثال این گروه تخلف کرده بودند از تو و امت را در این گروه طعنی نبود و در صحبت ایشان پیغمبر را صلی الله علیه و آله نخستی نداشتند ابوبکر علیه اللعنه گفت عالم نشدم بتخلف ایشان مگر بعد از آنکه قرار یافته بود و ترسیدم که اگر تعالحدم کنم ارتداد مردمان از دین برگردند و چنان دیدم که اگر شما اجابت کنید امر را و بکشتی دهید مرا در دین آسان تر است و رعایت مصلحت دین از آنکه خلاف در میان افتد و بعضی بعضی را تکفیر و تبدیل نمایند و بازگردند و میدانستم که اهتمام رعایت شما در حفظ دین زیاده از اهتمام دیگر مسلمانان است و آنچه واقع شده اگر در ابطال آن کوشید عاید نفسادی در دین میشود و شما

الی محمد

: رضایت امیرالمومنین علیه السلم فرمود که چنین است و لیکن خبر ده مرا از کسی که مستحق این امر میشود بچه چیز مستحق میشود ابوبکر علیه اللعنه گفت مستحق میشود این مقام را بنصیحت و وفا و رفع مداهنه و محاباة و حسن سیرة و اظهار عدالت و علم بکتاب و سنت و فصل خطاب با زهد در دنیا و قلت رغبت بان و انتصاف مظلوم از ظالم از برای دور و نزدیک و بعد از آن خاموش شد امیرالمومنین علیه السلم فرمود و سبق در اسلام و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر علیه اللعنه گفت بلی سبق اسلام و قرابت امیرالمومنین علیه السلم فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من اجابت کردم دعوت اسلام را پیش از مسلمانان یا تو جواب داد که تو سابقی در اسلام باز سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب اذان از برای اهل موسم جمع اعظم از برای امت بسوره برائة من بودم یا تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من فدا کردم جان خود را از برای پیغمبر خدا در روز غار یا تو گفت تو فرمود غدیر خم یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب ولایت با ولایت خدا و رسول خدا در آیه خاتم بودی یا من گفت بلکه تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که وزارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و جای برون از برای موسی پیغمبر خدا من بودم یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با من و اهل و ولد من از جای برون آمد در مباهله مشرکان یا تو و اهل و ولد تو گفت با تو و اهل و ولد تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که از برای من و اهل و ولد من آیه تطهیر از رجس نازل شد یا از برای تو و اهل و ولد تو گفت از برای تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز کسا من بودم و اهل و ولد من یا تو و اهل و ولد تو گفت تو بودی و اهل و ولد تو باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا تو بودی یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که آنکس که باز گردانید آفتاب را

بعد از غروب تا نماز عصر گذارد آنگاه آفتاب متواری شد من بودم یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رایت خود را باو داد روز خیبر پس فتح کرد قلعه خیبر را یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی که فرح و شادی بخاطر پیغمبر و مومنان در آورد بقتل عمرو بن عبدود یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا که تو بودی که امین ساخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را در رسالت جن و انس و قبول کرد و رسالت بجنیان رسانید یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پاک گردانید او را خدای تعالی از سفاح از آدم تا پدر او بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله که بیرون آمدیم من و تو ای علی بن ابی طالب از نکاح نه از سفاح از آدم تا عبدالمطلب یا من گفت تو بودی باز فرمود من بودم آنکس که اختیار کرد و داد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دختر خود را بازوجی او یا تو گفت تو بودی باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من پدر حسن و حسین ام سبطین پیغمبر و ریحانتین او و آنانکه فرمود ایشان دو سید جوانان بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی آنکه برادر من است آنکس که مزین است بدو بال که پرواز میکند در بهشت هر جا که میخواهد یا برادر تو گفت برادر تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم که ضامن شدم دین پیغمبر را صلی الله علیه و آله و ندا کردم در موسم بانجاز مواعید او یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که بخواند او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرغ بریان که در نزد او حاضر بود و میخواست شخصی را که با او تناول نماید فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک بعد هذا الطیر یعنی بار خدایا بیاور بنزد من دوسترین خلق تو بنزد تو [illegible]

الی

انجا غیر من یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که حاضر بود آخر سخن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و متولی غسل و کفن و دفن او بود یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که دلالت کرد بر او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعلم قضا و فصل الخطاب که فرمود اقضاکم علی یعنی داناترین شما بعلم قضا علی ابن ابی طالب است یا تو گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را که سلام کنند بر او بامارت در زمان حیوة او یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که سابق است او را قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا من گفت تو سابقی بقرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که عطا کرد باو حق تعالی دیناری نزد حاجت او و بیع کرد بان جبرئیل و ضیافت طعام بهشت بکرد محمد را صلی الله علیه و آله و اطعام کرد فرزندان او را یا من پس ابوبکر بگریست و گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را بر گردن خود نشانید و بتها را از خانه کعبه بینداخت و بشکست و رفعت یافت تا جائی که اگر خواستی که بافق آسمان برسد میرسید یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرمود که صاحب لوای منی در دنیا و آخرت یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بفتح باب او در مسجد بعد از آنکه امر کرده بود بسد ابواب همه مردمان از مسجد و حلال کرد خدای تعالی از برای او آنچه حلال کرده بود از برای پیغمبر خود یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که منم آنکس که چون تقدیم صدقه پیش از سخن سر با پیغمبر خدا گفتن واجب شده بود

صدقه داد و وحی سری گفت و بعد از ان عتاب کرد خدای تعالی قوم او را و فرمود ءاشفقتم ان
تقدموا بین یدی نجویکم صدقات آیا ترسیدید شما اگر صدقه بدهید پیش از حکایت نهانی کردن
با پیغمبر خدا آیا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلم گفت شوهر تو اول مردمان است از روی ایمان
و ارجح مردمان است از راه اسلام یا من گفت تو بودی و همچنین پیوسته امیرالمومنین علیه السلم
ایراد میفرمود مناقبی که خدای تعالی و پیغمبر او به و موهبت فرموده بودند و سوال
میکرد که صاحبان تو بودی یا من و ابوبکر میگفت تو بودی بعد از ان امیرالمومنین علیه
السلم فرمود پس با این و مانند این مستحق قیام بامورات محمد صلی الله علیه و آله شده
و چه چیز مغرور ساخته است ترا از خدا و رسول خدا و از دین اسلام و حال آنکه با تو
نیست آنچه محتاج الیه دین است پس گریست ابوبکر و گفت راست گفتی ای ابوالحسن مهلت
ده مرا امروز تا در امر خود تدبیری کنم و در آنچه گفتی تاملی نمایم و باز گشت بمنزل خود و
دران روز کسی را بخود راه نداد و عمر علیه اللعنه چون شنیده بود خلوت او با امیرالمومنین
علیه السلم در تردد و اضطراب بود و چون شب شد ابوبکر در خواب دید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و آله بخواب و بروی سلام کرد و جواب نداد و روی خود را از و برتافت
دیگر باره در مقابل حضرت آمد و سلام کرد و جواب نداد و روی از و بگردانید ابوبکر گفت
یا رسول الله آیا امر کرده مرا بچیزی و من دران تقصیر کرده ام که سلام مرا [illegible]
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود و چگونه سلام ترا رد کنم و حال آنکه تو در [illegible]
با کسی که خدا و رسول خدا او را ولی امر گردانیده اند پس باید که رد کنی [illegible] را باهل
حق ابوبکر گفت اهل حق کیست یا رسول الله فرمود آنکس که ترا عتاب میکرد در حق [illegible]

ابوبکر

[illegible]

ابوبکر علیه اللعنه گفت سمعا و طاعة رد خواهم کرد حق را باهل آن چون صباح کرد بخدمت
امیرالمومنین علیه السلم آمد و گفت دست خود بگشای ای ابوالحسن تا بیعت کنم با تو و خوابی که
دیده بود با آنحضرت تقریر کرد امیرالمومنین علیه السلم دست خود بگشاد ابوبکر علیه اللعنه دست
امیرالمومنین علیه السلم بگرفت و بیعت کرد و خلافت را تسلیم کرد و گفت بیرون میروم در مسجد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و خبر میکنم مردم را از خوابی که دیده ام و از بیعتی که با تو کرده ام و در مجمع
خلایق تسلیم میکنم او را بتو چون ابوبکر از منزل امیرالمومنین علیه السلم بیرون آمد متغیر حال
و بر نفس خود غالب آمده چون خوش حال بود و عمر علیه اللعنه با و رسید و جویای احوال او بود
و گفت چیست ترا ای خلیفه رسول خدا که ترا متغیر حال می بینم پس خبر داد او را از خوابی
که دیده بود و آنچه در میان او و امیرالمومنین علیه السلم گذشته بود عمر علیه اللعنه گفت ای
خلیفه رسول خدا بر تو باد که مغرور نشوی بسحر بنی هاشم و اعتماد نکنی بر ایشان و این اول سحری
نیست که با تو میکنند همواره از پیش قبل بجنان بود و میگفت تا او را از رای بر گردانید و از
عزیمت باز داشت و او را در ضلالت خود ثابت قدم گردانید و چون امیرالمومنین علیه السلم
نماز مغرب در مسجد ادا کرد هیچ یک از ایشان را در مسجد ندید بفراست دریافت که عمر او را از راه صواب
گردانیده متوجه قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شد و زمانی آنجا متوقف بود عمر علیه اللعنه آنجا حاضر
شد و گفت ای علی بر تو کیست آنچه تو میخواهی [illegible] یعنی آن خارج و راست که از وی [illegible]
خارج [illegible] و بیگانگی ترا [illegible] امیرالمومنین علیه السلم [illegible]
که او چون صورت یافته و بمنزل شریف معاودت فرمود
در احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر بن الخطاب علیه اللعنه در جواب کتابی که با و نوشته بود
و [illegible] که عامل مداین بود بعد از حذیفه بن الیمان جواب کتابت این بود که بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابی است از سلمان فارسی آزاد کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعمر ابن الخطاب اما بعد
پس تحقیق که آمد مرا کتاب تو که سرزنش کرده مرا و یاد کرده در آن که مرا فرستاده
بعامل مداین بتحقیق که عمل حذیفه الیمان را و امر کردی که استقصا کنم ایام حکومت او را و
اعلام کنم حسن و قبح اعمال و برا و حال آنکه خدای تعالی نهی کرده است ازین عمل آنجا که فرموده و لا
تجسسوا یعنی تجسس احوال یکدیگر مکنید و لایق نبود که عاصی شوم خدای تعالی را و امر
[illegible] اطاعت کنم ترا در آن و آنچه ذکر کرده بودی که من پیش و قات نان جوین یا حصیر و دیگر
گیاه صحرای تناول مینمایم این نه امریست که مومنی را بان سرزنش کنند و بخدای تعالی سوگند
ای عمر که برانه تناول نان جوین و گیاه صحرا و از ان استغنا حاصل کردن از احتراز کردن
در مطعم و مشرب حرام و غصب مال مومن و طلب کردن چیزی که بحق او را آن حقی نباشد
دوست تر است نزد خدای تعالی و بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر و من دیده ام که پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و آله که چون بنان [illegible] رسیدی برغبت تمام تناول میفرمود و شادمان
بود بان و مکروه نمیشمرد از ان او را آنچه ذکر کرده از عطا و احسان من با اهل ایمان پس
تحقیق که آن وسیله ایست که پیش میفرستم از برای روز فقر و فاقه خود و اما آنچه ذکر کرده
آنکه من ضعیف گردانیده ام سلطنت احکام الهی را و بعض چیزها را دانسته اند و بر فوق [illegible]
عبور [illegible] دارند و زعم تو آنست که این حال موجب ضعف و وهن در سلطنت احکام الهی
است پس آنکه مذلل در طاعت حق تعالی نزد من دوست تر است از لطف در معصیت خدای تعالی
و تحقیق که دانسته که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله الفت با مردمان میگرفت و نزدیکی میکرد با ایشان
و ایشان را بخود نزدیک میگردانید و ضعفی در نبوت و سلطنت احکام او واقع نمیشد و همواره
طعام اهل صفه تناول میفرمود و لباس مساکین می پوشید و نزد وی اشراف یکسان و

اوار

[illegible]

او انی و ابیض و اسود ایشان برابر بودند در دین و من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود که هر کس که حاکم و والی امر ده نفر از مسلمانان شود بعد از ان عدل نکند در میان
ایشان ملاقات خواهد کرد خدای تعالی با او در مقام غضب شده پس از زودی من است
ای عمر که سلامتی حاصل باشد مرا از امارت مداین با این تذلل و مهانت نفس پس چگونه
ای عمر حال کسی که والی امت باشد بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق که
شنیده ام که میگوید حق تعالی که تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین یعنی آن خانه آخرت میگردانیم ما او را از برای کسانی
که نخواهند رفعت و سربلندی را در زمین و نخواهند فساد حال خلایق را و عاقبت نیکو از برای
پرهیزکاران است بدانکه من سیاست ایشان و اقامت حدود و شریعت در ایشان میکنم
بکردار شاه و راه نمای داناهای باستحقاق و رای که مرا آن فرموده و سلوک میدارم در سیرت
او و عمل میکنم و اگر خدای تعالی اراده کرده بودی با این امت خیر در شد را مراتبه و الی میگردانید
برایشان اعلم و افضل ایشان را و اگر این امت از خدای تعالی خایف بودندی و متابعت
قول پیغمبر خود کردندی و عمل ایشان موافق حق بودی ترا امیرالمومنین نام نکردندی
پس بکن با من آنچه تو آنی کرد و از تو می آید که مضرت در دنیا و زود باشد که بیابد
ترا عواقب ظلم تو در دنیا و آخرت و زود باشد که سوال کرده شوی از هرچه کرده از
پیشتر و از پس

در احتجاج امیرالمومنین علیه السلم

بعم خود جواب [illegible] عمر بن الخطاب علیه اللعنه و خلافت را بمشورت ایشان گردانیده روایت
کرده است عمرو بن شمر از جابر رضی الله عنه و او از امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة
و السلم روایت میکند که چون عمر بن الخطاب علیه اللعنه محتضر شد و رای او در امر خلافت [illegible]

قرار یافته بود که سه کس از شما و شش نفر از قریش طلب نمود علی ابن ابی طالب علیه السلام و
عثمان بن عفان و زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن
ابی وقاص و امر کرد ایشان را که در خانه در آیند و بیرون نروند از آنجا تا بیعت با
یکی از ایشان کنند پس اگر اجتماع کنند چهار نفر از ایشان بر بیعت واحدی و امتناع
نماید یکی از ایشان از بیعت بکشند آن کس را و اگر دو کس امتناع نمایند و سه کس بیعت کرده
باشند آن دو کس را بکشند و چون امیر المومنین علیه السلام دانست که رای ایشان را بر قرار
خواهد یافت که عثمان متولی امر باشد بر خواست تا حجت بر ایشان اقامت کند فرمود بشنوید
سخن مرا اگر حق دانید آن را قبول کنید و اگر باطل دانید رد کنید آنگاه فرمود سوگند میدهم
شما را بکسی که میداند صدق شما را اگر صادق باشید و میداند کذب شما را اگر کاذب باشید
آنکه هیچ احدی در میان شما هست که نماز کرده باشد بدو قبله با هم غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما هست کسی که بیعت کرده
باشد با پیغمبر صلی الله در دو بیعت که آن بیعت رضوان و بیعت فتح است غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای آنکه هیچ در میان شما هست مردی که قرین باشد برادر
او بدو بال که با آن پرواز کند با ملائک در بهشت غیر من گفتند نه باز فرمود بخدای سوگند میدهم که در
میان شما هیچ مردی هست که عم وی سید شهدا باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه در میان شما هیچ مردی هست که زوجه او سیده نساء عالمیان
باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه در میان شما
هیچ مردی هست که پسران او پسران پیغمبر باشند و سیدان جوانان اهل بهشت غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی هست که دانا باشد بناسخ
از من

و منسوخ قرآن غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ
مردی در میان شما هست که خدای تعالی او را از گناه نگاه داشته باشد و او را پاک و مطهر
گردانیده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه
هیچ مردی در میان شما هست که دیده باشد جبرئیل را بصورت دحیه کلبی غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را آنکه در میان شما هیچ مردی هست که زکوة داده باشد
و او در رکوع نماز بوده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای
تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا دست مبارک بر چشم او کشیده و از درد
صحت یافت و رایت خود را باو داد و در روز خیبر فتح بدست او شد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما مردی هست که نصب کرده او را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله در روز غدیر بامر حق تعالی و فرمود هر کس که من مولای اویم پس علی ابن ابی طالب
مولای اوست بار خدایا دوست دار آن کسی را که دوست دارد او را و دشمن دار آن کس را
که دشمن دارد او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که برادر پیغمبر خدا باشد در حضر و در سفر غیر از من گفتند نه باز فرمود
سوگند میدهم شما را آنکه هیچ مردی در میان شما هست که قتال کرده با عمرو بن عبدود در روز خندق
و بقتل آورده او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که تو از برای من بمنزله هارونی از برای
موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نیست غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
آنکه هیچ در میان شما هست مردی که خدای تعالی او را در ده آیت قرآن مومن خوانده باشد غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که قبضه ای از خاک

بدست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله داد و آن خاک را بر روی کافران افشانده و ایشان هزیمت
یافتند غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی هست که در
روز احد با ملائکه ثابت در جنگ در وقتی که مردم فرار نمودند غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که قضا کرده دین پیغمبر خدا را غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که مشتاق باشد
بهشت به دیدن او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در
میان شما هست که حاضر بوده باشد وفات پیغمبر را صلی الله علیه و آله غیر از من گفتند نه باز فرمود
سوگند میدهم شما را آنکه هیچ مردی در میان شما هست که غسل داده باشد پیغمبر خدا را و تکفین کرده
باشد او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ مردی هست که وارث
سلاح پیغمبر باشد و رایت او و خاتم او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
آنکه در میان شما هیچ مردی هست که گردانیده باشد پیغمبر خدا طلاق زنان خود را بدست او غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی هست در میان شما
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را بر دوش خود نشانیده باشد تا آنکه بتها را در خانه کعبه [illegible] غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی هست در میان شما که
ندا کرده باشد او را از آسمان روز بدر که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که
دوسترین خلق باشد نزد حق تعالی و خورده باشد مرغ بریان را با پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدعای او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما
هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفته باشد تو صاحب رایت منی در دنیا و صاحب لوای منی
در آخرت

در آخرت غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما
هست که پیش از حکایات نهانی با پیغمبر صدقه داده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفته باشد
من برادر توام و تو برادر منی غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
آنکه هیچ مردی در میان شما هست که گفته باشد او را پیغمبر خدا که بار خدایا علی ابن ابی طالب
دوسترین خلق تو است بسوی من و قوی ترین خلق است بحق غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که صد دلو آب کشیده باشد و صد
عدد خرما در عوض گرفته باشد و اطعام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد در وقتی که
گرسنه بوده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با سه هزار ملک بر او سلام کردند در روز بدر غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم که هیچ مردی در میان شما هست که خدای تعالی را یکتا پرستیده
باشد پیش از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان
شما هست که اول کسی باشد که در آمده باشد بر پیغمبر خدا و آخر کسی باشد که بیرون رفته باشد
از پیش او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان
شما هست که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در بستانی در آمده باشد و گفته باشد که چه نیکوست این بستان
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باو گفته باشد بستان تو در بهشت بهتر از این بستان است و همچنین در
هر بستان در آمده باشد و در هر یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد بستان تو در بهشت
بهتر از این بستان است غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را آنکه هیچ مردی در میان شما
هست که گفته باشد از برای پیغمبر خدا که تو اول کسی که مصافحه کردی مرا و اول کسی که ایمان

آوردی من و اول کسی که مصافحه خواهی کرد با من در روز قیامت غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود اول کسی که در آید از این در ای انس حقیقت که او امیر المؤمنین و سید مسلمانان و اولی مردمان بر او مان است پس انس گفت بار خدایا او را مردی از انصار گردان پس او از آن در در آمد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله با انس گفت ای انس تو اول کسی نیستی که دوست داره قوم خود را غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که نازل شده باشد در حق او این آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که نازل شده باشد در شان او و در شان اولاد او آیه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سوره غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که نازل شده باشد در شان او آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله یعنی آیا میگردانید شما آب دادن حاجیان را و عمارت مسجد حرام را همچو ایمان آنکس که ایمان آورده باشد بخدای تعالی و بروز آخر و غزا کرده باشد در راه خدا برابر نیستند نزد خدای تعالی غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تعلیم کرده باشد او را هزار کلمه که هر کلمه مفتاح هزار کلمه باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که سخن نهانی گفت با او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس ابو بکر و عمر گفتند که سخن نهانی گفتی با علی نه با ما پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود من سخن نهانی با وی نگفتم خدای

تعالی امر کرد مرا بسخن گفتن نهانی با او غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفت که تو در روز دیگری خلعت من در روز قیامت اراید بسعادت تو در بهشت پیشتر از شما ربیعه و مضر غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که در میان شما هیچ مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که ای علی تو پوشیده میشوی در وقتی که من پوشیده میشوم غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو و شیعه تو فایزان اید بسعادت غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر در حق او گفته باشد دروغ گفت کسی که گمان برد که دوست میدارد مرا و دشمن دارد ترا غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای او گفت هر کس دوست دارد و شجرات مرا این شجرات پس بتحقیق که دوست میدارد مرا و آنکس که او دوست دارد مرا دوست داشته خدای تعالی را گفتند ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چیست شجرات تو گفت علی و حسن و حسین و فاطمه غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو بهترین بشری بعد از من غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد تو فاروقی فرق میکنی میانه حق و باطل غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو افضل خلایقی از روی عمل در روز قیامت بعد از پیغمبران غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را که در میان شما هیچ مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کسای خود را بر او پوشیده و بر زوجه او و دو پسر او و فرمود بار خدایا

اهل بیت من اند رجس گناه از ایشان برد و پاکیزه گردان ایشان را غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که در میان شما هیچ مردی هست که طعام از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستاد وقتی که در غار بود و او را آگاهی میداد از خبرهای قوم غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو برادر من و وزیر من و صاحب منی غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد که تو اقدم امتی از روی اسلام و افضل ایشانی از روی علم و اکثر ایشان از روی علم غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که کشته باشد مرحب یهودی را که فارس و مبارز یهود بود غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که برداشت در خیبر را در وقتی که فتح خیبر کرد و تا صد ذراع برد و میانداخت بعد از آن چهل مرد او را بر نتوانستند داشت غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که نازل شده باشد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه پس او آنکس بود که پیش از همه صدقه داد غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود از برای او که هر کس که دشنام دهد او را دشنام داده باشد مرا و هر کس که دشنام داد او را دشنام داده خدای تعالی را غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با وی گفته باشد که منزل تو برابر منزل منست در بهشت غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که معاتده با خدای تعالی کرده آنکس که معاتده با تو کرده و دشمنی خدای

تعالی کرده آنکس که دشمنی با تو کرد غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که بر فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده باشد در وقتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متوجه مدینه بود و نفس خود را فدای نفس او کرد در وقتی که مشرکان خواستند که او را بکشند غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو اولی مردمانی بت من بعد از من غیر از من گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو در روز قیامت بر جانب راست عرش خدای تو و خدای تعالی ترا دو جامه خواهد پوشانید یکی سبز و یکی گلگون غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که نماز گذارده باشد هفت سال و چند ماه پیش از مردمان غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که من در روز قیامت فرا گیرم حجزه خدای تعالی را و حجزه نور است و تو فرا گیرنده باشی حجزه مرا و اهل بیت من فرا گیرنده باشند حجزه ترا غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفته باشد تو همچو نفس منی و دوستی تو همچو دوستی منست و دشمنی تو همچو دشمنی منست غیر از من گفتند نه باز فرمود و هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای او گفته باشد بار خدایا بگردان او را از برای من مددکار و یاری دهنده غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو یعسوب مؤمنانی و مال یعسوب ظالمانست غیر از من گفتند نه باز فرمود و سوگند میدهم شما را که در میان شما هیچ

بمردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد که هر آینه میفرستم بسوی شما شخصی را که امتحان کرده باشد خدای تعالی دل او را از برای ایمان غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعضی از زنان که سائل می فرمود با وداد او و فرمود این امانت است نزد او و رفیت آنکه بجوز و اران نکر کسی که پیغمبر بعد یا وصی پیغمبر غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را که در میان شما هیچ مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای او گفته باشد که دعا کردم از خدای تعالی چیزی مگر که عطا فرمود آن را بمن و درخواه نکردم از خدای تعالی چیزی مگر که درخواه کردم از برای تو مانند آن غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفته باشد تو برپای دارنده ترا ایشانی امر خدا را و وفا کننده ترا ایشانی بعهد خدا و داناتر ایشانی بقضیه و قسمت کننده ترا ایشانی بسویت و بزرگتر ایشانی نزد خدای تعالی از روی فضیلت غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای او گفته باشد که فضل تو بر این امت همچو فضل آفتاب بر ماه و همچو فضل او است بر دیگر ستارگان غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای او گفته باشد که در می آورد خدای تعالی دوست ترا در بهشت و دشمن ترا در دوزخ غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای او فرموده مردمان از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که حق تعالی اظهار رضا کرده باشد از او در روایت غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما ست مردی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

گفته باشد من سید ولد آدم و تو سید عرب و فخری نیست غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای او گفته باشد بار خدایا من دوست میدارم او را پس تو نیز دوست دار او را غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد تو حجت خدای بودی از برای مردمان پس حجت باش ایشان را بآنکه برپای دارند نماز را و بدهند زکوة را و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و برپای دارند حدود خدای تعالی و قسمت کنند بسویت و راستی غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما ست مردی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دست وی را گرفت در روز غدیر و بالا برد و آنرا خبر داد آنکه هر که بود مردم سعیدی بفضل او را و فرمود بدانید و آگاه باشید او را و تصدیق کنید او را پس بتحقیق که او متولی امر شما خواهد بود غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که در حق او نازل شد این آیه ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که جبرئیل یکی از مهمانان او بوده باشد غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او داده باشد کاو از بهشت و فرمود آنرا به بخش کن و دو دانگ او را از برای من نگاه دار که بوی خوش آن از برای من و دو دانگ آن بدختر من ده فاطمه و دو دانگ دیگر از برای تو باشد غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که هر گاه که در می آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تحیت میفرمود او را و نزدیک خود میخواند و مرحبا از برای وی میفرمود و آثار بشاشت در روی او ظاهر میشد از ورود او غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ

[illegible]

در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شان او فرمود من افتخار میکنم بتو در روز قیامت هر گاه که افتخار کنند انبیا با وصیا خود غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را فرستاده که سوره برائت را بمشرکان مکه رساند بامر خدا غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که مرا رحم می آید بر تو از کینه که در سینه مردمان است بر تو که ظاهر میگردانند تا زمانی که مرا نیابند پس هر گاه که مرا نیابند مخالفت خواهند کرد و مرادم تو غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را آنکه هیچ مردی در میان شما ست که فتح کرد قلعه خیبر را و در خیبر را گرفت و به پیغمبر رسانید صلی الله علیه و آله غیر از من گفتند نه بار فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفته باشد تو قسیم بهشت و دوزخی بیرون می آوری آنکس را که محب تو است از آتش و میگذاری در دوزخ منکران معاندان را غیر از من گفتند نه بار خدایا فرمود سوگند میدهم شما را آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با او گفته باشد بر حوض من در می آیند تو و شیعه تو و سیراب می شوند با روها سفید و در می آیند بر من دشمنان تو تشنه لب و سیاه روی غیر از من گفتند نه آنگاه امیرالمومنین علیه السلام فرمود چون شما اقرار کردید بر نفس خود و ظاهر شد بر شما آنچه گفتم از قول پیغمبر شما پس باید از خدای تعالی بترسید و خود را از غضب حق تعالی نگاه دارید و مخالفت او را نکنید و رد کنید حق را باهل آن و پیروی کنید سنت پیغمبر خود را و مخالفت نکنید امر پیغمبر را که مخالفت مخالفت حق تعالی است و دفع کنید خلافت را بکسی که اهل خلافت است پس ایشان یکدیگر نگاه

کردند و هر یک بطرف خانه رفتند و بعد از مشورت گفتند شناختیم فضل او را و دانستیم که او احق است بخلافت اما او مردی است که تفاوت نمی نهد در میان مردمان پس اگر شما او را خلیفه گردانید شما و سایر مردمان برابر خواهند بود نزد او و بهتر آنست که شما عثمان را متولی امر خلافت گردانید که او از مواد شما بیرون نخواهد بود و قرار این امر بر عثمان دادند لعنه الله علیه

فصل در احتجاج امیرالمومنین علی علیه الصلوة بر جماعت بسیار از مهاجر و انصار در وقتی که یاد میکردند ایشان فضایل خود را با آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق امیرالمومنین علیه الصلوة و السلم فرموده بود از مناقب و معاجز روایت کرده شده است از سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه که وی گفت دیدم امیرالمومنین علیه السلم در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در زمانی که عثمان متولی امر بود و جماعت مهاجر و انصار با یکدیگر در حکایات بودند و فضایل خود را می شمردند جماعت قریش فضل و سابقه خود و هجرت خود را یاد میکردند و آنچه پیغمبر صلی الله در فضل ایشان فرموده بود مانند آنکه ائمه از قریش اند و آنکه مردمان تبع قریش اند و قریش و آنکس که دشمن دارد قریش را دشمن میدارد او را خدای تعالی و آنکس که خوار دارد قریش را خوار میگرداند او را خدای تعالی و همچنین انصار یاد میکردند فضل سابقه خود را و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان ایشان فرموده بود و ثنائی که حق تعالی در کتاب مجید از برای ایشان کرده بود و یاد میکردند آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق سعد بن معاذ فرموده بود که آنکس که غسل او میداد ملائکه بودند و همچنین هر طایفه فضایل خود را می شمردند قریش گفتند پیغمبر خدا از ما بود و حمزه سید الشهدا از ما بود و جعفر الطیار فی الجنه از ما بود و عبیده بن الحارث و زید بن الحارثه از ما بود و ابوبکر و عمر و سعد و ابو عبیده و سالم از ما بود و از این مقوله سخنان گفتند و قریب دویست

نفر از مردم حاضر بودند و امیر المومنین علیه السلم و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابو ذر و هاشم بن عتبه و ابن عمر و امام حسن و امام حسین
علیهما الصلوة والسلم و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر و از طبقه انصار
ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم و محمد بن مسلمه و قیس بن سعد
بن عباده و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی
و ابی لیلی و پسر او عبد الرحمن در پهلوی او نشسته بود و در کمال حسن و صباحت و زیب پدر
پس آمد حسن بصری و با او پسر او بود و حسین جوانی با جمال صبیح الوجه معتدل القامه
سلیم بن قیس میگوید من نظر میکردم و رو در عبد الرحمن بن ابی لیلی و نمیدانستم که کدام
از ایشان اجمل و احسن اند این جمعیت از بامداد بود تا وقت زوال و عثمان در خانه خود
بود و برین احوال اطلاع نداشت و علی ابن ابی طالب و اهل بیت او خاموش نشسته بودند
و با کسی سخن نمیگفتند پس رو آوردند این جماعت با امیر المومنین علیه السلم و گفتند ای ابو الحسن
چه باز میدارد ترا که سخن گویی در فضایل خود و حال آنکه هر قبیله در فضایل خود سخن گفتند امیر المومنین
علیه السلم فرمود سوال میکنم از شما ای قریش و ای انصار که حق تعالی این فضایل را بشما
بسبب که اعطا فرموده آیا بسبب نفسهای شما و قبایل و اهل بیت شما یا بغیر شما گفتند بلکه عطا
فرموده مارا خدای تعالی و منت نهاده بر ما بسبب محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او نه بسبب
ما و عشایر و قبایل ما امیر المومنین علیه السلم فرمود راست گفتید ای معشر قریش و انصار
آیا نمی دانید که آنچه شما بان رسیده اید از خیر دنیا و آخرت بسبب اهل البیت ما رسیده اید
نه از غیر ما پس بتحقیق که پسر عم من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود بتحقیق که من و اهل بیت من
بودیم نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه بیافریند آدم صفی الله را بچهارده هزار سال پس چون بیافرید
آدم

آدم را نهاد آن نور را در صلب او و بزمین فرستاد و بعد از ان برداشت آن نور را در کشتی
در صلب نوح علیه السلم بعد از ان او را در آتش انداخت در صلب ابرهیم علیه السلم بعد از ان
همواره خدای تعالی میگردانید آن نور را از اصلاب کریمه بارحام طاهره و از ارحام طاهره
باصلاب کریمه از آبا و امهات که ملاقات نکردند با یکدیگر بنکاح نه بسفاح پس گفتند سابقان
و اهل بدر و اهل احد بلی چنین است بتحقیق که شنیدیم این سخن را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله باز فرمود سوگند میدهم شمارا آنکه میدانید که من اول سابقان امتم از روی
ایمان بخدا و رسول خدا گفتند بلی چنین است باز فرمود سوگند میدهم شما را آنکه
میدانید شما آنکه خدای تعالی فضیلت نهاد سابق را بر مسبوق در چند آیت از کتاب
خدای تعالی و سابقی نیست بر من در ایمان بخدا و رسول او هیچ یک از امت گفتند بلی باز
فرمود سوگند میدهم شمارا آیا نمیدانید که چون آیت السابقون الاولون من المهاجرین
والانصار و السابقون السابقون اولئک المقربون نازل شد سوال کردند ازین دو آیه
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود نازل در حق انبیا و اوصیا ایشان است و من افضل
انبیا و علی ابن ابی طالب وصی من و افضل اوصیاست گفتند بلی باز فرمود سوگند میدهم شمارا
آنکه میدانید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و نیز
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون نازل شد
سوال کردند یا رسول الله این دو آیه آیا عام است همه مومنان را یا خاص است ببعضی مومنان
پس امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را آنکه اعلام کند ایشان را ولاة امر ایشان و آنکه تفسیر کند از برای
ایشان ولایت را همچنانکه تفسیر میکند از برای ایشان نماز و روزه و زکوة و حج پس نصب
کرد مرا از برای مردمان در غدیر خم و خطبه خواند و فرمود ای مردمان بتحقیق که خدای تعالی

امر کرده است مرا آنکه برسانم بشما پیغامی را و من در رسانیدن او عاجز بودم دل تنگ و گمان
می بردم که مردمان تکذیب کنند مرا پس من اندیشه میکنم در رسانیدن آن پس حق تعالی
تهدید نموده مرا اگر نرسانم عذاب کند مرا و امر فرموده تا ندا کردند از برای اجتماع مردمان
و بعد از خطبه بلیغ فرمود ای مردمان این میدانید که خدای تعالی مولای منست و من مولای هر
مومن و مومنه ام و من اولی بایشانم از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله بعد از ان
پیغمبر صلی الله علیه و آله با من گفت برخیز ای علی بن ابی طالب پس من برخواستم پس حضرت
فرمود که هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست دار آنکه
اورا دوست دارد و دشمن دار آنکه اورا دشمن دارد و آنگاه سلمان برخواست
و گفت یا رسول الله این ولایت چه گونه ولایتیست حضرت صلی الله علیه فرمود همچون ولایت
منست هر کس که من اولی ام به او از نفس او پس علی ابن ابی طالب اولی است باو از نفس
او بعد از ان حق تعالی این آیت فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شمارا و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما آنکه اسلام دین شما باشد پس پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله گفت الله اکبر کمال نبوت من و تمام دین اسلام ولایت علی ابن ابی طالب بود بعد
از ان برخواستند ابوبکر و عمر و گفتند یا رسول الله این آیات خاص در حق علی ابن ابی
طالب است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود در حق اوست و در حق اوصیائی که بعد از او
تا روز قیامت بعد از ان ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله بیان کن از برای ما اوصیای خود را
رسول صلی الله علیه و آله فرمود علیست برادر من و وزیر و وارث من و خلیفه من
در امت من و ولی هر مومن و مومنه بعد از من و بعد از ان دو پسر من حسن و حسین و

بعد از ایشان نه فرزند حسین یکی بعد از دیگری قرآن با ایشان باشد و ایشان با قرآن باشند
و مفارقت نکنند تا زمانی که وارد شوند بر حوض من پس گفتند بلی چنین بود شنیدیم و مشاهده
کردیم بر وجهی که فرمودی و بعضی از ایشان گفتند که بیشتر این سخنان حفظ کرده ایم و همه این
سخنان را حفظ نکرده ایم اما آنان که فاضلتر و بهتر اند همه این سخنان را حفظ کرده باشند
امیر المومنین علیه السلم فرمود راست گفتند همه مردمان در حفظ برابر نیستند سوگند میدهم
بخدای تعالی آنکس را که حفظ کرده باشد از پیغمبر خدا این سخنان را آنکه برخیزد و خبر دهد
مارا بانچه شنیده است پس برخواست زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو ذر و مقداد و
عمار و گفتند گواهی میدهیم که شنیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و او در بالای
منبر بود و در پهلوی آنحضرت ایستاده بودی و او میفرمود ای مردمان بتحقیق که امر کرده
است مرا خدای تعالی آنکه نصب کنم از برای شما امام شمارا و آنکس که والی امر شما خواهد بود
بعد از من و وصی و خلیفه من خواهد بود و آنکس که فرض کرده خدای تعالی طاعت اورا
بر مومنان و طاعت او را مقارن طاعت من و طاعت خود گردانیده در کتاب مجید و من
بخدای تعالی بازگشتم و استعفا کردم در رسانیدن این احکام بواسطه ترس طعن اهل
نفاق و تکذیب ایشان پس حق تعالی مرا تهدید کرد و فرمود اگر نرسانم عذاب کند مرا پس
ای مردمان بدانید که خدای تعالی امر کرد شمارا در کتاب مجید بنماز و روزه و من بیان کردم
آنرا از برای شما و امر کرد بزکوة و حج و جهاد و من بیان کردم آنهارا از برای شما احکام
و واجبات او و تفسیر کردم مجملات آنرا و امر کرد شمارا بولایت و من گواهی میدهیم از برای شما که
این ولایت از برای علی ابن ابی طالب است و بعد از او از برای دو پسر اوست حسن و حسین و
بعد از ایشان از برای اوصیا ایشان است بعد از ایشان از اولاد ایشان از قرآن جدا

[illegible]

نخواهند بود تا زمانی که وارد شوند بر حوض من ای مردمان بتحقیق که بیان کردم از برای شما امام شما و دلیل و هادی شما را و آن برادر من علی ابن ابی طالب است و او در میان شما بمنزله من است پس متابعت کنید او را در دین خود و فرمان او برید در امور خود بتحقیق که نزد او است هر آنچه خدای تعالی تعلیم کرده است مرا از علم و حکمت پس سوال کنید از او و بیاموزید از او و از اوصیای که بعد از او است از فرزندان او پس بتحقیق که ایشان با حق اند و حق با ایشان است و جدا از ایشان نشود سلیم بن قیس گفت که بعد از آن امیر المومنین علیه السلم فرمود ای مردمان آیا میدانید که حق عز و جل در کتاب مجید فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کرد مرا و فاطمه و دو پسر خود را حسن و حسین و کسائی بر ایشان پوشید و گفت بار خدایا ایشان اهل بیت من اند الم می رسانند بمن آنکس که الم میرساند ایشان را و دشمنی کرده است با من آنکس که دشمنی کرده است با ایشان پس ببر از ایشان رجس را و پاکیزه گردان تن ایشان را پاکیزه گردانیدنی ام سلمه گفت یا رسول الله من نیز از ایشانم تو بر خیری و این آیه نازل نشد مگر در حق من و در حق برادرم علی ابن ابی طالب و در حق دو پسرم و در حق نه پسر حسین خاصه و نیست با ما غیر ما همه ایشان گفتند گواهی میدهیم که ام سلمه این حدیث بمن وعده فرمود ما سوال از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کردیم پس آنحضرت فرمود مطابق آنچه ام سلمه روایت کرده بود بعد از آن امیر المومنین علیه السلم فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که آیا شما میدانید که خدای تعالی این آیت را فرستاد [illegible] پس سلمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله این آیه عام است یا خاص حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما مومنان عامه اند که مامور شده اند و اما صادقون خاص برادرم علی ابن ابی طالب و اوصیای من اند بعد از من تا روز قیامت پس گفتند بلی چنین بود

باز فرمود سوگند میدهم شما را که آیا میدانید شما آنکه من گفتم یا رسول الله در غزای تبوک چرا گذاشتی مرا در مدینه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود مدینه صلاحیت ندارد مگر مرا و یا ترا و تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی الا اینست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود گفتند بلی چنین بود باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که آیا میدانید که حق تعالی در سوره حج در حق من فرستاد این آیه را یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر تا آخر سوره پس سلمان برخواست و گفت ای رسول خدا کیستند آنکسان که تو بر ایشان گواهی و ایشان گواه بر مردمان آنکسان که برگزید ایشان را خدای تعالی و نگردانید بر ایشان در دین هیچ حرجی ملت پدر ایشان ابرهیم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود مرا و ازین سیزده مرد اراده خاصه نه غیر ایشان از امت سلمان گفت بیان کن ایشان را از برای ما ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود منم و برادرم علی و یازده پس از فرزندان من گفتند بلی چنین بود باز فرمود سوگند میدهم شما را که آیا میدانید شما که رسول خدا صلی الله برخواست و خطبه خواند و بعد از آن هیچ خطبه دیگر نخواند پس فرمود ای مردمان بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما دو چیز را یکی کتاب خدای تعالی و یکی عترت من اهل بیت من پس چنگ زنید در ایشان تا گمراه نشوید پس بتحقیق که خدای تعالی خبر داد مرا و عهد کرد با من که ایشان هرگز از یکدیگر جدا نباشند تا وارد شوند بر حوض من پس عمر خطاب برخواست و خشم آلوده بود و گفت یا رسول الله آیا این همه اهل بیت تو اند حضرت صلی الله فرمود که اوصیای من از اهل بیت من اول ایشان برادر من و وزیر من و خلیفه من در امت و ولی هر مومن است بعد از من علی ابن ابی طالب و بعد از او دو پسر او حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر اند از فرزندان حسین علیهم السلم یکی بعد از دیگری تا زمانی که وارد شوند بر حوض شهدا الله اند در زمین خدا و حجت خدا اند بر خلق و خازنان علم و

معدن حکمت او یند آنکس که اطاعت کند ایشان را اطاعت کرده است خدای تعالی را و آنکس که عصیان کند ایشان را عصیان کرده است خدای تعالی را پس همه ایشان گفتند گواهی میدهیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود بعد از آن امیر المومنین علیه السلم سوالات میفرمود و ایشان تصدیق میکردند تا در آخر سخن ایشان گفتند بار خدایا گواه باش که ما تصدیق نکردیم مگر آنچه شنیده بودیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و از ثقات و اهل اعتبار بما رسیده بود امیر المومنین علیه السلم فرمود آیا شما اقرار دارید با آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که گمان برد آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دوست میدارد و دشمن دارد علی ابن ابی طالب را بتحقیق که دروغ میگوید و دوست نمیدارد مرا و دست مبارک خود را بر سر من نهاد یکی از حاضران گفت این چگونه باشد ای پیغمبر خدا فرمود زیرا که او از منست و من از ویم آنکس که دوست دارد او را بتحقیق که دوست داشته است مرا و آنکس که دوست داشته است مرا بتحقیق که دوست داشته است خدای تعالی را و آنکس که دشمن داشته او را بتحقیق که دشمن داشته مرا و آنکس که دشمن داشته مرا بتحقیق که دشمن داشته خدا را گفتند قریب بیست نفر از افاضل قبایل بار خدایا چنین است شنیدیم و گواهی میدهیم امیر المومنین علی علیه السلم با جماعت که سکوت اختیار کرده بودند فرمود شما چرا سکوت اختیار کرده اید گفتند بار الها این جماعت که گواهی دادند نزد ما امینان و ثقات اند و ما قایل بفضل و قول و سابقه ایشانیم امیر المومنین علیه السلم فرمود بار خدایا گواه باش بر ایشان طلحه بن عبیدالله با امیر المومنین علیه السلم گفت چگونه میکنی با آنچه دعوی کردند ابوبکر و اصحاب او و تصدیق کردند یکدیگر را و گواهی دادند مقاتله یکدیگر را در روزی که ترا بتکلیف بیعت ابوبکر کردند و ریسمانی در گردن تو در آوردند و گفتند ترا که بیعت کن پس احتجاج کردند با کسانی احتجاج میکنی امروز و تصدیق کردند ترا در همه آن بعد از آن ابوبکر گفت که از پیغمبر خدا صلی

علیه و آله شنیدیم آنکه فرمود آیا میکند خدای تعالی و قبول ندارد آنکه جمع شود از برای ما اهل بیت نبوت و خلافت و تصدیق کردند او را درین سخن عمر و ابوعبیده و سالم و معاذ بعد از آن طلحه گفت ترا آنچه گفتی و دعوی کردی با آن احتجاج خود شناختی از سابقه و فضل حق است دانستیم و اقرار بآن داریم و اما خلافه الخاص است که شنیدی که گواهی دادند بر چهار کس امیر المومنین علیه السلم درین هنگام غضب فرمود از مقاله او و اظهار فرمود چیزی را که همیشه کتمان آن میفرمود و تغییر کرد آنچیزی را که عمر علیه اللعنه گفته بود در روز مرگ خود و دانسته بودند که مرا وصیت پس روی بطلحه آورد و مردمان می شنیدند فرمود بدان آگاه باش که هیچ صحیفه که بخدای تعالی معروض شود نخدای در روز قیامت دوستر نیست بنزد من از صحیفه این چهار کس که عهد کرده بودند که وفا کنند باین مضمون آنکه اگر بکشد خدای تعالی محمد را یا بمیرد تقویه کنند ایشان یکدیگر را در امر من و نگذارند که خلافت در تصرف من آید و دلیل بر بطلان آنچه ایشان گواهی بر صدق آن میدادند ای طلحه قول پیغمبر خداست در روز غدیر خم که فرمود آنکس که من مولای اویم علی اولی است بنفس او پس علی مولای و با دست از نفس او پس چگونه من اولی باشم بایشان از نفس ایشان و حال آنکه ایشان امرا و حکام باشند بر من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد که تو ای علی از برای من بمنزله هرونی از برای موسی غیر نبوت و اگر با نبوت چیزی غیر نبوت بودی استثنا کردی پیغمبر خدا و دلیل دیگر قول پیغمبر خداست بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما دو چیز را یکی کتاب خدا و دیگری عترت من گمراه نشوید مادام که چنگ زنید دامان ایشان و تقدم مجوئید بر ایشان و دست از دامن متابعت ایشان مدارید و در مقام تعلیم ایشان مباشید که ایشان اعلم شمااند آیا هیچ سزاوار است بخلیفه خدا مگر آنکه اعلم باشد بکتاب خدای تعالی

وسنت او و حال آنکه حق تعالی فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما
لکم کیف تحکمون یعنی آیا پس آنکسی که راه نماید بحق سزاوارتر است آنکه پیروی
او کرده شود یا آنکسی که راه یافته نمیشود مگر آنکه راه نموده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید
شما و حق تعالی فرموده و زاده بسطة فی العلم والجسم و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده
والی مگر آنکه امر ایشان روی در تنزل داشته باشد تا زمانی که باز گردند بانچه ترک کرده اند
و اما قول ایشان که ولایت عبارت است سخنی باطل است و دلیل بر کذب و بطلان ایشان
آنست که ایشان سلام کرده اند بر من بامارت مومنان بحکم رسول خدا و آنچه حجت است
بر این خلیفه شما یعنی عثمان پس تحقیق که ما گروه اهل مشورت که حاضر کرده اند است ما را
عمر خطاب از اهل مشورت پس اگر راست است آنچه او و اصحاب او نسبت به پیغمبر خدا صلی
کردند پس این مشورت مشورتی است بجهة خلافت یا بجهت غیر خلافت اگر بجهة غیر خلافت است
عثمان را بجهة این مشورت خلافت نباشد زیرا که ما مامور بمشورت نه از برای خلافت نیستیم
و اگر این مشورت از برای خلافت است پس چرا او در این مشورت مرا داخل کرده اند و حال
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون کرد ما اهل بیت خود را از خلافت و خبر داده است ایشان را
آنکه در خلافت نصیبی نیست و چون گفت عمر در وقتی که میخواند یک یک ما را و متوجه عبدالله بن
عمر شد و فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عبدالله که چه میگفت پدر تو در وقتی
که بیرون می آمدی از نزد او و عبدالله گفت که چون سوگند دادی مرا پدرم گفت اگر مردم
پیروی کنند اصلع قریش ایشان را بر محجه بیضا دلالت کند و ایشان را بر کتاب خدا و سنت
رسول الله میدارد و امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که چه گفتی زمانی که پدر تو
این سخن گفت عبدالله گفت با پدرم گفتی پس چه باز میداشت ترا آنکه خلیفه گردانی او را

[illegible]

امیر المومنین

امیرالمومنین علیه السلام از عبدالله پرسید که چه جواب داد ترا پدر تو عبدالله گفت جوابی داد
مرا که پنهان میدارم از تو امیرالمومنین علیه السلام فرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
خبر داده است مرا بآن در وقت حیوة خود و بعد از آن خبر داد او مرا در شبی که پدر تو مرده بود
در خواب و هر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در خواب ببیند چنان است که پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و آله دیده عبدالله گفت چه خبر داد ترا پیغمبر خدا امیرالمومنین علیه السلام فرمود سوگند
میدهم ترا ای پسر عمر که اگر خبر دهم ترا آنچه از پدر خود شنیده تصدیق کنی مرا و از عبدالله
خاموش شد امیرالمومنین علیه السلام فرمود پدر تو چون پرسیدی که چه مانع است ترا آنکه خلیفه
گردانی علی ابن ابی طالب را گفت آن صحیفه که نوشته بودیم در میانه خود و عهد کرده بودیم
بر مضمون آن در خانه کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر با امیرالمومنین علیه السلام گفت
در خواه میکنم از تو بحق پیغمبر خدا که از این سخن خاموش باشی سلیم بن قیس گفت من دیدم عبدالله
بن عمر را در آن مجلس که گریه گلوی او را گرفته بود و اشک از چشمان او روان بود امیرالمومنین
علیه السلام متوجه طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد شد و فرمود بخدا سوگند که اگر آن پنج نفر اصحاب
نفر دروغ گفته اند بر خدا و رسول خدا حلال نبود ولایت ایشان بر شما و اگر راست گفته اند حلال
آنکه در آورند مرا در این مشوره زیرا که در آوردن من در این مشورت بر این تقدیر مخالفت رسول خدا
و در آوردن بخلاف است بر خدا و رسول خدا بعد از آن روی بمردمان آورد و فرمود خبر دهید مرا
از منزلت من در میان شما آنکه مرا که میدانسته اید آیا مردی است که گویم در میان شما آیا
دروغ گویم گفتند تو راست گوی و ما هرگز از تو بجز راست ندیدیم امیرالمومنین علیه السلام
فرمود بخدای که بکرم گردانید ما اهل بیت را به نبوت و بکرم گردانید ما را بعد از آن بامامت
و صلاحیت امامت و خلافت را مگر دانید مگر در میان ما و غیر ما را در این امر نصیبی نداد

خدا و پیغمبر ما را خاتم انبیا گردانیده که بعد از او پیغمبری نیست ختم انبیا است تا روز قیامت
و ما را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام و خلیفه گردانید که بعد از پیغمبر کسی نیست ختم
در زمین و شهدا بر خلق فرض گردانید طاعت ما را در کتاب خود و ما را قرین گردانید
با امر رسول خود گردانید در خدا آیت از قرآن مجید و امر کرد پیغمبر خود را آنکه برساند از امانت
خود برساند با ایشان آنچه بآن مامور بود پس کدام از ما احق و اولی باشیم بمقام و مرتبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق که شنیده اید شما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در وقتی
که مرا از برای رسانیدن سوره برائت بمکه میفرستاد که فرمود بباید که نرساند از من مگر
کسی که از من باشد سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه شنیده اید این سخن را از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله گفتند بلی شنیده ایم امیرالمومنین علیه السلام فرمود چون صلاحیت
نداشت از برای صاحب شما آنکه برساند صحیفه را که چهار انگشت باشد و آنرا بی امر فرمود
پس کدام یک از ما احق و اولی باشیم بمجلس و مکان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله طلحه گفت
تحقیق که شنیده ایم ما این سخن را از پیغمبر خدا اما تفسیر بای که چگونه صلاحیت ندارد احدی
آنکه برساند حاضر سخن مرا بغایب او روز غدیر خم او داع فرمود خوش حال گرداناد خدای
تعالی مردی را که بشنود سخن مرا و بعد از آن برساند مردمان را چنانکه شنیده است
پس بسیار حامل فقهی باشد که او فقیه نباشد و بسیار فقیه باشد که برساند آنرا بکسی که فقیه
تر باشد از او و در غیر این محل نیز فرموده باید که برساند حاضر سخن مرا به غایب امیرالمومنین
علیه السلام فرمود و تحقیق که الحیزی که پیغمبر خدا صلی الله علیه در روز غدیر خم و در روز عرفه
در حجة الوداع و آخر خطبه که خوانده فرمود که من میگذارم در میان شما دو چیز را که
اگر چنگ در آن زنید گمراه نشوید کتاب خدای تعالی است و اهل بیت من پس تحقیق که

[illegible]

خدای تعالی با من عهد کرده که ایشان از یکدیگر جدا نباشند تا زمانی که وارد شوند بر حوض
من یکی از ایشان مقدم است بر دیگری پس چنگ جوئید بایشان تا گمراه نشوید و از جاده حق
نلغزید و تقدم مجوئید بر ایشان و دست از بیعت ایشان مدارید و در مقام تعلیم ایشان
مباشید پس بدرستی که ایشان اعلم از شما اند امر کرد عامه را که آنکه برسانند آنکس را
که ملاقات کنند از عامه که رسیده باشد بایشان فرض طاعت ائمه آل محمد علیهم السلام
و ایجاب حق ایشان و نگفت از برای عامه تبلیغ چیزی غیر تبلیغ طاعت ائمه آل محمد صلی الله علیه
و آله و اما تبلیغ آنچه از حق تعالی به پیغمبر آمده از کتاب و سنت مفوض باهل البیت است
بعد از او آنکسان که فرض کرده است خدای تعالی طاعت ایشان را در کتاب خود و امر کرده
است بولایت ایشان و طاعت ایشان را طاعت خدای تعالی گردانیده و معصیت ایشان را معصیت
او طلحه گفت ای ابوالحسن این غم را از خاطر من برداشتی و آنچه میخواستم که بدانم که مراد پیغمبر صلی الله
علیه و آله از آن تبلیغ عام چیست دانستم خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد صاحب کتاب رحمه الله
از راوی نقل میکند که سلیم بن قیس گفت من و ابن عمر در مکه بودیم که ابوذر غفاری بر خواست
و حلقه در کعبه را بگرفت در موسم و بآواز بلند گفت ای مردمان آنکس که میشناسد مرا پس
میشناسد و آنکس که نمیشناسد من جندب ام ابوذر غفاری گفت ای مردمان بتحقیق که من شنیده ام
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود مثل اهل بیت من بمنزله مثل سفینه نوح است در قوم او
آنکس که سوار شد بر آن رستگاری یافت و آنکس که بگذاشت آنرا غرق شد و مانند باب حطه است
در بنی اسرائیل ای مردمان بتحقیق که من شنیده ام از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله که فرمود بتحقیق که من
گذاشته ام در میان شما دو چیز را که اگر شما چنگ در ایشان زنید گمراه نگردید یکی کتاب الله است
و یکی اهل بیت من و چون ابوذر بمدینه آمد عثمان کسی را نزد او فرستاد که چه بر این داشت ترا

که بر خواستی در موسم و کشتی الحج گفت ابو ذر گفت عهدی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با من کرده
بود بجای آوردم عثمان علیه اللعنه گفت که گواهی میدهید بر این که گفتی ابو ذر گفت علی ابن ابی طالب
و مقداد و شما بدین حال اند پس ایشان ادا شهادت کردند بران انگاه عثمان علیه اللعنه گفت
این مرد و دو مصاحب او نمیدانند که در کاری نشسته و در وی است انکه روزی از زور با عثمان علیه
اللعنه با امیر المومنین علیه السلم گفت اگر تو انتظار مرگ من داری پس بتحقیق که تو انتظار مرگ
انکسان که بهتر از من و تو بودند داشتی امیر المومنین علیه السلم فرمود بهتر از من که بود عثمان
علیه اللعنه گفت بهتر از تو ابو بکر و عمر امیر المومنین علیه السلم فرمود دروغ گفتی من بهتر از تو
بهتر از ایشانم عبادت کرده ام خدای تعالی را پیش از شما و عبادت میکنم او را بعد از شما سلیم بن
قیس گفت روایت کردند سلمان و مقداد و بعد از ایشان ابو ذر نیز روایت کرد و بعد از ان
از امیر المومنین علیه السلم شنیدم که گفتند بتحقیق که مردی که فخر میکرد بر امیر المومنین علیه السلم
پیغمبر خدا انرا شنید فرمود ای علی بن ابی طالب تو فخر بر عرب کن که تو اکرم ایشانی از روی
نفس و اکرم ایشانی از روی پسر عم و اکرم ایشانی بجهة زوجه و اکرم ایشانی از روی فرزند
و اکرم ایشانی از جهت برادر و احلم ایشانی از روی حلم و اکبر ایشانی از روی علم و اقدم ایشانی
از راه سلم و انوار ایشانی بکتاب خدا و سنت پیغمبر خدا و ازهد ایشانی در دنیا و احسن
ایشانی از روی خلق و اصدق ایشانی بسخن و احب ایشانی بخدای تعالی و نزد من و زود باشد
که باقی باشی بعد از من سی سال که عبادت کنی خدای تعالی را و صبر کنی بر ظلم قریش تو و چون
مددکار یابی جهاد کن با ایشان بر تاویل قرآن همچنانکه جهاد کردی در زمانی که با من بودی بر
تنزیل قرآن بعد از ان شهادت می یابی و ریش تو از خون سر تو رنگین می شود و کشنده تو
برابر پی کشنده ناقه ثمود است در دشمنی خدای تعالی با او سلیم بن قیس گوید که شنیده بودم

باسل

با سلمان و ابو ذر و مقداد ناگاه مردی از اهل کوفه نزد ایشان نشست و از ایشان ارشادی طلب کرد
سلمان گفت بر تو باد که تابع کتاب خدای تعالی باشی و پیروی علی ابن ابی طالب علیه السلم بتحقیق
که او با کتاب خداست و مفارقت نمیکند از او و ما گواهی میدهیم که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم
که فرمود بتحقیق که علی ابن ابی طالب دایر با حق است هر جا که حق میرود و علی ابن ابی طالب علیه
السلم الاکبر و بتحقیق که علی ابن ابی طالب صدیق و فاروق امت فرق کننده است میان حق
و باطل مرد کوفی گفت پس چیست مردمان را که ابو بکر را صدیق و عمر را فاروق میخوانند گفت
مردمان نسبت کردند منصب او را بدیگری و اوصاف کمال او را بدیگری دادند امارت مومنان امیر
المومنین راست و بتحقیق که امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امر کرد ایشان را با انکه سلام
گفتند امیر المومنین علیه السلم را با امارت مومنان روایت است از قاسم بن معاویه که گفت با امام جعفر
بن محمد علیه السلم گفتم این گروه عامه روایت میکنند حدیثی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را چون بمعراج بردند
دیدم که بر عرش نوشته بود و لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق امام علیه السلم فرمود سبحان الله تغییر
و تبدیل کرده اند همه چیزی را تا انکه تغییر داده اند این را هم فرمود بتحقیق که حق سبحانه و تعالی چون
بیافرید عرش را نوشت برو لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون آب را بیافرید
نوشت برو لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون کرسی را بیافرید بر قوایم او نوشت
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون لوح را بیافرید نوشت برو لا اله الا الله
محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون اسرافیل را آفرید نوشت بر پیشانی او لا اله الا الله محمد
رسول الله علی امیر المومنین و چون جبریل آفرید نوشت بر بال او لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المومنین و چون آسمانها را آفرید نوشت بر اطراف آن لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین
و چون طبقات زمین آفرید نوشت بران لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون کوه

آفرید نوشت برو لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون آفتاب آفرید بر روی آن
نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون ماه آفرید نوشت برو لا اله الا الله
محمد رسول الله علی امیر المومنین و این کتابت سیاهی است بر روی قمر هویداست پس هرگاه
که یکی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله باید که علی امیر المومنین بگوید و از عبد الله بن
الصامت روایت کرده اند که وی گفت دیدم ابو ذر غفاری را که حلقه در خانه کعبه را گرفت و روی
بمردمان آورد و گفت ای مردمان آنکس که شناسد مرا پس خود می شناسد و آنکس که نشناسد
مرا من جندب بن سکن بن عبد الله ام من ابو ذر غفاری ام من چهارم کسم که اسلام آوردم به پیغمبر
خدا و ذکر کرد این حدیث را بطول تا انجا که گفت ای امت متحیر بعد از پیغمبر خود اگر مقدم می داشتید
آنکس را که خدای تعالی مقدم داشت و موخر میداشتید انرا که خدای تعالی موخر داشت
و میگذاشتید [illegible] ضایع نمی شد فرضی از فرایض خدای تعالی و اختلاف نمیکرد و هیچ دو
کس در حکمی از احکام خدای تعالی نمیدانید که علم دین و سنت خدای نزد اهل بیت پیغمبر شماست پس
بچشید وبال آنچه کسب کرده اید و زود باشد که بدانید که انکسان که ظلم کرده اند ایشان
بچه جزا باز خواهند گشت روایت کرده شده است از امیر المومنین علیه السلم انکه فرمود علمی
که آدم صفی را از بهشت بدنیا آورد و آن علمی که صفت یافته اند بان پیغمبران علیهم الصلوة و السلم
در عترت پیغمبر شماست پس چرا حیران و متحیر و گمراهید سلیم بن قیس میگوید که مردی سوال کرد از امیر
المومنین علیه السلم و گفت خبر ده مرا از بهترین منقبت خود فرمود آنست که فرو فرستاده است
خدای تعالی در کتاب خود آنجا که فرمود [illegible] یعنی
آیا پس آنکس که بر حجت است از جانب پروردگار خود و در پی اوست گواهی از وست همچو
کسی است که چنین نباشد انکس که بر حجت است از جانب پروردگار پیغمبر خداست و انکس که شاهد است

ولایت را بجائی که خدای تعالی گذاشته بود می گذاشتید

منم

منم و انجا که فرمود ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب یعنی و میگویند انکسان که کافر شده اند که تو پیغمبر نه ای بگو ای محمد که بس است
مرا خدای تعالی انکه گواه باشد بر رسالت من در میان من و شما و انکس که نزد اوست علم کتاب
امیر المومنین علیه السلم فرمود مرا میخواهد انجا که فرموده که گواهی که نزد اوست علم کتاب و
هیچ آیتی نگذاشت که در شان امیر المومنین علیه السلم نازل بود و دیگر انکه ایراد فرمود قول
حق تعالی انما ولیکم الله و رسوله تا آخر آیه و قول حق تعالی و اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و غیر آن از آیات پس از ان گفت خبر ده مرا از بهترین منقبتی که از
جانب رسول خداست امیر المومنین علیه السلم فرمود نصب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا
در روز غدیر خم و ولایت را از برای من مقرر گردانیدن بامر پروردگار و فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله
که تو از برای من بمنزله هارونی از برای موسی و انکه سفر میکردم با رسول خدا و او را خادمی نبود
غیر از من و حضرت را لحافی بود که نبود او را غیر از ان لحاف و با او عایشه بود و پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله خواب میکرد میان من و او دران یک لحاف و اتفاقا تمام ابر گرفت دران شب و
مطلقا خواب نمی رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دران شب بواسطه بیداری من خواب
نرفت و همه شب نماز میکرد او و نزد من می آمد و حال من می پرسید و همواره این طریق سلوک مینمود تا
زمانی که صبح طالع گشت و چون نماز صبح را با اصحاب خود گذارد فرمود بار خدایا شفا ده علی
و عافیت ده او را که من درین شب بواسطه بیماری او خواب نکردم بعد از ان پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله در مجمع اصحاب با من گفت بشارت باد ترا ای علی که من درین شب چیزی از حق تعالی درخواستم
که مرا عطا فرمود انرا این بود سوال نکردم از برای خود چیزی مگر که سوال کردم از برای تو مانند آن و من در
خواستم از حق تعالی که برادری باشد میان من و تو و خدای تعالی آن چنان کرد و سوال کردم

که خدای تعالی ترا ولی هر مومن و مومنه گردانید و خدای تعالی احسان کرد پس آن مرد گفت
یکی از ایشان صاحب خود را و بدی چه در خواه کرده است بخدای سوگند که صاحب از تو بهتر است
از آنچه او درخواسته است و اگر خدای تعالی درخواستی آنکه تو خواستی از برای او یکی
که یاری کند او را بر دشمنان او یا بر شیعیان او یا بکسی که نفع رساند باو و اصحاب او هر آینه
بهتر بود از آنچه سوال کرده **فصل** در احتجاج امیر المومنین علی علیه
الصلوة والسلم بر شکنندگان بیعت او در خطبه که از برای ایشان خواند در وقتی
که بیعت شکستند لعنة الله علیهم امیر المومنین و امام المتقین علیه افضل صلوات المصلین فرمود
که حق تعالی که خداوند جلال و اکرام است چون خلایق را آفرید بهتر من خلق را برگزید
و از برگزیدگان خود پیغمبران و ایمه و خلفا فرستاد و از جانب حق تعالی کتاب و شرع
دین آوردند و از برای خلایق فرایض و سنن مقرر داشتند و خلایق را بطاعت ایشان
امر کرد و از جانب حق تعالی کتاب و شرع و دین او آوردند و جمله را در یک آیه اشاره فرمود
آنجا که فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این اولوالامر
ما اهل بیتیم خاصه نه غیر ما پس بازگشتید شما بر اعقاب خود و از دین برگشتید و عهد شکستید اما این
مخالفت شما بخدای تعالی مضرتی نمی رساند و چنین که امر کرده است شما را خدای تعالی
آنکه امور خود را بکشید بخدا و رسول خدا و اولو الامر از شما که استنباط علم ایشان مینمودند
است اقرار کرده اید این و بعد از آن جاحد شدید و حال آنکه حق تعالی گفته بود شما را اوفوا
کنید بعهد من تا وفا کنم بعهد شما و از شما نه کشیدند از مردمان بتحقیق که اهل کتاب و حکمت آل
ابراهیم اند و حق تعالی بیان کرده است از برای شما و حجت بر دو عذر شما بر ایشان پس حق
تعالی آیت فرستاده ام

والحکمة و اتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد میبرند مردم را بر آنچه داده است ایشان را خدای تعالی
از فضل خود پس بتحقیق که ما داده ایم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و داده ایم ما ایشان را ملکی
بزرگ فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا یعنی پس بعضی از مردمان آنکس است
که ایمان آورده است باو و بعضی از ایشان آنکس است که باز میدارد مردم را از آن و کافی
است دوزخ از برای ایشان آتش روشن ای آنکه آتش ایشان آل ابراهیم ایم و مردم بر ما حسد میبرند
همچنانکه حسد بردند مردمان بر پدران ما و اول کسی که حسد برد بر آدم صفی بود بیافرید
او را خدای تعالی بدستهای خود و دردمید در او روح خود را و سجده فرمود در او ملایک را
و او را آموخت او را اسمها و برگزید او را بر همه عالمیان پس حسد برد بر او شیطان و از
گمراهان شد بعد از آن حسد برد قابیل بر هابیل و قتل در آورد او را و از خاسران شد پس
از آن حسد بردند بر نوح قوم او و گفتند این یعنی نوح که بشری مانند شما میخورد از آنچه
میخورید شما و می آشامد از آنچه می آشامید شما و اگر فرمان برید بشری را که مانند شماست
پس بتحقیق که شما در این هنگام از زیان کاران باشید اختیار خدای تعالی راست بر میگزیند
آنکسی را که میخواهد و مخصوص میگرداند برحمت خود آنرا که میخواهد و میدهد علم و حکمت آنرا که میخواهد و بعد
از نوح حسد بردند بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنگاه حسد بردند بر ما اهل بیت بدان جهت که
حق تعالی برد از ما رجس گناه را و پاکیزه گردانید ما را پاکیزه گردانیدنی و ما گروه حسد برده شده
همچنانکه پدران ما حسد برده شدگان بودند حق تعالی در کتاب مجید فرموده ان اولی الناس
بابراهیم یعنی بتحقیق که اولی تر مردمان با براهیم هر آینه آنکسان اند که متابعت کرده اند
او را و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و در محلی دیگر فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله یعنی و صاحبان خویشاوندی بعضی از ایشان اولی از بعض دیگراند در کتاب

کاینم

خدای تعالی پس اولی بناس با براهیم ایم و ما میراث برندگان از ابراهیم ایم و ما خویشاوندانیم
و که معظمه بمیراث ما رسید و ما آل ابراهیم ایم پس شما روی از ملت ابراهیم میگردانید و حال آنکه حق
تعالی بزبان ابراهیم فرموده فمن تبعنی فانه منی یعنی هر کس که پیروی کند مرا پس بتحقیق که او از
من است فرمود ای قوم میخوانم شما را بخدای تعالی و به پیغمبر خدا و بکتاب خدا و بولی امر او
و بوصی او و بوارث از بعد او پس اجابت کنید ما را و پیروی کنید آل ابراهیم را و اقتدا
کنید بما بتحقیق که امامت و تقدم ما راست که آل ابراهیم ایم و دلهای مردمان ما را دوست داشته
و این نتیجه دعای ابراهیم است علیه السلم آنجا که فرمود فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی
پس بگردان ای خدای ما دلهای از مردمان که دوست دارند ایشان را پس دشمنی
بکر فیید شما ما را بکر از برای آنکه ما ایمان آورده ایم بخدای تعالی و ایمان آورده ایم بآنچه
فرو فرستاده شده است بر ما پس شوق مشوید که موجب گمراهی شماست و خدای تعالی
گواه است بر شما و من انذار کردم شما را و دعوت کردم شما را براه حق و صواب و شما را
بهم گذاشتیم **فصل** در احتجاج امیر المومنین علیه الصلوة
والسلم بر زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله علیهما اللعنه در وقتی که عزیمت کردند بر
خروج بر امیر المومنین ع و حجت در آنکه ایشان بیرون رفتند از دنبال آنکه بیعت
باو شکستند از شکستن بیعت روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت
فرمود من نزد امیر المومنین علیه السلم نشسته بودم در وقتی که در آمدند بر آنحضرت طلحه و
زبیر پس رخصت طلب کردند که بمکه معظمه روند و عمره بگذارند پس ابا فرمود امیر المومنین علیه السلم
در اذن دادن ایشان پس اعاده کردند ایشان طلب خود را پس اذن داد ایشان را و
التفات فرمود بجانب من و گفت بخدا سوگند که ایشان قصد عمره ندارند و من گفتم پس اذن

دادی ایشان را پس امیر المومنین علیه السلم ایشان را باز گردانید و فرمود بخدا سوگند که شما قصد عمره
ندارید و اراده شما بر شکستن عهد است پس ایشان سوگند یاد کردند که در مقام شکستن
عهد نیستند پس اذن داد ایشان را و التفات فرمود بجانب من و گفت بخدا سوگند که ایشان قصد
عمره ندارند گفتم پس چرا اذن دادی ایشان را فرمود سوگند یاد کردند که در مقام عهد شکستن نیستند
پس بیرون رفتند از مدینه و متوجه مکه شدند و ملاقات کردند عایشه علیها اللعنه و همواره با
عایشه می بودند تا زمانی که او را از مکه بیرون بردند روایت کرده شده است از امیر المومنین
علیه السلم در وقتی که طلحه و زبیر متوجه مکه شدند تا با عایشه اتفاق نمایند خطبه بلیغ خواند و بعد از
حمد و ثنای حق تعالی فرمود بتحقیق که حق سبحانه و تعالی محمد را صلی الله علیه و آله پیغمبری
مبعوث ساخت بر کافه ناس و او را رحمت عالمیان گردانید پس رسانید آنچه باو
مامور بود و اتمام تبلیغ رسالات خود فرمود و قوانین دین و ملت را مرتب داشت و راهها را
گردانید و خون مردم را محفوظ داشت و الفت در میان صاحبان کینها قدیم پیدا آورد
و دشمنیهای دیرینه را به دوستی مبدل گردانید بعد از آن خدای تعالی قبض روح او کرد و حمیده و
پسندیده بود نزد خدای تعالی و نزد خلایق بود و مقصر نبود در امری از اموری که متعلق باو از رسالت
بود و وضع و تشریف کمال رسالت و قابل بوده و بعد از رحلت او بعد از نزاع در میان
او جهت امارت واقع شد پس متولی امر شد ابوبکر و بعد از و عمر بعد از آن متولی شد
عثمان و چون واقع شد بر عثمان آنچه واقع شد آمدید شما بنزد من و گفتید بیعت میکنیم با تو
و من قبول نکردم شما ابرام و مبالغه افزودید و من در این باب امتناع تمام ظاهر کردم و شما
دستهای خود را از برای بیعت بجانب من کشیدید و من دست خود را از بیعت شما در کشیدم
و در مقام منازعه با شما آمدم شما بلطایف الحیل از او خود دفع کردید و ازدحام کردید بر من ازدحام شتران

تشنه بر حوض آب در روز ورود ایشان تا بدی که گمان بردم که شما در صدد قتال من آیید یا بعضی
از شما با بعضی در مقام مقاتله آیید پس من دست خود را گشادم و بیعت کردید شما با من باراده و
اختیار خود و اول کسی که با من بیعت کرد طلحه و زبیر بود که بطوع و رغبت بیعت کردند با من بی اکراه
و اجباری و بعد از آن هیچ درنگی نکردند و رخصت از من طلب داشتند از برای زیارت عمره
و خدای تعالی میداند که ایشان در غدر راندند پس من تجدید کردم عهد ایشان را در طاعت خود
و اینکه ایشان باعث فساد در میان امت نشوند با من عهد کردند و بعد از آن عهد خود را شکستند
عجب است که ایشان فرمان برداری کردند ابو بکر و عمر و عثمان را و عصیان کردند با من و من
نزد ایشان کمتر نیستم بار خدایا غضب کن بر ایشان بواسطه کینه و حسدی که ایشان را با من است و ظفر
ده مرا بر ایشان و از امیر المومنین علیه السلم منقول است که در اثنای سخن میفرمود که این
طلحه و زبیر از اهل نبوت نیستند و از ذریه پیغمبر نه چون حق تعالی رو کرد حق ما را بعد از تنهائی
مدینه صبر نکردند ایشان با ما سالی تمام و نه ماهی تمام و مراعات نکردند ما را بنوعی که با پیشینیان
می کردند و نقض عهد خود کردند تا ابطال حق ما کنند و جماعت مسلمانان را متفرق و متبدل شوند
آنگاه بر ایشان لعنت و نفرین کرد و از سلیم بن قیس هلالی منقول است که چون امیر المومنین
علیه السلم ملاقات کرد با اهل بصره در روز جمل زبیر را آواز کرد و فرمود ای ابا عبد الله نزد من
بیرون آی پس بیرون آمد زبیر و طلحه نیز بیرون آمد فرمود بخدا سوگند که شما میدانید و اولو
العلم از آل محمد صلی الله علیه و آله میدانند و عایشه دختر ابو بکر میداند که اصحاب جمل ملعونان اند
بر زبان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و نا امید است از لطف خدای تعالی کسی که افترا کند زبیر گفت
چگونه ملعون باشیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم امیر المومنین علیه السلم فرمود که اگر میدانستم
که شما از اهل بهشتید حلال نمیدانستم قتال شما را زبیر گفت آیا نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن

نفیل

نفیل را که روایت میکند که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود ده نفر از قریش
از اهل بهشت اند امیر المومنین علیه السلم فرمود شنیده ام این سخن را که عثمان روایت کرده در
ایام خلافت خود زبیر گفت آیا افترا و کذبی است که نسبت با پیغمبر صلی الله میکنید امیر المومنین ع فرمود
جواب نخواهم داد ترا تا نام هریکی چه کسان اند ایشان زبیر ~~گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و~~
گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده
بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل امیر المومنین علیه السلم فرمود نه نفر شمردی دهم ایشان کیست زبیر
گفت آن تویی علی ابن ابی طالب امیر المومنین علیه السلم فرمود اما تو اقرار کردی که من از اهل
بهشتم و الحق تو از برای خود و اصحاب خود گفتی من جاحد و منکرانم زبیر گفت این سخن آیا افترا و کذب است
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلم فرمود بخدا سوگند که بعضی از این مردم که نام بردی
تابوتی اند از آتش در چاهی از اسفل درک جهنم و بر در آن چاه سنگی بزرگ است هرگاه که خدای تعالی
میخواهد که اهل دوزخ را عذابی کند که بدترین عذابها باشد برمیدارند آن سنگ را و از آن چاه
و از تن و عفونت آن چاه اهل دوزخ عذابی میکشد که مزیدی بر آن نتوان تصور کرد و این سخن را
از پیغمبر خدا شنیده ام و اگر خلاف گویم خدای تعالی ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بدست تو ریزد و اگر
راست باشد ظفر دهد مرا خدای تعالی بر تو و اصحاب تو و جان پاک ترا تعجیل کند بدوزخ رسانم
پس باز گشت زبیر در میان اصحاب خود و گریان بود و روایت کرده است مفضل بن راحم که امیر المومنین
علیه السلم در وقتی که قتال کردند و طلحه کشته شد امیر المومنین علیه السلم بر استر پیغمبر صلعم
سوار بود و در میان دو صف قتال در آمد و زبیر را طلبید زبیر نزدیک امیر المومنین علیه السلم آمد حضرت
امیر فرمود ای زبیر سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که از پیغمبر صلی الله علیه نشنیدی که با تو میفرمود
باشد که تو قتال کنی با علی ابن ابی طالب و تو ظالم کننده باشی بر علی ابن ابی طالب گفت حضرت

فرمود پس حاضر شده در این مقام گفت حاضر شده ام از برای اصلاح در میان مردمان آنگاه
کرد زبیر و بیت چند خواند مضمون آنکه ملاحظه عواقب امور مردم امر از دین و دنیا بی دست و
اظهار ندامت از افعال قبیحه خود نمود که از ترک ملاحظه عواقب ناشی شده بود نضر بن مزاحم میگوید
که زبیر نزد عایشه رفت و گفت ای مادر بخدا سوگند که آنچه میکنم نه از روی بصیرت است و من از این
بازگشتم عایشه علیها اللعنه گفت ای ابا عبد الله از شمشیر پسر ابو طالب میگریزی گفت بخدا سوگند که شمشیرهای
ایشان دراز و برنده است و جوانان دلیر کاردان اند و از آنجا بازگشت و در وادی سباع احنف
بن قیس را آنجا یافت که از بنی تمیم جدایی اختیار کرده بود و زبیر خبر داد احنف را از انصراف او از
معرکه قتال احنف گفت مشغول نخواهم شد بجنگ زبیر که این خلاف باستمام او بپا آمده از معرکه حرب
و قتال گریزان است ایشان بعضی بعضی را میکشند و او میخواهد که با اهل خود ملحق شود این سخن را ابن
جرموز شنید و با دو مرد دیگر از اهل خود سوار شده روانه شدند و پیش از رسیدن ایشان بزبیر
ملحق شده بود بزبیر مردی از بنی کلب با غلام خود و چون ابن جرموز با ایشان نزدیک شد
دو نفر که با زبیر بودند مرکب خود را بسرعت راندند و زبیر را گذاشتند زبیر گفت چه میشود که
ما را ایشان سه نفرند و ما سه نفر چون ابن جرموز بزبیر رسید زبیر با وی گفت که از من دور
شو و ابن جرموز گفت ای ابا عبد الله بنزد تو آمده ام تا سوال کنم از احوال مردمان زبیر گفت
که گذاشتم مردمان را در معرکه قتال که بعضی بعضی را بقتل می آورند ابن جرموز گفت ای ابا عبد الله
خبر ده مرا از اموری که سوال میکنم از تو گفت سوال کن ابن جرموز گفت خبر ده مرا که سبب چه بود
که از بیعت عثمان برگشتی و با علی ابن ابی طالب بیعت کردی و بعد از آن بیعت او را شکستی و با عایشه
آنگاه بیرون آمدی و نماز در عقب پسر خود کردی و این جنگ انگیختی و اکنون ایشان را گذاشته
باهل خود ملحق میشوی زبیر گفت اما بیعت عثمان به این جهت شکستم که اقدام بر خطایی نمود و تغییر کرد در

دادن

تو بدعتی و اما بیعتی که با علی ابن ابی طالب کرده بودم امری بود بحسب ضرورت واقع شد بجهت آنکه
مهاجر و انصار تمام بیعت کرده بودند و اما نماز گزاردن من در عقب پسرم پس تحقیق که خاله
او مقدم داشت او را و من اطاعت او کردم پس ابن جرموز او را گذاشت و گفت خدای تعالی
نکشد مرا اگر نکشم ترا و فرصت یافته زبیر را بکشت و سر او و شمشیر او را نزد امیر المومنین علیه السلم آورد حضرت
شمشیر او را برگرفت و فرمود بسیار بوده که این شمشیر غم و الم را از خاطر پیغمبر خدا برداشته در معرکه ها و
جنگها و این معرکه و جنگها است منقول است که چون امیر المومنین علیه السلم در جنگ بر کشتگان
برگذشت طلحه را در میان کشتگان دید فرمود تا او را نشانیدند بتحقیق که ترا من سابقه بود
اما شیطان در دماغ تو در آمد و ترا در میان آتش افکند و روایتی است که چون امیر المومنین طلحه را
در میان کشتگان دید فرمود تا او را نشانیدند و فرمود این شکستنده بیعت من است و بر ما انگیزنده
فتنه است در میان امت و داعی در میان مردمان است بقتل من و قتل عترت من بنشانید طلحه را پس
نشانیدند طلحه را امیر المومنین علیه السلم فرمود ای طلحه بن عبید الله بتحقیق که یافتم من آنچه وعده کرده بود
بمن خدای تعالی آنکه او حق وارث بود پس هیچ یافتی آنکه مر حق تعالی بتو وعده کرده بود از
وحق است بعد از آن فرمود بخوابانید طلحه را و از او بر گذشت گفتند بعضی که با امیر المومنین علیه السلم
بودند یا امیر المومنین سخن با طلحه میگویی و حال آنکه کشته شده است حضرت فرمود بخدا که شنید
و آگاه باشید که شنید و فهم کرد همچنان مر آنچنانکه شنیدند ابو جهل و عتبه و شیبه و غیر ایشان
از روسای قریش روز بدر عتاب و خطاب پیغمبر را صلی الله علیه در بدر و همچنین عمل فرمود با کعب بن سور چون
برگذشت او بر گذاشت فرمود این کسی است که خروج کرد بر ما و در گردن او مصحف بود و زعم آنکه
او امام امت است میخواند مردمان را بآنچه در مصحف است و حال آنکه نمیداند آنچه در وی است زود
مصحف را گشود و این آیه که و خاب کل جبار عنید معنی نا امید شد هر ظالم معاند از خدای تعالی

و اما نقض بیعت من بر انجه
با علی بیعت بود نه برا
عایشه را بجهت امری بود
و خدای تعالی عذر غیر آن

میخواست که مرا بکشد خدای تعالی او را بکشت مرویست که مروان بن طلحه را بقتل آورد و بتیری که بجانب او انداخت و روایت کرده اند که مروان در روز جمل تیر را بر و لشکر می انداخت که از هر طرف که بکشم فتح است و سبب آن عدم عقیده من و طلحه بود و قتل ایشان را مهم میدانست و حسیب و مملکت روایت کرده اند که جمل نام شتری بود که عایشه علیها اللعنه بر آن سوار بود و بر آن زره و قرام عجب از آن مشاهده میشد که قایمه از قوایم او را جدا میکردند بر قایمه دیگر می ایستاد تا امیر المومنین علیه السلام فرمود که شید این شتر را پی برید که او شیطان است محمد بن ابا بکر و عمار بن یاسر آن شتر را پی کردند و بقتل آوردند روایت کرده است او واقدی که عمار بن یاسر رحمه الله چون از بر عایشه با وی گفت چون دیدی ضرب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله بر حق گفت بالجهت که تو غالب آمدی تو بر حقی و من باطل عمار گفت از این جهت عمار گفت بخدا سوگند که اگر تو بر ما غالب می آمدی و ما را می راندی چندانکه ما را از حجر بر چین میکردی می دانستم که ما بر حقیم و تو بر باطل عایشه گفت این خیال است از خدا بترس ای عمار دین تو در راه علی ابن ابی طالب رفت امام همام محمد بن علی باقر علیه الصلوة والسلام فرمود که در روز جمل کجاوه عایشه از پیکان سوراخ سوراخ شده بود امیر المومنین چون این حال دید فرمود بخدای سوگند که چنان می بینم خود را که طلاق دهم عایشه را الکاه فرمود و سوگند میدهم مردی را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرموده باشد علی امر زنان من بدست تست بعد از من که بر خیزد و گواهی دهد بر آن پس سیزده نفر برخواستند و دو نفر از ایشان از اهل بدر بودند و گواهی دادند که ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود ای علی امر زنان من بدست تست بعد از من گفت پس عایشه بگریست چنانچه آواز گریه او را مردمان می شنیدند امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بنیاد نکرد از خبر ها تو فرمود ای علی مدد خواهد کرد ترا خدای تعالی به پنج هزار ملک که نشانها داشته باشند

از ابن عباس رضی الله عنه روایت که با امیر المومنین علیه السلام گفت که در وقتی که اباه و امتناع مینمود عایشه از مراجعت بمدینه تا امیر المومنین او را در بصره بگذارد و بتکلیف مراجعت بمدینه نماید امیر المومنین علیه السلام فرمود او هر جا که باشد در شرار و عقیبری بکوی بگذار چه وا داشت ام بخواهم که او در خانه خود قرار داشته باشد محمد ابن اسحق میگوید که چون عایشه بمدینه رسید بعد از مراجعت از بصره همواره مردم را بر عداوت امیر المومنین تحریص مینمود کتابت بمعاویه و اهل شام نوشت و اسود بن ابی البختری را بدان صوب فرستاد و ایشان را بر عداوت امیر المومنین میداشت روزی عمرو بن عاص با عایشه گفت چه دوست میداشتم که تو کشته شوی در روز جمل عایشه گفت چرا چه و ما درت مباد عمرو گفت از برای آنکه اگر کشته میشدی تو با جل خود مرده بودی و بهشت در می آمدی و ما کشتن ترا تشنیعی بغایت بزرگ بر علی ابن ابی طالب میگردانیدیم

فصل در احتجاج ام سلمه زوجه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه ملعونه و انکار او بر وی بجهت خروج او بر امیر المومنین علیه السلام روایت کرده شده است از شعبی عبدالرحمن بن مسعود عبدی که وی گفت من در مکه بودم با عبدالله بن زبیر و طلحه و زبیر در مکه بودند پس فرستادند ایشان بعبدالله زبیر و با او گفتند که عثمان مظلوم کشته شد و ما از فساد و کار امت محمد صلی الله علیه و آله می ترسیم پس اگر صلاح عایشه در آن باشد که بیرون آید با ما شاید که خدای تعالی پریشانی امت محمد را صلی الله علیه و آله بجمعیت مبدل گرداند و بی انتظام امورات نظام ابن شعبی گفت بیرون آمدیم و متوجه شدیم تا زمانی که رسیدیم بعایشه و عبدالله بن زبیر سخنانی که داشت بعایشه رسانید عایشه گفت سبحان الله من مامور نیستم بخروج و مادر سیئه ما از امهات مومنین بکو ام سلمه بیا اگر بیرون آید ام سلمه من نیز بیرون توانم آمد عبدالله زبیر بازگشت و آن آواز عایشه شنیده بود بایشان رسانید گفتند که باز گرد و با عایشه بگوی که اگر صلاح این هم را با ام سلمه میدهی تواند بود چرا که ام مطلوب

عثمان بر خاطر او نزدیک بوده از الم دیگر خواطرات عبدالله زبیر بازگشت و این سخن را به عایشه رسانید عایشه بخانه ام سلمه آمد ام سلمه بتعظیم و تکریم او مشغول شد و گفت عجب میدانم این تفقد و ملاطفت را از تو بکدام مصلحت شده که دعی بر بین الثقات گشته عایشه گفت طلحه و زبیر آمده اند و بسیار ایشان و تمام خاطرنشان بجهت که عثمان مظلوم کشته شد ام سلمه چون این سخن از عایشه شنید فریادی و گریه خانه بر او ایراد او اطلاع حاصل شد و گفت ای عایشه دی روز گواهی بر کفر و فجور عثمان میدادی و امروز امیر المومنین است و مظلوم کشته شده مراد شما از این سخن چیست عایشه گفت مراد ما آنست که مرا نخست کی و با ما بیرون آیی شاید که به بیرون رفتن ما خدای تعالی امر امت محمد را صلی الله علیه و آله بصلاح آورد و ام سلمه با عایشه گفت بیرون میروی و حال آنکه شنیدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه ما شنیدیم سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که میدانند ذات ترا اگر راست میگویی بیاد آیا در خاطر داری که روزی که نوبت تو بود و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تو حریره در خانه من پخته بودی و حریره طعامی است که از آرد و شیر پخته باشند و او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آوردی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بسیاری دور حیث ورزد و دیگر زود گریه آواز گرفته سگان آب حوأب در حوالی عراق بر جماعتی که در میان ایشان زنی باشد از زنان من و ایشان کرده اهل بغی باشند من از خوف این سخن بر خود بلرزیدم و ظرف طعام که در دست من بود بیفتاد حضرت سر بر آورده و در من نگریست فرمود چیست ترا ای ام سلمه گفتم یا رسول الله چگونه ظرف از دست من نیفتد و حال آنکه از شما این شوم الخبر شنوم بخیر این شوم که او من نیستم پس تو خندیدی حضرت صلی الله علیه و آله تو ملتفت شده فرمود بخیر ترا میخنده او رد ای حمیرا تحقیق که من گمان میبرم ترا که آن زن باشی باز گفت سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عایشه یاد داری بشی که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله از محل فلانی بفلان محل میرفتیم و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در میان من و میان علی

ابن ابی طالب بود و سخن با هم میگفت پس در آمد و دی شتر خود را و حایل شد میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی ابن ابی طالب پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرعه که در دست مبارک داشت بر روی شتر تو زد و فرمود بخدای سوگند که در مضرت او از تو نزدیک روزی است و بلیه او از تو نیک پیدا است در آن و آگاه باش که دشمن ندارد او را مگر منافق کذاب و فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی آنکه یاد آوری مرض پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که بآن مرض رحلت فرمود از زمان که پدرت آمد و عمر با وی بود تا عیادت کنند آنحضرت را و علی ابن ابی طالب علیه السلام در آن وقت مشغول باصلاح جامه و موزه و نعلین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و نعل آنحضرت را که شکافته یافته بود و بر یکدیگر میدوخت و از عقب خانه ایشان بعد از استیذان مرخص شده و عیادت کردند و حضرت بحمد و شکر حق تعالی اشتغال نمود و بعد از آن گفتند مرگ چیزی است که از آن گریزی نیست حضرت صلی الله علیه و آله فرمود بلی از آن گریزی نیست پس گفتند یا رسول الله هیچکس را از برای خلافت مقرر فرمودی گفت خلیفه من در میان شما خاصف نعل است یعنی آنکه نعل مرا بر یکدیگر میدوزد پس بیرون آمدند و گذشتند بر علی ابن ابی طالب و او خاصف نعل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و همه این حالات را دانسته و مشاهده این احوال و تغافل از آن عین مضرت است ام سلمه رضی الله عنها فرمود ای عایشه من چون خروج کنم بر علی ابن ابی طالب بعد از آنکه شنیده باشم این اخبار را از برای تو پس عایشه بمنزل خود بازگشت و گفت ای عبدالله بن زبیر که با ایشان برسان که من بیرون نخواهم آمد بعد از آنکه شنیده باشم از ام سلمه آنچه با من گفت عبدالله بن زبیر بازگشت و آن جواب را با ایشان رسانید ام سلمه گفت بنصف شب که گذشته بود که آواز شتر عایشه بر آمد که با ایشان بیرون میرفت امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلام فرمود که ام سلمه چون اطلاع یافت که عایشه عزیمت خروج بجانب بصره مصمم کرده بنزد وی آمد و بعد از حمد خدای تعالی

وصلوات بر پیغمبر او فرمود ای عایشه ترا اعتباری بود در نظر پیغمبر خدا و حرمتی در میان امت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله قرآن مجید جمع کرده و امین ترا انس از اکشاد و بکروان و فرا هم
آورده و انگشتان را پیش بشر کرد و اری تحقیق که پیغمبر خدا جای و منزلت ترا می دانست و اگر ترا درین
اعمال عزت و منزلتی بودی ترا آن اعلام پیغمبر نمود بلکه نهی فرموده ترا ازین اعمال و حیا تصور
کن که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله ملاقی شود و ترا درین بیابانها که با این جماعت بر شتری نشسته
از منزلی بمنزلی و از مکانی بمکانی سیر دهی بغرضی که موافق رضای خدای تعالی و مرضی خاطر
پیغمبر خدا نیست بلکه ان سعی در مخالفت امر ایشان است و نقض عهدی است که با حضرت کرده
از خجالت و شرمندگی از روی حضرت در انحال بر اندیش و خود را درین ورطه مکش و بخدا سوگند
که اگر با نوعی من صاحب این سفر باشم که در اندیشه تست و بعد از ان مرا رخصت دهند که بخود و با
اعلی درایم شرم خواهم داشت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که ملاقات کنم آنحضرت را
و من هتک حجابی کرده باشم که حضرت مرا در ان حجاب در آورده باشد پس از خدای تعالی بترس
ای عایشه و اقدام بر امری که مخالف رضای خدای تعالی و پیغمبر او باشد منمای عایشه گفت
موعظه پسندیده تو رسیدم و نصایح ترا نیز فهم و این سفر من بر وجهی است که کان بر ده و مرا
در اصلاح حال امت پیغمبر است نصیحت و نیل طایفه ام سلمه رضی الله عنها چون دید که نصیحت
در و موثر نیست فرمود ای خواهر تحقیق که فتنه آنکه روی آورد پرده بر دیده بصیرت می
پوشد و چون پشت می آورد پرده های غفلت از دل غافل و جاهل بر میدارد

در احتجاج امیر المومنین علیه الصلوة والسلام بعد از دخول آنحضرت در بصره بر آنکس که گفت از
اصحاب او که آنحضرت تقسیم نکردی اموال در میان مسلمانان بسویت و عدل نکردی در میان رعیت
غیر آن از سخنان که در خطبه که از برای ایشان بخواند روایت کرده است یحیی بن عبد الله بن الحسن

رضی الله عنه از پدر خود عبد الله بن الحسن که چون امیر المومنین علیه السلام بعد از ایامی که در آمده
بود خطبه خواند پس برخواست مردی گفت ای امیر المومنین خبر ده مرا از اهل جماعت و از اهل فرقه
و از اهل بدعه و از اهل سنت امیر المومنین علیه السلام فرمود چون سوال کردی پس فهم کن
جواب را اما اهل جماعت منم و آنکسان که تابع من اند و اگر چه اندک باشند و ان بطاعة خدا و رسول
خدا است و اما اهل فرقه مخالفان من و مخالفان انان که متابعت من کرده اند و اگر چه
بسیار باشند و اما اهل سنت آنکسان اند که تمسک نموده اند بسنت خدا و رسول خدا و اگر چه
اندک باشند و اما اهل بدعت آنکسان اند که مخالف امر خدا و رسول خدا و مخالف کتاب الله باشند
و عمل کننده برای خود باشند و آرزوهای خود و اگر چه بسیار باشند و بتحقیق که طبقه اول
ازین گروه گذشته اند و دیگر طبقات موجود اند و بر خدای تعالی است قطع و استیصال
ایشان عمار بن یاسر برخواست و گفت ای امیر المومنین بتحقیق که مردم ذکر میکنند غنیمت را
که درین غزا بصره حیازه کرده اند و زعم ایشان انست که آنکسان که قتال کرده اند با این طایفه
مال و اولاد غنیمت ایشان است و مقسوم بر ایشان نشده پس برخواست مردی
از بکر بن وایل که نام وی عباد بن قیس بود و مردی سخن ران فصیح لهجه بود و گفت ای امیر
المومنین بخدا سوگند که بتقسیم غنایم بسویت نکردی و عدل در میان رعیت نگاه نداشتی امیر
المومنین علیه السلام فرمود وای بر تو چرا راستی و سویت نگاه نداشته ام جواب گفت
از برای آنکه تو قسمت کردی آنچه در میان لشکر بود و بگذاشتی اموال ایشان و زنان و فرزندان
ایشان را و انها را بر ما قسمت نکردی و ما غنایم خود را طلب میداریم امیر المومنین علیه السلام
فرمود یا اخا بکر بعضی ای برادر بکر بن وایل تو مردی ضعیف رایی ایا ندانسته آنکه ما و ان الحکم
صغیر را بگناه کبیر و آنکه اموال پیش از فرقه ایشان را بود و ترویج کرده بر شریعت و فرزندان

متولد شده اند بر فطرت و غنیمت شما را آنکه آنچه احاطه کرد بان لشکر شما و آنچه در خانهای
ایشان است آن میراث وارثان ایشان است پس اگر تعدی کند یکی از ایشان فرا گیریم
او را بگناه او و اگر باز دارد خود را از ما تحمل نکنیم بار غیر گناه او را ای اخا بکر من بتحقیق
که حکم کرده ام در میان شما بحکم رسول خدا در اهل مکه در روز فتح مکه قسمت کرد آنچه احاطه
بود لشکر اسلام و متعرض نشد غیر از ان و من پیروی نکردم مگر آثار پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله
ای بقا و بقی ای برادر بکر ایا ندانسته آنکه دار حرب حلال است آنچه در دست و دار هجرت
حرام است آنچه در دست مگر بحق پس اگر تصدیق میکنید قول مرا و اصرار بر خلافت نمایید که
شما کدام یک عایشه را در سهم خود قبول دارید گفتند ای امیر المومنین تو بر صوابی و ما بر
خطا سخنان تو از روی علم است و سخنان ما از روی جهل و ما استغفار میکنیم از خدای تعالی
بآنچه گفتیم و او از هر جانب بر او رو شدند از هر جانب که تو بر حق و صوابی ای امیر المومنین و ما بر خطا انگاه
عباد بن قیس برخواست و گفت ای مردمان بخدا سوگند اگر اطاعت و متابعت کنید امیر المومنین
را از راه گمراه نشوید از طریق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله حال آنکه مخصوص کرده اند است با و
علم منایا و علم وصایا و فصل خطاب بر منهاج هرون علیه السلام و فرموده تو از برای من
بمنزله هرونی از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من و مخصوص گشته بفضل و کرامت
بسیار از پیغمبر خدا و عطا کرده او را حق تعالی آنچه که عطا نکرده احدی را از امت پیغمبر
بعد از ان امیر المومنین علیه السلام فرموده نظر کنید در آنچه مامور شده اید بان و بجای آورید
از انبیس بتحقیق که عالم اعلم است آنچه میگوید از جاهل جسیس اخس پس من رستگی کر ساه
نماینده شما ام بطریق نجات اگر اطاعت من کنید و اگر چه در و مشقت شدیده و مرارت عسید
بوده باشد و ما بر خبر دهم شما را آنکه گروهی از بنی اسرائیل امر کرد ایشانرا پیغمبر ایشان

آنکه آب نخورند از نهر مگر از ایشان الحاح کردند در ترک امر او و اکثر خوردند از ان نهر مگر
اندکی از ایشان پس شما از ان اندک باشید که طاعت کردند پیغمبر خدا را و عصیان
نکردند پروردگار خود را و اما عایشه پس متابعت رای زنان کرد و در غلط افتاد و بر وی ست
اول خود خواهد بود و حساب او بر خدای تعالی است می آمرزد آنکس را که بخواهد و عذاب
میکند آنرا که بخواهد و از اصبغ بن نباته روایت که گفت من نزد امیر المومنین علیه السلام بودم
در روز جمل مردی آمد و در برابر حضرت استاد و گفت ای امیر المومنین این قوم قایل لا اله الا الله
اند سخنان که ما قایلیم و نماز میکنند ارنه چنانکه ما میکنند ایم و روزه میدارند چنانکه ما میداریم از برای
چه با ایشان قتال میکنی امیر المومنین علیه السلام فرمود قتال من با ایشان بنا بر آن خبری است
که حق تعالی در کتاب مجید فرموده پس گفت ای امیر المومنین تعلیم کن مرا آنکه در کجا از کتاب
مذکور است فرمود در سوره بقره مرد گفت ای امیر المومنین تعلیم کن مرا آنکه کدام آیات بقره
است حضرت فرمود این آیات است که تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع
بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل
الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن
الله یفعل ما یرید یعنی این پیغمبران که در کتاب مجید مذکور اند بعضی از ایشان را تفضیل داده ایم
بر بعضی یعنی آنکس اند که سخن گفته است خدای تعالی با او و بر افراشته است حق تعالی درجات
بعضی از ایشان را و داده ایم عیسی پسر مریم را آیتهای روشن و تقویت کرده ایم او را بروح القدس
که جبرئیل باشد علیه السلام و اگر خدای تعالی خواستی قتال و کارزار نکردندی انان که بعد از پیغمبر
ان بودند از بعد آنکه آمده بود ایشانرا آیات و معجزات روشن و لیکن اختلاف کردند ایشان
پس بعضی از ایشان آن بود که ایمان آورد و بعضی آن بود که کافر شد و اگر خدای تعالی خواستی

ایشان با یکدیگر قتال و کارزار کردندی ولیکن خدای تعالی میکند آنچه میخواهد امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود ما آن کسانیم که ایمان آوردند و ایشان آنانکه کافر شدند از مرحمت
خدای تعالی سوگند که کافر شده اند قوم سلاح خود را گرفت و جهاد میکرد با این قوم
تا زمانی که شهادت یافت رحمة الله علیه مبارک بن فضاله از مردی نقل میکند که مردی نزد امیر المؤمنین
علیه السلم آمد بعد از واقعه جمل و گفت یا امیر المؤمنین من درین واقعه امری عجایب دیدم
بدنها بخاک افتاده و ارواح از ان جدا گشته و هیچکدام را ندیدم که مشرک بوده باشند که خدای
تعالی مرا ازین مشکل خلاصی بخش پس اگر این عمل شریست که از ما صدور یافته توبه و انابت بدرگاه
حق تعالی باز گردیم و اگر خیریست که در وجود آمده در آرزو یاد آن کوشیم و خبر ده ما را از امر
خود که آن اشتغال داری آیا امریست که عارض شده تا که اهل اسلام را بشمشیر قهر از یکدیگر
می کنند آن را یا چیزیست که مخصوص گردانیده است ترا با ان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود خبر خواهیم داد ترا از حقیقت این حال تحقیق که جماعتی از مشرکان نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام آوردند بعد از ان با ابوبکر گفتند که رخصت از پیغمبر خدا حاصل
کن از برای ما که درمیان قوم خود در آییم و اموال خود را متصرف شویم آنگاه باز گردیم ابوبکر
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در آمد و طلب رخصت کرد از برای ایشان عمر گفت ای رسول
خدا آیا بازمیگردانی این مردان را از اسلام بکفر حضرت فرمود چون دانستی ای عمر باشد که
بروند و بیاورند با خود از قوم خود مثل خود را بعد از ان نزد ابوبکر آمدند در سال آینده
و سوال کردند از ابوبکر آنکه رخصت حاصل کند از برای ایشان از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
ابوبکر رخصت طلب کرد و عمر حاضر بود گفت آنچه پیش از ان گفته بود و پس پیغمبر خدا غضب فرمود و
گفت می بینم شما را که منتهی نمیشوید و باز نمی ایستید تا زمانی که برانگیزد خدای تعالی بر شما مردی

از قریش که بخواند شما را بخدای تعالی پس شما اختلاف کنید و از و نفرت جویید مانند شتران که از
صاحب خود نفرت کرده باشند ابوبکر گفت فدای تو باد مادر و پدر من آیا آن مرد قریش من
باشم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود نه عمر گفت من خواهم بود یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله گفت
نه عمر گفت پس که خواهد بود یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله اشارت کرد بمن و در ان وقت نعلین
حضرت را صلی الله علیه و آله میدوختم فرمود آن دوزنده نعل منست و پسر عم من و برادر من و
صاحب من و اداکننده قرض و وعدهای منست و رساننده پیامهای من و تعلیم کننده بر امتان
است بعد از من و بیان کننده تاویل قرآن است آنچه مردم از ان اند پس آن مرد گفت بس است مرا
از تو این سخن یا امیر المؤمنین مادام که در دنیا باشم پس آن مرد بهترین اصحاب امیر المؤمنین علیه
السلم بود و در شده بر مخالفان آنحضرت و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که وی گفت چون
خدای تعالی فراغت داد امیر المؤمنین را از قتال اهل بصره امر فرمود تا قتبی بر روی قتب نهادند
و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه بلیغ مشتمل بر حمد و ثنا و درود بر پیغمبر خدا بر خواند آنگاه فرمود ای
اهل بصره ای اهل موتفکه ای لشکر زنان ای پی روان بهیمه آب شما تلخ و دین شما نفاق است
و ازین قبیل سخنان خشم آمیز فرمود و فرود آمد و روان شد و ما در عقب آنحضرت روان
بودیم که نظر آنحضرت بر حسن بصری افتاد و او وضو می ساخت حضرت فرمود ای حسن بصری
وضوی خود را کامل ساز حسن گفت یا امیر المؤمنین دیروز کشتی مردم بسیار را که گواهی بر توحید
خدا و رسالت محمد مصطفی میدادند و نماز پنجگانه میگذاردند و در اکمال و اتمام وضو میکوشیدند
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود تحقیق که واقع شد آنچه مشاهده کردی آیا چه باز داشت ترا اینکه
مدد و اعانت کنی دشمنان ما را حسن گفت بخدا راست میگویم با تو ای امیر المؤمنین بدرستی
که بیرون آمدم در روز اول جنگ و غسل کردم و حنوط بر خود مالیدم و سلاح بر خود راست

بیعت حسن بصری

ازین کلمات طیبات که
علیه السلم از جانب
معلوم میگردد که
درگاه آله و علیهم

۸۹

کردم و مرا هیچ شکی نبود در آنکه تخلف از ام المؤمنین عایشه کفر است چون بموضع فلانی
رسیدم منادی ندا کرد که ای حسن کجا میروی باز گرد که قاتل و مقتول در آتش خواهند
بود باز گشتم و در خانه نشستم چون روز دوم شد باز شک نداشتم که تخلف از ام المؤمنین عایشه
لعنة الله علیها کفر است پس غسل کردم و حنوط بر خود مالیدم و سلاح پوشیدم و بیرون رفتم
بقصد قتال چون بهمان موضع رسیدم ندا کرد منادی که کجا میروی ای حسن که قاتل
و مقتول در آتش اند امیر المؤمنین علیه السلم گفت آن برادر تو بود و آن ابلیس بود راست گفت که قاتل
و مقتول ایشان در آتش است حسن گفت اکنون دانستم ای امیر المؤمنین که این گروه در هلاکت
بوده اند و از ابی یحیی واسطی مرویست که گفت چون امیر المؤمنین علیه السلم فتح کرد ملک بصره را
مردم بصره بر آنحضرت جمع آمدند و حسن بصری علیه اللعنه در آن میان بود و با وی لوحی بود و آنچه آنحضرت
علیه السلم میفرمود از برای آن لوح کتابت میکرد امیر المؤمنین علیه السلم باواز بلند فرمود
ای حسن چه کتابت میکنی جواب داد که آثار شما را کتابت میکنیم تا بعد از شما از برای مردم بیان کنم
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود تحقیق که از برای هر قومی سامری هست و تحقیق که سامری
این امت این مرد است اما سامری گفت لا مساس و او میگوید لا قتال
در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلم بر قوم خود در هنگام برانگیختن ایشان بر سفر شام از برای
قتال معاویة بن ابی سفیان لعنة الله علیهما و در گرفتن عهد و میثاق از ایشان بر جهاد
امیر المؤمنین علیه السلم چون عازم شد بر سفر شام از برای قتال معاویه خطبه خواند مشتمل بر حمد و
ثنای حق تعالی و درود بر سید انبیا صلی الله علیه و آله و بعد از ان فرمود ای بندگان
خدا تحقیق که معاویة بن ابی سفیان عهد شکسته حقی است که در تصرف منست و
شکسته است بیعت مرا و طعن کرده است در دین خدای عز و جل و شما میدانید ای اهل اسلام

که چگونه مردمان نزد وی آمدند و اظهار رغبت کردند بمن و در امر شما تا مرا از منزل خود
بیرون آوردند تا بیعت کنند با من و من ابا و امتناع نمودم از ان و پیوسته ملاقات کردند
و قبول آن نکردم و چنان ازدحام کردند بر من که ازدحام کنند شتران تشنه بر حوض آب در روز
ورود ایشان تا غایتی که من ترسیدم از آنکه بقتل آورند بعضی از ایشان بعضی را و چون این
حال را از ایشان مشاهده نمودم تامل کردم در امر ایشان و در امر خود و گفتم اگر اجابت نکنم
قول ایشان را و قیام ننمایم بامر ایشان نیابند احدی را که قایم مقام من باشد و عدل کند در
میان ایشان الحال که عدالت منست و با خود گفتم که اگر قبول کنم قول ایشان را و دانسته اند
ایشان حق مرا و فضل مرا و دوست تر است از آنکه اتباع نمایم و ایشان عارف بحق و
فضل من باشند پس من دست خود را گشادم و با من بیعت کردند و در میان شما مهاجران
و انصار و تابعان ایشان باحسان بودند پس فرا گرفتم از شما عهد و بیعت را چنانکه پیغمبران
عهد و میثاق گیرند و مقرر داشتند که شنونده امر و فرمان بردار من باشند و
قتال کنند با هر که بغی کند با من پس قبول کردند این جمله را از من و عهد بران نمودند و
خدای تعالی را بر خود گواه گرفتند و بعضی از شما بر بعضی گواه شدید و من قیام
شما نمودم بکتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر خدا پس عجب از معاویة بن ابی سفیان که منازعه
میکند با من در امر خلافت و جحود میکند امامت مرا و گمان میبرد که او احق است از من
بخلافت و این جرأتیست که بر خدا و رسول خدا میکند بغیر حق و بی حجت و حال آنکه بیعت
نکرده اند با او مهاجران و راضی نشده اند بان انصار ای گروه مهاجر و انصار و
ای جماعتی که می شنوند سخن مرا آیا واجب نگردانیده اند بر خود طاعت مرا و بیعت نکرده اند
با من برضا و رغبت خود آیا بیعت نکردند با من روز محکمتر از بیعت ابوبکر و عمر نمود پس حجت

حال شما که مخالفت میکنید مرا و مخالفت نکرده اید آن دو کس را تا زمانی که از عالم رفتند آیا
واجب شده است بر شما طاعت من و لازم گشته است بر شما اغنیا و من آیا ندانسته اید که
بیعت من لازم است بر شاهد و غایب شما و بیعت معاویه بن ابی سفیان و اصحاب او را
که طعن کنند کسان در بیعت من اند و غایب بیعت من میکنند و حال آنکه من در قرابت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سبق ایمان و دیگر صفات اولی ام باین امر از کسانی که پیش
از من والی این امر بودند آیا نشنیدند قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر در ولایت
و موالات من پس ای مسلمانان از خدای تعالی مدد شوید و مردم را بر جهاد معاویه برانگیزید
که او مردی ظالم بشکسته عهد است و بشنوید آنچه بر شما میخوانم از کلام مجید که منزل بر پیغمبر مرسل
است تا پند گیرید از آن و متبع شوید باوامر حق تعالی و منزجر شوید از معاصی حق تعالی نزد آنچه
او پس بتحقیق که نصیحت کرده است حق تعالی شما را باحوال غیر شما و با پیغمبر خود فرمود. الم تر الی الملا
من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله یعنی آیا
نگریستی بآن گروه از بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند آنزمان که گفتند مر پیغمبر خود را که برانگیز از
برای ما پادشاهی را تا قتال و کارزار کنیم در راه خدای تعالی قال هل عسیتم ان کتب علیکم
القتال ان لا تقاتلوا پیغمبر ایشان گفت هیچ میشاید که شما اگر فرض شود بر شما قتال آنکه سر باز
زنید و قتال نکنید قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا
گفتند و چه باشد ما را که قتال و کارزار نکنیم در راه خدا و حال آنکه ما بیرون کرده شده ایم از
خانهای خود و از میان فرزندان خود فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم [illegible]
پس چون نوشته شد بر ایشان قتال با اعدای دین پشت دادند و قتال نکردند مگر اندکی از ایشان
و خدای تعالی داناست بحال ظالمان [illegible] گفت

و گفت از برای ایشان پیغمبر ایشان بتحقیق که خدای تعالی برانگیخته از برای شما طالوت را پادشاهی
قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال گفتند از کجا باشد از
برای او سلطنت و پادشاهی بر ما و حال آنکه ما سزاوارتریم بسلطنت و پادشاهی از او و نداده
اند او را وسعت و گشادگی در مال قال ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی
ملکه من یشاء والله واسع علیم گفت پیغمبر ایشان بتحقیق که خدای تعالی برگزیده است طالوت را بر شما
و زیاده کرده است از برای او گشادگی در علم و قوت بدن و خدای تعالی میدهد ملک و سلطنت
خود را بهر کس که میخواهد و خدای تعالی گشاده رحمت و داناست بهمه امور ای مردمان شما را در آیات
پند و نصیحت و عبرت است تا بدانید که خدای تعالی خلافت و امارت را بعد از انبیا در اعقاب
ایشان گردانیده و آنکه خدای تعالی نصیب داده طالوت را و بر ایشان مقدم گردانیده پس
برگزیده است او را و زیاده گردانیده از برای او گشادگی در دانش و در قوت بدن آیا نمی
باید که خدای تعالی برگزیده است بنی امیه را بر بنی هاشم و زیاده کرده است از برای ایشان
گشادگی در علم و در قوت بدن پس از خدای تعالی بترسید و جهاد کنید در راه خدا پیش از آنکه
قهر خدای تعالی بشما لاحق شود بواسطه عصیان شما حق تعالی میفرماید لعن الذین کفروا من بنی
اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه یعنی لعنت
کرده شده اند آنکسان که کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم این بسبب
آن بود که عصیان و نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حد بودند که باز نمی ایستادند
از منکری که میکردند از آن بد چیزی که بودند که میکردند آنرا و حق تعالی میفرماید
انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله [illegible] هم
یعنی جز این نیست که مؤمنان آنکسان اند که ایمان آورده اند بخدای تعالی و ایمان

لبئس ما کانوا یفعلون

آورده اند به پیغمبر خدا پس از آن شک نیاوردند و جهاد و غزا کردند با مالهای خود و نفسهای
خود در راه خدای تعالی این گروه ایشان اند راستگویان و حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله
باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن
یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید آیا دلالت کنم شما را بر تجارتی که خلاصی دهد شما را از عذاب دردناک
ایمان می آورید بخدای تعالی و به پیغمبر او و جهاد میکنید در راه خدا باموال خود و نفسهای خود این
بهتر است از برای شما اگر باشید که دانید شما و آنرا اگر بکنید آنچه گفته شد بیامرزد خدای تعالی
از برای شما گناهان شما را و درآورد شما را در بستانها که روان باشد در زیر آن جویها و مسکنهای پاکیزه
در بهشتهای عدن این رسیدن است بسعادت بزرگ ای بندگان خدا بپرهیزید از خدای تعالی و برانگیزید
مردمان را بر قتال و جهاد با اعدای دین و بر تقویت امام خود پس اگر بودی مرا از شما گروهی بشماره اهل بدر
که چون امر کردمی ایشان را اطاعت کردندی مرا و چون ایشان را برخواندمی با اعدا خوانده می بهشت کردندی
باین تراته شتاب بکردم در نهوض قتال معاویه و اصحاب او پس بتحقیق که آن جهاد مفروض است

فصل در کلام امیرالمؤمنین علیه السلم که جاری مجرای احتجاج است مشتمل بر توبیخ اصحاب
خود بر تثاقل ایشان بر قتال معاویه علیه اللعنه و سرزنشی که متضمن لوم و عتاب ایشان است امیرالمؤمنین
علیه السلم فرمود یا اهل کوفه ای مردمان بتحقیق که من طلب کردم از شما که در حرکت آیید از برای جهاد این
قوم پس شما در جنبش نیامدید و شنوانیدم شما را پس فرمان برداری نکردید و نصیحت کردم و قبول نکردید
حاضران شما بمانند غایبان شما اند میخوانم بر شما حکمت را و اعراض میکنید از آن و پند میدهیم شما را بمواعظ بلیغه
پس نفور میکنید از آن مانند درازگوشهای که نفرت کنند و گریزان باشند از شیر درنده و برانگیزم شما را
بر جهاد اهل جور پیش از آنکه سخن تمام شود و شما متفرق شده و رجوع بمجلس خود کرده و بالکیه

حلقها نشسته و شما از دیه و دستورها خوانده و تجسس اخبار کرده و چون متفرق شده در ذکر
اشعار و اخبار اید این جهل است بی پایه علم و غفلتی بی ملاحظه ورع و تقیتی است بی اندیشه و
خوف فراموش کرده اید امر قتال و استعداد از او و دلهای شما از یاد آن غافل و ذاهل
است و شغل شما جز اعالیل و اضالیل نیست عجب است و چون عجب نباشد از قومی که بر باطل خود اجتماع
و یکجهتی کنند و شما در حق خود بطالت و کسالت میکنید و بخدای سوگند که اگر شما برین وجه عمل نمائید
هر آینه والی امر شود مردی از بنی امیه و آن طلائی باشد که حق تعالی آنرا قضا کرده باشد بر شما
است که بکشد اخیار شما را و در فرمان خود درآورد اشرار شما را و استخراج کند کنوز و ذخائر
شما را از اندرون خانهای شما و آن قهری باشد از حق تعالی بر شما بواسطه آنکه ضایع کردید شما امر
خود را و صلاح معاش و دین خود را ای اهل کوفه خبر دهم شما را بآنچه بعد از این وجود خواهد یافت پیش از آنکه
در وجود آید تا شما از او در حذر باشید و انذار و بیم کنم آنکسی را که پند پذیر باشد و از خبرها عبرت
گیرد گویا در میان شما جمعی هستند که میگویند علی بن ابی طالب دروغ میگوید هیهات که قریش از برای پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله که سید انبیا دی الرحمة است میکشند وای بر شما که دروغ میبندم آیا بر خدای
تعالی و من دروغ گویم اما این لهجه فرتیه کان است آمده ام با از طاقت من بیرون رفته و هر آینه خواهید
دانست حقیقت این اخبار را بعد از ایام و در آن وقت جهل شما حسرت شما است و دانش شما بی
منفعت و بی خاصیت مع دهشتی شما است ای آنکه بر دم می نید و مردم نشسته اند پیشه شما اندیشه ظلال
و عقول شما عقول زنان پرده نشین است بیابید و آگاه باشید ای آنکسان که حاضر است ابدان شما
و غایب است از شما عقول شما و مختلف است آرزوی شما لعنت خدا بر آنکسی که شما را بعد از کاری میخواند
و راحت نیابد دل آنکس که محنت شما کشد و روشن نشود چشم کسی که شما را بخود جای دهد آوار شما در
درشتی بر من احسام صلاب و فعل شما در طمع اندازنده عدو [illegible] است بخدا سوگند که دوست میدارم که معاویه

اول الامتم که او را بو
و یا برسول خدا و من او
آوردم به او
چنین است و
من طمع ندارم

مضارفه کند با شما مانند صرف دینار به درهم واگر بدار من ده عدد از شما را او بده مرا یکی از مردم خود
بخدا سوگند که دوست میداشتم که نشناختمی شما را و نشناختمی شما را چه این شناختی است که منجر
شده است بندامت و پشیمانی مر اینه شما پر کرده اید خشم را در سینه من و فاسد کردانیده
اید کار مرا بر من تا غایتی که گفتند قریش که علی ابن ابی طالب مردی شجاع است اما نیداند علم حرب
را چه نیک میدانند کارها را هیچ هست در میان ایشان مردی که پیش از من ممارست حرب کرده
و تند ایستاده باشد من شروع در محاربه کردم و سال من به بیست رسیده بود و اینک من
زیاده بر شصت سالگی ام لکن هیچ امری نمیشود کسی را که اطاعت نکنند او را بخدا سوگند
که من آرزو میکنم که پروردگار من بیرون برد مرا در میان شما و مرا به رضوان خود برساند و مرگ برای چه
منع است پس چه چیز منع میکند اشقای ایشان را که خضاب کند این را و اشارت بمحاسن مبارک خود نمود
از این و اشارت کرد بدست مبارک بسر خود و این خبری است که پیغمبر امی عربی مرا داده و نومید است
آنکس که افترا کرد و نجات یافته است آنکس که پرهیزکاری کرد و حق را باور داشت ای اهل کوفه خواندم
شما را بجهاد و اهل شام در روز و در شب و در نهانی و آشکارا و گفتم شما را که غزا کنید و بیرون روید
بجنگ ایشان پیش از آنکه غزا کنند قومی در میان خانهای خود مگر که ذلیل و خوار شدند پس شما
تغافل کردید و راه خذلان رفتید و از آن آمد بر شما کثرت رنج و دشوار نمود بر شما امر من
وانزال برشما پس شدت الکندیه تا زمانی که باطراف شما غارتها ظاهر شد و فواحش و منکرات در میان
شما تتابع گشت بروز و شب میکنید رانید و عنقریب است آن خوانند کرد که با اصحاب طبایت که پیش
از شما بوده کرده اند آنجا که حق تعالی اخبار طغاة و مستضعفین غزاة معیر نماید
يذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم یعنی میکشتند ایشان پسران شما را و زنده
میگذارند زنان شما را و دران ابتلای بزرگ است از پروردگار شما ای اهل کوفه عتاب کردم شما را

بعد آمد بر شما آنچه
... ان زیراکم

بمواعظ

بمواعظ قرآن و نصیحت نیافتم از آن و ادب کردم شما را بتازیانه پس راست نشدید با من و عقوبت
کردم شما را بتازیانها پس راه باز گشتید و دانستم بتحقیق که آنچه اصلاح شما میکند شمشیر است و من
سعی در اصلاح شما میکنم بچیزی که فساد نفس من در آن باشد اما زود باشد که مسلط کرداند خدای
تعالی بر شما پادشاهی را جبار که توقیر نکند بزرگ شما را و رحم نکند کوچک شما را و اکرام نکند
عالم شما را و قسمت نکند غنیمت را بالسویه در میان شما و خوار و ذلیل کرداند شما را و اعمار بر شما تنگ
و حاجبان را بر درگاه خود نگاه دارد و شما از محجوب باشند و قوی شما ضعیف شما را بخورند و ببرا...
بسیار اند که است که دولت جامعی پشت آورد بایشان و بعد از آن روی آورد بایشان و
نیست بر من مگر آنکه نصیحت کنم شما را ای اهل کوفه شما کو ...اید با چشمهای روشن و گنگانید با زبان
گویا و کر اید با گوشهای شنوا نه برادران صدقید اید نزد ملاقات و نه دوستان با اعتماد
اید نزد فرود و بلیات و من بدرستی میدانم که شما یاد نخواهید کرد از برای من عذر از زیان کاری که
کردم و کرده ام شما را بجهاد و تمادی شما کرانی میکنید در آن و جوابی تاخیر اندازید در آن مانند کسی که دین ادا
ثقل نماید و اگر در تابستان شما را بقتال میخوانم میگوئید که ایام گرمی است و اگر در زمستان شما را بقتال
میخوانم میگوئید سرمای نهایت سخت است و مقصود شما فرار از جنگ است هرگاه شما از حرارت و برودت
هوا عاجز باشید از حرارت شمشیر عاجزتر خواهید بود ای اهل کوفه تحقیق که خبر داده مرا آنکه این عامر با تباع
سفیان آورده با چهار هزار نفر و غارت کرده آن محل را همچنانکه غارت کرده روم و فرنگ را و قتیل
آورده عامل مرا حسان و کشته شده اند با او مردمان خداوند فضل و بزرگی و عبادت جای باد
خدای تعالی ایشان را در بهشت نعیم مقیم و بر این خبر رسانیده اند که گروهی از اهل شام در آمدند بر زنان
مسلمانان و بر زنان معاهده و هتک عرض ایشان میکنند و قلاع را از سر ایشان میکشند و انواع جور
میکنند و کسی منع و منع ایشان نمی نماید و اجتناب از آن تفاوت این قوم بر باطل خود و خوف و حسن ...

۹۳ ....

..... .

از حق خود شما نشانه تیر مردمی اید نه مردم نشانه تیر شما عصیان میکنند خدای تعالی را و
آن رضا داده اید پس دست شما از نصرت و یاری است ای مانند شتران که غایب باشد
از ایشان ستربانان هرگاه که اجتماع کنید از جانبی متفرق می شوید از جانب دیگر

فصل در احتجاج امیرالمومنین علی علیه السلم بر معاویه علیه اللعنه در جواب
کتابی که باو نوشته و در غیر آن از مواضع و این از احسن حجاجات و اصوب احتجاجات
است امیرالمومنین علیه السلم در جواب کتاب چنین نوشت اما بعد پس بتحقیق که آمد بمن کتاب
تو که در آن ذکر کرده است در آن برگزیدن حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله از برای اظهار دین خود و
تقویت کردن او آنانکه تقویت کرده اند او را از اصحاب او پس بتحقیق که امر پوشیده از برای ما
ظاهر کرداند روزگار و آن پس عجب است که تو خبر میدهی ما را از امتحانهای خدای تعالی ما را و
از نعمتهای خدای تعالی بر ما پس تو درین اخبار مشابه با نقل کننده خرما بهجر و خواننده مسدد خود را بنضال و کمان
بر وی که افضل ناس در اسلام فلان و فلان اند سخنی میگوئی که اگر راست باشد مر ایشان را از تو
کناره کرده اند و اگر راست نباشد لاحق نشود بتو قصوری و ترا به جاهل و مفضول چه کار طلقا و ابنا
طلقا را چه مناسبت که تمیز کنند در میان مهاجران اول و ترتیب درجات ایشان و تعریف طبقات
ایشان چون دور است بمناع او که لایق تقدر و منزلت نیست و معنی طفیل سا تقدرا حکم مغلوب واقع نیست بر آن طور
ظاهر تو روند در پایانی و ازراه راست افتاده ایا نمی بینی و معصوم من اخبار تو است بلکه معصوم و دیگر
نعمتهای الهی است آنکه قومی شهادت یافتند در راه خدای تعالی از مهاجران و هر یک از فضل و
ثوابی بود تا زمانی که شهادت یافت سید ما را سید الشهدا گفتند و مخصوص کردانید او را پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله بهفتاد تکبیر در نمازی که بر او کرد آیا نمی بینی آنکه قومی بریده شد دستهای
ایشان در راه خدا و از برای هر یک فضل و ثوابی بود تا زمانی که کرده شد با او آنچه کرده بودند با ایشان

ما را بریده در بهشت خدا و ذو الجناحین خوانده که در ملکوت با ملائک مقرب پرواز میکند و اگر نه آن
بودی که حق تعالی نهی کرده بود از آنکه مرد ستایش نفس خود کند هر آینه ذکر میکرد ذکر کننده
فضایل بسیار از برای نفس خود آنچنان فضایل که دانند و با آن رسیده باشند دلهای مومنان
و نفرت نداشته باشد از شنودن آن گوشهای شنوندگان بتحقیق که ما ضایع رو و کار ما و
خلایق بعد از ما ضایع از برای اند پارسایی را اقدام عزت ما و بزرگی ملت ما بر قوم شما
آنکه ذلیل مزدم با شما نفسهای خود پس نخواستیم شما را و در نکاح شما در آوردیم زنان خود را
همچنان که کفو باکفو آمیزد و شما را آن مقام و منزلت نبود و چگونه شما را آن منزلت می بود
و حال آنکه از جانب ما پیغمبر خدا بود و از جانب شما مکذب پیغمبر و از جانب ما اسد الله بود و از
جانب شما اسد الاحلاف و از جانب ما دو سید جوانان اهل بهشت بود و از شما صبیان النار
و از جانب ما بهترین زنان عالمیان بود و از جانب شما حمالة الحطب و بجنس در بسیاری
از آنچه از برای ما بود و از برای شما اسلام ما آنست که شنیده شد و کتاب خدای تعالی
جمع میکند از برای ما آنچه منفرد و می سازد از مردم مغیر ما بدو اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله یعنی و صاحبان خویشاوندی بعضی از ایشان اولی اند ببعض دیگر در کتاب خدای تعالی و منقولست
ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المومنین معنی بدرستی
که اولی مردمان بابراهیم هر آینه آنکسان اند که پیروی کردند او را و این پیغمبر که محمد است و آنکسان که
ایمان آورده اند و خدای تعالی یاری کننده مومنان است پس ما که صاحب قرابتیم اولی بقرابتیم و یکبار
اولی بطاعت و چون احتجاج کردند مهاجران بر انصار در روز سقیفه بنی ساعده با پیغمبر فیروز ظفر یافته
اند بر انصار پس ایشان بر دعوی خود باقی باشند و گمان برده که من بر همه خلفا حسد برده ام و بر
همه ایشان بغی کرده ام اگر آنچه گمان برده واقع است پس این جنایت بر تو واقع نیست تا عذر آن از تو باید

بس حق از ...
واگر به آن حجت ...
انصار ...

خوات و آنکه گفتی که مرا کشیدند مانند کشیدن شتری که در بینی او رسنی باشد تا بیعت کنم بخدا سوگند
که تو میخواستی که مذمت کنی مدحت میکنی مرا و میخواستی که فضیحت کنی مرا و مفتضح میشوی و مسلمانرا از آن نقصی
نیست با آنکه مظلوم شود مادام که شک نیاورده باشد در دین خود و مترود نشده باشد در یقین
خود و این حجت منست بر غیر تو و با تو این سخن بقدر حاجت است و آنچه ذکر کرده که واقع شده
در میان من و میان عثمان پس مر تراست که جواب داده شوی از جهت قرابتی که ترا با وست پس
کدام از ما دشمن‌تر باشیم او را و راه نماینده‌تر بر قتال او یا آنکس که بذل کرد از برای او نصرت خود را
و او را در محلی نشانید و دفع مکاره اعدا از وی میکرد یا آنکس که عثمان نصرت از وی طلبید و او
تعلل و تراخی میکرد از نصرت او تا زمانی که دشمنان بر وی غالب آمدند و او را هلاک کردند قد
یعلم الله المعوقین منکم و القائلین لاخوانهم هلم الینا و لا یأتون البأس الا قلیلا یعنی بتحقیق
میداند خدای تعالی در تعویق اندازندگان کار دین را از شما و گویندگان مر برادران خود را
که بیائید و نمی‌آیند در معرکه قتال مگر اندکی از ایشان و آنچه گفتی نیست مرا و اصحاب مرا نزد تو مگر
شمشیر ترا خنده میکند و باید بعد از آنکه گریه آورده بودی در کدام معرکه یافته تو وی پسران عبد المطلب
را که از دشمنان برگشته‌اند و از شمشیر روی گردانیده‌اند لبث قلیلا یلحق الهیجا حمل یعنی اندکی درنگ
کن که میرسد ترا آن معرکه جنگ و کارزار از نو و باشد که طلب کند ترا آنکس که تو طالب آنی
و نزدیک شود و شتابان سوی تو و او را دور میشماری و من خواهم کشید جانب تو لشکری عظیم از مهاجران
و انصار و تابعان ایشان باحسان شدید الازدحام که جامه‌های مرگ بر خود پوشیده باشند
و دوست‌ترین ملاقات نزد ایشان ملاقات پروردگار ایشان باشد و شمشیرهای ایشان را تو
دانسته خونی بود موقع آن در برادر تو و برادر خود و در خال خود و در جد خود و در اهل خود و دور
نیست وقوع چنین حالی بر ظالمان در میان کسانی دیگر از

امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام که جاری مجرای احتجاج است امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نوشت که
اما بعد پس بتحقیق که بودیم ما و شما آنچه ذکر کردی از الفت و جماعت و جدائی افتاد در میان ما و شما
دی روز ایمان آوردیم ما و شما کافر شدید و امروز ما بر طریق مستقیم ایم و شما در ضلالت و اسلام
نیاورده بود مسلم شما مگر باکراه و بعد از آنکه اسلام با عزت و شوکت بود و ذکر کرده که من
طلحه و زبیر را بقتل درآورده‌ام و عایشه را مطرود و مخذول ساخته‌ام و در میان
مصرین نزول کرده‌ام و این امریست که ترا از آن غایب کرده‌اند و نه آنکه این جنایت بر تو واقع شده
و معذرت آن با تو نمی‌باید گفت و آنکه ذکر کرده که با جمعی از مهاجر و انصار بجهت بجانب من
خواهی آمد از برای زیارت من پس بتحقیق که هجرت آن روز منقطع شد که برادر ترا اسیر کردند
و اگر ترا تعجیل است برفاهیت باشد که من زیارت کننده خواهم بود ترا و چنین سزاوار است
بتحقیق که حق تعالی مرا از برای عداوت تو برانگیخته و اگر تو زیارت کننده باشی مرا چنان باشد
که برادر بنی اسد گفته مستقبلین ریاح الصیف تضربهم بحاصب بین اغوار و جلمود یعنی
روی آورندگان به بادهای تابستان که میزند بر ایشان در حاصب که نام سنگریزه است در میان غارها
و سنگستانها و نزد منست شمشیری که آب داده‌ام از آن جد تو و خال تو و برادر تو در یک مقام و بخدا
سوگند که تو پوشیده دل و فاسد عقل و سزاوار آنی که گفته شود از برای تو آنکه بر نردبانی
بلند برآمدی که ترا اطلاع دهد بر معایب خود زیرا که تو نه گم کرده خود را جویائی و شبانی
گوسفندان غیر خود میکنی طلب میکنی چیزی را که اهل آن نیستی و چه دور است گفتار تو از کردار تو
و چه نزدیکست مشابهه تو با اعمام و اخوال تو شقاوت و تمنی باطل ایشان را بر جحود
سید المرسلین داشت تا هر یک در مصرع و مقتل خود جان سپردند و اما بسیار شد سخن تو
در امر قتله عثمان پس درآی بجائی که مردمان درآمدند و حاکم گردان قوم را و من ترا و ایشان را

بآنجا و نستم و آنچه حکم کتاب خدای تعالی عز و جل باشد بر ایشان اجرا کنم ولیکن آنچه تو اراده کرده
آن فریب صبیان است از شیر جدا کردن در اوایل فصال ایشان و السلام فصل
و از نوشته امیرالمؤمنین علی علیه السلم بمعاویه علیه اللعنه در کتابی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلم
چنین نوشت سبحان الله چه محکم است التزام تو مر اهوای مبتدعه و حیرت متبعه را با تضییع
حقایق و طرح وثایق که از برای خدا طلبکار باشند و آن بر بندگان خدا حجت باشد
و اما اکثار کلام و حجت تو بر عثمان و قاتلان او پس بتحقیق که تو نصرت کردی عثمان را
آنجا که فایده نصرت تو عاید تو بود و فرو گذاشتی او را آنجا که فایده نصرت باو عاید
بود و السلم روایت کرده شده است که ابو عبیده گفت که معاویه علیه اللعنه کتابی نوشت
با امیرالمؤمنین علیه السلم مضمون آنکه مرا فضایل بسیار است پدرم سید و بزرگ بود در جاهلیت
و من ملک و پادشاهم در اسلام و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله صهرم و خال المؤمنین و کاتب
وحی امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود وای پسر هند جگرخوار که کان جگر حمزه سید الشهدا انه بس
و این ابیات قنبر فرمود محمد النبی اخی و صهری یعنی محمد پیغمبر خدا برادر من و پدر اهل
بیت منست و حمزه سید الشهدا عمی و حمزه سید شهدا عم منست و جعفر الذی یضحی و یمسی
یطیر مع الملائکة ابن امی و جعفری که در چاشتگاه و شبانگاه پرواز میکند با فرشتگان پسر
مادر منست و بنت محمد سکنی و عرسی منوط لحمها بدمی و لحمی دختر محمد پیغمبر خدا در خانه من و عروس
منست و در حالی که آمیخته است گوشت او بخون من و گوشت من و سبطا احمد ولدای منها فایکم
له سهم کسهمی و دو فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دو فرزند من اند از فاطمه پس کدام یک
از شما را نصیبی است مثل نصیب من سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی
گرفتم بر شما همه در اسلام در حالی که پسری بودم که نرسیده بودم باوقات احتلام و واجب

لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم و واجب کرده‌اند از برای من ولایت خود را که بر شما
داشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فویل ثم ویل ثم ویل لمن یلقی الله
غدا بظلمی پس وای و بعد از آن وای و بعد از آن وای بر آنکسی که ملاقات کند خدای تعالی را
فردای قیامت در حالی که ظالم بوده باشد بمن و چون این کتاب بمعاویه رسید گفت
این کتاب را پنهان دارید از اهل شام که اگر ایشان این کتاب را بخوانند میل به پسر ابوطالب خواهند
کرد روایت کرده شده است از امام همام جعفر بن محمد علیه الصلوة و السلم که چون کشته شد عمار بن یاسر رحمة الله
علیه خوف عظیم در دل خلق راه یافت و گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که عمار را میکشند
او را گروه باغی پس درآمد عمرو بن عاص بر معاویه علیهما اللعنة و گفت ای امیرالمؤمنین در
میان مردم افغان و اضطراب تمام پدید آمده گفت از برای چه جواب داد از برای کشته شدن
عمار گفت چه شد ازین گفت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که عمار را میکشند او را فیه باغیه
معاویه علیه اللعنه گفت چه الغریزی در سخن آیا ما کشته‌ایم عمار را عمار را آنکس کشته است که علی ابن ابی طالب
به الجهت که انداخت او را در میان نیزه‌های ما و امیرالمؤمنین علیه السلم در اینباب کتابی بعمرو عاص
نوشت بتحقیق که تو گردانیده دین خود را تابع دنیای مردی که ظاهر است گمراهی او و دریده است پرده
او عادات مردم کریم را مجالست او و سفاهت است مرد حلیم را مخالطت او و پی روی میکنی آثار
او را و طلب میکنی فضل او را مانند متابعت کردن کلب سبع را تا اتفاق کند باو و فضل شکاری
خود را پس بر باد دادی دین و دنیای خود را و اگر مطلوب خود را از حق طلب میکردی بخیر
وجهی آن فایز می‌شدی و اگر قدرت دهد خدای تعالی مرا بر تو و بر پسر ابوسفیان جزا
خواهم داد هر دو شما را بآنچه از شما در وجود آمده و السلم علی من تبع الهدی فصل
در احتجاج محمد بن ابی بکر رحمة الله علیه بر معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه محمد بن ابا بکر بمعاویه چنین نوشت

که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است از محمد بن ابی بکر بمعاویه گمراه سلام خدای تعالی بر اهل طاعت خدای تعالی باد آنان که اهل دین خدا و اهل ولایت خدا اند اما بعد پس تحقیق که خدای تعالی نیافرید خلایق را عبث بلکه از برای معرفت و عبادت آفرید بعضی از ایشان اهل سعادت اند و بعضی اهل شقاوت و بعضی صاحب رشد اند و بعضی اصحاب غوایت بعد از ان برگزید و اختیار فرمود محمد را صلی الله علیه و آله از برای رسالت و او را امین وحی خود گردانید پس او خلایق را براه حق دعوت فرمود گاه بطریق حکمت و گاه بموعظه حسنه و گاه موعظه با ایشان بطریق احسن و اول کسی که اجابت کرد دعوت او را و بازگشت نمود باو و منقاد شد فرمان او را برادر او و پسر عم او بود علی ابن ابی طالب علیه السلم تصدیق کرد در غیب پوشیده را که از ان خبر داد و برگزید او را بر همه خویشان خود و نگاه داشت او را از هر مکروه و نفس خود را فدای او کرد در هر امر مخوف و از غلبه جهالت خود را مساوی او دانسته و توای که هستی و او بران کمال است که هست او سابق بر خیرات است و تو ملعون پسر ملعون بوده و تو و پدر تو در راه تیغ و عدوان بوده در دین خدا و سعی شما در اطفاء نور خدای تعالی بود جمع آورید جماعتها را از برای عداوت دین خدا و بذل کردید اموال خود را در دشمنی پیغمبر خدا و سعی کردید تا داوید جهال عرب را و امداد شما درین کار زبر برد و وزر و وبال آن اعمال را با خود برد و تو اکنون خود را در برابر امام زمان علی ابن ابی طالب دانسته که وارث پیغمبر خدا و وصی او و اول خلایق است در پیروی او و آخر خلایق است در صحبت او و تو عدو او و پسر عدو اویی پس متمتع شو از باطل خود تا آنکه و داری وود و زبانش ای پسر عاص از گمراهی خود که اجل منقضی گشته و کید تو واهی گشته و السلم علی من اتبع الهدی جواب نوشت از برای او معاویه علیه اللعنه که این کتابی

از معاویه

از معاویه بسوی عیب کننده پدر خود محمد بن ابی بکر سلام بر اهل طاعت خدای تعالی است اما بعد پس آمد بسوی من کتابت تو که ذکر کرده در ان آنچه حق تعالی اهل آن است از قدرت و سلطنت با سخنانی که تالیف و ترصیف کرده بودی از رای خود و یاد کرده بودی در ان حق علی ابن ابی طالب و سابقه و قرابت او به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و نصرت و مواسات او پیغمبر خدا را در هر شدت و خوف و تفضیل نهادی علی ابن ابی طالب را بر من و عیب کردی مرا بفضل غیر تو نه بفضل تو پس حمد خدای تعالی را که صرف کرد فضل را از تو و از برای غیر تو گردانید بتحقیق که بودیم ما و پدر تو با یکدیگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و او میدانست حق علی ابن ابی طالب و سابقه او را و چون حق تعالی اتمام دین پیغمبر خود کرد و بدار بقا رحلت نمود پدر تو و مصاحب او که موید او بود اتفاق نمودند و مقام خلافت را بنام پدر تو کردند و پدر تو در وقت وفات آن منصب را بنام صاحب خود مقرر داشت و سیوم ایشان که پی رو هدایت ایشان و عامل بر سیرت ایشان بود معترف ان مقام و منزلت شد پس اگر آنچه ما بان اشتغال داریم حق و صواب است پس پدر تو اول کسی است که این طریق نهاد و بان اشتغال نمود و اگر آنچه ما میکنیم ظلم و جور است پدر تو این طریقه نهاده و ما شریک کار اوییم و اقتدا بهدایت پدر تو داریم و اگر سابق نمی بود پدر تو بر ما در این امر مخالفت نمیکردیم ما علی ابن ابی طالب را و تسلیم میکردیم حق او را با او و لیکن ما چون دیدیم پدر ترا که این مخالفت کرد و حق علی ابن ابی طالب را منصرف شد ما نیز متابعت او نمودیم پس ای پسر عیب پدر خود را بکن یا از این عیب بگذر و السلم علی من تاب و اناب

فصل

و احتجاج امیرالمومنین علیه الصلوة و السلم بر خوارج علیهم اللعنه چون آنحضرت را بر تحکیم واداشتند و بعد از ان انکار کردند تحکیم را بر آنحضرت و عداوت کردند با آن سرور و ترک

اعتراف معاویهٔ ملعون ابن ملعون
علیه لعنة الله بحقیت امامت و خلافت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و داد
ملاعین ثلثه که تقدم کردند بر آنحضرت

بوجوهی که مذکور خواهد شد و جواب دادن آن حضرت علیه السلم از وجوه ایشان بحجت ظاهر گردانیدن از برای ایشان آنکه خطا از جانب ایشان بود در ابتدا و انتها روایت کرده شده است آنکه مردی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلم برخواست و گفت ای امیرالمومنین نهی کردی ما را از حکومت و امر کردی ما را بان و ما نمی دانیم که کدام ازین دو چیز راه بهتر است امیرالمومنین علیه السلم فرمود بخدا سوگند که در وقتی که امر میکردم شما را بان بر مکروهی میداشتم شما را که خدای تعالی در ان چیز شما را نهاده بود پس اگر شما مستقیم میشدید بآن هدایت میکردم شما را و اگر اعوجاجی از شما ظهور میرسید در اشتقاقات آن میکوشیدم و اگر ابا میکردید تدارک ان مشغول میشدم روایتی است که امیرالمومنین علی علیه السلم بمعسکر خوارج علیهم اللعنه در آمد و ایشان اصرار بر انکار حکومت داشتند بعد از سخنان بسیار که از جانبین گذشت و گریافت حضرت علیه السلم فرمود آیا نگفتید شما در وقتی که ایشان مصاحف برافراشتند از راه حیله و مکر و فریب که برادران ما و اهل دعوت ما طلب فسخ بیعت خود از ما میکنند و خوشحال میشوند بکتاب خدای تعالی رای ما آنست که قبول کنید از ایشان تا اطمینان خاطر حاصل ما کرد پس من گفتم باشما که این عمل امری است که ظاهر ان ایمان و باطن ان عداوت و اول ان رحمت و آخر ان ندامت است پس جازم باشید بر منهای خود و لازم دارید طریق خود را و بگذارید بمعنی ایشان ملتفت مشوید زیرا که اگر قرآن بر داری کنید ایشان را گمراه کرده و اگر ترک کنید و از ان اعتبار بگیرید ایشان خوار و ذلیل کردند و بتحقیق که ما با پیغمبر خدا می بودیم و قتل و کشتن در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشان و اقربا دایر بود زیاد میکرد معصیت و شدت الم ایشان ما را ایمان و ثبات بر حق و تسلیم امر و صبر و تلخی شدائد و مصائب لیکن ما بدا کرده ایم و قتال میکنیم با برادران خود در اسلام بجهت که در آمده است در اسلام شبهات و تاویلات و

و اعوجاج آمیخته اند اهل این دین نیست پس هرگاه که طمع میکنیم در خصلتی که جمع کند خدای تعالی بان تفرقه ما را رغبت میکنیم در ان و امساک میکنیم از ما سوای آن امیرالمومنین علیه السلم در تحکیم فرمود که ما حاکم نگردانیده ایم مردمان را ما قرآن را حاکم گردانیده ایم اما قرآن خطی است مسطور بین الدفتین نمیتواند بزبان ناطق گشت و از برای او ترجمانی ضروری است و ترجمان آن مردمان اند و چون استدعا کردند قوم آنکه قرآن را در میان حاکم گردانیدیم ما از ان گروه نبودیم که اعراض کنیم از حق تعالی و حال آنکه حق تعالی فرموده فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ یعنی و اگر نزاع کنید شما در چیزی پس رد کنید و رجوع دهید آنرا بخدای تعالی و برسول خدای تعالی و رد بخدای تعالی آنست که قرآن را حاکم گردانیم و رد دادن برسول خدا آنست که سنت پیغمبر را حاکم گردانیم پس هرگاه که براستی و درستی کتاب خدا را حاکم گردانید پس ما احق مردمانیم باو و هرگاه که سنت پیغمبر را براستی حاکم گردانید ما احق و اولی ایم بان و اما آنچه گفتید شما چرا گردانیده در میان ما و ایشان مدتی مقرر در تحکیم بنا بران بود که در مهلت وقت میتوانند بود که جاهل از جهل بیرون آید و عالم بر علم خود ثابت قدم گردد و شاید که خدای تعالی در مهلت این امت را باصلاح آورد و روایت آنکه امیرالمومنین عبد الله بن عباس را رضی الله عنه در میان خوارج فرستاد و آنحضرت در جایی که ایشان میدیدند و می شنیدند سخنان آنحضرت را ایشان در جواب گفتند ما دشمن گرفته ایم صاحب ترا ای عبد الله بواسطه خصلتی چند که کفر و عصیان است و مردم را باتش دوزخ میرسانند اول آنکه محو کرد نام امارت مومنان را از خود و بعد از ان در کتابتی که در میان او و معاویه بود نوشت هرگاه که امیرالمومنین نباشد ما مومنانیم کی راضی بامارت او خواهیم بود دوم آنست که شک کرد در امر خود ان زمان که با حکمین گفت

نظر کنید پس اگر معاویه احق باشد بخلافت از برای او مقرر دارید و اگر من اولی باشد بخلافت
از برای من مقرر باشد و این تردد یست که در امر خود کرده نمی داند که خلافت حق اوست
یا حق معاویه پس ما در شک و تردد اولی باشیم سوم آنکه گردانید بابت غیر خود را حاکم و او
نزد ما حاکم‌ترین مردمان است چهارم آنکه حاکم گردانید مردمان را در دین خدا و او را نیست
که حاکم گرداند مردم را در دین پنجم آنکه قسمت کرد در میان ما سلاح و دواب را در روز بصره
و منع کرد از ما زنان و فرزندان ایشان را ششم آنکه او وصی پیغمبر خدا بود و ضایع کرد آن وصیت را
ابن عباس گفت یا امیرالمؤمنین شنیدی مقاله قوم را و تو احقی بجواب ایشان حضرت صلی الله
علیه و آله فرمود انشاء الله ابتدا میکنم بآنچه شما ابتدا بآن کرده اید و فرمود که من می نوشتم از برای پیغمبر خدا
وحی و قضایا و شروط و امان را در روز صلح ابوسفیان و سهیل بن عمرو پس چنین نوشتم که
بسم الله الرحمن الرحیم این چیزی است که صلح کرد بآن ابوسفیان با محمد رسول الله و سهیل
بن عمرو پس سهیل بن عمرو گفت ما نمی شناسیم رحمن و رحیم را و اقرار نداریم آنکه تو پیغمبر خدائی و ما
نمیداریم آنکه شرفیت از برای تو آنکه نام تو پیش از نام ما مکتوب است با وجود آنکه ما از تو احسن
ایم بلکه از پدر تو احسن ایم پس امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت بنویس در جای بسم الله
الرحمن الرحیم باسمک اللهم پس محو کردم آنرا و نوشتم باسمک اللهم و محو کردم رسول الله و
نوشتم در جای آن محمد بن عبد الله در آن وقت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با من گفت
همچنین که خوانده خواهی شد مثل این بخاطر و اجابت خواهی کرد و تو با این امر کراه خواهی بود
و آنچه حضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود اینست که نوشتم در میان خود و میان معاویه و عمرو عاص
گفتم که این آن چیزی است که صلح کرده است بر آن امیرالمؤمنین با معاویه و عمرو عاص
و ایشان گفتند که هر آینه ما ظلم کرده باشیم بر تو اگر اقرار کرده باشیم که تو امیرالمؤمنینی و قتال

دیگر اقرار نکنیم با تو چنین بنویس علی ابن ابی طالب پس محو کردم آنرا و اثبات نمودم این را
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود پس اگر ابا کنید شما این سخن را جحود
کرده باشید سنت پیغمبر خدا را گفتند بلی درین سخن حق بجانب تست باز امیرالمؤمنین علیه السلم
فرمود و اما آنچه گفتید که من شک کردم در امر خود آنجا که گفتم با حکمین که نظر کنید اگر معاویه
احق باشد از من او را مقرر دارید و اگر من احق باشم از جمله شد این شک نیست از من بلکه انصاف
در سخن است حق تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که با کافران بگوی وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ
لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی بتحقیق که یکی از ما یا شما هر آینه بر راه است یا بر گمراهی
روشن این سخن شکی نبود از خدا و رسول خدا گفتند بلی حق با تست درین سخن باز امیرالمؤمنین
علیه السلم فرمود و اما آنچه گفتید که من غیر را حاکم گردانیدم و من نزد شما حاکم ترین
مردمانم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را حاکم گردانید در روز قریظه و حال آنکه
پیغمبر ما حاکم ترین مردمان بود و حق تعالی فرمود لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ یعنی
بتحقیق که شما را اقتدا نیکو به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود پس من اقتدا به پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله کردم گفتند بر این سخن حجت اقامت کردی و بر ما غالب آمدی باز امیرالمؤمنین علیه
السلم فرمود و اما آنچه گفتید که من حاکم گردانیدم در دین خدا مردم را من حاکم نگردانیدم مردمان را
بلکه کلام پروردگار خود را حاکم گردانیده ام آن کلامی که حق تعالی آنرا حاکم در میان خلایق گردانیده
و خدای تعالی مردم را حاکم گردانیده در خون مرغی که بکشد آنرا محرم و فرموده وَمَنْ قَتَلَهُ
مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ یعنی و آنکس که بکشد آنرا متعمدا از شما پس جزای
آن مثل آن چیزی است که کشته است از چارپایان که حکم کنند بر مثل آن دو مرد از خداوند عدل
از شما پس خونهای مسلمانان عظیم تر است از خون مرغان گفتند حجت بر ما ظاهر شد باز

امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم فرمود و اما آنچه گفتید که در روز بصره قسمت کردم در میان
شما سلاح و اموالی را که در میان لشکر ایشان بود و زنان و فرزندان ایشان را قسمت نکردم
بر شما پس بتحقیق که من منت نهادم بر اهل بصره همچنانکه منت نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
بر اهل مکه و اگر قسمت میکردم کوچک ایشان را انجا بزرگ ایشان و بعد از آن میگویم کدام یک از شما
عایشه را قبول دارید در سهم خود گفتند بلی حق بجانب شما است باز امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود
و اما آنچه گفتید که من وصی پیغمبر خدا بودم و ضایع گردانیدم وصیت را پس شما کافر شدید
و وزر را منصب از من کردید و صیت بر اوصیا آنکه بخوانند مردم را بسوی خود خدای تعالی پیغمبران را
از برای آن مبعوث گردانیده بخود و وصی پیغمبر کسی است که پیغمبران دلالت کرده اند خلایق
را بطاعت او و مستغنی است او از خواندن مردم بجانب خود و بر کسی که ایمان بخدا
و رسول خدا آورده لازم و متحتم است که شناخت وصی او پیدا کند و در طاعت او کوشد
حق تعالی فرموده وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا یعنی و مر خدا راست
بر مردمان حج زیارت کعبه پس هر که ترک کند کافر میشود و هر که مردم حج بیت الله را بلکه ایشان کافر
میشوند بترک ایشان زیارت بیت الله را زیرا که خدای تعالی نصب کرده است او را از برای
ایشان تا علم عبادت ایشان باشد همچنین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نصب کرد مرا علم
از برای امت جائی که گفت یا علی انت بمنزلة الکعبة تؤتی ولا تأتی یعنی ای علی تو بمنزله کعبه
بجانب تو آیند مردمان و تو بجانب کسی نروی گفتند بلی حق با تو است و خطا از ما پس رجوع کردند
بسیاری از ایشان و چهار هزار نفر از ایشان بر ضلالت خود باقی ماندند و در جای خود
ثابت ورزیدند و جهاد کرد با ایشان و اکثر ایشان را بشمشیر قهر گذرانید و باتش
دوزخ رسانید

فصل در احتجاج امیرالمؤمنین علیه افضل

صلوات المصلین در اعتذار از قعود آنحضرت از قتال آنان که امارت کردند و مسلط در زیدند از
اولیاء و قیام آنحضرت بقتال آنکسان که بغی کردند بر او از ناکثین و قاسطین و مارقین روایت
کرده اند که امیرالمؤمنین علیه افضل الصلوات روزی نشسته بود در بعضی از مجالس خود بعد از
از رجوع آنحضرت از نهروان در سیاق کلام آن اقتضا کرد که سوال کردند از امیرالمؤمنین علیه
الصلوة والسلم که چرا محاربه نفرمود آنحضرت با ابابکر و عمر همچنانکه محاربه کرد با طلحه و زبیر
و معاویه امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود بتحقیق که من همیشه مظلوم بودم و مردمان غاصب
حق من بودند اشعث بن قیس برخواست و گفت ای امیرالمؤمنین چرا با ایشان مدارا کردی و حق
خود را از ایشان بشمشیر باز یافت نفرمودی امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود که مرا اقتدا است
به پیغمبران بنوی دارم اول اقتدا است بنوح کردم آنجا که فرمود رَبِّ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ
یعنی بار خدایا بتحقیق که بر من غلبه کرده اند دشمنان پس نصرت ده مرا پس اگر قایلی گوید که
این در غیر مقام خوف بود کافر میشود و اگر گوید در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد
از نبی درین حکم دوم اقتدا است بلوط علیه السلم کردم آنجا که فرمود لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ
شَدِيدٍ یعنی کاشکی مرا قوت و استیلا بودی یا جای استوار در مکان محکم پس اگر گویید
که این سخن در غیر مقام خوف بود کافر شوید و اگر گویید در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد
باین از نبی سوم اقتدا است بابراهیم خلیل الله کردم آنجا که فرمود وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی و کناره میکنم از شما و آنچه می پرستید از غیر خدای تعالی پس اگر قایلی گوید
که این در غیر مقام خوف بود کافر گردد و اگر گوید که در مقام خوف است پس وصی اولی باشد
باین از نبی چهارم اقتدا کردم بسنت موسی علیه السلم آنجا که فرمود فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ یعنی
پس گریختم از شما چون می ترسیدم از شما پس اگر گویید در غیر مقام خوف بود کافر شوید و

واگر گوید در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد درین مقام از نبی ثم آمده اگر دم نسبت برادر او هرون آنجا که فرمود ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من بتحقیق که قوم مرا ضعیف یافتند ونزدیک بودند که مرا بکشند اگر قایل شوید باین حال از غیر محل خوف بود کافر باشید واگر گوید در محل خوف بود پس وصی اولی باشد باین محل از نبی ستم اقتدا اگر دم نسبت برادر هم محمد رسول الله که بهتر پیغامبر بود وچون بغار فرمود ودر او جای خود خوابانید پس اگر قایل گوید که در غیر محل خوف بود کافر باشد واگر گوید در محل خوف بود پس وصی او اولی باشد در حکم او پس برخواستند حاضران مجلس وگفتند ای امیرالمومنین دانستیم که حق آنست که حضرت فرمود وما قاصران گناه کاریم روایت کرده است از اسحق بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر علیه السلم وآنحضرت روایت کرد از پدر خود جعفر بن محمد علیه السلم وآنحضرت از آبا کرام خود روایت میکند که امیرالمومنین علیه السلم خطبه خواند در کوفه ودر آن باکاشید که فرمود بتحقیق که من اولی مردمانم بمردمان واز آن زمان که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از دار فنا بدار بقا رحلت کرد من همیشه مظلوم بوده ام اشعث بن قیس لعنه الله علیه برخواست وگفت یا امیرالمومنین از ان زمان باز که بعراق تشریف آورده همواره در خطب منبرهای که من اولی مردمانم بمردمان وهمیشه مظلوم بوده ام بعد از وفات پیغمبر خدا چون تیم وعدی متولی امر شدند چرا شمشیر نکشیدی تا حق خود را از ایشان بستانی امیرالمومنین علیه السلم فرمود ای پسر خماره چون سوال کردی جواب را استماع باش بخدا سوگند که مرا منع نکرد از طلب حق خود جبن وبددلی وکراهت موت بلکه باز داشت مرا عهد برادرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود ای ابو الحسن زود باشد که امت غدر کنند در حق تو وبشکنند عهد مرا بتحقیق که تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی گفتم یا رسول الله وصیت

من درین حال چیست فرمود اگر مددکاری یافتی بشتاب بجهاد با ایشان وحق خود را مستخلص کن واگر مددکاری نیابی نگاه دار دست خود را از ایشان ومحافظت خون خود نمای تا زمانی که با صفت مظلومیت بمن ملحق شوی وچون پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله رحلت فرمود بتکفین وتجهیز آن مشغول نمودم وچون از ان فارغ شدم هیچ امری درین خبر در ترتیب جمع قران ندیدم واز ان همه تقدیم نهادم وچون از ان فارغ شدم اهل بیت خود را بخانهای اهل بدر واهل سابقه در بردم وایشان را بمعاونت خود خواندم وطلب نصرت از ایشان کردم اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان وعمار ومقداد وابوذر ورفته بودند از اهل بیت من آنان که همواره مددکار من بودند در دین خدا ونمانده بود با من مگر دو کس که نو عهد باسلام بودند ابن عباس وعقیل بود اشعث بن قیس گفت ای امیرالمومنین چنین بود حال عثمان چون اعوان ومددکار نیافت دست باز داشت تا زمانی که کشته شد مظلوم امیرالمومنین علیه السلم فرمود ای پسر خماره این قیاس تو صحیح نیست زیرا که عثمان چون جای خود نشسته بود وغاصب حق دیگری بود وبا حق دیگری کشته شد وبخدای که برانگیخت محمد را برسالت که اگر بیابیمی در وقتی که بیعت کردم چهل کس اگر با من موافقت کردندی هر آینه جهاد میکردم با ایشان تا زمانی که بحق خود یا کشته شوم بعد از ان فرمود ای مردمان بتحقیق که جز اشعث بن قیس نزد حق تعالی قدر بر یکی نیست واو در دین خدا اکثر از عطسه گوسفندی است وروایت کرده اند جمعی از ثقات اخبار بطریق معتبر از ابن عباس رضی الله عنه که فرمود روزی در خدمت امیرالمومنین علیه السلم بودیم در رحبه وذکر میکردند امر خلافت را ومقدم داشتن ابوبکر بر امیرالمومنین علیه السلم در خلافت پس آنحضرت نفسی کشید وفرمود آگاه باشید بخدای سوگند که هر آینه خلافت را پیراهن خود گردانید ودر پوشید پسر ابو قحافه وبتحقیق سوگند که هر آینه میدانست اگر محل من از خلافت محل قطب بود از آسیا فرو می آمد از من سیل و

می گردد بر بلندی من هیچ مرغی پس فرو گذاشتم نزد خلافت جامه خود را ودر نوردیدم از خلافت پهلوی خود را ونزدیک شدم ودر اندیشه افتادم که اندیشه کنم ورای انگیزم در میان آنکه حمله آورم بر ایشان بدست بریده یعنی بی مددکار ویا صبر کنم بر تاریکی کوری که دران تاریکی پیر شود دران مرد جوان وجوان شود دران طفل صغیر ورنج کشد دران ظلمت مومن تا برسد به پروردگار خود پس دیدم که صبر برین تاریکی وظلمت اولی است پس صبر کردم ودر چشم من خار وخاشاک بود ودر گلوی من استخوان ومی دیدم میراث خود را که غارت میبردند تا زمانی که برفت آن مرد اول یعنی ابو بکر علیه اللعنه براه خود پس فرو گذاشت وارسال کرد خلافت را جانب پسر خطاب پس مثل آورد امیرالمومنین علیه السلم بگفتار اعشی واین بیت برخواند شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر یعنی دور است آن روز من که بر بالای شتر بودم وروز حیان برادر جابر پس عجب آنکه او یعنی ابو بکر طلب اقاله عقد بیعت خلافت میکرد در زمان حیات خود آنگاه عقد کرد آنرا از برای دیگری بعد از وفات خود یعنی عمر تا محکم کنند آن قسمتی که کرده بودند دوستان خلافت پس گردانید خلافت را در ناحیه درشت که غلیظ است سخنان او ویا جراحتهای او ودرشت وناهموار است مساس آن وبسیار است بسر درامدن دران ناحیه وعذر آوردن از آن پس صاحب این ناحیه یا صاحب خلافت همچو کسی است که بر شتر رام ناکرده سوار باشد اگر بکشد مهار بینی آنرا واگر نرم کند از برای وی مهار او را در هلاکت آورد او را پس آزرده گشته شدند مردمان بسبب بیراه رفتن وپشت بحق آوردن ورنگهای مختلف بودن ودر مقام اعتراض بودن او پس صبر کردم بر درازی مدت وشدت محنت آن تا چون بگذشت وراه خود برفت پس گردانید خلافت را در جماعتی که زعم کرده بود که من یکی از ایشانم پس ای قوم از برای خدا بفریاد رسید مرا واز برای این شوری کی در می آمد شک در من با اول ایشان

که مرا در برابر اول ایشان داشتندی تا گشتم که اقران این نظایرم لیکن من نزدیک می شدم با ایشان آنگاه که ایشان نزدیک می شدند بمن وپرواز میکردم هرگاه که ایشان پرواز میکردند پس میل کرد مردی از ایشان از برای کینه که داشت ومیل کرد مردی دیگر از برای داماد او با زشتیها وزشتیها تا آنکه برخواست سیوم قوم در حالتی که فراخ گرفته بود او در بغل خود را در میان جای سرگین وشکنبه خود وبرخواستند با او بنی امیه که می خوردند خود ومال خدا را آنچنانکه شتر میخورد علف بهار را پس روی آوردند بمن مردمان ودر هجوم کردند همچو ازدحام موی گردن کفتار وفرو ریختند بر من از هر جانبی تا غایتی که از ازدحام کردن ایشان حسن وحسین لگدکوب می شدند ودریده شد دوش من بشکافته شد از بسیاری مردم وهمواره مجتمع بودند بر حوالی من مانند جمع گشتن گوسفندان در مکان خفتن ایشان وچون شروع کردم در امر ایشان طایفه بشکستند عهد را وبیرون رفتند ببدعت وطایفه دیگر فاسق شدند گویا ایشان نشنیده اند قول حق تعالی را که میفرماید تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین یعنی این خانه آخرت می گردانیم ما آنرا از برای آنکسان که نمی خواهند رفعت وعلو مرتبت را در زمین ونمی خواهند فساد را در زمین وعاقبت محمود از برای پرهیزکاران است بلی بخدا سوگند که شنیده اند ویاد گرفته اند ولیکن آراسته شده است دنیا در چشم ایشان وعجب نموده است ایشان را زینت آن سوگند بخدایی که بشکافت دانه را وبیرون آورد از آن رزق حیوانات را وبیافرید آدمی را که اگر نه حضور جماعت حاضر بودی وقیام حجت بوجود ناصر وآن عهدی که فرا گرفته است خدای تعالی از علما که قرار نگیرند بر بسیار خوردن ظالم مال مظلوم را وبر گرسنگی خوردن مظلوم هر آینه می انداختم ریسمان خلافت را بر کوهان آن وهر آینه آب میدادم آخر آنرا بکاسه اول

آن پیرانه ایشان تماشای بنای خود را این دنیا که بی اعتبارتر است نزد من از عطسه گوسفندان آورده
که درین حال مردی از اهل رستاق کوفه بیامد و کتابی بامیرالمؤمنین علیه السلام داد آنحضرت
توجه فرموده و نظر در آن کتابت افکند و چون فارغ شد از خواندن کتابت ابن عباس رضی الله
عنه گفت یا امیرالمؤمنین آرزو دارم که سخن از آنجا که رسیده بود اتمام یابد امیرالمؤمنین علیه السلام
بشقشقیه معروف و مشهور گشته ابن عباس رضی الله عنه فرمود بخدا سوگند که هیچ تأسف مرا بر هیچ
کلامی نبود و هرگز مانند تأسف من برین کلام که امیرالمؤمنین علیه السلام نرسانید بآنجا که میخواست
و امثال این اخبار در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار است و من بعضی از آنها ایراد کردم از برای
ایجاز و اختصار روات جمله الحجه واضح میگردد اند این معصوم و را آنست که روایت کرده شده از
ام سلمه رضی الله عنها انکه گفت شبی از شبها نه که نوبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و آن
شب متعلق بمن بود و بعد از آن متفرق شدیم و چون شب من بود باز گشتم و دانستم که حضرت
با کسی در سخن است پس من ایستادم و گفتم در خانه درآیم یا رسول الله مرا رخصت ده داد باز گشتم
و بر خاطرم الم رسید که مبادا کراهتی از من بخاطر حضرت بوده باشد زمانی دیگر صبر کردم و باز
گشتم و رخصت طلب کردم و رخصت نشد و ازین جهت الم خاطرم مضاعف شد اندک ساعتی درنگ
کردم و باز گشتم و رخصت طلب کردم و رخصت شد چون درآمدم علی بن ابی طالب را دیدم
که در حضور حضرت صلی الله علیه و آله بدو زانو نشسته بود و میفرمود فدای تو باد پدر و مادر من
هرگاه که این حالات واقع باشد مرا بچه امر میفرمائی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
امر میکنم ترا بصبر پس اعاده کرد این سخن را پس حضرت صلی الله علیه و آله امر کرد او را بصبر
پس اعاده فرمود و در نوبت سیوم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای برادر من هرگاه چنین
باشد شمشیر خود را بکش و بر دوش خود بنه و میزن قدم بقدم تا زمانی که ملاقات کنی بمن و شمشیر

[illegible]

ازین سخن از برای تو بگویم روزی ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آمدند ابوبکر و عمر
بر در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس درآمد ابوبکر و بعد از آن درآمد عمر و بعد از ایشان درآمد
علی بن ابی طالب پس برافروخته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و گفت ای علی آیا میبینی بحقوق
این دو کس تعالی الله حق تعالی ایشان را بر سیر گردانید امارت تو را بایشان ابوبکر گفت فراموش کردم
یا رسول الله و عمر گفت سهو کردم یا رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود فراموش نکردید و
سهو نکردید و گویا میبینم شما را که ربوده اید حق ملک او را و محاربه خواهید کرد و درین واجبات خواهند
کرد شما را دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و گویا میبینم شما را که مهاجران و انصار بعضی روی
بعضی بشمشیر زنند از برای دنیا و اهل بیت خود را در میان شما مقهور آنها می بینم متفرق در بلاد
و اقطار و این امری است که قضا بآن رفته و گریست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چندانکه اشک
دیده آنحضرت بر محاسن شریفش جاری شد بعد از آن فرمود ای علی الصبر الصبر بر تو باد که صبر
کنی تا زمانی که امر نازل شود پس بتحقیق که ترا چندان اجر خواهد بود در هر روز که احصا آن
نتوانند کرد دو فرشته که اعمال ترا می نویسند پس هرگاه که ممکن شود ترا این امر باید که مجاهده
تو با ایشان بشمشیر باشد و در عمل و کشتن ایشان بعضی بکشی تا زمانی که بحکم خدا و رسول خدا باز گردند
پس بتحقیق که تو بر حقی و اعدا تو بر باطل و همچنین ذریه تو از بعد تو بر حق خواهند بود تا روز قیامت
و از امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلام منقول است که آنحضرت از آبای کرام خود روایت
میفرماید که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود روزی من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بودیم بعد از آنکه
نماز صبح گذارده بودیم بعد از آن حضرت برخواست متوجه شد و من در عقب آن حضرت بودم
و چنین بود که هرگاه حضرت برخواستی که بجائی رود باید مرا باین اعلام میفرمود حضرت هرگاه در جائی
درنگ کردی من بر آنجا میرفتم و از آنحضرت خبر میگرفتم از برای آنکه دل من قرار نداشت بر مفارقت آنحضرت

١٠٣

یکساعت درنگ فرمود حضرت صلی الله علیه و آله با من گفت که من متوجه بجانب عایشه ام حضرت بخانه
عایشه فرمود و من بخانه فاطمه علیها السلام رفتم حسن و حسین در منزل بودند و با ایشان مسرت و
خوشحالی بود و من و فاطمه بشکفتگی ایشان شکفته و مسرور بودیم بعد از آن مرا میل ملاقات حضرت
شد بخانه عایشه آمدم و در کوفتم عایشه پرسید کیستی گفتم ابوالحسن جواب داد که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله در خواب است بازگشتم بعد از ساعتی بازگشتم و در کوفتم عایشه گفت کیست گفتم
علی ام عایشه گفت پیغمبر خدا بر قضای حاجات است بازگشتم و استحیا کردم از در کوفتن بسیار اما در
سینه من اضطرابی بود که صبر بر آن نتوانستم نمود بعد از لحظه بازگشتم و در را چنان کوفتم که پیغمبر
خدا از آن آگاه شد عایشه گفت کیست گفتم علی بن ابی طالب ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
شنید و گفت در از برای او بگشا چون در گشود و من نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمدم فرمود
بنشین ای ابوالحسن تا حکایت کنم ترا از حال خود گفت یا رسول الله تو سخن گوی که سخن شما احسن است
پس فرمود ای ابوالحسن مرا حالتی بود که از تو پنهان میداشتم و آن الم گرسنگی بود و چون بخانه
عایشه درآمدم نزد او طعامی نبود از خدای تعالی درخواستم ناگاه جبرئیل آمد و با وی مرغی بریان
بود نزد من نهاد و گفت خدای تعالی وحی کرد بمن که بردارم این مرغ را و این بهترین طعامهای
بهشت است و از برای تو بیاورم پس حمد بسیار از برای خدای تعالی بجای آوردم و جبرئیل
بازگشت من دست خود باسمان برافراشتم و گفتم بارخدایا میسر گردان از برای من بنده را که او
دارد ترا او دوست دارد مرا و دوست داری تو او را و دوست دارم من او را تا این مرغ را
با من تناول نماید ساعتی درنگ کردم کسی در نکوفت بار دیگر دست برآوردم و همان دعا را تکرار
ساختم پس تو در کوفتی و آواز ترا شنیدم و من سپاس و ستایش حق تعالی بجای آوردم که
ترا بمن رسانید آنگاه من و پیغمبر خدا از آن مرغ خوردیم حضرت صلی الله علیه و آله بمن گفت تو نیز

احوال خود را باز گوی که چون از من جدا گشتی حال تو چون گذشت گفتم یا رسول الله چون از حضرت
مفارقت کردم لحظه با فاطمه و حسن و حسین بودم و بمسرت ایشان مسرور بودم بعد از آن اراده
ملازمت حضرت کردم چون در کوفتم عایشه گفت حضرت در خواب است بازگشتم و بعد از آن لحظه
باز آمدم و در کوفتم عایشه گفت حضرت بر قضای حاجت است بازگشتم و حیا کردم از در کوفتن
بسیار لحظه باز آمدم و در کوفتم و حضرت شنید و مرا رخصت دخول عنایت فرمود حضرت صلی الله
علیه و آله گفت ای عایشه حال برین وجه بود گفت بلی گفت چه برین داشت ترا که منع ابوالحسن
از ملاقات من کردی گفت میخواستم این مرغ را من با حضرت تناول کنم حضرت صلی الله علیه و
آله فرمود این اول کینه نیست در میان تو و علی بن ابی طالب و مرا اطلاع بر خاطر تو داده اند و کینه تو
بعلی بن ابی طالب و مرا خبر داده اند که تو با علی بن ابی طالب قتال و کارزار خواهی کرد عایشه گفت
یا رسول الله زنان چگونه قتال مردان کنند حضرت صلی الله علیه و آله گفت تو البته قتال خواهی کرد
و ترا برین عمل خواهند داشت جمعی از انصار من و البته درین قتال تو چیزی خواهد بود که حکایت
کنند از آن اولان و آخریان و علامت این آنست که تو راکب شیطان خواهی بود و پیش
از آن که بمحلی رسی که قاصد آن باشی امتحان کرده شوی بآواز سگان حوأب که بر تو فریاد زنند
پس تو خواهی که باز گردی چهل نفر از مردمان شما گواهی دهند که این آواز کلاب حوأب نیست
پس بشهری درآئید که اهل آن شهر مددکار شما باشند و آن دورترین شهرهای زمین باشد
باسمان و نزدیکترین شهرهای زمین باشد باب و البته بازخواهی گشت خوار و ذلیل و نخواهی رسید
بانچه قصد کرده باشی و این علی بن ابی طالب آنکسی است که او و معتمدان اصحاب او یاد کرده اند
ترا و ایشان از برای تو بهتر باشند از تو از برای ایشان اسم کند ترا بچیزی که مفارقت کند
میان من و تو در آخرت و آنکس که جدا کند علی بن ابی طالب در میان تو و میان من و بعد از

وفات من پیش از فراق در میان ما خواهد بود پس عایشه گفت یا رسول الله کاشکی من می مردم پیش
از آنکه از من این اعمال صادر گردد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود هیهات هیهات بخدا که آنچه
گفتم واقع خواهد بود و گویا من مشاهده میکنم این احوال را آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله با
امیرالمومنین گفت برخیز ای ابوالحسن که نماز پیشین واجب شده و امر کن بلال را تا بانگ نماز بگوید
پس بلال بانگ و قامت گفت و حضرت نماز گذارد و ما با آنحضرت نماز گذاردیم و در مسجد توقف
فرمود آن قدر که میخواست **فصل** در احتجاج امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام
در آنچه متعلق است بتوحید خدای تعالی و تنزیه او از صفات نقص و آنچه لایق نیست بجلال او
از صفات مصنوعین از جبر و تشبیه و رؤیت و آمدن و رفتن و تغیر و زوال و انتقال از حالی بحالی
در اثنای خطب و در مجاری کلام و مخاطبات و محاورات او علیه السلم امیرالمومنین علیه السلم
میفرماید ستایش مر خداوندی را که نرسند بمدحت او گویندگان و احصا نکنند نعمت او را
شمارندگان و ادا نکنند حق او را جهدکنندگان آن خداوندی که درنیابد او را دوری
همتها و نرسد باو غواصی فطنتها آن خداوندی که نیست مر صفت او را حدی محدود و نیست
مر او را نعتی موجود و نه وقتی معدود و نه اجلی ممدود آفرید خلایق را بقدرت خود و پراکنده
گردانید ریاح را برحمت خود اول دین معرفت اوست و کمال معرفت او تصدیق به اوست و
کمال تصدیق به او توحید اوست و کمال توحید او اخلاص از برای اوست و کمال اخلاص از برای
او نفی صفات است از او بشهادت آنکه هر صفت غیر موصوف است و بشهادت آنکه هر موصوف
غیر صفت است پس آنکه وصف کرد خدای تعالی را پس بتحقیق که مقرون ساخت او را بصفت
و آنکس که مقرون ساخت او را بصفت تعدد در وی پدید کرد و آنکس که دوی در وی پدید
کرد او را صاحب جزو گردانید و هر که او را صاحب جزو گردانید جاهل بمعرفت اوست و آنکس که

اشارت کرد بان پس بتحقیق که حد کرده است او را و آنکس که حد کرده است او را پس بتحقیق که
شماره کرده است او را و هر که گفت او در چه چیز است پس او را در ضمن چیزها نهاده باشد
و هر که گفت او بر چه چیز است پس خالی کرده باشد چیزها را از او هست نه از حدوث
موجود است نه از عدم با همه چیز است نه بمقارنه ذات بل باحاطه علم و غیر هر چیز است بجدایی
کننده است نه بحرکات و آلات بیناست از آن زمان باز که هیچ مخلوقی نبود که منظور الیه
بها و یکتاست از آن زمان باز که هیچ کسی نبود که انس گیرد باو و در وحشت نبود از برای
نبودن آنکه انس گیرد بان آفرید خلق را آفریدنی و ابتدا کرد ابتدا کردنی بی اندیشه که جولان
دهد او را و بی تجربه که حاصل کرده باشد از تکرر مشاهده چیزها و نه جنبشی که نو پدید آورده باشد
و نه توجه نفسی که مضطرب بوده باشد در آن حوالت کرد چیزها را بوقتهای آن و ملایمت نهاد در میان
طبایع مختلفه اشیا و پدید آورد طبیعتهای ایشان را و ملازم گردانید آن طبایع را بشخصهای اشیا
در حالی که عالم بود بان پیش از ابتدای اشیا و محیط بود بحدود و انتهای اشیا و در خطبه
دیگر میفرماید اول عبادت خدای تعالی معرفت اوست و اصل معرفت او توحید است و نظام
توحید او نفی صفات است از او برتر است از آنکه حلول کند در وی صفات بگواهی عقول بر آنکه هر چیز که
حلول کند در وی صفات مصنوع است و بگواهی عقول بر آنکه حق تعالی صانع است و مصنوع نیست
بمصنوعات خدای تعالی استدلال کرده میشود بر او و بعقول اعتقاد کرده میشود بمعرفت او و بفکر
ثابت میشود حجت او آفرید خلق را دلیل بر نفس خود پس ظاهر گردانید بان ربوبیت خود را او واحد
فرد است در ازلیت خود و قبلی نیست در معبودیت خود و ثانی نیست در ربوبیت خود بقصد
نهادن ضد او در میان اشیا منتفی دانسته شد که او را ضدی نیست و بمقارنت نهادن
او در میان اشیا مقارنه دانسته شد که او را قرینی نیست و در خطبه دیگر فرمود دلیل او آیات

اوست و وجود او اثبات اوست و معرفت او توحید اوست و توحید او تمیز اوست از خلق
او و حکم تمیز او از خلق مباینت در صفت است نه جدایی بعزلت او پروردگار است
نه پرورش یافته آفریده شده آنچه متصور شود پس او خلاف آن است بعد از آن فرمود معبود
اله شناخته شده بذات خود او آنکسی است که دلالت کننده است بدلیل بر خود و رساننده است
بمعرفت خود و در خطبه دیگر میفرماید شامل او نمیشود هیچ حدی و شماره کرده نمیشود
بهیچ شماری آنچه محدود میشود نفس ادوات است و آلات اشارت بآلات توانند بود و بآلات
ظاهر میگردد صانع تعالی بر عقول و بآلات ممتنع میشود از نظر عیون جاری میشود بر او حرکت و سکون
و چگونه حادث شود در او آنچه او احداث کننده اوست خداوندی است که نمیگردد از حالی بحالی و
عدم و افول رو بروی او نیست نزاید تا مولود باشد و نزاییده تا محدود شود و منزه است از آنکه فرا گیرد
فرزند را و پاک و مطهر است از ملاقات زنان نمیرسد باو اوهام مردمان پس اندازه کند
او را و درنمی یابد او را حواس پس احساس کند او را نمی ساید او را دستهای مردمان تا مساس
کند او را متغیر نمیشود بحالی و پوسیده و کهنه نمی گرداند او را سالها و روزها و تغیر نمیدهد او را روشنی
و تاریکی و موصوف نمیشود بجزوی از اجزا و نه بجوارح و اعضا و نه بعرضی از اعراض و نه بغیریت و ابعاض
و موصوف نمیشود بحد و نهایت و نه بانقطاع و غایت و نیست که در اشیا درآمده باشد و نیست که از
اشیا خارج شود خبر میدهد نه بزبان و جوارح و میشنود نه بگوش و آلات میگوید نه بلفظ و حفظ
و حفظ میکند نه بحفظ میخواهد نه باضمار دوست میدارد و نه برقت قلب و دشمن میشود و غضب میکند نه
بمشقت میگوید از برای آنچه خواهد که بشود کن یعنی بشو پس موجود میشود نه بآوازی که بگوید و نه بصدایی
که شنیده شود و بتحقیق که نیست کلام حق تعالی مگر فعل او که ایجاد میکند آنچه را که نبود پیش
از آن موجود و اگر قدیم بودی معبود دوم می بود و نتوان گفت او را که موجود شد بعد از آنکه

پس جاری شد بر او صفات محدثات پس نباشد میان او و میان محدثات جدایی و نباشد
او را بر محدثات فضلی برابر شوند مصنوع و صانع و مساوی شوند مبتدع و مبدع آفرید خلایق
را بی آنکه مثال و صورت آن در موجودی پیش از آن بوده باشد و استعانت نکرد در
آفرینش بیکی از مخلوقات خود و بیافرید زمین را و نگاه داشت از برای اشتغال و قرار داد
آن را و حال آنکه بی قرار بود و باز داشت از برای قوایم و برافراشت بی ستون و نگاه داشت
آن را از اعوجاج و باز داشت آن را از تهافت و انفراج و کوههای بلند را میخ آن گردانید و
چشمها در آن بگشود و گودها افکند رودخانها را پس خرابی نیافت بنا کرده او و ضعفی نرسید
قوت داده او را و او ظاهر است بر زمین بسلطنت و باطن است از برای زمین بعلم و معرفت عالی
و متعالی است بر هر چیزی بجلال و عزت خود فوت نمیشود از او چیزی که طلب کند او را و امتناع
نمی تواند نمود از او چیزی که غالبیت جوید بر او خاضع میشوند اشیا از برای او و ذلت و مسکینی
می نمایند از برای عظمت او و استطاعت ندارند آنکه بگریزند از سلطنت او و کفوی نیست که مکافی
او باشد و نظیری نیست که مساوی او باشد نیست کننده زمین است بعد از وجود آن و نیست
فانی گردانیدن دنیا بعد از ابداع و اختراع او عجبتر از آفریدن اول و انشاء آن و چون جمیع
نباشد و اگر اتفاق کنند همه حیوانات از انس و جن و طیر و بهایم و انواع و اصناف ایشان
زیرک و غیر زیرک که بیافرینند پشه را هرگز قدرت بر آن نتوانند یافت و نخواهند دانست که
راه آفریدن آن چگونه است و متحیر خواهد بود عقل ایشان در آن و خواهند دانست که او را
قدرت بر آن نیست و اقرار بعجز از آفریدن آن و اظهار ضعف و ناتوانی در نیست گردانیدن آن
خواهند نمود و آنکه حق سبحانه و تعالی بعد از فنای دنیا یگانه و یکتا خواهد بود و هیچ موجودی با او
نخواهد بود همچنانکه پیش از ایجاد موجود است تنها و یگانه بود و معدوم شود نزد عدم زمان

اجال و اوقات و زایل گردد سال و ماه و دقایق و ساعات پس نماند هیچ چیزی مگر خداوند
واحد قهار که بازگشت همه امور با وست هیچ قدرتی نبود زمین را در ابتدای و انشای نمود آنرا
و در هنگام افنای آن بازگشت همه امور با وست هیچ قدرتی نبود زمین را در زمان آفرینش او
و انشای نمود آنرا و در هنگام افنای آن و اگر قادر بر انشای بودی دایم بودی بقای او هیچ
گران نیست بر او آفرینش چیزی هرگاه خواهد که بیافریند و دشوار نیست برو نگاه داشت انچه
آفریده باشد و نیافریده است موجودات را از برای اکراه و غلبه غالبی بر و دیا و
بواسطه خوف زوال و نقصان و نه از برای استعانت بر اضداد و نه از برای ارفع یا در ملک
و سلطنت او و نه از برای مکاثره شریک و نه از برای وحشت تنهایی تا خواهد که انس گیرد بان
باز حق تعالی افنای آن میکند بعد از وجود نه از برای انکه ملال یافته در تبدیل و تصریف ان و نه
از برای راحتی که باو میرسد و نه از برای گرانی که در ایجاد و مشقت گردانیده آنرا بقدرت خود و بعد از ان
اعاده میکند آنرا بعد از فنای آنکه او را حاجتی باو باشد و نه از برای استعانت بر بعضی
و نه از برای انصراف از حال وحشت بحال استیناس و نه بجهل و عمی بحال علم و معرفت و نه از
برای التماس از فقر و حاجت بغنا و نه از ذل و ضعت بعز قدرت و در خطبه دیگر منقول
حمد خداوندی را که در نمی‌یابد او را حواس و احاطه نمی‌کند او را مشاهد خلایق و نمی‌بیند او را
نواظر و پنهان نمی‌کند او را سواتر که دلالت کرده است بر قدم خود بحدوث خلایق و
بحدوث خلایق بر وجود خود و ازلی است که همتا فنا نیست در میان و منزه است از ظلم
بر بندگان و عادل است در خلق خود و عادل است بر ایشان در حکم خود گواهی میدهد
بحدوث اشیا بر ازلیت خود و احداث بارزوی عجز خود و دوام ثابتی زیاده و قایم است
نعمد میرسد او را ادراک نشانه او و گواهی میدهند از برای او مضرات با حضور او

و انفعال از آن [illegible] بر حق تعالی [illegible] و دو [illegible] و یکی

بزرگی او با متدادی که او را نهایت باشد تا بزرگی او جسمانی باشد بلکه بزرگی او به بزرگی
شان است و تعظیم سلطان و در بعضی خطب است که لال نمود و همچنین حق تعالی بعجایب مخلوقات
او از اصناف حیوان و غیر آن و فرمود اگر فکر کنند در عظم قدرت او و جسیم نعمت او
هرآینه براه حق باز گردند و خایف شوند از عذاب حریق اما دلهای ایشان علیل و دیدهای ایشان
کلیل است آیا نظر نمیکنند در کوچکترین آنچه آفریده است که چگونه محکم گردانیده است آفرینش
آنرا و بر هم نشانیده ترکیب آنرا و شکافته است از برای او چشم و گوش و استخوان و گوشت
و بر هم اتصال داده اما نظر میکنند در مور کوچک و در کوچکی جسم او و لطافت هیئت او و باریکی
اجزای آن که نمی‌گنجد بدیدن نظر آنرا در هوا نیافت چگونه میرود بر روی زمین و چگونه رزق خود را
می‌شناسد و دانه‌ها را از برای ذخیره بجایهای برد و آنرا در مستقر خود آماده میگرداند و جمع میکند در
گرما از برای هنگام سرما و متکفل رزق اوست و در وقت حاجت باو میرساند غافل نیست از و
حضرت منان و محروم نمیگرداند او را دیان و اگر فکر کنند در مجاری خوردن و در بلندی علو و اسفل
آن و آنچه در اندرون اوست از دل و جگر و کلیه و معده و امثال آن و آنچه در سر اوست
از چشم و گوش و بینی هرآینه عجایب صنع او متحیر مانند بزرگوار خداوندی که بر پا داشته است او را
بقوایم او و بنا کرده است او را بدعایم او شریک نیست او را در آفرینش آفریده و مددکاری نمیکند او را
هیچ توانندهٔ و اگر بروند در راههای فکر و اندیشه دلالت کند ایشانرا دلالت کننده مگر
بر آنکه آفریننده مور آفریننده دیگر مخلوقات است و بزرگ و کوچک و لطیف و کثیف و ثقیل
و قوی و خفیف و ضعیف در آفرینش او برابر است و آفرینش آسمان و زمین و آب و باد و آتش
یکسان است پس نظر کنید در آفرینش آفتاب و ماه و اختلاف شب و روز و تفجیر بحار و کثرت
جبال و تلال و قلال و تفرق لغات و السن مختلفات پس وای بر آنکس که انکار کند

چنین مقدری را و جحود نماید چنین مدبری را و گمان برد آنکه ایشان مانند گیاه اند که بخود
رسته‌اند و اختلاف صور ایشانرا صانعی نیست و گمان برند که برین دعوی حجتی نیست و
از برای تحقیق آن راهی نه مرکبی ثابتی نباشد و جنایت بی جانی معقول نشود و اگر خواهی تفکر
کن در ملخ که چگونه آفریده است از برای او دو چشم سرخ و دو حدقه منور قمرآسا و
گردانیده است از برای او سمع خفی و گشاده است از برای او دهنی سوی و گردانیده است
از برای او حس قوی و دو دندان دراز و ریش برنده و دو پای چند اهل زرع از ایشان تعطل
و ترسانند و استطاعت بر دفع ایشان ندارند و اگر اتفاق کنند که ایشانرا از زرع بیرون کنند نمی
توانند پس بسیار خیر است خداوندی که خاشع و خاضع اند او را هرکه در آسمان و زمین است
بطوع و کره و بر خاک او می‌سایند روی و پیشانی مرغان مسخر امروی اند آفریده است ایشانرا از
مختلفه و قوایم ایشانرا مختلف داشته از تر و خشک و قوت ایشانرا تقدیر فرموده و اجناس
ایشانرا احصا نموده این غراب و این عقاب و این حمام و این نعام هر یک را بنام خود خوانده
و کفیل رزق او گشته ابرهای گران بار را آفریده تا باران در دشت و دانه بر زمین ببارد و
ارزاق ایشانرا از زمین بیرون آورد و آورده اند که روزی قافله از قوافل روم بمدینه
آمدند در عهد ابوبکر علیه اللعنه و در میان ایشان راهبی بود از راهبان نصاری آن
راهب بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و با او شتری بود از طلا و نقره ابوبکر انجا حاضر
با جماعت مهاجر و انصار راهب بر ایشان در آمد و تعظیم و تکریم ایشان نمود و در روی
هر یک نگریست بعد از ان گفت کدام از شما خلیفه پیغمبر خود اند و امین دین او پس اشاره
با بوبکر کردند گفت ای شیخ نام تو چیست گفت نام من عتیق است گفت هیچ نام دیگر هست
ترا گفت آن کذاب که صدیق گفت تو صاحب من نیستی ابوبکر گفت حاجت تو چیست گفت

من از بلاد روم آمده ام و آورده ام یک شتر بار از طلا و نقره تا سوال کنم از امین این امت از
مشکلات خود اگر جواب دهید مرا از آن ایمان آورم و فرمان برداری کنم شما را باشد و دهید
و این مال را در میان شما قسمت نمایم و اگر عاجز آیند از جواب باز گردم و بر دین خود باقی باشم ابو
بکر گفت از مشکل خود سوال کن راهب گفت از مشکل خود سوال کنم تا از شما امان یابم از قهر و استیلای شما
ابوبکر او را امان داد پس راهب گفت خبر ده مرا از چیزی که نیست آن چیز از برای خدای تعالی و
نیست آن نزد خدای تعالی و نمی‌داند او را خدای تعالی ازین سخن رعشه بر بدن ابوبکر علیه اللعنه افتاد
و از جواب عاجز آمد پس ازانکه گفت تا عمر را حاضر ساختند عمر آمد و بر پهلوی او نشست ابوبکر با راهب
گفت از وی سوال کن راهب چون در وی نگریست با وی آن گفت که با ابوبکر گفته بود و سوال را اعاده
کرد و عمر نیز از جواب عاجز آمد بعد از ان عثمانرا طلب نمود و در میان عثمان و راهب آن گذشت
که در میان راهب و عمر گذشته بود و عثمان نیز از جواب عاجز آمد و راهب زبان طعن بر ایشان گشود
سلمان رضی الله عنه برخواست و نزد امیرالمؤمنین علیه السلم آمد و آنحضرت با امام حسن و امام حسین
در صحن خانه نشسته بود و حکایت مجلس باز گفت امیرالمؤمنین علیه السلم برخواست و بیرون آمد و امام
حسین با او بودند و بمسجد تشریف آورد چون امیرالمؤمنین را علیه السلم دیدند شادمان شدند
و تکبیر و تحمید حق تعالی بجای آوردند و تمامی برخواستند و باستقبال آمدند و چون امیرالمؤمنین علیه
السلم بجای خود نشست ابوبکر با راهب گفت این زمان سوال کن ای راهب که این مرد صاحب تست و
مشکل گشاینده تست راهب روی با میرالمؤمنین علیه السلم آورد و گفت نام تو چیست امیرالمؤمنین
علیه السلم فرمود نام من نزد یهود الیا است و نزد نصاری ایلیا و نزد پدرم علی و نزد مادرم حیدره
گفت ترا چه منزلت است نزد پیغمبر خود امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود برادر من و پسر عم منست راهب گفت تو
مصاحب منی بحق عیسی بن مریم خبر ده مرا از چیزی که نیست آن از برای خدای تعالی و نیست آن نزد

خدای تعالی و نبیدانند او را خدای تعالی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بسعقلت علی خیر یومی تا
کار رسید، و اما آنچه نیست از برای خدای تعالی آنست که خدای تعالی یکتاست و او را زن و فرزند
نیست، و اما آنچه نیست نزد خدای تعالی ظلم و ستم است، و اما آنچه نمی داند خدای تعالی آنست که خدای
تعالی از برای خود شریکی نمی داند در ملک، پس یهودی برخاست و زنار بگسیخت و دست مبارک امیر المؤمنین
علیه السلام را ببوسید و گفت گواهی میدهم بوحدانیت حق تعالی و بآنکه محمد پیغمبر خداست و آنکه تو خلیفه
پیغمبری و امین است و معدن علم و حکمت و منبع عین حقی، ترا اینچنین خوانده ام نام ترا در توریت الیا
و در انجیل ایلیا و در قرآن علیا و در کتب سابقه حیدر و ایشام ترا بعد از پیغمبر خدا وصی و وزیر ولی
و ولی تو تو احق در این مجلس از غیر خود، پس خبر ده مرا از حال خود و حال قوم خود، پس امیر المؤمنین
جواب مجمل فرمود، و آنگاه گفت مال را تمامی دهیم و تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام کرد، و آنحضرت مال را در حال
بر فقرا و مساکین مدینه قسمت فرمود و حوایج بعضی محتاجان را کفایت کرد و آن بسعادت اسلام
رسیده متوجه منزل و اهل خود گشت، و روایت که روزی بامیر المؤمنین علیه السلام رسید که قومی از اصحاب
او حرص در معنی عدل و جور دارند، حضرت صلی الله علیه و آله بیرون فرمود و بر منبر برآمد و بعد از
حمد و ثنای حق تعالی فرمود ای مردمان تحقیق که حق سبحانه و تعالی چون امر بمخلوقات
خواست تا ایشان را بآداب رضیه و اخلاق شریعه باشند پس آنست که ایشان برین کامل
نخواستند بود مگر وقتی که بدانند که آنچه ایشان را فایده مند دانچه ایشان را مضرت است، و این معرفت
نبود مگر بامر و نهی، و امر و نهی مجتمع نمی شد مگر بوعد و وعید، و وعد متصور نبود مگر بترغیب و وعید نبود
مگر بترهیب و ترغیب صورت نداشت مگر بمشتهیات نفس و مستلذات آن، و ترهیب نبود مگر بضد
آن، پس بیافریند ایشان را در دار دنیا و نمود ایشان را بعضی از آلام دنیا تا استدلال کنند بآن بر آلام
اخروی که آن آلام خالصه است که او را هیچ امتزاجی بالذات نیست، و آن آتش دوزخ است و

وجود

وجود بعضی لذات باشند تا استدلال کنند بر لذات اخروی که لذات خالصه است که او را هیچ
امتزاجی با آلام نیست زیرا که نعیم دنیا مخلوط بمحنت اوست و سرور آن ممزوج بکدورت آن، آورده
اند که چون این حدیث از امیر المؤمنین بجاحظ رسید که یکی از مشاهیر بلغاست گفت این کلمه
جامعه ایست که تدوین کرده اند از مردمان در کتب خود و درآورده اند در محاورات خود
این کلمه ایست که ویرا نظیر و عدیلی نیست، گویند که چون ابو علی جبائی این سخن شنید گفت راست
گفته است جاحظ و این حری است که احتمال زیاده و نقصان ندارد، و روایت کرده شده است
از امام ابو الحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلام در رساله او با اهل اهواز در نفی جبر و تفویض که
مردی با امیر المؤمنین علیه السلام گفت خبر ده مرا از خروج ما جانب شام آیا بقضا و قدر خدای
تعالی است، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای شیخ ما بر نیامدیم بر هیچ بلندی و فرو نرفتیم در هیچ
زمین پستی مگر بقضای خدای تعالی و قدر او، آن مرد گفت پس نمی بینم از برای خود هیچ اجری
نزد ای امیر المؤمنین، علیه السلام فرمود بلی شما را ثواب عظیم در این سفر است در رفتن شما و آمدن شما
در آمدن و رفتن مکره نبودید، آن مرد گفت چگونه مکره نباشیم و حال آنکه قضا و قدر ما را باین آورده اند
و از قضا و قدر بود این سیر ما، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شاید که تو ادراک کرده قضا را لازم و قدر محتوم و اگر
قضا لازم و قدر محتوم باشد هر آینه باطل شود ثواب و عقاب و ساقط گردد وعد و وعید و امر
از خدای تعالی و نهی از وی صحیح نباشد گستاخی و نه محمدت محسن و نه مذمت فاسق بر خداوند و اولی باشد
و نه محسن اولی باشد بثواب و احسان از گناهکار و نه گناهکار اولی باشد بعقوبت از محسن
این سخن اخوان عبده اصنام و جنود شیطان و خصمای رحمن است و شهدا زور و بهتان و اهل
عمی و طغیان است، این قدریه و مجوس این امت اند، تحقیق که خدای تعالی امر کرد باستطاعت و نهی
کرد از راه تحذیر، عصیان نکنند خدا را در حالی که مغلوب باشند و طاعتی نکنند در حالی

[illegible]

که مغلوب باشند و طاعتی نکنند در حالی که مکره باشند، و ارسال نکرده پیغمبران را بلهو و نفرستاد
قرآن را عبث، و نیافریده آسمان و زمین را و آنچه در میان ایشان است باطل، آن گمان آنکسان است
که کافر شده اند، پس وای آنکسان که کافر شده اند از آتش دوزخ، بعد از آن بر ایشان آیه وقضی
ربک ان لا تعبدوا الا ایاه خواند، یعنی و حکم کرده است پروردگار تو آنکه نپرستند شما مگر او را، راوی
میگوید آن مرد برخاست و روانه شد و با سرور تمام میگفت: انت الامام الذی نرجو بطاعته
یوم النشور من الرحمن رضوانا، یعنی تو آن امامی که امید میداریم بغفران پروردگاری تو در
روزی که زنده کرده اند مردگان را از قبر از خداوند رحمن رضا و غفران را، اوضحت
من دیننا ما کان ملتبسا، جزاک ربک عنا فیه احسانا، روشن کرده ای از دین ما آنچه را
پوشیده و مشتبه بود، جزا دهاد ترا پروردگار ما در دین نیکوئی را، فلیس معذرة فی کل فاحشة
قد کنت راکبها فسقا و عصیانا، و نیست که معذوری از هر گناه که تو آنرا اکتساب کرده از روی فسق
و از روی عصیان، و روایت کرده اند که آن مرد گفت پس چیست آن قضا و قدری که تو ذکر کردی، امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود آن امر بطاعت است و نهی از معصیت و تمکین از افعال حسنه و ترک معصیت و معونه کاری
بر قربت بخدای تعالی، و خذلان از برای آنکه معصیت کند، و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب
همه اینها قضای حق تعالی است در افعال ما و قدر اوست از برای اعمال ما، و اما غیر این پس گمان
مبر آنرا زیرا که این گمان باطل میگرداند اعمال او را، و روایتی است که از حضرت صلی الله
علیه و آله سوال کردند از قضا و قدر، در جواب فرمود مگوئید که حق تعالی همه کارها بایشان
واگذاشت پس سستی در کار او پدید آورده باشید، و مگوئید که جبر کرد ایشان را بر معاصی
او را ظالم دانسته باشید، و لیکن بگوئید خیر بتوفیق حق تعالی است و شر بخذلان او و در هر دو
علم سابق الهی است، روایت کرده اند اهل سیر که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت

یا امیر المؤمنین

یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از خدای که پرستش میکنی آیا دیده او را، امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود نیستم که پرستش کنم خدای را که ندیده باشم او را، مرد گفت ای امیر المؤمنین چگونه
دیده او را، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ندیده است او را چشمها بمشاهده عیان و لیکن
دیده است او را دلها بحقایق ایمان، معروف است بدلالات و موصوف است بعلامات، قیاس
کرده نمیشود بمردمان و دریافته نمیشود بحواس، پس آن مرد برگشت و میگفت الله اعلم حیث
یجعل رسالته، یعنی خدای تعالی داناتر است بجائی که میگرداند پیغمبری را، و روایت کرده
شده است که بعضی احبار یهود نزد ابو بکر علیه اللعنه آمدند و گفتند تو خلیفه پیغمبری، راست گفت
یهودی گفت ما در توریه چنین یافته ایم که خلفا علمای امت می باشند، پس خبر ده مرا که خدای
تعالی در کجاست آیا در آسمان است یا در زمین است، ابو بکر علیه اللعنه گفت در آسمان بر عرش
است، یهودی گفت پس چنین می بینم که زمین خالی باشد از او و درین قول چنین می یابم که خدای
تعالی در مکانی باشد دون مکانی، ابو بکر گفت این سخن زندیقان است که میگوئی دور شو
از من و اگر نه بکشتنه میشوی، یهودی برفت و تعجب از دانش خلیفه اسلام می نمود، پس ملاقات
کرد امیر المؤمنین علیه السلام را و گفت چنین سوال کردم از خلیفه شما و او چنین در جواب
گفت، امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای یهودی جواب بشنو، تحقیق که خدای تعالی آفریننده مکان
است پس چگونه او را مکان باشد، او منزه است از آنکه احاطه کند او را مکان، و او
در همه مکان است نه بمجاورت بلکه حق تعالی علم او محیط است بمکان، و آنچه او را مکان
باشد، و خالی نیست چیزی از تدبیر حق تعالی، و من خبر میدهم ترا بآنچه آمده است در کتابی
از کتابهای شما که تصدیق میکند آن چیزی را که ذکر کردم اگر بدانی آنرا، آیا ایمان میآوری
یهودی گفت بلی، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آیا نیستید شما که می یابید در بعضی کتب خود که

موسی بن عمران روزی نشسته بود ناگاه ملکی آمد از جانب مشرق گفت از کجا می آیی گفت از پیش
حق تعالی می آیم بعد از آن ملکی آمد از جانب مغرب رسید از کجا می آیی گفت از پیش حق تعالی
بعد از آن ملکی آمد از آسمان هفتم می آیم از پیش حق تعالی و بعد از آن ملکی آمد از ارض سفلی و
گفت از پیش حق تعالی می آیم موسی علیه السلم گفت پاک و منزه است خداوندی که خالی نیست هیچ مکانی
از وجود او و مکانی نزدیکتر از مکانی نبود گفت گواهی میدهم که این سخن حق روشن است و تو
احق بمقام پیغمبر خودی از آنکه کسی استیلا یافته بر آن شیعه روایت کرده است که روزی امیر المؤمنین
علیه السلم از مردی شنید که میگوید بخدای که هفت طبقه آسمان حجاب اوست امر فرمود تا او را تازیانه
زدند بعد از آن فرمود وای بر تو خدای تعالی از آن ارفع است که پوشیده شود از چیزی
یا چیزی او را بپوشد منزه است خدای تعالی از آنکه احاطه کند او را مکانی و پوشیده
شود بر او چیزی از آسمان و زمین پس مرد گفت کفاره این سوگند بدهم یا امیر المؤمنین
گفت تو سوگند بخدای تعالی یاد نکرده تا لازم شود بر تو کفاره سوگند تو از امام همام ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم مرویست که روزی حبری از احبار یهود نزد امیر المؤمنین
علیه السلم آمد و گفت ای امیر المؤمنین کی پیدا شده پروردگار تو امیر المؤمنین علیه السلم فرمود
وای بر تو کی نبود تا توان گفت که کی پیدا شد پروردگار من پیش است از پیش بی پیشی و پس از
هر پس خواهد بود بی پس هیچ غایتی و نهایتی نیست غایت او را منقطع شده غایات نزد او پس
او منتهای هر غایتی است آن مرد گفت تو پیغمبری ای امیر المؤمنین حضرت علیه الصلوة و السلم
فرمود وای بر تو من بنده از بندگان محمد صلی الله علیه و آله

و احتجاج امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلم بر بعضی از احبار یهود که کتب و صحف خوانده
بودند در معجزات حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله و سلم و در بسیاری از فضایل آنحضرت

[illegible]

روایت کرده اند از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلم و آنحضرت از پدر خود روایت کرده
و آنحضرت از آبای کرام خود تا امام حسین علیهم السلم که فرمود یهودی از اهل شام و حبری از احبار
ایشان که عالم بتوریت و انجیل و صحف انبیا بود و عارف شده بود بدلایل ایشان بمجلسی
آمد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا بودند و در میان ایشان امیر المؤمنین علیه السلم
بود و ابن عباس و ابو معبد جهنی و گفت ای امت محمد نگذاشته اید از برای هیچ پیغمبری
درجه و نه برای هیچ رسل فضیلتی مگر که آنرا از برای پیغمبر خود ثابت گردانیده اید هیچ جواب
خواهید داد اگر سؤال کنم از آن پس قوم در تأمل شدند امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم فرمود
نداده خدای تعالی هیچ پیغمبری را درجه و هیچ رسلی را فضیلتی مگر که جمع کرده است آنرا
در محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر فضایل زاید بر آنها داده محمد را صلی الله علیه و آله یهودی
گفت پس هیچ جواب خواهی داد امیر المؤمنین علیه السلم گفت بلی و ذکر خواهم کرد از برای
پیغمبر خدا این قدر فضایل که دیده مؤمنان بآن روشن شود و دلیل شوند بشک گشتگان
و از فضایل آن بتحقیق که حضرت رسالت منقبت هرگاه که ذکر میکرد از برای خود فضیلتی میفرمود
و مرا این فخری نیست و من ذکر خواهم کرد از برای پیغمبر خود فضایل نه از آنکه عیبی باشد بعضی
از برای انبیا علیهم السلم ولکن شکر حق تعالی باشد بر آنچه عطا فرموده محمد را صلی الله
علیه و آله مثل آنچه عطا فرموده پیغمبران را و زیاده بر آن فضایل یهودی گفت حق تعالی
ملایکه را بسجده آدم فرمود چون تعظیمی محمد را کرد امیر المؤمنین فرمود حق تعالی محمد را از آن تعظیم
زیاده کرد زیرا که اگر حق تعالی امر فرمود ملایکه را بسجده آدم آن سجده طاعت نبود بلکه عبادت
بود از ایشان بفضیلت آدم و محمد را داد آنچه افضل از آن بود بتحقیق که حق تعالی صلوات
بر محمد فرستاده در مقام جبروت خود و ملایک را امر فرمود که صلوات فرستند و مؤمنان را

مکلف داشت تا صلوات فرستند بر او از برای اظهار فضیلت و رحمت او بر محمد صلی الله علیه و آله
این زیاده است از فضیلتی که بآدم داده بود یهودی گفت خدای تعالی بآدم بازگشت و توبه
او را قبول کرد بعد از خطیه او و گناه او را آمرزید امیر المؤمنین علیه السلم فرمود چنین بود اما
حق تعالی محمد را عطیه داد زیاده از این در حق او فرمود لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
یعنی تا بیامرزد از برای تو هرگاه که از پیش بوده باشد و از پس آنکه از محمد ترک اولی بظهور آید
و طلب توبه و آمرزش نماید حق تعالی این عنایت فرمود یهودی گفت حق تعالی ادریس را رفع
منزلت کرد و فرمود و رفعناه مکانا علیا یعنی منزلت او را ارفع داشتیم بجای بلند و طعام داد او را
از تحف بهشت بعد از وفات او امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را فاضلتر از این
عنایتی فرمود آنجا که میفرماید و رفعنا لک ذکرک یعنی و برافراشتیم از برای تو نام نیک ترا و بس
است محمد را چنین رفعتی از جانب حق تعالی و اگر طعام داد ادریس را از تحف جنت بعد از وفات
او پس بتحقیق که طعام داد محمد را در دنیا روزی محمد صلی الله علیه و آله از گرسنگی نهایت مضطر بود
جبرئیل علیه السلم و خانی آورده از بهشت که در او تحف بهشت بود و آن خوان و آن تحف در دست
محمد صلی الله تسبیح و تکبیر و تحمید مشغول بود و محمد صلی الله علیه و آله از آن تناول کرد و تسبیح و تکبیر
و تحمید مشغول بود و محمد صلی الله علیه و آله خواست که از اصحاب خود بخشاند جبرئیل آنرا گرفت و گفت
خوان مقررات که تناول نکند از این خوان محمد و اهل بیت او صلی الله علیهم زیرا که این تحفه ایست
از تحف بهشت تحفه ساخته است آنرا خدای تعالی و صلاحیت ندارد که از برای غیر پیغمبر یا وصی پیغمبر
از آن تناول فرمود و ما اهل بیت تناول کردیم و من الحال حلاوت آنرا در ذایقه خود می یابم یهودی
گفت نوح علیه السلم صبر کرد در ذات خدای تعالی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود و همچنین صبر کرد
محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خواست از برای قوم خود چون تکذیب کردند او را و از میان خود

[illegible]

بیرون کردند و سنگ باران کردند آنحضرت را و ابو لهب کرد آنچه کرد پس وحی کرد حق تعالی بملک
جبال جاسل نام که کوه را بشکافد و امر محمد صلی الله علیه و آله را برساند بدشمنان فرود آرد پس جبرئیل کوه
برداشت و از محمد رخصت خواست که آنرا بر دشمنان او فرو آورد و ایشانرا هلاک گرداند
محمد صلی الله علیه و آله فرمود من مبعوث شده ام تا رحمت عالمیان باشم بار خدایا هدایت کن
قوم مرا پس بتحقیق که ایشان نمیدانند وای بر تو ای یهودی بتحقیق که نوح چون مشاهده کرد هلاک
قوم خود را محبت قرابت در حرکت آمده فرمود پسر من از اهل منست و تو وعده فرمودی نجات اهل
مرا و حق تعالی فرمود پسر تو از اهل تو نیست بآنجهت که عمل پسندیده ندارد و مراد حق تعالی
آن بود که تسلی کند نوح را در محبت و شفقت قرابتی که از برای فرزند در حرکت آمده بود و
محمد صلی الله علیه و آله چون از قوم خود خلاف و عناد یافت شمشیر انتقام از غلاف کشید و مطلقا
در نیافت او را رقت قرابت و نظر نکرد بایشان الا بعین شفقت یهودی گفت نوح نفرین کرد بر ایشان
و چندان آب از آسمان آمد که همه هلاک شدند امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بلی چنین بود و
دعوت نوح دعوت غضب بود و محمد صلی الله علیه و آله چنین آبی طلب کرد و آن طلب رحمت
بود در وقتی که محمد صلی الله علیه و آله هجرت فرمود بمدینه در روز جمعه که محمد صلی الله علیه و آله بر
بالای منبر بود اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله مدتی است که باران نباریده و در درختها طراوتی
نمانده و برگها از درخت ریخته حضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک برافراشت و در آن وقت
در آسمان مطلقا ابری نبود و باران طلب نمود فی الحال ابری فراهم آمد و چندان باران آمد
که از بسیاری آب قادر نبود هیچ مرد توانایی که از منزلی بمنزلی رود و تا جمعه بدین منوال باران
آمد و در جمعه دیگر که حضرت صلی الله علیه و آله بر بالای منبر بود اهل مدینه گفتند یا رسول الله دیوارها
منهدم شدند و چهارپایان از چرا ماندند و راه آمد شد مسدود گشت حضرت صلی الله

علیه و آله تبسم کرد و فرمود این سرعت ملالت ابن آدم است اللهم حوالینا و لا علینا یا
خدایا بر حوالی ما باران فرست نه بر ما پس دیدند مردمان که باران بر حوالی مدینه می آید و در
مدینه باران نبود و این کرامتی بود از برای محمد صلی الله علیه و آله یهودی گفت هود پیغمبر نصرت
طلب کرد از خدای تعالی بر اعدا خود و حق تعالی بادی فرستاد و دشمنان او را هلاک ساخت
امیر المومنین علیه الصلوة و السلم فرمود حق تعالی محمد را افضل از آن تو ارش فرمود و بخشش که حق تعالی
نصرت داد محمد را صلی الله علیه و آله بر اعدای او به باد در غزای خندق آن زمان که فرستاد بر ایشان
بادی که سنگ ریزها را در چشم و گوش ایشان میکرد و نصرت داد او را بلشکری که نمی دیدند ایشان
آن لشکر را و زیاده گردانید خدای تعالی از برای محمد هشت هزار ملک و بادی که از برای هود آمد باد عقیم
بود و الحمد از برای محمد صلی الله علیه و آله آمد از آمنت و رحمت خواندی که فرمود یا ایها الذین آمنوا
اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اید یاد کنید نعمت خدا را بر شما آن زمان که آمد شما را لشکرها که نمی دیدید شما آنها را یهودی
گفت خدای تعالی از برای صالح شتری از سنگ بیرون آورد تا عبرت قوم او باشد امیر المومنین
علیه الصلوة و السلم فرمود چنین بود اما از برای محمد صلی الله علیه و آله فاضلتر از آن عطا فرمود بتحقیق
که ناقه صالح با صالح سخن نگفت و گواهی نداد از برای او به نبوت و محمد صلی الله علیه و آله روزی
از روزها در غزا بود و اصحاب او نزد او حاضر بودند که ناگاه شتری آمد و نزدیک شد با آنحضرت
و آواز کرد پس خدای تعالی او را ناطق گردانید و گفت یا رسول الله فلانی کار فرمود مرا چندانکه
پیر و ناتوان شدم و اکنون میخواهد که مرا بکشد پس پناه آورده ام از و بجانب تو پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله کس فرستاد و صاحب او را طلب فرمود و گفت این شتر را بآنحضرت بخشد
این شتر را بآنحضرت بخشید و او را در میان شتران گذاشت و همچنین روزی در خدمت حضرت صلی

[illegible]

علیه و آله بودیم اعرابی شتری میراند چون نزدیک شد شتر بزبان در آمد و گفت یا رسول الله
این اعرابی صاحب من نیست او گواه بر ملکیت خود که رانید و صاحب من فلان است و فلان
یهودی مراد زودید یهودی گفت که ابرهیم علیه السلم متفطن و آگاه یافت بر معرفت خدای تعالی
و دلایل بر معرفت خود اقامت فرمود امیر المومنین علیه السلم فرمود چنین بود اما محمد را صلی الله
علیه و آله بهتر از آن عطا فرموده و تنبه و تیقظ یافت بمعرفت حق تعالی و دلایل بر علم و ایمان
خود اقامت فرمود ابرهیم در وقتی متنبه شد که پانزده ساله بود و محمد صلی الله علیه و آله در
سالگی متنبه یافت جمعی از تاجران نصاری که آمده بودند و در اوقات تجارت در میان صفا و مروه اقامت
کرده بودند بعضی از ایشان محمد را صلی الله علیه و آله شناختند بصفت او و نعت او و خبر مبعث او
و آیات او پس گفتند باوی که ای پسر نام تو چیست حضرت صلی الله علیه و آله فرمود نام من
محمد است گفتند نام پدر تو چیست گفت عبد الله گفتند نام این چیست و اشارت کردند بدست خود
فرمود ارض گفتند نام این چیست و اشارت کردند بدست خود باسمان فرمود سما گفتند پروردگار
اینها کیست فرمود خدای تعالی و گفت آیا شما در شک می اندازید مرا در خدای تعالی وای بر تو ای
یهودی محمد صلی الله علیه و آله متیقظ شد بتوحید حق نبوده او قایل لا اله الا الله بود و یهودی گفت
که ابرهیم علیه السلم الزام کرد و اسکات نمود کافر را برهان نبوت خود امیر المومنین علیه السلم
فرمود محمد صلی الله علیه و آله الزام و اسکات مکذب زندگی بعد از موت کرده برهان ذو وقتی
که ابی بن خلف جمحی آمد و با وی استخوان پوسیده بود و گفت که این استخوان را زنده میگرداند
و حال آنکه آن پوسیده باشد خدای تعالی پیغمبر خود را ناطق گردانید بحکم کتاب خود و الزام کرد او را
برهان نبوت و فرمود زنده میگرداند آنکسی که پیدا کرد او را اول بار و او بهمه آفرینش داناست
پس ابی بن خلف ملزم و متحیر بازگشت یهودی گفت که ابرهیم علیه السلم بتهای قوم خود را شکست و غضب

[illegible]

از برای خدای تعالی امیر المومنین علیه السلم فرمود حضرت صلی الله علیه و آله از خانه کعبه سیصد
و شصت بت را شکست و بینداخت و در جزیره عرب هیچ بت نگذاشت غضب از برای خدای
تعالی و بت پرستان را بشمشیر خوار و ذلیل گردانید باز یهودی گفت که ابرهیم علیه السلم
فرزند خود را خوابانید و چسبانید او را بر زمین نهاد تا او را در راه حق قربان کند امیر المومنین
علیه السلم فرمود محمد مصیبتی از آن دشوارتر کشید زیرا که از برای ابرهیم خدای فرستاد
که از آن نجات یافت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم عم خود را حمزه که اسد الله و اسد رسول الله
و ناصر دین وی بود مشاهده کرد که در خاک و خون آغشته و اعضای او مثله کرده بودند و برای صبر
کرد از برای رضای خدای تعالی و از برای تسلیم امر او در همه افعال و فرمود اگر نه آن بودی
که صفیه محزون میشد هر آینه میگذاشتم حمزه را در روز احد تا زمانی که محشور می شد از بطون
سباع و بهایم و از حواصل طیور و اگر نه آن بودی که این سنتی می شد بعد از من هر آینه میکردم
آنرا یهودی گفت ابرهیم را علیه السلم قوم او در آتش افکندند و او صبر کرد در آن و حق تعالی
آتش را بر او برد و سلام گردانید امیر المومنین علیه السلم فرمود بر محمد صلی الله علیه و آله
چنین حالی گذشت در وقتی که در خیبر بود دختری یهودی زغاله را بزهر آلوده و نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرستاد و آن حضرت از آن تناول فرمود حق تعالی آن زهر را که آتش است
در باطن آنحضرت خنک و سلامت گردانید چه زهر سوزاننده است هرگاه که قرار گیرد در اندرون
همچنانکه آتش سوزاننده است باز یهودی گفت یعقوب پیغمبر را خدای تعالی نصیب بزرگ کرامت
فرمود و اسباط را از صلب او گردانید و مریم دختر عمران را از فرزندان او گردانید
امیر المومنین علیه السلم فرمود محمد را بزرگتر از آن اجر داد فاطمه سیده نسا عالمیان را
دختر او گردانید و حسن و حسین را که سیدان شباب اهل بهشت اند فرزندان او گردانید

یهودی

یهودی گفت که یعقوب صبر کرد در فراق فرزند خود تا از اندوه و حزن نزدیک بهلاکت
رسید امیر المومنین علیه السلم گفت چون یعقوب بمشاهده و ملاقات فرزند مستسلی شد و محمد صلی الله
علیه و آله بقبض روح فرزند ابرهیم کرد و از پیش نظرش مرد و آن بر وصاله بود
و پیغمبر فرمود دیده ناک است و غمگین است دل و ما بر تو ای ابرهیم محزون ایم و نمیگوئیم
چیزی که رضای حق تعالی در آن نباشد و تسلیم بود خدای تعالی را در همه افعال او یهودی
گفت یوسف علیه السلم رنج فراق صبر کرد و مدتی در زندان محبوس بود تا معصیتی از او در وجود
نیاید و او را در چاه افکندند و او تنها و وحید در چاه بود امیر المومنین علیه السلم فرمود محمد صلی الله
علیه و آله فراق اهل و اولاد و مال کشید در وقتی که هجرت کرد از حرم خدای تعالی و چون حق
تعالی حزن و اندوه و الم خاطر او را دید خوابی با و نمود مشابه خواب یوسف و حضرت را
صلی الله علیه و آله تسکین داد و بر عالمیان صدق آن را روشن گردانید و فرمود لقد صدق
الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام یعنی هر آینه بتحقیق راست گردانید خدای تعالی
پیغمبر خود را خواب او که بحق دیده بود که هر آینه در می آیید شما در مسجد الحرام و اگر یوسف محبوس
بود در زندان پس بتحقیق که محمد صلی الله علیه و آله محبوس بود مدت سه سال در شعب ابو
طالب که مطلقا ملاقات نمی کردند با او قوم و خویش او و معامله نمی کردند با او و در محنتی
که زیاده از آن متصور نتواند بود و عهد نامه در میان خود بران نوشته بودند خدای تعالی
ارضه را بران گماشت تا کتابتی که ایشان در قطعه رحم نوشته بودند پاره پاره کرد و
اگر یوسف را در چاه انداختند محمد صلی الله علیه و آله در غار محبوس بود و اعادی در مقام قتل
او بودند یهودی گفت خدای تعالی موسی پسر عمران را توریت داد که در حکمت و موعظت بود
امیر المومنین علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله فاضلتر از آن عطای

کرد سوره بقره را عطا فرموده در برابر انجیل و طواسین و طه و حوامیم و نصف مفصل را
عطا فرموده در مقابل توریت و عطا فرمود نصف مفصل را در مقابل زبور و عطا فرمود
بنی اسرائیل و سوره براءة را در مقابل صحف ابراهیم و صحف موسی علیه السلم و زیاده کردانید از برای
محمد صلی الله علیه و آله سبع طوال و فاتحة الکتاب که سبع المثانی و قرآن عظیم است
و کتاب و حکمت داد یهودی گفت حق سبحانه و تعالی سخن کرد با موسی در طور سینا
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی وحی کرد بمحمد نزد سدرة المنتهی مقام او در
آسمان محمود و نزد منتهی العرش مذکور است یهودی گفت حق تعالی القا کرد بموسی علیه السلم
محبتی از جانب خود امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
القا کرد محبتی فاضلتر از آن و از آن محبتها که شریک کردانید نام او را با نام خود پس تمام
نمیشود شهادت وحدانیت او مکر بشهادت بر رسالت او و هیچ آوازی بلند نمیشود بذکر
حق تعالی مکر که بلند میشود بذکر محمد صلی الله علیه و آله یهودی گفت خدا تعالی وحی کرد بمادر موسی
ع بفضل منزلت او نزد حق تعالی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی لطف فرمود
بمادر محمد صلی الله علیه و آله بنام محمد را و او را آگاه کردانید که محمد رسول خداست و اعلام
کرد او را فضل منزلت محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه در خواب دید که او بی گفتند آنکه در بطن تست
سید است چون متولد شود او را محمد نام کن حق تعالی نام محمد را از نام خود بیرون آورده و
حق تعالی محمود است و پیغمبر ما محمد یهودی گفت حق تعالی موسی را بفرعون فرستاد و آیات
بزرگ با او نمود امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه
و آله بفراعنهٔ بسیار فرستاد مانند ابو جهل بن هشام و عتبة بن ربیعه و شیبه و ابو البختری
و نضر بن حارث و ابی بن خلف و منبه و نبیه پسران حجاج و پنج نفر از مستهزءین که ایشان بودند

به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و آن ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود بن عبد یغوث زهری
و اسود بن مطلب و حرث بن طلاطله پس نمود با ایشان آیات بزرگ در آفاق و در انفس ایشان تا روشن
شود از برای ایشان آنکه پیغمبری او بر حق است یهودی گفت حق تعالی انتقام کشید از برای موسی
از فرعون امیر المؤمنین علیه السلم فرمود همچنین انتقام کشید خدای تعالی از فراعنهٔ او اما مستهزءان حق
تعالی فرمود انا کفیناک المستهزءین یعنی بتحقیق که ما کفایت کردیم از برای تو مستهزءان را پس بقتل آورد خدای
تعالی هر یک از ایشان را برنگی بقتلی که مشابه نداشت بقتل دیگری در یک روز و لیکن ولید بن مغیره خواست که تیری که یکی از
مردمان بنی خزاعه انداخته بود بردارد از قفای تیری بزرگ با کحل او آمد و پیچید و بشکافت و کشت مرا خدای محمد
تا زمانی که مرد و اما عاص بن وائل سهمی بیرون رفت از برای حاجتی که او را بود و در آن راه پای او بالای
سنگی نهاد و سنگ از زیر پای او بیرون رفت و پیچید و اعضای او شکسته شد و فریاد میکرد که مرا خدای محمد کشت
تا زمانی که مرد و اما اسود بن عبد یغوث باستقبال پسر خود زمعه بیرون رفت و در سایه درختی فرود
آمده جبرئیل علیه السلم آمد و سر او را گرفت و بر ساق آن درخت میزد او فریاد میکرد و با پسر خود میگفت
منع کن این مرد را از من پسر او میگفت من کسی را نمی بینم غیر از تو بعد از آن فریاد میکرد و میگفت مرا خدای محمد
و اسود بن الحرث دعا کرد بر وی پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای تعالی او را نابینا کرداند و بر پسرش او را
بگریاند در آن روز بیرون رفت بمحلی که او را حاجتی بود و جبرئیل علیه السلم نزد او رفت و برگ
سبزی در دست او بود بر چشم او میزد تا کور گشت و بود تا زمانی که پسرش را رسیده بر بستر مرگ افتاد و
بر او نوحه میکرد تا بمرد و اما حرث بن طلاطله بیرون رفت از خانه خود در آن روز و گرمای
بیابانی سخت بود و متحول شد حبشی چون با اهل خود باز گشت گفت من حرثم غضب کردند بر او اهل او و او را
بقتل در آوردند و اما اسود بن الحرث در آن روز ماهی شور خورد و تشنگی بر وی غالب شد و چندان
آب بخورد تا زمانی که شکمش شکافته شد و بمرد پس همه ایشان در یک روز کشته شدند و سبب آن بود که ایشان

و در آن روز نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند امروز تا پیشین ترا مهلت است اگر باز گشتی از
قول خود و الا ترا بقتل خواهیم آورد حضرت صلی الله علیه و آله بمنزل خود در آمد و در بروی خود بست و بغایت
ملول و محزون بود ناگاه جبرئیل آمد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید برخیز و برسان
بانچه امر کرده شده آن و اعراض کن از مشرکان حضرت صلی الله علیه و آله گفت چگونه کنم با جماعت
مستهزءان که بمن وعده داده اند جبرئیل فرمود ما کفایت کردیم از تو مستهزءان را حضرت
صلی الله علیه و آله با جبرئیل گفت ایشان الحال نزد من بودند جبرئیل علیه السلم اظهار فرمود که هر یک چگونه
کشته شدند و اما بقیه فراعنهٔ ایشان کشته خواهند شد در روز بدر و بهزیمت افتند بقیهٔ ایشان یهودی گفت
که حق تعالی موسی را عصا کرامت کرده بود که اژدها می شد امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی
محمد را فاضلتر از آن عطا فرموده بود روزی مردی طلب ابو جهل بن هشام بود و میخواست که بهای شتری
که با او فروخته بود باز یافت نماید و ابو جهل از ادای آن تعلل داشت و بشرب خمر مشغول بود بعضی از مستهزءان
با وی گفتند که گرا طلب میکنی گفت من عمر بن هشام یعنی ابو جهل را گفت که از او دین است و او از ادای آن تعلل مینماید
گفت میخواهی که دلالت کنم ترا بکسی که حق ترا از او استخلاص نماید گفت بلی گفتند نزد محمد رو که او می تواند که حق ترا از او
باز یافت نماید و پیوسته ابو جهل میگفت کاشکی محمد را بمن حاجتی می بودی تا با وی استهزا کردمی و او را باز
گردانیدمی آن مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت بمن رسیده است که تو می توانی که حق مرا از ابو
جهل بستانی نزد تو آمده ام تا مرا در این کار مددکاری کنی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخواست
و با آن مرد بخانه ابو جهل آمد و گفت ای ابو جهل برخیز و حق این مرد را ادا کن و حضرت صلی الله علیه و آله در آن
روز ابو جهل را گفت او ساخت و در ساعت برخواست و ادا او دین آن مرد را ساخت چون محمد صلی الله علیه و آله
بمجلس خود باز گشت بعضی از اصحاب ابو جهل با وی گفتند از ترس محمد آن دین را بی تعلل ادا کردی گفت وای
بر شما معذور دارید مرا در این امر زیرا که چون محمد صلی الله علیه و آله متوجه من شد از جانب راست او مردان دیدم

که بر دست ایشان حربها بود که درخشان می شد و از جانب چپ او دو اژدها بود که دندانها بهم
میزدند و آتش از چشمهای ایشان بیرون می آمد و چنان دیدم که اگر امتناع میکنم مرا با حربها هلاک
میکنند یا اژدها مرا حرچه میکنند و این زیاده از آن است که موسی علیه السلم عطا فرموده اژدها بود و اژدها
زیاده بر آن هست ملک که بر دست ایشان حربها بود یهودی گفت که حق تعالی موسی را ید بیضا کرامت فرموده
بود امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه از آن بهتر عطائی فرمود هرجا که محمد
صلی الله علیه و آله می نشست نوری از جانب راست و از جانب چپ او درخشان می بود و مردمان آنرا مشاهده
میکردند یهودی گفت که دریا را از برای موسی شکافته اند تا آنکه از برای محمد صلی الله علیه و آله چه بود امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود روزی که با محمد بجنگ حنین رفته بودیم دشمن ما نزدیک شد و ما برود خانه رسیدیم که عمق آن
برابر چهارده قامت آدمی بود گفتیم یا رسول الله دشمن در پای ما است و رودخانه باین بزرگی در پیش ما حال ما بحال
بنی اسرائیل شباهت است که گفتند انا لمدرکون یعنی ما مغلوب دشمن خواهیم شد محمد صلی الله علیه و آله از مرکب فرود
آمده فرمود بار خدایا از برای هر پیغمبری آیه و دلالتی عطا کرده و ما منتظر اظهار قدرت ایم و بر مرکب سوار شد
و از رود خانه بگذشت و مردم با وی از آن رود خانه بگذشتند و سم مرکبان از آب تر نشد یهودی گفت
حق تعالی بموسی سنگی کرامت کرده بود که دوازده چشمه آب از آن جاری بود امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که چون محمد صلی الله علیه و آله بحدیبیه فرود آمد و اهل مکه محاصره آن حضرت کرده بودند اصحاب محمد
صلی الله علیه و آله از تشنگی شکایت کردند و گفتند که ما را باین مرتبه تشنه شده اند که [illegible]
رسیده محمد صلی الله علیه و آله رکوه طلب فرمود و دست مبارک بر بالای آن نهاد و در میان انگشتان آن
حضرت چشمهای آب روان شد چندانکه مردمان سیراب شدند و چهارپایان خود را سیراب کردند و
رکوها و سقاها خود را پر آب کردند یهودی گفت حق تعالی موسی کلیم را من و سلوی در تیه کرامت فرمود
امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از آن کرامت فرمود

حلال گردانید از برای امت او غنایم را و حلال نکرده بود آنرا از برای امت هیچ پیغمبری و این افضل از من
و سلوی است و نیز پاک گردانید از برای محمد زمین را از برای امت او عبادت و مطهر گردانیده و او را
از برای هیچ امتی پیش از و عبادت نکرده بود هر گاه که یکی از امت محمد صلی الله علیه و آله قصد
حسنه می کرد و عمل بآن نمی آورد یک ثواب از برای او می نوشتند و اگر عمل می آورد ده ثواب
از برای او می بود یهودی گفت موسی را ابر سایه میکرد و از برای او امیرالمومنین علیه السلام فرمود که اگر ابر
سایه بان موسی بود در تیه سایه بان محمد صلی الله علیه و آله بود از آن روز که متولد شد تا آن روز
که رحلت فرمود خواه در سفر بود و خواه در حضر پس این افضل باشد از آنچه موسی عطا کرده بودند
یهودی گفت داود علیه السلام آهن را در دست او نرم کرده بودند تا از آن زره می ساخت امیرالمومنین
علیه السلام فرمود محمد صلی الله علیه و آله سنگ صلب را در دست نرم ساخته [illegible]
میکرد یهودی گفت چون داود گریه آمد حق تعالی کوه را از بیم خوف او در ترس داد و گریه می آورد امیر
المومنین علیه الصلوة و السلام فرمود محمد چون نماز می ایستاد از سینه آن حضرت از جوش او آوازی
می آمد بغایت دور تا که از بسیاری گریه آن حضرت و حال آنکه ایمن کرده بود خدای تعالی او را از عقوبت
خود و معصوم آن حضرت را از گریه اظهار تخشع بود به پروردگار خود و ده سال از آن قبیل بود که باطراف
انگشتان پای مبارک می ایستاد و عبادت میکرد و شب زنده می داشت تا قدمین او ورم کرد و روی
مبارکش زرد شد از رنج و محنت عبادت تا اینکه حق تعالی عتاب فرمود حضرت را باختیار محنت
و الم و فرمود من قرآن را بتو فرستادم تا اختیار محنت و مشقت کشی و با این حال چندان گریه می
کرد که بیهوش میگشت با وی میگفتند که یا رسول الله حق تعالی [illegible]
محمد صلی الله علیه و آله میفرمود آیا من بنده شکر کننده نباشم و اگر کوه با داود در حرکت می آمد و
با او تسبیح حق تعالی میگفت روزی با محمد صلی الله علیه و آله در کوه حرا بودیم که کوه حرا در حرکت آمد محمد

صلی الله علیه و آله فرمود ای کوه ساکن شو که نیست بر تو مگر رسول و صدیق و شهید پس کوه قرار گرفت و فرمان برداری
کرده ساکن شد و روزی با محمد صلی الله علیه و آله میگذشتیم بر کوهی آواز گریه و زاری
از آن کوه می شنیدیم و قطرات اشک از وی میریخت محمد علیه الصلوة و السلام فرمود ای کوه از برای چه گریه و
زاری میکنی کوه گفت یا رسول الله روزی عیسی پسر مریم بر من گذشت و مردم را از آتشی ترسانید که افروزنده
آن آتش مردمان باشند و سنگها و من از ترس آن می گریم که مبادا من از آن سنگها باشم محمد صلی الله علیه
و آله فرمود گریان مباش و ساکن باش که آن سنگهای کبریت است قرار گرفت آن کوه و ساکن شد
از گریه یهودی گفت حق تعالی سلیمان را ملکی داد که سزاوار نبود آن ملک را هیچ احدی بعد از و امیرالمومنین
علیه السلام فرمود حق تعالی محمد را فاضلتر از آن عطا فرموده روزی محمد صلی الله علیه و آله ملکی بر نازل شد
که پیش از آن بر هیچ نبی نیامده بود و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله عیش و زندگانی کن در دنیا [illegible]
مسلم عیش در دنیا میکنند و این کلیدها خزاین زمین است که تو سعت کرده اند و کوهها طلا و نقره شده اند
با کانهای طلا و نقره با تو سیر کنند هر جا که تو روی و با این هیچ نقصان از ثواب آخرت تو راه نیابد محمد
اشارت بجبرئیل کرد که اشارت تو چیست جبرئیل علیه السلام اشارت بتواضع کرد محمد صلی الله علیه و آله فرمود
چنان عیش و زندگانی میخواهم که بنده متواضع باشم یک روز سیر باشم و یک روز گرسنه باشم و روزی
گرسنه باشم و صابر باشم تا زمانی که ملحق شوم برادران خود از انبیا و زیاده گردانید از برای او حق تعالی
حوض کوثر و شفاعت امت را و این بزرگتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد مرتبه و وعده فرمود
او را مقام محمود یهودی گفت سلیمان مسخر گردانیده او را خدای تعالی باد را تا تخت و ملک او را در
یکماهه راه می برد امیرالمومنین علیه السلام فرمود حق تعالی پیغمبر ما را فاضلتر از آن عطا فرموده در
شب برده از مسجد حرام تا مسجد اقصی که یکماهه راه است و از آنجا او را بملکوت آسمانها بردند که پنجاه
هزار ساله راه است در کمتر از دو دانگ ساعت شب تا ساق عرش رسید و نزدیک شد بعلم خدا

پس نزدیک تر شد از بهشت رفرفی سبز آورده بودند بر آن سوار شد تا قاب قوسین بر رفت یا از دیگر پس
وحی کرد حق تعالی بنده خود را آنچه وحی کرده بود و از آن جمله آنچه وحی کرده بود آیتی است که در سوره بقره
است آنجا که میفرماید لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
و اگر ظاهر گردانید آنچه در نفسهای شماست یا پنهان کنید از احساب میکند شما را بآن پس می آمرزد
از برای آنکه میخواهد و عذاب میکند آنکس را که میخواهد و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و این آیت را
عرض کرده بود بر جمیع انبیا از آدم تا خاتم و همه ابا از قبول آن کردند مگر محمد صلی الله علیه و آله که آنرا
قبول کرد و عرض کرد آنرا بر امت خود و قبول کردند چون حق تعالی دید که ایشان قبول کردند حرجی
که فوق طاقت ایشان بود آنگاه محمد صلی الله علیه و آله بساق عرش رسید حق تعالی مکرر کرد قبول
محمد را صلی الله علیه و آله فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورد پیغمبر خدا بآنچه فرو فرستاده
شد با او از پروردگار او پس جواب او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از جانب خود و از جانب امت خود
فرمود والمومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله یعنی مومنان همه
ایشان ایمان آوردند بخدا و رسول خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او میگویند فرق
نمیکنیم ما در میان هیچ یک از پیغمبران او حق تعالی فرمود مر ایشان را بهشت در جزای این عمل
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون این شفقت فرمودی [illegible] از تو طلب میکنیم ای پروردگار ما و
بتو است بازگشت حق تعالی جواب داد که مغفرت کردم امت ترا بعد از آن حق تعالی فرمود چون
قبول کردند ایشان آن آیت با کمال دشواری آن و من آنرا بر دیگر امتها عرض کرده بودم و ایشان
ابا کردند از قبول آن پس لایق رحمت من آنست که رفع کنم از امت تو فرمود و لا یکلف الله نفسا
الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت یعنی تکلیف نمیکند خدای تعالی

[illegible]

هیچ نفسی را مگر آنچه در وسع او است از برای او است آنچه کسب میکند از شر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
چون این عنایت بمن و بامت من داشتی پس زیاده گردان عنایت را حق تعالی فرمود پس
خواه آنچه میخواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا یعنی
ای پروردگار ما مواخذه مکن ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم حق تعالی فرمود مواخذه نخواهم
کرد امت ترا بخطا و نسیان ایشان بجهت کرامت تو بر من و امتهای پیشین سابق چنان بودند که اگر
فراموش میکردند آنچه با ایشان رسیده بود میگشادم بر ایشان درهای عذاب را و رفع کردم از
امت تو بجهت حرمتی که ترا نزد من است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون این شفقت فرمودی الهی
پس زیاده فرمای حق تعالی فرمود در خواه از من آنچه خواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ربنا و
لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا یعنی ای پروردگار تحمیل مکن بر ما دشواریها سنگینها که تحمیل
کرده بودی بر آنان که پیش از ما بودند حق تعالی فرمود برداشتم از امت تو تکلیفهای دشوار که
امتهای سابق را بآن تکلیف کرده بودم قبول نمیکردم نماز امت سابق را مگر آنکه ادا کرده باشند
در بقعه چند معین معلوم و اگر چه بعد مسافه داشته باشد با ایشان و گردانیدم زمین را تمام از جهة
از برای امت تو [illegible] و دیگر امتهای سابق حمل میکردند قربانیهای خود را بر دوش خود تا بیت
المقدس پس آنکس که قربانی او قبول میشد آتشی از آسمان می آمد و قربانی او را میسوخت و او شاد و
مسرور میگشت و آنکس که قربانی او سوخته نمی شد محزون و نا امید میگشت و من قربانی امت ترا
در بطون فقرا و مساکین شما مقرر داشته ام هر که قبول میکنم او را ثواب اضعاف مضاعف
میدهم و از کسی که قبول نمیکنم دفع میکنم از و عقوبتهای دنیا را و دیگر نمازهای پنجگانه امت
سابق در میان روز و در تاریکهای شب ادا کردن مقرر بود و این یکی از دشوارهای امت
سابق بود و از امت تو رفع کردم و فرض نمازهای پنجگانه ایشان را در اطراف شب و روز در

از قات نشاط ایشان مقرر داشتم دیگر از امتهای پیغمبران سابق پنجاه وقت نماز فرض کرده بودم
در پنجاه وقت و این دشوار بود بر امت سابق بود و از امت تو برداشتم و نماز ایشان را در پنج وقت
مقرر داشتم و این پنجاه و یک رکعت است که ثواب پنجاه نماز ایشان دارد و دیگر امتهای سابق را ثواب
حسنه ایشان حسنه بود و عقاب سیئه ایشان سیئه و این از جمله مشقتهای امت سابق بود و از
امت تو برداشتم و جزای حسنه ایشان را ده حسنه و جزای سیئه ایشان را یک سیئه مقرر داشتم دیگر
امتهای سابق هرگاه ... حسنه ایشان را ده حسنه و جزای سیئه ایشان را یک سیئه مقرر داشتم دیگر
امتهای سابق هرگاه نیت حسنه میکردند و آن حسنه را عمل نمی آوردند ایشان را ثوابی نبود و اگر عمل
می آوردند ایشان را ثوابی نبود و اگر عمل می آوردند یک ثواب بود ایشان را و این یکی از دشوارهای
امت سابق بود که از امت تو برداشتم هرگاه ایشان قصد حسنه میکنند یک ثواب دارند و اگرچه عمل نیارند
و چون عمل آورند ده ثواب است ایشان را دیگر از مشقتهای امت سابق آن بود که چون گناهی از ایشان
در وجود می آمد از ابواب خانهای ایشان می نوشتم و میگردانیدم توبه ایشان را از گناه آنکه حرام کرده‌ام
بر ایشان دوسترین طعامهای ایشان را و من این را از امت تو برداشتم و گناه ایشان را مستور ساختم
در میان ایشان و در میان خود و قبول میکنم توبه ایشان را بی آنکه عقوبت کنم ایشان را و حرام کردم
بر ایشان احب طعام ایشان را دیگر امتهای سابق هرگاه توبه میکرد یکی از ایشان از گناهی که صد
سال و گاه هشتاد سال و گاه پنجاه سال میگذشت و قبول نمی شد توبه ایشان بی عقوبتی در
دنیا پس من رفع کردم اینرا از امت تو نامردی از امت تو توبه میکند از گناه چهل و سی سال
بلکه از گناه هشتاد سال و صد سال بعد از آن توبه میکند ایشان میشود و من فی الحال همه گناهان
او را می آمرزم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا چون این عطاها فرمودی زیاده گردان عطاها را
حق تعالی فرمود درخواه از من آنچه میخواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ربنا و لا تحملنا

ما لا طاقة

ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما تحمیل مکن ما را آنچه ما را طاقت حمل آن نباشد حق تعالی فرمود
قبول کردم اینرا در حق امت تو و دفع کردم از ایشان تحمل بلاهای امت پیغمبران سابق را که
حکایت کرده شده از برای تو آنکه تکلیف نکردم هیچ امتی را آنچه فوق طاقت ایشان بوده باشد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا یعنی و عفو کن
از ما و بیامرز گناهان ما را و رحم کن بر ما تو مولی و متصرف در امور مائی حق تعالی فرمود اینرا در
حق تائبان امت تو قبول کردم بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود فانصرنا علی القوم
الکافرین یعنی پس نصرت ده ما را بر قوم کافرین حق تعالی فرمود امت تو بمنزله خال
سفید بر بدن گاو سیاه است ایشان قادران و ایشان قاهران و ایشان مخدومانند خادمان نیستند
دوست تو نیز و من و من غلبه خواهم داد دین ترا بر همه دینها تا نماند در شرق و غرب عالم دینی مگر دین
تو یا آنکه جزیه دهند اهل دین ترا یهودی گفت حق تعالی مسخر گردانید از برای سلیمان شیاطین را که
از برای سلیمان محاریب و تماثیل میساختند امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را گرامی تر کرد
از آن فرمود حق تعالی شیاطین را مسخر سلیمان گردانید و ایشان بر کفر خود باقی بودند و شیاطین
مسخر محمد صلی الله علیه و آله گردانید با ایمان و اسلام ایشان نوبتی نه نفر از جن نصیبین و بطن نخله آمدند
و قرآن از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند چنانکه آیه واذ صرفنا الیک نفرا من الجن بر آن خبر داده
و معذرت از کفر خود آوردند و گفتند ما گمان میبردیم که هرگز زنده نخواهیم شد بعد از مرگ و
نوبتی دیگر هفتاد هزار جن نزد محمد صلی الله علیه و آله آمدند و بیعت کردند و ایمان آوردند و بنماز
و روزه و زکوة و حج و جهاد و نصح مسلمین از محمد صلی الله علیه و آله قبول کردند و این افضل است
از آنچه بسلیمان عطا فرموده و امت محمد صلی الله علیه و آله گرد آمدند از انس و هم گروه جن اند
خدا آنکه احصای آن نتوان کرد یهودی گفت که میگویند یحیی پسر زکریا را حق تعالی در طفولیت

علم و حکمت و حلم و فهم داد و گریه بسیار میکرد بی آنکه گناهی از او در وجود آمده باشد و
اکثر اوقات روزه وصال میداشت امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی فاضلتر از آن بمحمد
صلی الله علیه و آله عطا فرمود یحیی بن زکریا در عصری بود که جاهلیت و بت پرستی نبود و محمد را علیه السلم
فهم و حکمت در کودکی داد در وقتی که قوم او عبده اوثان و حزب شیطان بودند هرگز رغبت
به بتهای ایشان نکرد و نشاطی در عیدهای ایشان ننمود و هرگز دروغی نگفت و همواره امین و صدوق
و حلیم بود و گاه بود که روزه را وصل مینمود هفت روز و شب هفت روز و میگفت من مثل شما نیستم شب
نزد پروردگار خود می باشم طعام میدهد و آب میدهد مرا و گاه چندان میگریست که مصلای
او از گریه تر می شد از خوف حق تعالی بی آنکه گناهی از او در وجود آمده باشد یهودی گفت
عیسی بن مریم گمان ایشان آنست که در گهواره سخن گفت و اظهار نبوت خود کرد امیرالمؤمنین
علیه السلم فرمود محمد صلی الله علیه و آله در زمانی که از مادر متولد شد دست چپ خود را بر زمین
نهاد و دست راست خود را با آسمان برافراشت و لبهای خود را بتوحید متحرک ساخت و از دهن
مبارک او نوری بیرون آمد که اهل مکه قصرهای شام را مشاهده نمودند و قصور حیره را
و آنچه حوالی آن بود مشاهده کردند و قصور صنعا و اصطخر و آنچه در حوالی آن بود مشاهد
شد و همه دنیا روشنی یافت در شب ولادت آنحضرت تا مرتبه که جن و انس و شیاطین در
اضطراب آمدند و گفتند در زمین حادثه عظیم واقع شده است و ملایکه در آن شب بعضی از
آسمان فرود می آمدند و بعضی بالا میرفتند بروحی که مشاهده میشد و بتسبیح و تقدیس مشغول بودند
و ستارهها از آسمان فرو می ریختند ابلیس لعنه الله در آن شب قصد آن کرده بود که باسمان رود و
حقیقت این عجایب معلوم کند و جای او در آسمان سوم است و دیگر شیاطین نیز میشدند
که استراق سمع کنند چون متوجه مقصد خود شدند بشهب از آسمان بایشان رسید و ایشان را

سوخت و از مقصد خود باز ماندند و این دلیلی بود بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله یهودی گفت
که زعم ایشان آنست که عیسی کور مادرزاد و ابرص را شفا میکرد و اینها و بیماران را شفا میداد امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود
محمد صلی الله علیه و آله بسیار دردمندان را از بیماریهای مزمن شفا داد روزی نشسته بود مردی آمد از اصحاب
او و گفت یا رسول الله فلانی از بیماری چنان شده است که گویا جوجه مرغی شده است که پر و بال نداشته باشد حضرت با اصحاب
عالم مرحمت نزد وی آمد و او را چنان یافت که گفته بودند حضرت صلی الله علیه و آله با وی گفت هیچ
دعایی از برای صحت خود کرده ای گفت یا رسول الله پیوسته میگویم بار خدایا هر گناهی که مرا بآن عقوبت خواهی
کرد در آخرت پس تعجیل کن بآن در دنیا پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت چرا نمیگوئی ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار یعنی ای پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی
و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ چون مرد این دعا خواند فی الحال صحت یافت و با اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و روزی مردی از جهینه نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد و مرض جذام
داشت و قطعه قطعه شده بود بدن او و تضرع بسیار کرد حضرت صلی الله علیه و آله قدحی آب طلب
فرمود و آب مبارک دهن خود را در آن افکند و فرمود که آنرا بر بدن خود بمالید و چون آب را بر بدن خود
مالید فی الحال صحت یافت و اگر میگویند که عیسی علیه السلم کور مادرزاد را بینا میکرد پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله زیاده از آن معجزات بظهور رسانید از آنکه قتاده بن ربعی در روز احد تیری بچشم او آمد
و حدقه او شکافته شد دست خود را در آن نهاد و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله اگر چشم
من برین حال باشد زوجه من مکروه خواهد داشت مرا حضرت صلی الله علیه و آله حدقه او را بجای
خود نهاد و دعای صحت فرمود بهتر و نورانیتر از چشم صحیح او شد و بحق عبدالله بن عتیک وقتی که
بحصار ابن ابی الحقیق یهودی رفته بود دست او از بدن او جدا شده نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد
و شب او را اتصال داد و محلی که جدا شده بود دست مبارک خود بر آن مالید فی الحال صحت یافت

و همچنین محمد بن مسلمه در وقتی که بقتل کعب بن اشرف یهودی رفته بود و چشم او را از حدقه بیرون
آورده بودند حضرت صلی الله علیه و آله بمحل خود نهاد و دست مبارک خود بران مالید صحت یافت و عبدالله
بن انیس دید و او نابینا شد و حضرت صلی الله علیه و آله دست خود بران مالید و بینا گشت و همه
اینها دلیل نبوت آن حضرت بود و یهودی گفت گمان میبرند که عیسی پسر مریم مرده را زنده میکرد باذن
حق تعالی امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلم فرمود و از محمد از آن عجیبتر بوجود آمد مردم شامی که
کشتند سنگ ریزها در دست آنحضرت تسبیح میکرد و بر وجهی که تمامت آن مسموع اصحاب آنحضرت بود با آنکه در
قابلیت روح و حیات نیست و اگر گمان برند که مرده با عیسی در سخن آمد و حکایات گفت از محمد
صلی الله علیه و آله عجیبتر از آن در وجود آمد در وقتی که بطایف رفته بود و اهل طایف را محاصره کرده
گوسفندی زهرآلوده بریان کردند و از برای آن سرور فرستادند حضرت صلی الله علیه و آله ذراع
آن گوسفند را بدست مبارک جدا فرمود و خواست تا تناول کند فرمود آن ذراع بسخن درآمد و گفت ای
رسول خدا مرا تناول مفرمای که من بزهر آلوده ام این سخن کردن گوسفند بریان زهرآلوده از دیگر معجزه
از برای نبوت آن سرور بود و یهودی گفت که قوم عیسی گمان می برند که خبر میداد مردم را با آنچه میخوردند
و آنچه ذخیره میکردند در خانهای خود امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود و از محمد صلی الله علیه
و آله عجیبتر از آن بظهور رسید خبر میداد قوم خود را از حرب ایشان و شهادت یافتن شهیدان ایشان
و حکایت حالات ایشان و گاه بود که مسافه در میان بود و نوبتی در مدینه بود و خبر داد عمیر بن وهب
بحکایات پنهانی که در میان او و صفوان بن امیه در مکه گذشته بود در وقتی که عمیر بمدینه آمد حضرت
از وی پرسید بچه کار آمده گفت آمده ام تا پسر مرا از قید برهانم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
دروغ میگوئی بگویم که بچه کار آمده تو با صفوان بن امیه در حطیم نشستید و حکایات کشتگان بدر
میگذشت گفتید بخدا سوگند که مرگ ما را بهتر از حیوة است تا الحد دیدیم که محمد صلی الله علیه و آله از ده

بدر باز برد گمان ما کردند تو گفتی که مرا اگر غم عیال و قرض بر ذمه نبودی من شما را از غم و الم محمد
رستگاری میدادمی صفوان گفت متعهد ام که قرضهای ترا ادا کنم و عیالان ترا مثل عیالان من باشند که بعیالان
من رسد از خیر و شر بعیالان تو رسد تو گفتی این سخن را پنهان دار و محتاج اسباب [illegible]
آماده گردان تا من بروم و او را بقتل آورم اکنون آمده که مرا بقتل آوری عمیر گفت راستی
گفتی ای پیغمبر خدا گواهی میدهم که هیچ معبودی بحق نیست بغیر خدای یکتا و گواهی میدهم که تو پیغمبر
اوئی و ازین چیزها که از عدد زیاده از آن است که احصای آن توان نمود و یهودی
گفت که قوم عیسی پسر مریم گمان می برند که عیسی از گل صورت مرغی میساخت و نفس خود بران میدمید
مرغی میشد زنده بامر خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم فرمود امری مشابه این از
محمد نیز در وجود آمد در روز حنین سنگی را بدست مبارک گرفت پس ما شنیدیم تسبیح و تقدیس آن
سنگ را فرمود تا از هم شکافته شود از هم شکافته شد و از هر شکافته تسبیح و تقدیس می شنیدند باز
فرمود بهم متصل شوند بیکدیگر متصل شدند باز فرمود گواهی ده بنبوت من گواهی داد بنبوت
آن سرور یهودی گفت زعم قوم عیسی آنست که عیسی مائده برین انبیا [illegible] سیزده زوجه در منزل آنحضرت
بود سوای کنیزان که در خدمت می بودند هرگز مائده از برای حضرت نهادند که بران طعام اهل بیت
بود و چند گاه بود که نان گندم تناول نفرمایند و هرگز نان جوین سیر نخورد و در شب [illegible] در
وقتی که وفات کرد زره آنحضرت نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود زیرا که از ترکه او چیزی از
صفرا و بیضا نبود با آنکه الاف و الوف از غنایم در زمان حیوة متصرف شده بود و گاه می بود
که در روزی سیصد هزار و چهار صد هزار دینار قسمت میفرمود و اگر شب سائلی و فقیری میرسید میفرمود
بخدا سوگند که درین شب نگذارم در خانه آل محمد صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا درهمی یا دیناری بماند آن
یهودی چون این سخنان شنید گفت گواهی میدهم که هیچ معبودی بر حق نیست بغیر خدای تعالی و گواهی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]

میدهم که محمد پیغمبر اوست و گواهی میدهم که خدای تعالی هیچ درجه به پیغمبران خود عطا نفرمود مگر که
محمد را ما فوق آن درجه عطا فرمود فصل در احتجاج امیرالمؤمنین
علی علیه الصلوة والسلم با بعضی از یهود و غیر ایشان در انواع مختلفه از علوم از صالح بن عقبه روایت
میکند که وی از امام همام ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلم روایت میکند که فرمود چون
ابوبکر علیه اللعنه هلاک شد و عمر ملعون بجای وی نشست چون بمسجد مدینه آمد و نشست مردی آمد و گفت
ای امیرالمؤمنین من مرد یهودیم و از دانشمندان ایشانم و میخواهم که سوال کنم از مسئله چند که اگر
خبر دهید مرا از آن باسلام درآیم گفت بگوی چه سوال داری گفت سه سوال دارم و سه سوال و یک سوال
دارم اگر گوئی از تو سوال کنم و اگر در میان شما داناتری باشد دلالت کنید مرا باو تا از وی سوال
کنم عمر گفت ترا سوال از علی ابن ابی طالب علیه السلم باید کرد که اعلم ما ست و نزد امیرالمؤمنین
علیه السلم آمد و گفت ای علی مرا سه سوال و سه سوال و یک سوال است امیرالمؤمنین علی علیه السلم
فرمود چرا نمیگوئی مرا هفت سوال است گفت بنابر آنکه اگر در سه سوال اول جواب نشنوم سوال چهارم
و دیگر سوال نکنم تا جهالت غالب شد و برین قیاس در تتمه سوال امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود
اگر سوالات تو مجاب خواهد شد اسلام خواهی آورد گفت بلی فرمود پس سوال کن گفت اول
سنگی که بر روی زمین نهادند و اول چشمه که در روی زمین گشادند و اول درختی که در زمین
رویید کدام بود امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود اول سنگی که بر روی زمین نهادند زعم شما آنست
که سنگی است در بیت المقدس و زعم شما کاذب است آن سنگ حجر الاسود است که با آدم
از بهشت بیرون آمد یهودی گفت راست گفتی بخدا سوگند که چنین نوشته است بخط هرون
و املای موسی علیه السلم امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود و اما چشمه زعم شما آنست که آن
چشمه ایست که در بیت المقدس است و زعم شما غلط است آن چشمه ایست که غسل یافت در آن

ماهی موسی علیه السلم و آن چشمه ایست که خضر علیه السلم از آن آشامید و حیات جاودانی یافت
و هرکه از آن بیاشامد حیات ابدی یابد یهودی گفت راست گفتی چنین مکتوب است باملای موسی
بخط هرون امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلم گفت اما درخت زعم شما آنست که آن درخت
زیتون است و آن باطل است بلکه اول درختی که بر روی زمین برآمد درخت خرما بود که با آدم از بهشت
بدنیا آمد سوال دیگر آنست که چند امام هادی هستند از برای این امت خواهند بود که مضرت نرساند
خذلان امت ایشان را امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود دوازده امام خواهند بود یهودی گفت راست
گفتی چنین نوشته شده است بخط هرون و املای موسی یهودی گفت کجا خواهد بود مسکن پیغمبر شما
در بهشت عدن گفت راست گفتی چنین مرقوم است بخط هرون و املای موسی علیه السلم سوال
سیوم آنست که وصی پیغمبر شما بعد از پیغمبر شما چند سال زنده خواهد بود و گفت سی سال سوال کرد که مرگ
خود میرد یا کشته شود امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود کشته شود و شمشیر بر فرق او زنند و خون
فرق او محاسن او را رنگین کند یهودی گفت راست گفتی چنین مکتوب است بخط هرون و املای
موسی علیه السلم پس آن یهودی اسلام آورد و نیکو مسلمان شد از اصبغ بن نباته مرویست
که گفت روزی در مجلس امیرالمؤمنین علیه السلم نشسته بودیم ابن کوا درآمد و گفت ای امیرالمؤمنین
چه میفرمائی در معنی قول حق تعالی و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من
اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی نیست نیکوکاری آنکه درآئید در خانها از پشتهای آن و لیکن
نیکوکاری کسی است که از خدا بپرهیزد و درآئید در خانها از درهای آن امیرالمؤمنین علیه السلم
فرمود مائیم آن خانها که امر کرده است خدای تعالی مردم را که درآئید در آن خانها از درهای آن
مائیم درهای خدا و خانهای که مامورند که در آن درآئید پس آنکس که متابعت کند ما را و اقرار آورد
بولایت ما پس در خانه درآمده باشد از در آن و هرکس که مخالفت کند ما را و تفضیل کند غیر ما را بر

امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]

جانها در آمده باشد و بنشیند در خانه باز این که گفت امیر المومنین حق تعالی میفرماید

وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مردان باشند که شناسند ایشان را بسیماهای ایشان

این مردان چه کسان باشند امیر المومنین علیه افضل الصلوة فرمود آن ایشان ما باشیم ما بر اعراف خواهیم بود

شناسیم انصار خود را بسیماهای ایشان پس در نیاید در بهشت مگر کسی که شناسیم ما او را و شناسد

او ما را و در نیاید در دوزخ مگر کسی که نشناسیم ما او را و نشناسد او ما را و این بدان جهت است که حق

تعالی اگر خواستی مردم را شناسا کردی بخود تا بدانستندی توحید او را و از در او در

آمدندی لیکن حق تعالی ما را ابواب خود گردانید و صراط مستقیم کتاب خود پس اگر کسی عدول

کند از ولایت ما و تفضیل کند بر ما غیر ما را پس بتحقیق که ایشان از راه هدایت دور افتاده

اند و از اصبغ بن نباته مرویست که روزی ابن الکوا نزد امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلم

آمد و گفت بتحقیق که در کتاب آیتی است که مرا در دل شک آورده و من در تردد ام در تحقیق معنی آن

امیر المومنین علیه السلم فرمود بیاور تا بر تو بگشایم آن کدام آیت است ابن الکوا گفت یا امیر المومنین

این آیت است که وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ یعنی و مرغان در حالتی که صف

زدگان باشند بتحقیق دانند نماز خود را و تسبیح خود را این چه صفت است امیر المومنین علیه

الصلوة والسلم فرمود ای ابن الکوا بتحقیق که آفریده است خدای تعالی ملایکه را بصورتهای مختلف

از آنجمله ملکی است که او را بصورت خروسی آفریده پایهای او بزمین سفلی است و عرف او در زیر عرش

می ساید و یک بال او گشاده است بجانب مشرق و آن از آتش است و بالی دیگر گشاده است بجانب

مغرب و آن از برف است پس هر گاه که وقت نماز در آید آن خروس پایهای خود راست کرده گردن را کشیده

در زیر عرش و بالها را بر یکدیگر زند همچنانکه خروسها در منازل شما بالها را بر یکدیگر میزنند پس آن

بال که از آتش است میگدازد برف را و نه آن بالی که از برف است می نشاند آتش را بعد از آن

منادی میکند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله سید النبیین و ان علیا وصیه خیر

الوصیین سبوح قدوس رب الملائکة والروح بعد از آن بر هم میزنند خروسهای که در زمین

اند بالهای خود را میگویند آنچه آن ملک گفته و این معنی قول حق تعالی است کل قد علم صلوته

وتسبیحه من الدیکة فی الارض و از اصبغ بن نباته منقول است که گفت روزی ابن الکوا از

امیر المومنین علیه السلم سوال کرد که مرا خبر ده که کیست بینا در شب و روز امیر المومنین

علیه السلم فرمود وای بر تو سوال کن از چیزی که ترا بکار آید نه چیزی که ترا بکار نیاید و اما

بینا در شب و روز آنکس است که ایمان آورده باشد بانبیا و اوصیا که از پیش گذشته اند و ایمان

آورده باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و اقرار آورده باشد بولایت من پس او بینا در

روز است و اما نابینا در شب و نابینا در روز هم مردی است که جاحد انبیا و اوصیا پیش گذشته

بوده باشد و دریافته باشد پیغمبر ما را پس ایمان نیاورده باو و اقرار نکرده بولایت من پس او نا

بینا است در شب و در روز و اما بینا در شب و نابینا در روز آنکسی است که ایمان بانبیا و اوصیا

سابق آورده باشد و جاحد نبوت پیغمبر ما و اقرار بولایت من نباشد که از پیش گذشته

اند و دریابد پیغمبر ما را پس ایمان آورد بخدای و رسول خدا و ایمان آورد بامامت من و قبول کند

ولایت مرا و نابینا در شب و بینا در روز است پس وای بر تو ای ابن کوا پس ما اسیران اهل سلیم

ایم که خدای تعالی بما اسلام را داد و بما ختم کرد اسلام را اصبغ گفت چون از منبر فرود آمد من

در پی امیر المومنین علیه السلم رفتم و گفتم یا امیر المومنین امروز سخنی گفتی که یافت دل من از آن سخنانی که

فرمودی امیر المومنین علیه السلم گفت ای اصبغ هر که شک کند در ولایت من پس بتحقیق که شک

آورده است در ایمان خود و هر که اقرار کند بولایت من اقرار کرده است بولایت خدای تعالی

ولایت من و ولایت خدای تعالی اتصال با هم دارد همچنین که دو انگشت که با هم اتصال دارند

و اما نابینا در شب و بینا در روز [illegible]

ای اصبغ هر که اقرار کند بولایت من بسعادت رسد و آنکس که انکار کند ولایت مرا ناامید گردد

و در دوزخ در آید و درنگ در دوزخ خواهد کرد در مدت بسیار و از اصبغ منقول است که

گفت روزی امیر المومنین علیه السلم بر منبر بود و ابن کوا بر خواست و گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا

از ذو القرنین که او پیغمبری بود یا پادشاهی و خبر ده مرا از قرنین او که از طلا بود یا نقره

امیر المومنین علیه السلم فرمود که او نه پیغمبر بود و نه پادشاه و قرنین او نه طلا بود و نه نقره او

مردی بود که دوست میداشت خدا را و دوست میداشت او را خدای تعالی و نصیحت میکرد خلق را

از برای خدا و او را ذو القرنین بآن جهت گفتند که او خواند قوم خود را بخدای تعالی پس قوم بر قرن

او زدند و او از ایشان غایب شد مدتی باز قوم خود را بخدای تعالی خواند دیگر باره بر قرن او زدند

و در میان شما شخصی است که مانند ذو القرنین است و از امام همام ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم منقول

است که روزی امیر المومنین علیه السلم در رحبه نشسته بود و مردم بر کنار آن حضرت نشسته بودند مردی

برخاست و گفت یا امیر المومنین تو بآن منزلتی در عزت و بنای آخرت و پدر تو ابو طالب در آتش

دوزخ معذب است امیر المومنین علیه السلم فرمود دهنت پر آتش باد بحق خدا سوگند که اگر شفاعت

کند پدرم هر گناه کاری که بر روی زمین است حق تعالی بر آینه شفاعت او را قبول کند در حق ایشان

پدر من معذب است و پسر او قسیم بهشت و دوزخ است بخدا سوگند که نور پدرم در روز قیامت نور همه

خلایق را فرو نشاند مگر نور پنج نفر نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند از اولاد حسین

علیهم الصلوة والسلم پس بتحقیق که نور او از نور ما آفریده شده پیش از آنکه آدم را بیافریند بدو هزار

سال

فصل

در احتجاج امیر المومنین علیه الصلوة والسلم بر

کسی که قایل بود بزوال درد با دواهای طبیبان خواه اراده خدای تعالی باشد و خواه نه و بر آنکس که

قایل بود باحکام نجوم از منجمین و غیر ایشان از کاهنان و ساحران روایت کرده شده است بسندی

فی ذی القرنین

فی ابو طالب والد امیر المومنین علیهما رحمة و برکاته

که از پیش گذشت از امام ابی محمد الحسن العسکری علیه السلم و او روایت میکند از امام المتقین علی زین العابدین

علیه السلم که روزی امیر المومنین علیه السلم نشسته بود و مردی از یونانیان که مدعی علوم فلسفه و علم طب

بود بمجلس آن حضرت آمد و گفت ای ابو الحسن خبر بمن رسید که صاحب تو مجنون بود و آمدم تا معالجه کنم

او را او از دنیا رحلت کرده و غرضی که مرا بود فوت شده و حال شنیده ام که تو پسر عم و داماد او ای

و بر مزاج تو زردی غالب شده و ساقهای تو بسیار رقیق و باریک است و از معالجه حیث و اما صفرائی که

بر تو غالب است قادر بر علاج آن هستم و اما آن ساق باریک هیچ علاجی از برای غلیظ او نیست و صاحب

ساق رقیق قادر بر برداشتن چیزهای گران نباشد و دوائی بیرون آورد و گفت این دوا از صفرا

که بر بدن شما است هر گاه که جبل و نر از گوشت اجتناب نمائی امیر المومنین علیه السلم فرمود آیا هیچ

چیزی هست که مضرت داشته باشد باین مضرت که در بدن هست یونانی گیاهی بیرون آورد و گفت

با آن مضرت این گیاه سم قاتل است که یک مثقال از این فی الحال شخص را بهلاکت میرساند امیر المومنین

علیه السلم فرمود آنچه در دست تست بوزن چه مقدار است یونانی گفت این دو مثقال است امیر المومنین علیه السلم

آن دو مثقال زهر را از دست یونانی گرفت و در حضور او تناول فرمود یونانی در اضطراب افتاد و گفت

قصد قتل خود کردی و کی روا باشد که عاقلی چنین قصد قتل خود کند لحظه عرقی خفیف بر بدن مبارک آن حضرت

نشست و آن زهر با آن عرق دفع شد امیر المومنین علیه السلم متبسم گشت و گفت با یونانی که هر که بدن او

با صحت بوده است که اکنون هست و مضرت نرساند آن زهر که تو قاتل میدانستی چشم خود را بر هم نه

یونانی چون چشم بر هم نهاد و بگشود روی امیر المومنین را سرخ و سفید دید در کمال طراوت امیر المومنین

گفت کجا رفت آن صفرائی که در من مشاهده میکردی یونانی گفت بخدا سوگند که تو نه آنکسی که دیده ام ترا از پیش

و آن سم در اندرون تو خاصیت تریاق ظاهر گردانید و چنین عجبی هرگز مشاهده نکرده ام امیر المومنین علیه

السلم فرمود اما آنچه گمان برده که ساق باریک طاقت برداشتن بار گران نداشته باشد باید که

فی عدم الاعتقاد د

سر طبابت خدای تعالی بالای طبابت شماست و دست مبارک بر ستونی از ستونهای خانه نهاد که عمارتی عظیم بران
ستون بود و بر فوق آن عمارت دو حجره بود و یکی بر فوق دیگری و آن ستون را حرکت داد و آن
عمارت را با ستون از جای بر داشت یونانی چون این حال مشاهده کرد از هیبت آن بیهوش شد و چون
بهوش آمد گفت سبحان الله چنین عجبی هرگز ندیده ام امیر المومنین علیه السلم فرمود این چنین قوتی با
ساق باریک در حکمت تو ممکن است یونانی گفت یحتمل است که این در نظر حکمت از ممتنعات است یونانی
گفت این محمد مانند تو محقق بود امیر المومنین علیه السلم فرمود محمد محقق است که علم من از علم اوست و قدرت
من از قدرت اوست و قوت من از قوت اوست روزی شخصی از ثقیف که بهترین اطبای عرب بود
نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و گفت شنیده ام که جنون عارض شده است ترا و من آمده ام تا
بعلاج آن کوشم محمد علیه الصلوة والسلم فرمود میخواهی که آیتی بر تو ظاهر کردانم که دانی غنای مرا از
طبابت تو گفت بلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود چه آیت میخواهی تا بر تو ظاهر کردانم طبیب ثقفی
گفت میخواهم که آن درخت خرما را بخوانی تا از جای خود برکنده شود و نزد تو آید محمد صلی الله علیه و آله
اشارت فرمود بدرخت خرما که در برابر بود از جای برکنده شد و نزد آنحضرت علیه الصلوة والسلم
آمد ثقفی گفت میخواهم که امر کنی تا بمحل خود باز گردد محمد صلی الله علیه و آله امر کرد و آن درخت بمحل خود باز گشت
و استوار بمحل خود یافت یونانی با امیر المومنین گفت آنچه از محمد ذکر کردی از اعاجیب است و من از
تو کمتر از آن اختصار کرده ام از تو دور نمیشوم و تو مرا نزد خود میخوانی و من طاعت و ایثار خود میکنم
پس اگر مرا قهرا جبرا نزد خود بیاوری آیتی باشد از برای تو امیر المومنین علیه السلم فرمود چنین
آیتی حجت باشد بر تو بر عالمیان زیرا که تو تنها بیابی اشیاع خود را باختیار خود و از اکراه
نه باختیار ترا و ترا ممکن است که دعوی کنی که باختیار نزد من آمدی و ممکن است که دیگری دعوی کند
که در میان من و تو موافقتی بوده و اتفاق بر بنا عمل کرده ایم سزاوار آنست که خبر آیتی طلب کنی که بر

عالمیان

[illegible]

عالمیان باشد یونانی گفت من آن میخواهم که درختی باین درخت نخل که اجزای آن از یکدیگر جدا شوند
و از هم پاشیده شوند و مباعده در میان اجزا پدید آید بعد از آن اجتماع اجزا شود و چنان باشد
که پیش از آن بود امیر المومنین علیه السلم فرمود ای یونانی تو رسول من باش بدین درخت
برو و او را بگوی که وصی پیغمبر خدا امر میکند که اجزای ترا که از هم گسسته شوند و از یکدیگر متفرق
و متباعد شوند یونانی چون رسالت رسانید دید که اجزای آن درخت از هم گسسته و ذره ذره شد
و پراکنده گشت که گویا هرگز درختی درین مکان نبوده لرزه بر بدن یونانی افتاد و گفت ای وصی
محمد میخواهم که امر کنی تا این درخت بحال اول باز گردد و چنان شود که بود امیر المومنین فرمود
ای یونانی از جانب من پیغام باین درخت برسان که وصی پیغمبر خدا ترا امر میکند که بیکدیگر متصل گردی
و چنان شوی که قبل ازین بودی یونانی چون پیغام رسانید دید که اجزای آن درخت چون غبار در میان
برمیخواسته و بیکدیگر اجتماع و اتصال می یافتند تا اصل و فرع و شاخ و برگ آن درخت پدید آمد
و بیکدیگر اتصال یافت و بهتر از آن شد که در اول بود یونانی گفت میخواهم امر کنی تا این درخت بار
آور شود و میوها از آن تناول کنم امیر المومنین علیه السلم فرمود پیغام مرا برین وجه باین درخت برسان
یونانی چون پیغام رسانید دید که درخت از نهایت برطوبت اعتدال یافت و سبز و خرم شد و خوشها
بیرون کرد و دانهای خرما بار زرد و ترش و شیرین شد و بعد از آن سرخ و شیرین شد یونانی گفت
ای ابو الحسن میخواهم امر کنی تا شاخ میوه دار این درخت نزدیک آید تا میوه آنرا فرا گیرم امیر المومنین
علیه السلم اشارت فرمود و شاخهای درخت با و نزدیک شدند و میوه ها از آن تناول کرد و باز گفت
ای ابو الحسن میخواهم که دست مرا آن درازی پدید آید که میوهای آن درخت از اعالی آن درخت
فرا گیرم امیر المومنین علیه السلم گفت بگوی یا مسهل العسیر سهل و دست بکشا بهر جا که خواهی دراز
کن و تناول نمای چون یونانی آن بخواند دست او طول یافت از هر جای درخت که میخواست خرما چید

بیان اقرار بما جاء به النبی

امیر المومنین علیه السلم با یونانی گفت هرگاه ازین درخت خرما تناول کنی و ایمان بمحمد و وصی محمد
نیاوری حق تعالی تعجیل عقوبت بتو خواهد کرد یونانی گفت اگر من کافر شوم بعد از آنچه مشاهده
نمودم مبالغه در عناد و سرعت بهلاکت خود نموده باشم گواهی میدهم که تو از بندگان خاص خدای
تعالی و صادقی در آنچه از حق تعالی میگویی امر فرمای مرا بآنچه خواهی که اطاعت خواهم کرد
امیر المومنین علیه السلم فرمود امر میکنم ترا بآنکه حق تعالی را بیکتایی پرستش کنی و گواهی دهی که حق تعالی
حکیم جواد است و منزه از عیب و فنا و از ظلم و ستم بر عباد است و گواهی دهی که محمد که من وصی
اویم سید انام و افضل اهل اسلام است و گواهی دهی آنکه علی ابن ابی طالب علیه السلم که
بتو آنچه نمود و عطا کرد بتو از نعم آنچه عطا کرد بهترین خلق خداست بعد از محمد صلی الله علیه و آله و
احق خلق خداست بقیام او و قیام بشریعت او و گواهی دهی که دوستان او دوستان خدا
و دشمنان او دشمنان خدا اند و گواهی دهی که مومنانی که شریک اند درین اعتقادات که گفتم
بهترین امت محمد اند و برگزیدهٔ علی ابن ابی طالب اند و امر میکنم ترا آنکه دوستی و مواسات کنی با برادرانی
که موافق باشند ترا در تصدیق بنبوت محمد و تصدیق بولایت من از آنچه روزی گردانیده است ترا
خدای تعالی آنکه دین و ایمان نزد تو دوستر از مال و اعتبار دنیا است و دوستان
خدای تعالی نزد تو گرامی تر از اهل و زوجات و امر میکنم ترا آنکه نگاه داری خود را و اسراری
که دریافتی نزد ما افشای آن نکنی نزد منکران از دشمنان جاهل باحوال و مستضعفان ما و اولیا
و دوستان ما و امر میکنم ترا که محافظت تقیه در دین نمایی چه حق تعالی میفرماید لا یتخذ
المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء یعنی باید که فرا
نگیرند مومنان کافران را دوستان خود نه مومنان را و هر کس که بکند این را پس نیست او را از دوستی
خدای تعالی چیزی مگر آنکه بترسند مومنان از کافران ترسیدنی و بتحقیق که اذن دادیم ترا آنکه تفضیل

[illegible]

[illegible]

تقیه

دهی اعدای ما را اگر ملجا شوی بآن بسبب ترس از ایشان و اظهار بیزاری از ما بکنی اگر ترسی از
دشمنان ما پس بتحقیق که این فاضلتر است از آنکه خود را در معرض هلاک افکنی و منقطع شود
از تو اعمال و میسر تو در صلاح حال برادران مومن و باید که رعایت کنی این تقیه را که حافظ
خون و عرض و مال تو و برادران تست و مضرت ایشان بر تو و برادران شما زیادت از مضرت
خارجی و ناصبی از دشمنان ماست روایت کرده اند که چون امیر المومنین علیه الصلوة
والسلم اراده فرمود که بقتال خوارج لعنهم الله رود بعضی از اصحاب آنحضرت علیه السلم
گفتند سیر درین وقت مستحسن نیست نظر بعلم نجوم و معرفت فتح و ظفر نخواهد بود امیر المومنین
علیه السلم فرمود زعم شما آنست که دانسته اید ساعتی را که سیر و سفر دران سلامت و نصرت
بفتح و ظفر دارد و ساعتی را که سفر دران مانع باشد هر که تصدیق کند شما را پس تکذیب
کرده است قرآن را و مستغنی شده از استعانت بخدای تعالی در نیل مطلوب و دفع مکروه
و برین قول سزاوار آن باشد که او را ستایش و محمدت کویند نه خدای تعالی را زیرا که هدایت
بساعت خیر و سلامت شر از جانب شما است و جذب نفع و دفع ضرر با نمای شما میسر است
ای مردمان بر حذر باشید از تعلم نجوم مگر آن قدر که هدایت کند شما را در سفر بر و بحر زیرا که علم
نجوم بکهانت میکشد و منجم همچو کاهن است و کاهن همچو ساحر است و ساحر همچو کافر است
کافر در دوزخ است سیر کنید بنام خدای تعالی و مددکاری او

فی ذم علم النجوم

در احتجاج امیر المومنین علیه الصلوة والسلم بر زندیقی که نزد آنحضرت آمده و استدلال میکرد
بآیات متشابهات قرآنی که محتاج بتاویل اند بر وقوع اختلاف و تناقض میان ایشان
و امثال آن از توهمات آورده اند که یکی از زندیقان نزد امیر المومنین علیه السلم آمد و گفت
اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبودی ایمان به پیغمبر شما می آوردم امیر المومنین علیه السلم

فرمود آن اختلاف در کجاست زندیق گفت در بسیاری از آیات تناقض و اختلاف هست از انجمله این
آیت است که حق تعالی میفرماید نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند ایشان خدای تعالی را
پس فراموش کرد خدای تعالی ایشانرا و دیگر میفرماید فالیوم ننساهم کما نسوا لقاء یومهم هذا
یعنی امروز ما فراموش میکنیم ایشانرا همچنانکه ایشان فراموش کرده اند ملاقات این روز را
و این دو آیت مخالف آیه کریمه و ما کان ربک نسیا است یعنی و هرگز نبود پروردگار تو آنکه فراموش
کار باشد امیر المومنین علیه السلم فرمود مراد از آیت اول آنست که فراموش کردند ایشان
خدای تعالی را در دنیا و عمل بطاعت او نکردند پس فراموش کرد ایشانرا در آخرت و ثواب ایشان
نداد و غرض تشنیع ایشان است بکسانی که فراموش شده اند در وقت قسمت خیر و احسان و
برین وجه است تعبیر آیت فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و معنی آیت و ما کان ربک نسیا
آنست که پروردگار را از آن منزه است که چیزی را فراموش کند و از آن غافل باشد بلکه حفیظ
و علیم است باز زندیق گفت و از انجمله آنست که حق تعالی میفرماید یوم یقوم الروح و الملائکة
صفا لا یتکلمون یعنی روزی که بایستند روح و ملائکه صف زدگان که هیچ سخن نگویند و قول
حق تعالی و الله ربنا ما کنا مشرکین یعنی گفتند ان گویند بخدای تعالی پروردگار ما که
که ما نبوده ایم که شرک آورده باشیم بخدای تعالی و قول حق تعالی ان ذلک لحق تخاصم اهل
النار یعنی بتحقیق که این حق است یعنی خصومت کردن اهل آتش دوزخ و قول حق تعالی
لا تختصموا لدی یعنی خصومت مکنید با یکدیگر نزد من ای اهل دوزخ و قول حق تعالی الیوم نختم علی
افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی امروز مهر میزنیم بر دهنهای
ایشان و سخن می آوریم دستهای ایشان را و گواهی میدهد پایهای ایشان بانچه بوده اند که
کسب میکرده اند و غرض زندیق آنکه بعضی ازین آیات ناطق است بآنکه اهل قیامت خاموش

نختم

خواهند بود و بعضی دلالت دارد بر آنکه ایشان سخن گوی و متکلم خواهند بود امیر المومنین
علیه السلم فرمود که مضامین این آیات مختلفه در روز قیامت که مقدار پنجاه هزار سال است
هر یک در جزوی از اجزاء آن بحسب اوقات مختلفه واقع خواهد بود که خواهند بعضی از اهل معاصی
بعضی را در بعضی از اوقات قیامت و مراد از کفر اینجا تبرا کردن بعضی است از بعضی و در
بعضی مواطن گریه بسیار میکنند و اگر آواز گریه و زاری ایشان بر اهل دنیا ظاهر گردد از
همه کارها باز ایستند و دلهای ایشان مالامال غم و اندوه گردد و همواره در گریه و
زاری باشند و گاهی اشک خون از چشم باشند و در موطن و مقامی دیگر در سخن آیند و گویند
ما مشرک نبوده ایم و این گروهان باشند که اقرار بتوحید خدا آورده باشند در دار دنیا و
اقرار و ایمان ایشان نافع نبوده باشد ایشانرا از انجهت که بعضی عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله در باب اوصیا تغییر کرده باشند و استدلال کرده باشند که از برای ایشان
بهتر است که اختیار برای ایشان ترا باشد پس خدای تعالی تکذیب ایشان کند بانچه که بر خود بسته
اند و درین هنگام مهر بر دهن ایشان نهد و دست و پای و پوست ایشانرا بسخن آورند
تا گواهی دهند هر یک بر معصیتی که از ایشان در وجود آمده باشد بعد از آن مهر از دهن ایشان
بردارند با پوست گویند چرا گواهی دادید از برای ما پوست گوید در جواب در زبان آورد
ما را خدای که بزبان آورنده هر چیز است و در موطن دیگر مجتمع می شوند و بر آنطور سوال
شده میاید از صورت امر و عظیم بلا فرار از یکدیگر میکنند که یوم یفر المرء من اخیه یعنی روزی
که گریزد مرد از برادر خود باز مجتمع می شوند در موطن دیگر و بعض دیگر ناطق میشوند و دوستان
برگزیده حق تعالی پس سخن نمیگویند مگر باذن حق تعالی و نمیگویند مگر آنکه حق و صواب باشد
و این گاهی است که از پیغمبران بپرسند ادای رسالت ایشان باب امت خود ایشان خبر دهند که رسانیده است

خواند مع

آنچه برسانیدن آن مامور بودند و ایشان جحود و انکار نمایند چنانکه حق تعالی از
این خبر میدهد آنجا که میفرماید فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی و هر آینه
سوال میکنیم ما از آنکسان که فرستاده شدگان که پیغمبران باشند پس امت گویند ما جاءنا
من بشیر و لا نذیر یعنی نیامد بما هیچ بشارت دهنده و هیچ بیم کننده پس گواهی طلبند انبیا پیغمبر ما را
صلی الله علیه و آله و سلم پس گواهی دهد آنحضرت بر صدق انبیا و تکذیب فرماید جاحد
ایشان را و از برای امت گوید فقد جاءکم بشیر و نذیر یعنی بتحقیق که آمده است از برای شما
بشیر و نذیر و الله علی کل شیء قدیر یعنی خدای تعالی بر همه چیز قادر است میتواند که گواه
شما را گواه گرداند بر شما بتبلیغ رسالت انبیا علیهم السلم و اشارت باین حال است آنچه
حق تعالی میفرماید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا پس حال چگونه
باشد در وقتی که بیاوریم از برای هر امت گواهی که پیغمبر ایشان باشد و بیاوریم ترا گواه بر همه
پیغمبران درین حال است که توانند که رد شهادت او کنند از خوف آنکه مهر بر دهن ایشان
نهند و جوارح ایشان گواهی بر افعال و اعمال ایشان دهند و گواهی دهند بر منافقان
قوم خود آنرا و نقض عهد و تغییر سنت و ظلم ایشان بر اهل بیت او و اقتدای ایشان
بظلمه امت پیغمبرانی که پیش از او بودند پس باتفاق گویند ربنا غلبت علینا شقوتنا
و کنا قوما ضالین یعنی ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما شقاوت و بدعاقبتی ما و گشتیم
قوم گمراه باز مجتمع می شوند در موطن دیگر که در و مقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم است
و آن مسمی بمقام محمود است در آن مقام ثنا و ستایش میکند حق تعالی را بانچه ثنا نکرده
باشد بر وجه احدی پیش از او و بعد از آن ثنا میگوید بر ملائکه سموات و هیچ ملکی
نباشد مگر ثنا گوید بر او باز ثنا گوید از برای همه انبیا چنان ثنائی که هیچ احدی پیش از او

چنان ثنائی گفته باشد بعد از آن ثنا گوید از برای هر مومن و مومنه ابتدا آنکه بعد ثنای آن و
شهدا بعد از آن بصالحان آنگاه حمد گویند او را اهل آسمانها و زمینها و این آنست که
حق تعالی میفرماید عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید که برانگیزد ترا پروردگار تو
در مقام ستوده شده پس خوشا آنکسی که او را حظی و نصیبی ازین مقام باشد و وای
بر آنکس که ازین مقام بی بهره و بی نصیب باشد و این مواطن پیش از هنگام حساب است چون
شروع در حساب شود مشغول گردد هر آدمی بانچه نزد وی است از خداوند تعالی و پیغامبر برکت آن
روز باز زندیق گفت و از انجمله آیت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی روها باشند
در آن روز با نضارت و خرمی که بپروردگار خود نظر کنندگان باشند منافات
دارد با مضمون آیت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نکنند او را چشمهای
مردم و او یعنی خدای تعالی در می یابد چشمهای مردم را و همچنین منافات دارد آیت و لقد
رآه نزلة اخری یعنی ترا آینه بتحقیق که دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نوبتی دیگر با آیت
لا تدرکه الابصار امیر المومنین علیه الصلوة و السلم فرمود که آیت وجوه یومئذ ناضرة الی
ربها ناظرة در وقتی است که اولیا و دوستان حق تعالی از حساب فارغ شده اند
و بنهری رسیده اند که آنرا نهر حیوان خوانند پس غسل میکنند در آن نهر و می آشامند از نهری
دیگر که پهلوی او جاری است پس روهای ایشان سفید و با تازگی و نضارت می شود
پس از آن مامور می شوند که در بهشت درآیند درین هنگام ناظر پروردگار خود اند که چگونه
ثواب خواهند داد ایشانرا و درین هنگام است سلام ملائکه بر ایشان چنانچه حق تعالی
میفرماید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی ملائکه با ایشان گویند سلام بر شما
باد چه خوش حالید شما پس درآیید در بهشت در حالی که جاوید آن در آنجا باشید و نزد این

سلام بثواب یافته می شوند بدخول جنت و نظر در آنچه وعده کرده است با ایشان خدای تعالی و
این معنی قول حق تعالی است الی ربها ناظره و ناضره در بعضی لغت بمعنی منتظر است یا باشند
قول حق تعالی فناظره بم یرجع المرسلون یعنی بلقیس نظر کننده بود با آنچه خبر باز میکردند
فرستاده شدگان او بنزد سلیمان را و است که منتظر بود اما قول حق تعالی ولقد راه
نزله اخری مراد رویت پیغمبر است صلی الله علیه وآله جبرئیل را بصورت مخصوص او دیده
بود و عظمت صورت مخصوص جبرئیل را در نیابد مگر خداوند عالمیان باز زندیق گفت واز جمله
آنست که فرموده ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی و می نهیم ما ترا
زوهای عدل را در روز قیامت پس ظلم کرده نشود هیچ نفسی بهیچ گونه ظلمی و فرموده فمن ثقلت
موازینه یعنی و آنکس که گران شود ترازوهای او و فرموده ومن خفت موازینه یعنی و آنکس که سبک
شود ترازوهای او چون عمل عرض است و عرض او زنی نمی باشد پس سنجیدن ان ترازو و
سبک و گران شدن ترازو باعمال موافق قانون عقل نیست امیرالمؤمنین علیه السلام
فرموده مراد ترازو قواعد عدل است که خلایق را در روز قیامت بان قواعد مواخذه خواهند
کرد و انتقام مظلوم از ظالم خواهند کشید و معنی گرانی ترازو بسیاری حساب اوست
و معنی سبکی ترازو اندک بودن حساب او زیرا که مردمان در روز قیامت بانواع مختلف
خواهند بود و از برای بعضی حساب اندک کشند و از برای بعضی حساب بسیار و بعضی بحساب
در بهشت در آیند بدانجهت که ایشانرا تعلقی بامر دنیا نبوده باشد زیرا که حساب بر کسی
است که او را ملتبس و تعلقی بامور دنیا بوده باشد و بعضی از ان قبیل باشد که نقیر و
قطمیر حساب از ایشان طلب نماید و بعد از ان امر بعقوبت ایشان کنند و از جمله ایمه
کفر و ضلال اند که ایشان را روز قیامت بکلی فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا هیچ قدری

و منزل

ومنزلتی نباشد بنابر آنکه ایشان هیچ قدری ومنزلتی ندارند وامر و نهی الهی را وپی رو هوا
و آرزو شدند پس جای ایشان همیشه طبقه اسفل دوزخ باشد و تلفح وجوههم النار وهم
فیها کالحون روی ایشانرا قطعه قطعه گرداند آتش دوزخ و ایشان در آتش دوزخ ترش
روی و زشت خوی باشند باز زندیق گفت واز جمله است که حق تعالی میفرماید قل یتوفاکم
ملک الموت یعنی بگوی که می میراند شما را ملک موت و در محلی دیگر میفرماید الله یتوفی الانفس
حین موتها یعنی خدای تعالی میمیراند نفس را در وقت مرگ ایشان و در محلی دیگر میفرماید والذین
تتوفیهم الملائکه طیبین یعنی آنکسان که می میرانند ایشانرا ملایک در حالتی که پاکیزگان اند و
مانند آن از آیات نوعی گردانیده است میراندن را فعل ذات خود و نوبتی فعل ملک الموت
و نوبتی فعل ملایک امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده حق تعالی از ان رفیع و عظیم تر است که مباشر
این فعل شود بذات شریف خود و فعل ملایکه که فرستادهای اویند فعل اوست زیرا که عمل ایشان
بامر اوست پس برگزید خدای تعالی ملایک را کارکنان باشند در میان او و در میان خلایق
و بعضی رسول و پیغام رسانیده باشند پس آنان که اهل طاعت اند از جمله ملایک رحمت قبض
روح ایشان می فرستند و آنان که از اهل معصیت اند ملایک عذاب متصدی قبض روح ایشان
می شوند و ملک موت را مددکاران از ملایک رحمت و ملایک عذاب هست که بامر او عمل کنندگان
اند پس فعل ایشان فعل ملک الموت باشد و فعل ملک الموت فعل حق تعالی است بدانجهت
که ملک الموت بامر و اراده حق تعالی نباشد کسی استیفا میکند جان چه عطا و منع و ثواب
و عقاب بامر و اراده حق تعالی است اما بدست آنکسان که میخواهد از بندگان او صادر میشود
چنانکه میفرماید وما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی نمی خواهید شما چیزی که خواهد
خدای تعالی باز زندیق گفت در محلی میفرماید ومن یعمل من الصالحات وهو مومن فلا کفران لسعیه

١٢٨

یعنی و هر کس که عمل صالح کند و حال آنکه او مومن باشد پس کفران سعی او نخواهد بود و ثواب
ان خواهد رسید و در محلی دیگر میفرماید وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی
یعنی و بتحقیق که من هر آینه آمرزنده ام از برای آنکس که بازگشت بخدای تعالی و ایمان آورد و عمل
صالح کرد و بعد از ان راه یافته شد از آیت اول چنان معلوم شد که هر که ایمان آورد
و عمل پسندیده کند بثواب عمل خود خواهد رسید و از آیت دوم چنان مستفاد میگردد
که با وجود ایمان و عمل صالح تا مهتدی براه حق نشود بثواب اعمال نخواهد رسید امیرالمؤمنین
علیه السلام فرموده ایمان و عمل صالح بی استدامت نیست و چنان است که هر که ایمان آورد و
عمل صالح کند بثواب ان رسیده از عقوبت نجات یابد و اگر چنین باشد هر آینه بود که
اقرار توحید می آورند از اهل نجات باشند و موید این مضمون است آیه کریمه الذین آمنوا
ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون یعنی آنکسان که ایمان آوردند و نپوشانیدند
ایمان خود را بظلم و ستم این گروه مر ایشانراست امن و حال آنکه ایشان مهتدی و راه حق
یافته باشند و ایمان را منازل و درجات است و شرح ان طولی دارد و از انجمله آنست که ایمان
بدو وجه است ایمان بدل و ایمان بزبان چنانچه ایمان منافقان در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله از ترس شمشیر و غلبه اسلام ایمان آورده بزبان و دل ایشان راه حق نیافته بود و
ایمان بدل التسلیم والانقیاد امر پروردگار است و کسی که منقاد پروردگار باشد استکبار
از امر او نخواهد کرد چنانکه استکبار کرد ابلیس بسجود آدم را و استکبار نمودند مردم
از طاعت پیغمبران خود پس نفع نکرد ایشان را توحید ایشان چنانکه نفع نکرد ابلیس را طول
سجود او چه ابلیس یک سجده او چهار هزار سال بود و لیکن غرض او زخارف دنیا بود نافع نیامد از برای
او نماز و صدقه او و تحقیق که حق تعالی قطع کرد عذر بندگان خود را بهمین آیات و ارسال

الرسل

رسل تا خلایق را حجتی نباشد بعد از ارسال پیغمبران و خالی نگردانیده است زمین را
از اولیا خود از برای تعلیم طریق هدایت و اهل اهتدا همواره جماعت اقل می باشند
و حق تعالی این معنی را در انبیای سابق بیان فرموده و مهتدیانرا از اقلیت شمرده مثل
آنکه در قوم نوح میفرماید وما آمن معه الا قلیل یعنی ایمان نیاورده با نوح مگر اندکی و این
گروه اقل محل علم و اهتدا اند و الحمد حق تعالی فرموده واتوا البیوت من ابوابها یعنی در آیید
خانها را از درهای آن خانها علم و نبوت انبیا است و ابواب آن ائمه و اوصیا اند پس هر عمل خیر
که جاری شود بر دست غیر اهل اصطفای عهود ایشان و بی مراعات حدود و شرایع و معالم دین
ایشان مردود و غیر مقبول است و اهل ان محل کفر اند و اگر چه صفت ایمان شامل و مساوی ایشان
باشد پس آنکس که مهتدی نشده است از اهل ایمان بطریق نجات نفع نمیکند او را ایمان و توحید او
هدایت و لایت از باب ولایت است که ایشان امینان خدای تعالی اند بر خلایق از حجج و اوصیا
در عصری بعد عصری و نیست آنکه هر کس که اقرار کند بکلمه شهادتین مومن باشد زیرا که منافقان
قایل اند بشهادتین و چون عهد پیغمبر خدا را در حق ایمه دین انکار کردند و جحود نمودند از طریق
بیرون اند و ایمان و اعمال ایشان مقبول نیست باز زندیق گفت و از جمله آنست که حق تعالی
میفرماید واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا یعنی و سوال کن ای محمد از آنان که فرستاده
ایم پیش تو از پیغمبران ما چگونه سوال کند زنده از مردگان پیش از بعثت
نشود امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده این سوال اظهار آیتی و معجزه از آیات و معجزات پیغمبر است
صلی الله علیه وآله و حجت اوست بر سایر خلایق زیرا که حق تعالی چون آنحضرت را خاتم الانبیا کرد
و پیغمبر کافه خلایق شد او را معراج داد و باسمانها برد و در معراج انبیا و رسل بر وی جمع
اند و پیغمبر صلی الله علیه وآله بر احوال هر یک از ایشان اطلاع یافت و ایشان قایل شدند

بفضل آنحضرت و بفضل اوصیاء او در زمین و بعضی شیعه اوصیاء او از مومنین و مومنات
و مسلم داشته اند از برای اهل فضل فضل ایشان را و رستگار کرده اند از آن ایشان
و دانسته آنان را که اطاعت ایشان کرده اند و آنان که عصیان ایشان کرده اند از اسمهای
ایشان ابا زنند بحث که حق تعالی در قرآن مجید بعضی ذنوب انبیا را ذکر کرده و نسبت
داده اند به آن پیغمبر و تصریح باسم ان نموده چنانکه میفرماید وعصی آدم ربه یعنی و
نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را و تصریح فرمود بتکذیب نوح آنجا که فرموده ان ابنی
من اهلی یعنی بتحقیق که پسر من از اهل من است و حق تعالی فرمود انه لیس من اهلک یعنی
بتحقیق که پسر تو نیست از اهل تو و در قصه ابرهیم بوقتی میفرمود که عبادت کرد ستاره را
و بوقتی میفرماید عبادت کرد ماه را و بوقتی میفرماید عبادت کرد آفتاب را و در حکایت
یوسف میفرماید ولقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه یعنی بتحقیق که میل کرد زلیخا
بیوسف و میل کرد یوسف بزلیخا اگر نه دیده یوسف برهان پروردگار خود را هر آینه واقع
میشد از لایح شود و امثال آن از رحمت انبیا نه کور شده و تصریح باسماء هر یک
از ایشان فرمود و جمعی از کفر اهان که از راه حیات بسیاری از خلقان را مغرور کرده اند و
گمراه گردانیده اند تصریح باسم ایشان نکرده و کنایات و اشارت بایشان کرده چنانکه فرموده
یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی یعنی یاد کن ای محمد آن روز که بدندان میگزد آن ظالم هر دو
دست خود را در حالی که گوید ای کاشکی من گرفته بودم با پیغمبر خود راهی ای وای بر ما کاشکی فرا
نمیگرفتم فلان را دوست خود هر آینه بتحقیق که گمراه گردانید مرا از ذکر خدا و کتاب خدا بعد از آنکه
آمده بود مرا آیا چه کس است آن ظالم و چرا ذکر نکرده باسم او را با آنکه اسماء انبیا در جرایم

ایشان ذکر فرموده امیرالمومنین علیه السلم فرمود آنکه باسماء ذکر فرموده در مقام ذکر معوات
ایشان ذکر نکرده اسماء ظلمه و کفره را از ظلم و کفر ایشان از دلایل ظاهره و حجج باهره
بر حکمت کامله حق تعالی و نسیان افعال مغیرین و مبدلین کتاب حق تعالی است
یعنی که جانب دین را ملاحظه نکرده و اعتبار دنیا از دست داده اند و حق تعالی از ایشان
خبر میدهد آنجا که میفرماید الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا یعنی آنکسان که مینویسند کتاب را بدستهای خود و بعد از آن میگویند
که این از نزد خدای تعالی است تا بفروشند از آن بهای اندک این شرح حال یهود
و نصاری است که بعد از موسی و عیسی تغییر توریت و انجیل کردند و تحریف کلمات
از مواضع خود نمودند و در آنچه کرده بردند و آن لیطفئوا نور الله بافواههم یعنی فرو بخواهند که
نشانند نور چراغ خدای را بدهنهای خود اشارت است بآنکه جمعی از اهل ضلال اراده آن
دارند که تحریف کنند و از جای کتاب بگردانند و چون اندیشه آن بود که اگر تصریح
باسماء این ظالمان واقع شود از ایشان بعد از وفات پیغمبر خود تغییر و تبدیل میشد از او
کلم از مواضع آن نمایند نظر بملاحظه تقیه جایز نبود تصریح باسماء مبدلین و مغیرین و اگر چه
احوال جمع معین معلوم است که ذکر و بیان یافته چرا که اهل باطل را در اکثر اوقات غلبه
و استیلا بر اهل حق می باشد و صبر بر بلایا امر فرض عین گشته حق تعالی از برای پیغمبر
صلی الله علیه و آله میفرماید و اصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن ای محمد چنانکه
صبر کردند خداوندان عزم از پیغمبران او واجب گردانیده صبر را بر اولیا و اوصیا
و اهل طاعت او بآنچه فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی هر آینه از برای
شماست در رسول خدا اقتدا و متابعت نیکوی پسندیده پس کلمه فی است تا جواب الخ

درین مقام بحث و کرایت پس بتحقیق که شریعت تقیه حرام گردانیده زنا را باز من تصریح
درین مقام بار زنده بحث و از الحمد است که میفرماید و جاء ربک والملک صفا صفا یعنی
پروردگار تو و آمدند ملایک صف صف و در محلی دیگر میفرماید ولقد جئتمونا فرادی یعنی بتحقیق
که ایشان آمدند مارا یک یک بوقتی حق تعالی بیاید ایشان را و بوقتی بیاید ایشان حق
تعالی را امیرالمومنین علیه الصلوة و السلم فرمود که آمدن حق تعالی تسبیح آمدن خلق
است و بسیار چیزها در کتاب خدای تعالی مذکور است که تاویل آن زیر و فوق تنزیل است
و مشابه کلام بشر و تاویل قول بشر نیست مثلا حق تعالی حکایت میکند از قول ابرهیم علیه السلم
آنجا که میفرماید انی ذاهب الی ربی یعنی من بجانب پروردگار خود میروم و ذهاب ابرهیم بجانب
پروردگار و تاویل آن متوجه گردانیدن طاعات و عبادات خود بجانب حق تعالی است
پس تاویل آن غیر تنزیل آن باشد و میفرماید انزل لکم من الانعام یعنی فرو فرستاد
از برای شما از چهارپایان و میفرماید و انزلنا الحدید یعنی فرو فرستادیم آهن را مراد
از انزال در این آیت آفرینش است و همچنین میفرماید ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
یعنی اگر بودی خداوند رحمن را ولدی پس من اول عابدان می بودم مراد از عابدان جاحدان
است و تاویل درین قول و باطن آن مضاد ظاهر است و معنی قول حق تعالی هل ینظرون الا
ان یاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یعنی انتظار نمی کشند این کافران مگر
آنکه بیاید ایشان را ملایک یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی آیات پروردگار تو مراد و بیامدن پروردگار
آمدن امر پروردگار است و مراد بآیات عذاب عذاب است که در دار دنیا واقع شود مانند عذاب
امتهای سابق و میفرماید قاتلهم الله انی یوفکون یعنی بکشد خدای تعالی ایشان را کجا گردانیده
میشوند تاویل قاتلهم الله آنست که لعنت کند خدا او را و میفرماید الرحمن علی العرش استوی

یعنی

یعنی خداوند رحمن بر عرش راست ایستاد مراد از استوا استیلا است از راه پرو... و
میفرماید و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله یعنی او آنکسی است که در آسمان خداست و در زمین
خداست و میفرماید و هو معکم این ما کنتم یعنی و خدا با شماست هر کجا باشید شما و میفرماید ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم یعنی نمی باشد سخن نهانی از سه کس مگر که خدای تعالی چهارم ایشان
است مراد استیلای امنای اوست بقدرتی که او ایشان را داده بر جمیع مخلوقات خود و آنکه فعل
ایشان فعل حق تعالی است پس فهم کن آنچه از برای تو ذکر کردم و شرح این سخن را الحجت کردم
که شاید که بعد از این کسی را شک واقع شود چنانکه ترا واقع شده و نباید کسی را که نقش خاطر او
کند بجواب صواب از جهة عموم طغیان و انقسان و اضطراب اهل علم بتاویل کتاب و الکتام و حجاب
از جهة خوف ظلم و بغی بداشته و آگاه باشید که روا باشد که بپایه دانائی که حق سبحانه و تعالی
مستور باشد و باطل ظاهر باشد و مشهور و این کاری باشد که اولی مردمان بحق دشمن ترین
ایشان باشد بحق و نزدیک شده باشد وعده حق و نزدیک شده باشد الحاد و ظاهر شده
باشد فساد و الحاد امتحان کرده شوند مومنان و در تزلزل و اضطراب باشند ایشان تزلزل محکم باز
زندیق سوال کرد که حق تعالی خبر میدهد و میفرماید و یتلوه شاهد منه یعنی و در پی این پیغمبر شاهدی
است از او و کسی را که در پی او اعتبار داده اند از عبده اصنام بود در بعضی اوقات امیرالمومنین
علیه السلم فرمود این شاهد که در آیت مذکور است حجة الله است که قایم گردانیده است او را
خدای تعالی بر خلق و شناسانده است خلق را آنکه مستحق جای پیغمبر خدا است که آنکس
که قایم مقام اوست و در پی پیغمبر خدا نیست مگر کسی که در طهارت مانند او باشد تا گنجایش آن باشد
که کسی که ماهی کفر بوده باشد در وقتی از اوقات استحقاق مقام پیغمبری داشته و نسبت داده و تا
خدا معین شود هر کسی که طاعات او در ظلم و آثم او گشته هر گاه که خدای تعالی حرام گردانیده باشد

آن مقام را بر کسی که عبادت اصنام کرده باشد که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمی رسد
عهد من که خداوندم بظالمان فرا دانکه امامت را بظالمان نمی دهم چنانچه از سیاق آیت مستفاد
است پس کسی که مشرک بوده باشد امام و خلیفه نتواند بود زیرا که حق تعالی شرک را
از اعظم اقسام ظلم شمرده آنجا که فرموده ان الشرک لظلم عظیم یعنی بتحقیق که شرک هر آینه ظلم
ستمی بزرگ است و چون ابراهیم علیه السلم دانست که عهد خدای تعالی بامامت به بت پرستان
نمی رسد فرموده و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام یعنی دور گردان مرا و پسران مرا آنکه
پرستش کنند بتها را و اعلام فرموده آنکه هر کس که منافق را بر صادق و کافر را بر ابرار
برگزیند ظالم عظیم باشد زیرا که بیان فرموده در کتاب عزیز فرق میان محق و مبطل و
طاهر و نجس و مومن و کافر و آنکه در خلق پیغمبر صلی الله علیه و آله آنگاه که از دنیا رحلت کند
نیست مگر کسی که قایم مقام او باشد در صدق و عدل و طهارت و فضل باز زندیق سوال کرد
که در کتاب خدا مذکور است انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا یعنی بتحقیق که ما عرض کردیم امانت را بر آسمانها و
زمینها و کوهها پس ابا کردند از برداشتن آن و ترسیدند از برداشتن آن و آدم برداشت آن
را بتحقیق که آدمی بسیار ظلم بسیار جاهل بود این امانت کدام امانت بود و آن آدم کدام آدم است
امیرالمومنین علیه السلم فرمود مراد امانتی است که نمی باشد مگر در انبیا و اوصیا زیرا که حق تعالی
امین گردانیده است ایشان را بر خلایق و ایشان را حجت خود ساخته در زمین زیرا که حامل آن امانت
کسی تواند بود که پاکیزه از هر رجس و آلودگی باشد و اگر کسی حمل این امانت کند و پاکیزه و مطهر
نباشد حامل وزر آن امانت و حامل وزر آنان باشد که این طریق مسلوک داشته اند از ظالمان
و اعوان ایشان و از این جهت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر که راه حق نهد و ثواب

آن راه است و ثواب آنکس که بآن راه حق رود و اگر باطل نهد او را وزر و وبال آن راه باشد
و وزر و وبال آنکس که بآن راه رود تا روز قیامت و این سخن پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
شاهدی از کتاب الله است آنجا که میفرماید در قابیل که قاتل برادر خود هابیل است من اجل
ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا
ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی و از جهت این نوشتیم ما بر بنی اسرائیل آنکه هر کس
که بکشد نفسی را بی آنکه کشته باشد کسی را یا فسادی در زمین کرده باشد پس گویا که او کشته است
مردمان را همه ایشان و آنکس که برهاند نفسی را از کشته شدن پس گویا او زنده خواهد کرد جمیع مردمان
را و مراد احیا را در این آیه تاویل است و باطن مخالف ظاهر و مراد از وی هدایت است چه هدایت
حیوة ابدی است و آنکس که خدای تعالی او را زنده گفت هرگز نمیرد باز زندیق گفت در کتاب
خدا چنان است وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی و ظلم نکردند ایشان که ظلم کننده
اند بر ما و لکن بودند ایشان که ظلم کردند بر نفسهای خود چگونه ظلم بر حق تعالی توان کردن
و آن ظالمان چه کسان اند و چون خطاب حق تعالی گاه بانفراد است و گاه بجمع باشد
وما ظلمونا امیرالمومنین علیه السلم فرمود اما آنکه خطاب گاه بانفراد و گاه بجمع است باید که
دانسته شود آنکه حق تعالی آنجا که فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کس که
فرمان برداری پیغمبر خدا کرد پس بتحقیق که فرمان برداری خدای تعالی کرده است و
شناسا گردانید خلایق را بفضل منزلت اولیای خود و فرض کرد بر خلایق طاعت ایشان را
همچنانکه طاعت خود را بر ایشان فرض کرد و الزام کرد ایشان را حجت بانکه خطاب کرد ایشان را
خطابی که دلالت بر انفراد و توحید او کند بانکه او را اولیاست که افعال و احکام ایشان
جاری و مجری احکام اوست و ایشان نیکان مویدانند از جانب حق تعالی و اقتدار علم

غب یافته اند و این آن نعیم است که از آن سوال خواهند کرد و از اولیا و دوستان ایشان
که متابعت کرده اند آن اولیا حق تعالی را باز سایل گفت آیا این اولیا و حجج چه کسانند امیرالمومنین
علیه السلم فرمود که ایشان پیغمبر خداست و آنکس که قایم مقام اوست از برگزیدگان که ایشان را
قرین خود و قرین رسول خود گردانیده و فرض کرده بر بندگان طاعت ایشان را همچنانکه فرض
کرده بر خلایق طاعت خود را و طاعت رسول خود را و ایشان ولاة امر اند آنکسان که در حق
ایشان است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم باز سایل گفت این امر کدام
امر است امیرالمومنین علیه السلم فرمود این آن امر است که در سوره قدر می فرماید تنزل الملائکة
والروح فیها باذن ربهم من کل امر و در سوره دخان میفرماید فیها یفرق کل امر حکیم از ارزاق و
آجال و عمل و موت و حیوة و علم و غیب سموات و ارض و ایشان وجه الله اند که در آیه اینما تولوا فثم
وجه الله مذکور است یعنی هر جا که روی می آورند آنجا روی خداست و ایشان بقیة الله اند چه مهدی از
ایشان باقی است تا قیام قیامت زمین را از عدل مملو خواهد گردانید همچنانکه مملو ظلم است
و از برای تعظیم اولیا و اوصیای خود فرموده ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
یعنی در قیامت گوید نفسی وا حسرتا از تقصیری که در پهلوی خدا کرده ام خدای تعالی اوصیای
خود را جنب الله خوانده اشارت بقرب منزلت ایشان نزد حق تعالی و حکمت در آنکه خداوند
جهان کمال اولیا و اوصیا خود را بامثال این رموز تعبیر فرموده که غیر اولیا و انبیا و
هدایت یافتگان بان نتوانند رسید احاطه علم کامل حق تعالی است بانچه احداث
خواهند کرد مبدلان و محرفان در کتاب او از اسقاط اسمای ائمه و اوصیا او و از
راه تلبیس و تغییر آنرا راست می پوشانند تا اعلام ترک کرده باشند ایشان را در باطل ایشان
پردهای عمی کشیده تا از ادراک آن محروم باشند و از تحریف محرفان محفوظ ماند و گردانید

بیر ربنا الرجوع الی کمال اولیائه
بطریق الرمز و الایما من
ائمتهم علیهم السلم

اهل کتاب را که عالم بظاهر و باطن اند امر و نواهی آن باشند از شجره که اصل آن ثابت
و فرع آن نشو و نما نموده باشد و در هر زمان میوه تازه بار آورده باشد باذن
پروردگار آن یعنی در هر زمانی بکمالی از کمالات اولیا و اوصیا دین رسند از رموز
و اشارات قرآنی که [illegible] باشند و گردانیده است اعدای
ایشان را از شجره ملعونه که قصد استیصال اطفای نور خدای است بافواه خود و حق تعالی
در مقام اتمام نور ایشان است و اگر دانسته شدی آن منافقان آن رموز را که دلیل کمال
ائمه و اوصیا دین است از راه تاویل هر آینه اسقاط میکردند آنرا از کتاب
خدا اما چون حکمت الهی در ایجاب حجت بر خلایق جاری بود بر چشمهای ایشان غشاوه
عمی و بر دلهای ایشان پردهای غفلت کشید تا از ادراک آن غافل ماندند و آن رموز را
بحال خود نگذاشتند پس سعدا متنبه میشوند بان و طریق سعادت مسلوک میدارند
و اهل شقاوت از ادراک آن ذاهل و از دریافت آن محروم اند و من لم یجعل الله له
نورا فما له من نور و از نجات که حق تعالی بسعت رحمت و کمال رافت خلق و احاطه
علم او بانچه احداث خواهند کرد مبدلان در کتاب او تقسیم کردانید
کتاب خود را بر سه قسم قسمی که بمعرفت آن فایز شوند عالم و جاهل و قسمی دیگر که
معرفت آن مخصوص اهل هوش و ادراک باشد از اصحاب سعادت که ایشان را
طبع لطیف و فهم دقیق و قوت تمیز در میان حق و باطل بوده باشد که
مصداق افمن شرح الله صدره للاسلام ایشانند و قسمی دیگر آنکه معرفت آن
مخصوص حق تعالی است و انبیا که راسخان در علم اند و این بدان جهت است
که تا دعوی نکنند اهل باطل که مستولی شده باشند بر میراث پیغمبر خدا از علم

کتاب انچه بکردانیده باشد خدای تعالی از برای ایشان و اضطرار ایشان
بان کشد که معاند و ماموران اولیا و اوصیا شوند و استکبار کنند از طاعت
اولوالامر و افترا بر خدای تعالی بکنند و اغترار بکثرت مظاهر و معاون
و عناد با خدا و رسول خدا نمایند و اما انچه عالم و جاهل در معرفت ان شریک اند
از فضل پیغمبر خدا در کتاب عزیز قول حق تعالی است مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ
اَطَاعَ اللّٰهَ یعنی هر کس که فرمان برداری کند پیغمبر خدا را پس بتحقیق که فرمان برداری
کرده است خدای تعالی را و قول حق تعالی است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا یعنی بتحقیق که خدای تعالی و ملائکه او صلوات می فرستند
بر پیغمبر ای انکسان که ایمان آورده اید صلوات فرستید بر وی و تسلیم کنید تسلیم کردنی
یعنی تسلیم کنید از برای انکه وصیت کرده است و خلیفه گردانیده است او را
بر شما فضل او را و انچه بر شما لازم است انقیاد ان و انرا از ان جمله است که
خبر دادم ترا انکه تاویل انرا در نیابد مگر ذهن صافی و طبع سلیم و همچنین است
قول حق تعالی سلام علی آل یاسین زیرا که حق تعالی پیغمبر را یس خوانده
در انجا که فرموده یس و القرآن الحکیم و عالم بود که اگر میفرمود سلام علی آل
محمد اسقاط میکردند از ان فقرات و اما انچه فرموده و ما ظلمونا و لکن کانوا
انفسهم یظلمون منقطع و حق تعالی از ان منزه است که ظلم بر کرده شود لکن
اسما خود را بر خلق قرین ذات متعالی صفات خود گردانیده و خلایق را بر جلالت
قدر ایشان اطلاع داده و انکه ظلم بر ایشان بمنزله ظلم بر حق تعالی است
مراد انکه ایشان بسبب بغض اولیا و محبت و معونت اعدا ایشان ظلم بر ما نکرده اند

الا

و لکن ایشان ظلم بر نفس خود کردند بر این اعمال از بهشت و محل قرب محروم شدند
و مستوجب خلود در نار گشتند باز زندیق گفت خدای تعالی میفرماید انما
اعظکم بواحدة یعنی بدرستی که من پند نمی دهم شما را مگر بیک چیز اما آن چه
چیزاست و کدام است امیر المومنین علیه السلم فرمود حق تعالی چون محکمات
شرایع و ایات فرایض در اوقات مختلفه فرستاد همچنانکه اسمانها و زمین را در
شش روز افرید و اگر خواستی در یک چشم زدن همه را می افرید لکن حکمت
اقتضای تانی و مدارات میکرد تا نمونه باشد از برای انبیا و ایجاب حجت باشد
بر خلق لهذا اول چیزی که تکلیف بان واقع شد اقرار بوحدانیت و ربوبیت
حق تعالی بود و کلمه توحید چون اقرار بان آوردند مکلف شدند باقرار بنبوت
و شهادت رسالت و چون منقاد امر نبوت شدند تکلیف نماز و روزه و زکوة و حج و عمره
و جهاد و امثال آن واقع شد و بعد از تکالیف متنوعه منافقان میکشیدند انا
پروردگار را هیچ تکلیفی دیگر نمانده است بعد از فرایض مذکوره حق تعالی
این ایه فرستاد انما اعظکم بواحدة یعنی بر شما یک تکلیف مانده که انقیاد اولوالامر است
و متعاقب این ایه انما ولیکم الله نازل شد تا انجا که یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة
و هم راکعون و نبود در میان امت خلافی در انکه کسی زکوة در ان وقت در حال
رکوع بغیر یک شخص و اگر ذکر میکردم اورا در کتاب مرا نیز اسقاط کرده میشد
پس این معنی و امثال این معنی بطریق رمز و ایما در کتاب مجید تا معنی آن بر محرفان
پوشیده باشد و بان نرسند و از تغییر محفوظ ماند و مومنان صادق بسبب
تا بمعرفت ان هدایت یابند و نزد این حال فرموده الیوم اکملت لکم دینکم

و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس فهم کن و عمل کن بانچه شنیدی
پس بتحقیق که انچه ترک کردی از ان امور که سوال تو از ان واجب است بیشتر است
از انچه سوال کردی و من اقتصار کردم بر انچه کفایت بسیار بجهت عدم علم و قلت
رغبت راغبان و التماس ان دیگر از انچه از برای تو ذکر کردم کافی است
از برای ارباب فهم و هوش سایل گفت یا امیر المومنین شنیده است مرا الم
شنیدم و بحمد الله تعالی که مرا بسیار شک و تردد بر باید و ثواب آن عاید بایام
دولت امیر المومنین علیه السلم خواهد شد و از اصبغ بن نباته منقول است
که گفت چون امیر المومنین علیه السلم از صفین مراجعت فرمود بمسجد درامد و عمامه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر سر داشت و برد پیغمبر صلی الله علیه بر دوش و نعلین پیغمبر علیه
السلم در پای و شمشیر پیغمبر علیه السلم حمایل کرده بود و بر منبر برامد و تمکن نشست انگاه
اصابع خود را مشبک ساخت و در اسفل بطن خود نهاد و فرمود ای گروه مردمان
سوال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید در این مقام سوال کنید که نزد منست علم
اولین و آخرین بخدا سوگند که اگر مرا در یک محل قرار می بود و مستقل نمی بودم
بعدای اهل بغی هر اینه حکم میکردم بر اهل توریت بتوریة ایشان و اهل انجیل بانجیل
ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان بنحوی که قایل
می شدند اهل هر کتاب بصدق و راستی علی ابن ابی طالب و اگر نه ایتی می بود
در کتاب خدای تعالی هر اینه خبر میدادم شمارا بانچه واقع شده بود و انچه واقع
خواهد شد تا روز قیامت و این کریمه یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
است یعنی محو و تاخیر میکرداند انچیز را که میخواهد و موجود میگرداند انچه میخواهد و نزد

الم

اوست ام الکتاب که لوح محفوظ باشد باز فرمود سوال کنید از من پیش از انکه
مرا نیابید و اگر سوال کنید از هر آیتی که در روز نازل شده یا در شب یا در مکه
یا در مدینه یا در سفر یا در حضر و از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و از تاویل و تنزیل
آن هر آینه جواب خواهم داد از ان پس برخواست مردی و گفت یا امیر المومنین علیه
السلم ایا دیده بر در کار خود را حضرت علیه السلم جواب داد بر وجهی که کسی
دگر نیافت باز فرمود سوال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید پس برخواست مردی
از اقصای مجلس و گفت یا امیر المومنین دلالت کن مرا بعملی که سبب خلاصی من از
آتش دوزخ باشد امیر المومنین علیه السلم فرمود بدان و اگاه باش که دنیا
بسه چیز قایم است بعالم ناطقی که مستعمل باشد علم خود را و مرد غنی که بخل نکند
در مال خود بر اهل دین خدا و فقیری که صابر باشد پس هر گاه که بپوشاند عالم علم خود را
و بخل کند غنی بمال و صبر نکند فقیر بر فقر خود پس نزد وی هلاک مردم است و دیگر
باشد که باز گردند اهل دنیا بکفر بعد از ایمان ایشان ای سایل باید که مغرور نسوزد
شمارا کثرت مساجد و جماعت گروهی که ابدان ایشان مجمع اند و دلهای ایشان متفرق
پس بتحقیق که مردمان بر سه قسم اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد پس او خوشحال
نمیشود بدنیا چون بیابد اورا و محزون نمیشود اگر از وی فوت گردد و اما صابر پس
تمنا و آرزو میکند انرا در دل خود چون بدنیا رسید از ان اعراض میکند و میداند
که عاقبتی محمود ندارد و اما راغب پس اورا هیچ اندیشه از حلال و حرام نیست
سایل گفت یا امیر المومنین علیه السلم علامت مومن چیست در حال فرمود انست
که نظر کند در دلی که او دوست دارد او را و تولی نماید با او و نظر کند در عدو خدا و دشمن

نصیحت الموم

بیان عا

گبر و او را پتر انماید از و و اگر چه خویش مهربان او باشد سایل گفت راست
گفتی یا امیر المؤمنین علیه السلم و غایب شد و دیگر باره او را ندیدند امیر المؤمنین
علیه السلم بر منبر کوفه برآمد و بعد از حمد و صلوة فرمود ای مردمان سوال کنید
از من پس تحقیق که در جوانح من یعنی در حوالی سینه من علم بسیار است پس ابن کوا
برخاست و گفت یا امیر المؤمنین والذاریات که در قرآن واقع است چه چیز است فرمود
مراد ریاح است یعنی بادها باز گفت فالحاملات وقرا فرمود سحب یعنی ابرها باز گفت
فالجاریات یسرا گفت سفن یعنی کشتیها باز گفت فالمقسمات امرا فرمود ملایکه ابن کوا
گفت که یا امیر المؤمنین چنان یافته ام کتاب خدا را که بعضی از آن مناقض بعضی است امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود مادرت بر تو گریه کناد ای ابن کوا کتاب خدای تعالی
بعضی مصدق بعضی است بپرس سوال کن از آنچه بر تو مشکل شده است گفت
در یک محل میفرماید رب المشارق والمغارب یعنی پروردگار مشرقها و مغربها و
در یک محل میفرماید رب المشرقین و رب المغربین یعنی پروردگار دو مشرق و دو مغرب
و در محلی دیگر میفرماید رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار مشرق و مغرب
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود مشرق و مغرب خود ظاهر است و مشرقین
و مغربین یعنی پروردگار مشرقین و مغربین یکی مشرق شتا و یکی مشرق صیف است
و اما مشارق و مغارب پس تحقیق که آفتاب را سیصد و شصت مشرق است که هر روز
از مشرقی طالع میشود و در مغربی غارب میشود و دیگر باره بآن عود نمیکند تا سال
دیگر باز ابن کوا گفت یا امیر المؤمنین از موضع قدم تو تا عرش پروردگار چه مقدار
راه است امیر المؤمنین علیه السلم فرمود ای ابن کوا گفت اینچنین نیست ثواب کسیکه بگوید

فرمود

لا اله الا الله محو میشود گناهان او چنانکه محو می شود حرف سیاه بر کاغذ سفید
و چون نوبت دوم گفت لا اله الا الله می شکافد دریاهای آسمانها را و صفهای ملایک
تا می گویند ملایک بعضی با بعضی خاضع شوید عظمت و بزرگی پروردگار را و چون نوبت سیوم
بگوید لا اله الا الله از روی اخلاص بعرش اعظم میرود آنگاه حق تعالی میفرماید ساکن
شو بعزت و جلال خود قسم سوگند که هر آینه می آمرزم قایل ترا با هر گناهی که او را باشد
بعد از آن این آیه خواند الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی بجانب حق
تعالی بالا میرود کلمهای پاکیزه و عملهای صالح بالا میبرد آنها را یعنی هر گاه که عمل او صالح باشد
بالا میرود قول او باز ابن کوا گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از قوس قزح فرمود
مادرت بر تو گریه کناد مگوی قوس قزح که زیرا که قزح نام شیطان است و بگوی قوس
خدا هر گاه که قوس ظاهر میشود ارزانی و فراخی نعمتها اوست باز ابن کوا گفت خبر ده مرا
از مجره که در آسمان است فرمود مجره دربان آسمانست و امان اهل زمین است از غرق
و از آنجا غرق کرد خدای تعالی قوم نوح را از آبی که از آسمان فرو آمد باز ابن کوا گفت
خبر ده مرا ای امیر المؤمنین از اصحاب پیغمبر گفت از کدام یکی از ایشان خبر میخواهی
گفت خبر ده مرا از ابوذر غفاری گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که
میگفت سایه نیفکند آسمان بر خداوند لهجه صادق تر از ابوذر غفاری باز گفت خبر ده مرا
از سلمان فارسی گفت سلمان فارسی سلمان از ما اهل البیت است سلمان از برای
شما بمنزله لقمان حکیم است میداند علم اول را و علم آخر را باز گفت خبر ده مرا ای
امیر المؤمنین از عمار بن یاسر فرمود عمار مردی است که حرام گردانیده است
خدای تعالی گوشت او را از آتش دوزخ باز گفت خبر ده مرا از حذیفه بن الیمان فرمود

حذیفه مردیست که میداند اسمای منافقان را و اگر سوال کنید او را از حدود حق تعالی
خواهند یافت که داناست بآن باز گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از قول
حق تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا یعنی بگوی ای محمد که خبر دهیم شما را بزیانکارترین عملهای کسان
عمل کنندگان است که گم شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان میپندارند که کار
نیکو میکنند امیر المؤمنین علیه السلم فرمود کفره اهل کتاب اند از یهود و نصاری
که ایشان بر حق بوده اند پس بدعت کردند در دین خود و ایشان میپنداشتند
که کاری نیکو میکنند بعد از آن از منبر فرود آمد و دست مبارک بر دوش ابن کوا
نهاد و فرمود ای ابن کوا و نیستند اهل نهروان دور از این مضمون ابن کوا گفت
نمیخواهم غیر ترا ای امیر المؤمنین علیه السلم و سوال نمیکنم از غیر تو اصبغ بن نباته میگوید
ابن کوا در روز نهروان دیدم که با وی میکشید دی روز امیر المؤمنین علیه السلم
سوال میکردی از آنچه سوال کردی و امروز قتال میکنی با امیر المؤمنین علیه السلم
و ابن یحیی بود هم که مردی حمله آورد بر وی و نیزه بر وی زد و او را بکشت امام همام جعفر بن
محمد روایت کرده از آبای کرام خود از امیر المؤمنین علیه السلم که بر منبر فرمود سوال
کنید از کتاب خدای تعالی پس بخدا سوگند که نازل نشد آیتی از کتاب خدا
در روز یا در شب یا در سفر یا در حضر مگر که پیغمبر خدا از برای من خوانده و تعلیم فرموده
مرا تاویل آن ابن کوا برخواست و گفت ای امیر المؤمنین هر گاه بود که آیتی نازل شده
باشد که تو غایب بوده باشی از پیغمبر خدا امیر المؤمنین علیه السلم فرمود آنچه بر پیغمبر
خدا نازل میشد در وقت غیبت من چون حاضر می شدم حضرت صلی الله علیه و آله

آن آیت را بر من میخواند و میفرمود ای علی در غیبت تو نازل شده و تاویل آن چنان
و چنین است و مرا از تنزیل و تاویل آن آگاهی میداد

فصل

در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلم بر قایلین برای در شریعت و اختلاف در فتوی و
متعرض شدن بحکم بی آنکه کسی از اهلیت آن نیست و بیان وجه اختلاف
از برای کسی که اختلاف کرده است در دین یا در روایات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده شده از امیر المؤمنین علیه السلم که فرمود وارد میشود بر یکی از ایشان
قضیه پس حکم میکند در آن حاکی برای خود باز وارد میشود همین قضیه بعینها بر غیر او
پس حکم میکند او بر خلاف حکم اول بعد از آن جمع میشوند این حکام نزد امام ایشان که
استقضا میکند حکام ایشان را پس صواب میدانند این همه آرای مختلفه ایشان را و خدای
ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی و کتاب ایشان یکی آیا امر کرده است خدای تعالی
ایشانرا باختلاف تا اختلاف ایشان طاعت باشد یا نهی کرده است ایشانرا از
اختلاف تا اختلاف ایشان معصیت باشد یا آنکه دینی ناقص فرستاده و استعانت نموده است بایشان
در اتمام آن یا آنکه ایشان شرکاء حق تعالی اند پس مر ایشانراست آنکه بگویند و بر او
آنکه راضی باشد یا حق تعالی دین تمامی فرستاده و پیغمبر ایشان قاصر بوده از
تبلیغ و ادای آن و حال آنکه حق تعالی میفرماید ما فرطنا فی الکتاب
من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب هیچ وجه و میفرماید که کتاب بعضی از آن مصدق
بعضی است و اختلاف در آن نیست و میفرماید ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا یعنی و اگر این قرآن از نزد غیر خدا بودی هر آینه می یافتند در او اختلاف
بسیار و بتحقیق که قرآن ظاهر آن در کمال حسن بلاغت است و باطن در

فی الاحتجاج [illegible] بحکم برایه فی الاختلاف

نهایت تعمق و دقت فانی نمیشود عجایب آن و منقضی نمیگردد غرایب آن و برداشته
نمیشود ظلمات جهل مگر بآن و روایت کرده شده است از امیر المومنین علیه السلم انکه
فرمود دشمن ترین خلایق بخدای تعالی دو مرد اند یکی مردی است که خدای تعالی
او را بخود گذاشته باشد پس او را و است اگذاشته باشد و مشغوف شده باشد
بسخنان بدعت و بسخنان خواندن که ان گمراهی است پس او فتنه است از برای کسی که مفتون
شده باو و گمراه است از هدایت انان که پیش از او بوده اند و گمراه کننده کسی
که اقتدا باو کند در حیوة او و بعد از وفات او و بردارنده گناهان غیر خود است
و مرهون گناهان خود و یکی دیگر مردیست که واهم اورده باشد از هر جا جهالات
ارباب جهل او این ریگزننده فتنه در میان مردم باشد چنین مردی نام می نهند او را اشباه
ناس عالم و حال انکه او عالم نیست بامداد میکند و در اکثار جمع چیزیست که قلیل
ان بهتر از کثیر انست تا [illegible] تشنگی خود را از اب متغیر در لون و طعم و اکثار در کلام
لاطایل میکند و می نشیند در میان مردم رسنده قضا و ضامن است از برای تخلیص انچه
ملتبس است بر دیگران اگر مخالفت میکند انکس را که پیش از او بوده امین نمیتوان بود
از کسی که بعد از و باشد که نقض کند حکم او را چنانچه او نقض کرده حکم او را که پیش
از و بوده و اگر وارد میشود بر یکی از مبهمات اماده میکند از برای او حشوی چند از رای خود و بان
قطع میکند بر حشویات خود مبهمات را پس او در لبس شبهات مثل تار عنکبوت است در نسج
خود نمیداند که بر صواب است یا بر خطا [illegible] اگر بر صواب باشد خوف آن دارد که
خطا کرده باشد و اگر بر خطا باشد متوقع ان دارد که بر صواب بوده باشد روایات
را باد می نمایاند [illegible] مانند خاشاک که بر باد داده شده باشد اگر قیاس

باطل میکند چیزی را که پیش میکند رای خود را و حکم میکند بر خطای آن و اگر پوشیده
میشود بر و چیزی از ان اشتباه را می پوشاند تا جهل او معلوم نشود و فریاد میکند از جور او
خونهای بناحق ریخته و شکایت میکند از ان میراثها که بباطل داده اند و اعلان میکند
از و نکاح باطل و زنان بناحق بشوهر داده و روایت کرده اند که امیر المومنین علیه
السلم بعد ازین سخنان فرمود ای مردمان بر شما باد که بطلب و معرفت چیزی
کوشید که عذر در جهالت ان مسموع نباشد پس بتحقیق که علمی که ادم از اسمان آورد
و همه آن علمی که فضیلت پیغمبران از ادم تا خاتم ابن بود در عترت پیغمبر شما است پس چه بر گردانید
و کجا میروید مثل ایشان در میان شما مثل سفینه نوح است هر که با ایشان باشد کشتی
یابد و هر که تخلف کند هلاک یابد پس وای بر کسی که تخلف کند از ایشان ایا نرسیده است
بشما قول پیغمبر شما صلی الله علیه و آله که میفرمود در حجة الوداع من میگذارم در میان شما
دو چیز را که اگر چنگ در ان زنید گمراه نشوید کتاب خدای تعالی و عترت و اهل بیت
من و ایشان از یکدیگر جدا نخواهند بود تا زمانی که در آیند بر حوض من پس نظر کنید که
چگونه تخلف کرده اید بر دو درا این آب شیرین زلال است بیاشامید و آن آب
شور تلخ است بهود که اهل دین شما بر چند فرقه شده اند گفت چند فرقه امیر المومنین
علیه السلم فرمود در وقع کنتی در روی مردم آورد و گفت اگر فراغت نشستن بودی مرا
حکم میکردم در میان اهل توریة باهل فرقان بفرقان ایشان کرده یهود هفتاد و یک فرقه
اند هفتاد فرقه ایشان در دوزخ اند [illegible] هفتاد و دو فرقه اند هفتاد و یک فرقه ایشان در دوزخ
اند و یک فرقه که متابعت کردند شمعون را که وصی عیسی است از اهل نجات اند و امت پیغمبر
با هفتاد و سه فرقه اند هفتاد و دو فرقه در دوزخ اند و یک فرقه که متابعت کردند وصی

[illegible]

پیغمبر را اهل نجات اند و آن انکسان اند که متابعت کردند وصی محمد و ال او بعد از ان
دست بر سینه مبارک خود نهاد و فرمود سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه محبت و
مودت ما اختیار کنند یک فرقه از ایشان داخل بهشت شوند و مسعدة بن صدقه روایت کرده
از امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلم که فرمود امیر المومنین بر منبر بر آمد و گفت
ای مردمان شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود چگونه خواهد بود حال شما هرگاه
که ملابس شود شما را فتنه که اطفال را پیر می سازد و پیران را بحد هرم می رساند و مردمان
آن فتنه و ضلالت را دین و مذهب خود ساخته باشند تا اگر تغییری در منکری واقع شود
از ان تغییر سنت دانسته موجب ازدیاد دیت ایشان باشد علم از برای غیر دین اموزند
و معرفت را از برای غیر عمل طلب کنند بلکه دنیا را بعمل اخرت جویند بعد از ان روی بمردم
آورد و گفت ای مردمان امروز شما را از ان حال وصف میکنم که اگر منع کنم مردم را از
اعمالی که بآن مشغول اند و باز گردانم ایشان را از رای که در عهد پیغمبر خدا بان راه بوده اند
پراگنده نوبت میکنند از من لشکریان حق تا بمرتبه که باقی نمی ماند نزد من مگر اندکی از
مخصوصان شیعه من که عارف بفضل و امامت من بوده باشند از کتاب و سنت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و چنان می بینم که اگر امر کنم شما را بمقام ابرهیم علیه السلم و رد کنم
شما را بمقامی که نهاده است انرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و رد کنم فدک را بوارثان فاطمه
علیها السلم و رد کنم صاع پیغمبر خداوند را بانچه بود در عهد پیغمبر خدا و امضا کنم قطایع
پیغمبر را صلعم بنوعی که اقطاع نموده آن حضرت و رد کنم خانه جعفر بن ابی طالب را بوارثان او
و بهم کنم انرا از مسجد و رد کنم حکمهای باطل ان و رد کنم قضایا که قضا کرده است بجور کسی
کرده است ذراری بنی تغلب را و رد کنم انچه قسمت شده است از زمین خیبر و محو کنم دیوان

عطا مردم را و عطا بنوعی مقرر دارم که عطا میفرمود پیغمبر خدا و امثال آن ترا بنه طاقت
نمی آرند مردمان و بحق قایل نمیگردند من امر کردم مردم را بانکه جماعت نکنند نماز را
مگر فرایض انرا با واز در امدند بعضی از لشکریان من که با من قتال میکنند و بعضی از ایشان
با سنت که اسلام خلل یافت و سنت عمر تغییر شد و نهی کردم که نماز شب رمضان
بجماعت کنند تا جایی که ترسیدم که متفرق شوند از من یک ناحیه لشکر من بجهة بیعت
ایشان ایمه ضلال را و خوانندگان مردم را بدوزخ و اعظم ازین سهم ذوی القربی است که
حق تعالی فرموده واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل یعنی و بدانید که انچه غنیمت گرفته اید از کفار پس بتحقیق که از
برای خدای تعالی است خمس ان و از برای رسول خدا و از برای خویشان و یتامی
و یتیمان و مسکینان و راه گذریان از ذوی القربی که انرا قرین ساخته بنفس خود و بنفس
پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ما را خواسته و چون از برای ما از صدقه نصیبی مقرر نفرمود
پس بجای که پیغمبر خود را اکرم گردانیده و از اوساخ دستهای مردم نگاه داشته آن حضرت
مقرر نداشته بجهت اهل بیت انحضرت را از زکوة که اوساخ دستهای مردم است بعضی
تعیین نفرموده از برای کرامت ایشان و معاش ایشان را از خمس مقرر داشته در این
اثنا گفت مردی که من شنیده ام از تو تصدیق سخنان ایشان را و دیده ام در دست مردمان
بسیار بسیاری از قران و احادیث را از پیغمبر خدا و تو مخالفت میکنید ایشان را و گمان
میبرید که ان باطل است یا افترا میکنند ایشان بر رسول خدا و تفسیر میکنند قران را برای
خود امیر المومنین علیه السلم رو باین مرد کرد و فرمود چون سوال کردی در فهم جواب
کوش بتحقیق که در دست مردمان حق و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و عام و

[illegible]

خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم است و در زمان حیات پیغمبر خدا افترا میکردند و دروغ بر آنحضرت می بستند تا غایتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و فرمود که ای مردمان بدانید که بسیار شده اند در میان شما کسانی که دروغ بر من می بندند پس هر کس که دروغ بر من بندد عمداً پس باید که مقرر دارد جای خود را در آتش دوزخ و آنکس که حدیث را از برای شما روایت میکند یکی از چهار کس است که پنجمی نیست ایشان را یکی مردیست منافق که مظهر ایمان و متصنع اسلام است و در اعتقاد خود اثمی و حرجی ندارد در دروغ بخدا و رسول خدا پس از روی عمد و اگر مردمان بدانند که او منافق کذاب است قبول نخواهند کرد قول او را و او را راست گوی نخواهند دانست لیکن مردم میگویند او مصاحب پیغمبر بود و دیده پیغمبر را و شنیده سخن را از وی پس فرا میگیرند سخنان او را و خدای تعالی خبر داده است ترا از منافقان بانچه خبر داده است ترا از احوال بانچه خبر داده و وصف کرده ایشان را بانچه وصف کرده و این منافقان بعد از پیغمبر خدا تقرب نمودند بایمه ضلال و خوانندگان مردم باتش دوزخ بدروغ و بهتان پس ایشان را متولی اعمال گردانیدند و ایشان را برگردن مردم نشاندند این یکی از آن چهار کس است دوم مردیست که شنیده باشد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی را و حفظ نکرده باشد او را بر وجهی که شنیده باشد پس او را وهمی درین سخن پیدا شده باشد و کذب را از راه عمد بر پیغمبر خدا نگفته باشد پس او حدیث را روایت میکند و عمل بان مینماید و میگوید که من از پیغمبر خدا شنیده ام و اگر بدانند مسلمانان که او را وهمی درین حدیث واقع شده قبول نخواهند قول او را و اگر آن مرد بداند که او را وهمی واقع است ازان هر آینه ترک آن حدیث خواهد کرد سیوم مردیست که شنیده امری از پیغمبر خدا و

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازان نهی کرده و او عالم بان نهی نشده و یا شنیده باشد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نهی از چیزی و بعد ازان امر کرده باشد بان و او عالم نبوده باشد بان امر پس حفظ کرده باشد منسوخ را و ندانسته باشد ناسخ را اگر بداند که آن منسوخ است هر آینه ترک آن خواهد کرد و اگر مسلمانان بدانند این حال را هر آینه ترک خواهند کرد حدیث او را چهارم مردیست که دروغ نگفته است بر خدا و رسول او و دشمن میدارد کذب را از برای ترس خدای تعالی و تعظیم پیغمبر او و او را وهمی روی نداده بلکه حفظ حدیث نموده بر وجهی که شنیده و چیزی بران نیفزوده و نکاسته و حفظ ناسخ نموده بان عمل کرده و حفظ منسوخ کرده و ازان اجتناب نموده و دانسته عام و خاص را هر یک را در جای خود اعتبار داده و همچنین محکم و متشابه و مطلق و مقید و مجمل و مبین را بمعنی خود حمل نموده و هر کس را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آن مرتبه نبود که از مشکلات و مجهول خود از پیغمبر خدا سوال تواند کرد و همواره آرزومند آن بودند که اعرابی بادیه در مجلس آنحضرت آید و بی دهشت سوالی کند تا ایشان از جواب مستفید شوند و اما مرا هرگز سوالی نبود مگر که سوال میکردم و جواب آن را چنانچه باید حفظ می نمودم این وجوه اختلافست که مردمان بران اند در اختلاف ایشان و علل ایشان در روایات بوجوه شتی از یحیی حضرمی منقول است که از امیر المومنین علیه السلام شنیدم که میفرمود ما نشسته بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت در خواب بود و سر مبارک او در کنار من بود و مردی از من پرسید که دجال چه کس است حضرت صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و رخسار مبارکش سرخ برآمده بود و بمن فرمود ترسم بر شما از دجال که آن پیشوایان گمراه کننده شما باشند و بریزند خونهای عترت مرا بعد از من پس

من جنگ من در جنگم با آنکه در جنگ است و در صلحم با کسی که با عترت من صلح است

فصل در جواب سوالها که خضر علیه السلام از امام همام ابو محمد الحسن بن علی ابن ابی طالب علیهم الصلوة و السلام در حضور پدر بزرگوار او صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده است ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از امام ابی جعفر محمد بن علی الهادی علیهما السلام که روزی امیر المومنین علیه السلام در مسجد الحرام تشریف داشت و امام حسن علیه السلام و سلمان فارسی در صحبت آن حضرت بودند و آن سرور تکیه بر دست سلمان داشت مردی در آمد نیکو هیئت حسن اللباس و سلام کرد بر امیر المومنین علیه السلام حضرت جواب سلام داد و نشست و گفت ای امیر مومنان سه سوال دارم از تو اگر جواب دهی مرا ازین سوالها معلوم میشود مرا که قوم در امر تو باطل بوده اند و در تضییع دین و دنیای خود کوشیده اند و اگر جواب ندهی مرا در نزد تو و ایشان اشتباه تمام امیر المومنین علیه السلام فرمود سوال کن از آنچه خواهی پس سایل گفت ای امیر المومنین چون شخص بخواب میرود روح او بکجا میرود و چرا است که مرد گاه فراموش میکند چیزی را و گاه یادش می آید و چرا است که فرزند گاه مشابه اعمام است و گاه مشابه اخوال امیر علیه السلام ملتفت شد بامام حسن علیه السلام فرمود ای ابا محمد جواب بگوی سایل را امام حسن علیه السلام فرمود اما آنچه سوال کردی از آدمی که چون بخواب میرود روح او بکجا میرود باید که بدانی که روح او متعلق میشود بریح و ریح متعلق میشود بهوا تا زمانی که متحرک میشود صاحب آن از برای بیداری پس اگر اذن میدهد خدای تعالی بازگشتن آن روح را در بدن میکشد روح ریح را و میکشد آن ریح هوا را پس باز میگردد و ساکن میشود در بدن و اگر اذن نمی دهد ببازگشتن روح بدین میکشد هوا

ریح را و میکشد ریح روح را پس باز میگردد روح بصاحب خود تا زمانی که مبعوث گردد و اما آنچه گفتی از فراموشی و یاد پس بتحقیق که دل مرد در حقه ایست و بران حقه طبقی است پس اگر صلوات فرستد بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله صلواتی مقرون باخلاص آن طبق از آن برداشته میشود از آن حقه پس روشن میشود دل و یاد آورد آنچه فراموش کرده بود و اگر صلوات نفرستد از روی غفلت منطبق میشود آن طبق بران حقه تا تاریک میشود دل و فراموش میکند چیز را که متذکر آن بود و اما آنچه ذکر کردی که چرا است که بعضی اولاد مشابه اعمام اند و بعضی مشابه اخوال بنابر آنست که هر گاه که مباشرت اهل خود میکند بقلب ساکن و عروق آرمیده و بدن غیر مضطرب و ساکن میگردد آن نطفه در اندرون رحم آن فرزند مشابه مادر و پدر می باشد و اگر آن نطفه از قلب غیر ساکن و از عروق و ابدان مضطرب باید آن نطفه مضطرب است و درین اضطراب واقع میشود بر بعضی عروق پس اگر واقع شود بر عرقی از عروق اعمام مشابه میشود ولد اعمام را و اگر واقع شود بر عرقی از عروق اخوال مشابه میشود فرزند اخوال را پس سایل گفت گواهی میدهم آنکه هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر خدای بحق و گواهی میدهم که محمد پیغمبر اوست و گواهی میدهم که تو وصی پیغمبر خدای و بر پای دارنده حجت اوی پس گواهی میدهم که حسن وصی تست و گواهی میدهم که حسین قایم بامر حسن است و علی بن الحسین قایم بامر حسین است و محمد بن علی قایم بامر علی بن الحسین است و جعفر بن محمد قایم بامر محمد بن علی است و موسی بن جعفر قایم بامر جعفر بن محمد است و علی بن موسی قایم بامر موسی بن جعفر است و محمد بن علی قایم بامر علی بن موسی است و علی بن محمد قایم بامر محمد بن علی است و حسن بن علی قایم بامر علی بن محمد است و محمد بن الحسن قایم بامر حسن بن علی دنیا را از عدل پر کند

محبانکه از جور بر بوده باشند آنگاه سایل گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و از مجلس
بیرون رفت امیر المؤمنین علیه السلم گفت با امام حسن که از عقب سایل بیرون رو
و نگاه کن بکجا میرود امام حسن علیه السلم متعاقب او بیرون آمد و باز گشت و فرمود که
قدم از مسجد بیرون نهاد و از نظر غایب شد و معلوم نشد که بکدام جانب توجه نمود امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود خضر بود علیه السلم در جواب امام ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب
علیه السلم **فصل** در جواب امام ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب
علیه السلم در جواب مسایلی که از روم بشام آمد و از شام بنزد امیر المؤمنین علیه السلم
که جاری مجرای احتجاج است روایت کرده است محمد بن قیس از امام همام محمد بن علی الباقر
که فرمود در آن میان که امیر المؤمنین علیه السلم در رحبه نشسته بود و مردم ازدحام
تمام داشتند بعضی مستفتی و بعضی مستعدی بودند مردی برخواست و با امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود تو از رعیت و اهل بلاد ما نیستی و اگر تو روزی سلام بر من کرده بودی
بر من پوشیده نبودی آن مرد گفت امان می طلبم از تو ای امیر المؤمنین حضرت
فرمود مگر جریمه از تو صادر یافته در بیع بلاد گفت نه پس فرمود شاید که از اهل حرب باشی
گفت بلی فرمود چون حرب سلاح خود بنهاد اندیشه نیست فرمود گفت معاویه مرا فرستاده
و گفت بگویم که از جانب او آمده ام و سوال کنم از مسایلی که سوال کرده اند از روم بنی الاصفر
و گفته اند که اگر این مسایل را جواب بازدانیم که سزاوار آن مقامی که دعوی کرده پس
تابع شوم ترا و جایزه ها قبول کنیم و مرا ایشان این مسئله فرستادند و از جواب عاجز بود
از راه اضطراب مرا فرستاد تا از جانب خود سوال کنم از امیر المؤمنین حضرت
فرمود بکشاد حق تعالی بسر جگر خور زنده جگر زن را چه کور دل و گمراه است با جماعتی که با او بیند

از گمراهان قطع کردند رحم ما را و ضایع ساختند روزگار ما را و تحقیر کردند در نظر مردم
عظیم منزلت ما را و اتفاق کردند بر منازعت ما آنگاه طلب نمود امام حسن و امام حسین
و محمد حنیفه را و گفت ای سایل این دو پسر رسول خدا اند و این پسر منست سوال کن از هر کدام
که خواهی شامی گفت سوال میکنم از صاحب وفره یعنی آنکس که موی سر او تا گوشهای
اوست شامی گفت در میان حق و باطل چه مقدار راه است و در میان آسمان و زمین
چه مقدار مسافت است و در میان مشرق و مغرب چه مقدار بعد است و قوس و قزح چیست
و آن چشمه که ماوای ارواح مشرکان است و آن چشمه که ماوای ارواح مومنان است چیست
و فرق در میان مذکر و مونث چه بود که بر وی مشتبه میشد چرا است و آن ده چیز است که
بعضی اشد از بعضی است چیست امام حسن علیه السلم فرمود میان حق و باطل چهار انگشت
است آنچه شنیدی و دیدی بچشم خود حق است و آنچه شنیدی بگوش باطل است شامی
گفت راست گفتی امام علیه السلم فرمود میان آسمان و زمین دعوت مظلوم است و دید بصر
بحقی پس آنکس که گوید از برای تو غیر این دروغ گفته است شامی گفت راست گفتی امام علیه السلم
فرمود میان مشرق و مغرب یک روزه راه آفتاب است شامی تصدیق آن نمود امام علیه السلم
فرمود اما مگو تو که چیست قوس قزح زیرا که قزح نام شیطانست آن قوس الله است
و علامت ارزانی است و امان اهل ارض است از غرق شدن و اما چشمه که ماوای ارواح
مشرکان است آن چشمه ایست که آنرا برهوت خوانند و اما چشمه که ماوای ارواح مومنان
است آنرا سلمی گویند و اما خنثی است که معلوم نباشد که او مذکر است یا مادینه پس نظر
کنند اگر نرینه باشد احتلام افتد وی را و اگر مادینه باشد حایض شود و پستان بدید آید
او را اما امر کنند او را که بول کند بر دیوار پس اگر بول او به دیوار رسد او مذکر است

و اگر بول از مخرج او بیرون آید مشکل گردد او مونث است و اما آن ده چیز که بعضی
اشد از بعض است پس بدانکه سخت ترین چیزی که خدای تعالی آفرید سنگ است
و از سنگ سخت تر آهن است که سنگ را بآن قطع کنند و سخت تر از آهن آتش که آهن را او
گداز کند و سخت تر از آتش آب است که آتش را بآن اطفا کنند و سخت تر از آب ابر است
که بر میدارد او را و سخت تر از ابر باد است که بر میدارد ابر را و سخت تر از باد ملکی است
که باد را بهر جانب روانه میگرداند و سخت تر از آن ملک موت است که آن ملک را می میراند
مرد شامی گفت گواهی میدهم که تو پسر پیغمبر خدای و آنکه امامت که بجای پیغمبر خدا است
حق علی ابن ابی طالب است و مخالفان او بر باطل اند پس شامی آن جوابها را نوشت
و نزد معاویه برد و معاویه آنرا نزد پادشاه روم فرستاد آنگاه پادشاه روم به معاویه
نوشت که سوگند بمسیح که آنچه نوشته بودی حق و صدق است و موافق است با آنچه در
انجیل است این جواب بکلام غیر خود و ادای این جواب صادر نشود مگر از کسی که معدن
علم نبوت باشد **فصل** در احتجاج امام التقی النقی ابو محمد الحسن بن علی
علیهما الصلوة و السلم بر جماعت منکران فضل او و فضل پدر عالی مقام او در حضور معاویه
لعنه الله روایت کرده اند شعبی و مخنف و زید بن ابی حبیب مصری که هرگز در اسلام روزی
بر مشاجره و منازعه بر سر نبود از روزی که اجتماع کرده بودند در حضور معاویه لعنه الله که در مجلس
او حاضر شدند عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص و عتبة بن ابی سفیان
و ولید بن عقبة بن ابی معیط و مغیرة بن شعبه و اتفاق کردند بر منازعت امام حسن
علیه السلم تحفه چون عثمان علیه اللعنه و معاویه بدان گفتند که امام حسن را علیه السلم حاضر
کردانند از برای مهم ایشان چون معاویه بآن راضی نبود و مصلحت خود را در آن نمی دید

و دواعی مکیدت متصاعد می شدند و مبالغه تمام می نمودند معاویه گفت از آن میترسم
که اگر او را حاضر کنم و رزی چند در گردن شما افکند که تا قیام قیامت باقی باشد ایشان
گفتند از آن اندیشه ناک مباش هرگز باطل او بر حق ما و مرض او بر صحت ما غالب نخواهد
آمد چون معاویه کس بطلب امام حسن علیه السلم فرستاد امام علیه السلم بعد از تبلیغ
رسالت پرسید که حاضران کیانند گفت فلان و فلان امام علیه السلم گفت یا لیت
هولاء فخر علیهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حیث لا یشعرون یعنی ای کاش
این جماعت فرود آمدی بر ایشان سقف از بالای ایشان و بیامدی ایشان را عذاب
از راهی که ندانستندی امام علیه السلم متوجه آن مجلس شد و این دعا خواند که اللهم انی
ادرء بک فی نحورهم و اعوذ بک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت من
حولک و قوتک یا ارحم الراحمین بعد از آن با آن شخص رسول گفت این کلمات فرج
است و چون نزد معاویه آمد آنچه شرایط تعظیم بود بتقدیم رسانید و گفت این جماعت
طلب کرده اند شما را تا معتبر روا نه که عثمان مظلوم کشته شده و آنکه پدر تو قاتل او
سخن از ایشان بشنو و آنچه جواب سخن ایشان باشد بفرمائی امام علیه السلم فرمود باید که
سخن گوید هر که او را سخنی است اول عمرو بن عثمان بن عفان گفت هرگز کسی نشنیده
باشد که بنی عبد المطلب خلیفه مانند عثمان بن عفان را که منزلت او در اسلام و خصوصیت
او به پیغمبر خدای معلوم امت است بناحق بکشند و خون او بریزند و حشمة الکبری کشتند
و طلب مقام و مرتبه کنند که اهل آن نباشند و این چه بدعت باشد ما را که حسن و علی عبد
المطلب که قاتل عثمان اند بفراغت در روی زمین زنده کامرانی کنند و عثمان با جامهای خون
آلود در زیر زمین مدفون باشد با آنکه بوده بهتر از اعیان بنی امیه علی ابن ابی طالب

و روز بدر کشته و کینه آن هرگز از دل ما بدر نخواهد رفت ای پسران عبد المطلب
خدای تعالی شما را ملک و پادشاهی نداده و از شما ارتکاب محذورات در وجود می آید
و باید که بدانی که تو و پدر تو بدترین مخلوقات اید اما پدر تو خدای تعالی شر او را
کفایت کرد و اما تو در دست ما اسیری و میتوانیم که آنچه خواهیم با تو بکنیم و اگر
ترا بقتل آوریم نزدیک حق تعالی اثمی نیست و نزد خلایق عیبی بعد از و عتبه بن
ابی سفیان گفت ای حسن پدر تو بدترین قریش بود و قطع ارحام کرد و خون بسیار
ریخت و تو از قاتلان عثمانی و بر ما واجب است که ترا از برای قصاص بقتل
در آوریم بعد از آن ولید بن عقبه بن ابی المعیط گفت شما اول کسی بودید که بحث گفتند
در معایب عثمان و جمع کردند بر او مردم را تا او را بقتل در آوردند از جهت حرص طلب
ملک و سلطنت و طلب دنیای خسیس و عثمان خال شما بود خال نیکو سیرت و لکن آنچه
پدر تو با عثمان کرد جزای آن یافت و تو هم جزای خود خواهی یافت بعد از آن
مغیره بن شعبه گفت که ای حسن عثمان مظلوم کشته شد و پدر ترا در آن عذری نبود که
ابرا ذمه کند و گمان ما آنست که پدر تو بقتل عثمان راضی بود و بخدا سوگند
که پدر تو طویل السیف و طویل اللسان بود و زندگان را بقتل می آورد و مردگان را عیب
میکرد و بنو امیه بهتر بودند از برای بنی هاشم از بنی هاشم برای بنو امیه و معاویه
از برای تو بهتر است از تو برای معاویه و خون عثمان برای شما ریخته شد بطلب ملک
و جمع میکند خدای تعالی از برای شما ملک و نبوت را چون مزخرفات ایشان
تمام شد امام همام ابو محمد الحسن علیه السلم فرمود که سپاس خداوندی را که ابتدا کرد
اول شما را با اول ما و آخر شما را با آخر ما و درود بر محمد که بهترین پیغمبران است

و آل او که اول شما را با اول ما و آخر شما را با آخر ما و بهترین الله بعد از آن فرمود شنوید
از من گفتار مرا و از تو ابتدا میکنم ای معاویه بخدا سوگند ای ازرق که دشنام نداد مرا غیر تو
ولی جرمتی از غیر تو بمن نرسید این عداوت جد تو است که نسبت با بطون میرسد و
عداوتی است که شما را با محمد بود علیه السلم قدیما و جدیدا پس شنوید از من جمع آمده اید و پیشوایانید
حقی را که عالم باین باشید و اگر باطل گویم تصدیق آن مکنید و من ابتدا از تو میکنم و سوگند
میدهم ترا بخدای تعالی که مردی که شما معایب او میگویید و در هتک حرمت او میکوشید
کسی که نماز را در قبلتین میگذارد و شما در آن وقت عبادت لات و عزی میکردید و او در
بیعتین بود بیعت رضوان و بیعت فتح و شما را اول کافر و در آخر ناکث عهد بودید
باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی ای معاویه هیچ میدانی که پیغمبر خدا چون محاصره
کرد بنی قریظه و بنی النضیر را و بعد از آن برانگیخت عمر را با رایت مهاجران بود و سعد بن معاذ
را با رایت انصار بود اما سعد در آن روز جراحت داشت جنگی لایق نکرد و اما عمر
بازگشت و ترس داد و بر اصحاب او غالب شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود البته من فردا
رایت بمردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و دوست دارد او خدا
و رسول خدا را کرار غیر فرار و او باز نگردد تا زمانی که فتح کند خدای تعالی این حصار را
بدست او و علی ابن ابی طالب در آن روز درد چشم عظیم داشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و
او را بخواند و آب دهن مبارک خود در چشم وی افکند در ساعت چشم او شفا یافت
و رایت را بوی داد و در آن روز بسعی و اهتمام او فتح میسر شد و تو در آن روز دشمن
خدا کرده باشد و مردی که در آن حین عداوت خدا و رسول خدا کرده باشد و باز سوگند میخورم
بخدا و رسول خدا که هنوز در دل تو اسلام پدید نیامده و بزبان میگویی چیزی را که در دل تو

[illegible]

نیست باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی اگر هیچ میدانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
این مرد را خلیفه گردانید در مدینه در غزای تبوک بی کراهتی پس منافقان در آن باب سخنان
گفتند پس نزد پیغمبر خدا رفت و گفت مرا در مدینه باز مدار زیرا که من در هیچ غزایی از حضرت جدا
نبوده ام پیغمبر خدا فرمود که تو وصی منی و خلیفه منی و از برای من بمنزله هرونی از برای موسی بعد
از آن دست علی بن ابی طالب را بدست گرفت و فرمود آنکس که دوست میدارد مرا دوست
داشته است خدای تعالی را و آنکس که دوست میدارد علی ابن ابی طالب را پس بتحقیق که دوست
است مرا باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که هیچ میدانی که پیغمبر خدا در حجة الوداع فرمود
ای مردمان بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما آنچه گمراه نشوید بعد از آن کتاب خدای تعالی
که در او احکام حلال و حرام شما است پس عمل کنید بحلال آن و اجتناب نمایید از حرام آن و ایمان
آورید بمحکم و متشابه آن دوست دارید اهل بیت و عترت مرا و دوست دارید آنکس را که ایشان را
دوست دارد و دشمن دارید آنکس را که ایشان را دشمن دارد و این کتاب خدا و عترت من در
میان شما خواهد بود تا زمانی که وارد شوید بر حوض کوثر بعد از آن طلب فرمود علی ابن ابی
طالب را و آنحضرت بر منبر بود دست علی ابن ابی طالب را بدست خود گرفت و فرمود بار
خدایا دوست دار آنکه او را دوست دارد و دشمن دار آنکه او را دشمن دارد و مگردان
دشمن او را مقعدی در زمین و نه مصعدی در آسمان و بگردان از برای او مقعدی جز در
دوزخ هم در درک اسفل باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که آیا نمیدانی که اصحاب
پیغمبر خدا سلام کردند بر علی ابن ابی طالب بامارت مومنان در عهد رسول خدا و در زمان حیات
او باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که علی ابن ابو طالب اول کسیست که حرام گردانید
همه شهوات را بر نفس خود از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و حق تعالی این آیت فرستاد یا ایها

الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی ای آنان که ایمان آورده اید حرام مگردانید طعامهایی را
که حلال گردانیده است خدای تعالی از برای شما و بر در او بود علم منایا و علم قضایا و فصل
خطاب و رسوخ علم و علم تنزیل و تأویل قرآن باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی
اگر یاد داری که پدرت بر شتر سرخی سوار بود و برادر تو آن شتر را میراندی در روز احزاب
پس لعنت کرد پیغمبر خدا بر سوار شتر و بر کشنده و راننده و تو بودی کشنده و برادر تو
ابن عتبه حاضر باز فرمود سوگند میدهم ترا که هیچ میدانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
در هفت مکان لعنت کرد بوسفیان پدر ترا چنانکه در میان مهاجر و انصار مشهور و متعارف
است باز سوگند میدهم ترا که هیچ میدانی که ابوسفیان بر عثمان درآمد در وقتی که بیعت
با عثمان میکردند و گفت ای پسر برادر هیچ غیری در میان ما نیست عثمان گفت نه ابوسفیان
گفت خلافت را در میان بنی امیه مقرر دار بحق خدایی که جان ابوسفیان در دست
اوست که بهشت خواهد بود و نه دوزخ و ترا ای معاویه ولایت داد ترا عمر خطاب بر ولایت
شام و خیانت کردی با او و والی گردانید ترا عثمان بر شام و از تو مددکاری طلب میکرد
و تو او را مدد نکردی و انتظار کشته شدن او داشتی تا زمانی که هلاکت یافت و از همه
بزرگتر آنکه جرأت کردی بر خدای تعالی و مخالفت کردی با امام بحق علی ابن ابی طالب با آنکه می
دانستی فضل و سابقه و علم او را بامور دین و امور ولایت و میدانستی که اولی است
از تو و از غیر تو بنزد خدا و بنزد رسول خدا و بنزد خلق و بشبهات باطله و مزخرفات خون بسیاری
از خلق خدا بناحق ریختی نه اندیشه از معاد کردی و نه از عقاب خدا ترسیدی تا آخر
عمر بازگشتی بشر مثوا و علی ابن ابی طالب بخیر منقلب بازگشت آنچه گفتم مخصوص تو بود ای معاویه و بسیاری
از معایب و مساوی ترا ذکر نکردم از جهت کراهت تطویل اما تو ای عمرو بن عثمان پس

[illegible]

تو از چه جهالت سزاوارتری که تبع دوستی و دشمنی تو کنند و مثل تو مثل آنست که با درخت
خرما گفت خود را نیکو نگه دار تا از بالای تو فرود آیم و درخت خرما گفت من نه دانستم که کی نشستی
بر من تا دشوار آید بر من فرود آمدن تو و بخدا سوگند که هرگز خاطرم نگذشت تو تا گران آمد
بر من این گمان تو و اما آنچه گفتی در سب علی ابن ابی طالب آیا نقصان در حق او واقع
میشود یا قدحی در قرابت او به پیغمبر خدا میکند و یا موجب اگر کسی گوید که یکی از انبیا و آدم است
دروغ گفته باشی و اما آنچه گفتی که شما را نوزده خون از مشرکان بنی امیه که در روز بدر کشته
شده خون پیش ماست پس تحقیق که خدا و رسول خدا کشتند ایشان را و این سخن با ایشان است نه
با دیگران و اما تو ای عمرو عاص دشمن لعین تو کلبی از کلاب جهنم اول امر تو آنست که تو متولد
شده از فراش مشترکه و محاکمه کرده اند درین باب رجال قریش از آنجمله ابو سفیان بن
الحرب و ولید بن المغیره و عثمان بن الحرب و نضر بن الحارث و عاص بن وائل اند و تولد تو
از نطفه زنا بود و بزعم ایشان پس تو بدترین قریشی از روی حسب و خبیث ترین ایشانی از روی
یاد میدادم که در میان جماعت خود برخاستی و گفتی من شانی محمدم یعنی دشمن محمدم
عاص بن وائل گفت محمد مردی ابتر است یعنی او را فرزندی نیست که قائم مقام او باشد
اگر بمیرد منقطع میشود ذکر او حق تعالی این آیه فرستاد ان شانئک هو الابتر یعنی
بتحقیق که دشمن تو ابتر و منقطع الذکر است و اما آنچه گفتی در امر عثمان پس تو ای قلیل
الحیاء والدین آتش را برافروختی و گریختی و بفلسطین رفتی و انتظار وقوع حوادث
بر کشیدی و چون او کشته شد طالب نعمت معاویه اختیار کردی و دین خود را ای خبیث
بدنیای دیگری بفروختی و ما عتاب نمیکنیم ترا بدشمنی و ملامت نمیکنیم بر کینه ما تو همیشه عدو بنی
هاشم بودی و تو هجو کردی پیغمبر خدا را در هفتاد بیت و پیغمبر ترا لعنت کرد بعدد هر بیتی

[illegible]

[illegible]

که گفته بودی و اما تو ای ولید بن عقبه پس بخدا سوگند که ترا ملامت نمیکنم در بغض علی ابن ابی طالب علیه
السلام او بود که اجرای حد بر تو کرد وقتی که شراب خورده بودی و او بود که پدر ترا بقتل آورد
در بدر چگونه دشنام میدهی علی ابن ابی طالب را و حق تعالی در قرآن چند جا او را
مومن خوانده و ترا فاسق از آنجمله این آیت که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا پس
آنکس که باشد مؤمن همچو آنکسی است که فاسق باشد برابر نشوند ایشان از مؤمن علی ابن ابی طالب
مراد است و از فاسق ترا خواسته و تو نشانستان مستی که خود را از قریش شماری و بیت
یهود صفوریه از قریش معلوم و مشهور است و اما آنچه گفتی در قتل عثمان پس آن سخن کامل
است دار با بهتت و بحثی است که قائل آن مکذب نفس خود است بخدا سوگند که هرگز طلحه
و زبیر و عایشه نشنوانند که این سخن را بعلی ابن ابی طالب گویند تو چگونه این سخن تو ای گوید
اما تو ای عتبه بن ابی سفیان مردی نیستی که قابل خطاب منی تا جواب دهند ترا و مرد عاقل
نیستی تا عتاب کنند ترا و تو گفتی علی ابن ابی طالب دشمنی با سیاست ترا عادت است و اما
تو ای مغیره بن شعبه پس بخدا سوگند که عدو خدایی و تارک دین و شریعت مصطفایی و مکذب
رسالت پیغمبری و تو آنی که زنا کردی و گواهی دادند بر زنای تو و رجم تو واجب گشت و تو آنکسی
که در را بسینه فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله زدی و او را مجروح ساختی و فرزند او
او اسقاط یافت و این خواری از تو به پیغمبر خدا رسید و پیغمبر خدا در حق او فرمود که فاطمه سیده
زنان بهشت است بخدا سوگند که بازگشت تو بآتش و دوزخ است و اما آنچه زعم باطل تست اگر علی
ابن ابی طالب عثمان را مظلوم کشته بخدا سوگند که علی مرتضی از آن متقی و انقی است و اگر علی ابن ابی طالب
عثمان را مظلوم کشته باشد ترا از آن هیچ نفعی فوت شدی تو هرگز نصرتی نکردی او را در زمان
حیات او و ترا امر کرد و علاقه تو سود بجواد تو در طائف بودی و قتل تو احیای امور جاهلیت

[illegible]

و اماتة احکام شرایع اسلام بود و اما گفتار تو در امارت و سخن اصحاب تو در ملکی که در تصرف
معاویه بوده اند پس تحقیق که فرعون چهار صد سال در مملکت مصر پادشاهی کرد و موسی و هرون
دو پیغمبر مرسل بودند در میان ایشان میرسید بایشان از محنتها و بلاها آنچه میرسید این مملکت
خدای تعالی است میدهد بهر صالح و طالح چنانکه میخواهد و حق تعالی میفرماید و ان
ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین یعنی و نمیدانم شاید این استیلا و حکومت شما فتنه و بلیتی
باشد از برای شما و تمتعی باشد از برای شما تا هنگام عذاب و عقوبت شما و در محلی دیگر
میفرماید و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا
یعنی و هرگاه خواهیم آنکه هلاک گردانیم اهل قریه را امر میکنیم به متنعمان آنجا را پس ایشان
فسق و فجور میکنند در آن قریه پس ثابت میشود بر ایشان قول بهلاکت ایشان پس هلاک
میگردانیم ایشان را هلاک گردانیدنی **فصل** در مفاخرت
امام همام ابو محمد الحسن بن علی ابی طالب علیه السلم با معاویه و مروان بن الحکم و مغیره بن
شعبه و ولید بن عقبه بن ابی سفیان آورده اند که روزی امام علیه السلم در مجلس معاویه
حاضر شد و این جماعت حاضر بودند هر یکی مفاخرتی بر بنی هاشم میکردند و غرض
ایشان آن بود که از این ملالی بخاطر اشرف آنحضرت رسد امام علیه السلم فرمود که اما
بعد ای جماعت حاضر بدانید هر یکی مفاخرتی مینمودید من هستم از بهترین مردان مکی
زین عرب اند ما را فخر درست است و ما در حسب اصل یا شجره ایست که درخت آن
و ثمار آن زکیه است ثمره شجره ما علوم نبوت و معارف امامت و شریعت است ما اهل
بیت رحمت و معدن کرامت و نبوتیم ما عالم بتأویل قرآنیم ما حلال مشکلات احکام دین
اسلامیم ما راست عزة علیا و مفاخره اسنی روایت کرده اند روزی عمرو عاص

با معاویه

با معاویه گفت حسن بن علی را طلب کن و امر کن تا بر منبر آید و خطبه بخواند و شاید این
امر از او بر وجه لایق بوجود نیاید و این عاری شود او را و خفتی در نظر مردمان بیند
معاویه از امام التماس حضور کرد و چون حاضر شد او را بالای منبر کرد و مردم آنجا
جمع بودند امام بعد از حمد حق تعالی و صلوات بر سید کائنات فرمود ای مردمان
آنکسان که می شناسند مرا پس آنکه می شناسند و آنکس که نمی شناسد من حسن بن علی
ابن ابی طالبم ابن عم پیغمبر خدا اول مسلمان است از راه اسلام و مادرم فاطمه
دختر پیغمبر خداست و جدم محمد بن عبد الله است نبی رحمت من پسر بشیر نذیرم من پسر سراج منیرم
من پسر آنکسم که رحمت عالمیان است من پسر آنکسم که مبعوث بر انس و جن است معاویه درین اثنا
گفت تا خجالتی باشد امام را علیه السلم امام فرمود باد او را رنگ و مزه میگرداند و هوای
گرم تابستان او را می پزاند و هوای خنک او را رطب میگرداند و از آنجا رجوع بکلام
اول خود فرمود گفت من پسر شفیع مطاعم من پسر آنکسم که مستجاب الدعوات است من پسر
آنکسم که ملائکه با او قتال کردند در راه خدا من پسر آنکسم که نصرت داده شد او را و ازین نوع
فضایل بیحساب میگفت تا زمانی که دنیا در چشم معاویه چون شب تاریک شد معاویه علیه اللعنه
گفت ای حسن در خیال خلافتی اما میسر نخواهد شد امام علیه السلم فرمود خلیفه کسیست که بسیرت
پیغمبر خدا باشد و عمل بطاعت حق تعالی کند خلیفه نیست آنکه سنت پیغمبر را معطل گذارد
و دنیا را مادر و پدر خود داند و طریق ارباب جور سلوک دارد و این راه سلطنت و حکومت
است و چند روزی تمتع از دنیا فانی میکند و وزر و وبال تا قیام قیامت باقی خواهد بود
معاویه با عمرو عاص گفت میخواهی از آنچه مرا باین دلالت کردی مگر آنکه عیب و عار من
باشد هرگز اهل شام را بخاطر نمیرسید که کسی در حسب و نسب مانند من بوده باشد که

[illegible]

که در آن زمان که حسن بن علی گفت آنچه گفت عمرو عاص گفت این امری است که آن را
مخفی نتوان داشت معاویه خاموش و متألم گشت روایت کرده است شعبی که چون
معاویه بمدینه آمد بر منبر رفت و خطبه خواند و بعد از آن سخنان ناسزا نسبت با امیر المؤمنین
گفت امام حسن علیه السلام برخاست و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای حق تعالی گفت هیچ
پیغمبری نفرستاد که از برای او وصیی از اهل بیت او مقرر نگردانید و هیچ پیغمبری نبود
که او را دشمنان از طایفه گناهکاران نبوده باشد و بتحقیق که علی ابن ابی طالب
وصی پیغمبر خدا است بعد از وی و من پسر علی ابن ابی طالبم و تو پسر صخری و جد تو حرب
است و جد من محمد رسول الله است و مادر تو هند است و مادر من فاطمه زهرا است اینک او
زمو و لعنت خدا بر اهل نفاق و شقاق باد و از منبر فرود آمد روایت است که معاویه
چون بکوفه در آمد بوی گفتند که چون بر منبر برای حسن بن علی را طلب کن تا بر پایه
فروتر از مقام تو بایستد تا او در نظر مردم حقیر و بی اعتبار نماید معاویه قبول نمیکرد و
مردم مبالغه مینمودند چون بر منبر رفت امام حسن را امر کرد تا بر پایه نازل بایستد امام حسن
بر منبر بر آمد بعد از حمد خدا و درود مصطفی فرمود ای مردمان اگر شما طلب کنید از
مشرق عالم تا مغرب عالم مردی را که جد او پیغمبر خدا باشد نیابید مگر مرا و برادر مرا
بتحقیق که ما بیعت کردیم با این مرد طلیق و اشارت نمود بمعاویه بنا بر آنکه حفظ خون
مسلمانان نزد ما فاضلتر بود از ریختن خون ایشان و این آیه خواند و ان ادری
لعله فتنة لکم و متاع الی حین و اشارت کرد بمعاویه آنگاه معاویه گفت چه خواستی
از خواندن این آیه امام علیه السلام فرمود آن خواستم که حق تعالی خواسته است
پس معاویه برخاست و خطبه خواند و در اثنای آن ناسزای نسبت با امیر المؤمنین

[illegible]

گفت امام علیه السلام برخاست و گفت ای پسر خورنده جگر حمزه بن عبد المطلب آیا تو دشنام
میدهی علی ابن ابی طالب را و حال آنکه پیغمبر فرموده است آنکس که دشنام دهد علی را دشنام
داده مرا و آنکس که دشنام داد مرا دشنام داده خدای تعالی را و آنکس که دشنام دهد خدای را
می در آورد او را در آتش دوزخ آنگاه از منبر فرود آمد و متوجه منزل شریف شد
و نماز را در مسجد نگذارد **فصل** در احتجاج امام المتقین
ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام بر معاویه در امامت آنکس که مستحق امامت
است و آنکس که استحقاق آن ندارد و بعد از وفات سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
سلیم بن قیس گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب که گفت روزی معاویه بعد از
با من گفت ای عبد الله چه بسیار تعظیم حسن و حسین میکنی و حال آنکه ایشان بهتر
از تو نیستند و پدر ایشان بهتر از پدر تو نبود و اگر فاطمه دختر پیغمبر خدا نبودی میگفتم که
اسماء بنت عمیس کمتر از او نبود عبد الله گفت من از این سخن در خشم شدم و طاقت
تحمل نداشتم گفتم بخدا سوگند که تو معرفت ایشان نداری بهتر از من و پدر و مادر ایشان بهتر از
پدر و مادر منند و بتحقیق که شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه شنیده ام در
حق ایشان و در حق پدر و مادر ایشان معاویه گفت بگوی آنچه شنیده بخدا سوگند
که از تو دروغ در وجود نمی آید عبد الله گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود من اولی ام بمؤمنان از نفسهای ایشان پس آنکس که من اولی ام از نفس
او پس تو ای برادر من اولی بنفس اوئی و علی ابن ابی طالب نزد او حاضر بود در خانه
و حسن و حسین و عمر بن سلمه و اسامه بن زید و ام ایمن و ابو ذر غفاری و مقداد و زبیر
بن عوام و بعد از آن نص فرمود بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بعد از آن فرمود که آیات

[illegible]

مرا دوازده نفر امام گمراه خواهند بود و ده نفر از ایشان از بنی امیه و دو نفر از قریش
باشند که گناه آن ده نفر و گناه آن کسانی که گمراه شوند بواسطه ایشان در گردن آن
دو نفر باشد و پیغمبر خدا نام برد آن دو نفر را و آن دو نفر را معاویه علیه اللعنه گفت
اسامی ایشان را ذکر کن عبد الله گفت فلان و فلان و بگفت اسامی ایشان را از پیشتر معاویه
علیه اللعنه گفت اگر آنچه گفتی راست است هلاک شدم من و هلاک شدند آن سه کس
که پیشتر از من بوده اند و همه آنان که تولا بایشان داشته اند از امت
و ترا نیز هلاک شده اند مهاجران و انصار و تابعان ایشان غیر از اهل بیت و شیعه
ایشان عبد الله گفت بخدا سوگند که آنچه گفتم حق است و از پیغمبر خدا شنیده ام ابن عباس
با معاویه گفت در این تعجب نیست از آنچه شنیدی که حق تعالی میفرماید و قلیل من عبادی الشکور
یعنی و اندکی اند از بندگان من که شکر گذارنده باشند و تعجب نکن از بنی اسرائیل که ساحران
ایشان با فرعون گفتند فاقض ما انت قاض پس بکن آنچه خواهی کرد و ایمان آوردند
بموسی و تصدیق کردند او را و با موسی از مصر بیرون رفتند با سایر بنی اسرائیل
و دریا از برای ایشان شکافته شد و آیات عجیبه مشاهده ایشان شد و اقرار بتوراة
آوردند و از دین خود فرا گرفتند در این اسفار بر جماعتی گذشتند که بعبادت اصنام
مشغول بودند ایشان با موسی گفتند که از برای ما خدایی بتی از بتها مقرر دار تا آن را
عبادت کنیم چنانچه ایشان عبادت میکنند موسی علیه السلام با ایشان گفت انکم
قوم تجهلون بتحقیق که شما قوم بسیار جاهل بوده اید و بعد از آن اختیار عبادت عجل
کردند و گفتند این خدای شما و خدای موسی است و غیر از هارون کسی نماند که
گوساله پرست نشد و بعد از آن موسی علیه السلام با ایشان گفت که در آیید در زمین مقدس

ابن عباس [illegible]

جواب ایشان این بود که اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون یعنی برو ای موسی
تو و خدای تو و با ایشان قتال کنید بتحقیق که ما اینجا می نشینیم آنگاه موسی علیه السلام فرمود
رب انی لا املک الا نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین یعنی ای پروردگار
من بتحقیق که من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را پس جدایی افکن در میان ما و قوم
فاسقان و ما اتباع این امت مردمان اند که بزرگ گردانیده اند ائمه ضلال خود را و اطاعت
کرده اند ایشان را از زعم آنکه ایشان را سابقه و منزلتی نزد پیغمبر خدا است و بدین پیغمبر و اقرار
و باحکام قرآن قائلند لیکن تکبر و حسد ایشان را بر این داشته که مخالفت کردند امام و ولی
خود را عجب از قومی است که ایشان از زیورهای خود صورت گوساله ساختند و آن را عبادت
کردند و آن را سجده کردند و آن را پروردگار عالم دانستند و اجماع بر چنان باطلی کردند مگر مردان کم
ایشان موافق نبودند و بتحقیق که باقی مانده است صاحب ما که بمنزله هارون است از برای
موسی از اهل بیت او از مردمان و دیگر مردم مانند سلمان و مقداد و ابو ذر غفاری
و ایشان با امام خواهند بود تا زمانی که ملاقات کنند خدای را و تو تعجب کن ای معاویه
در آنکه حق تعالی نام برده است یک یک از ائمه دوازده گانه را و پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله نص فرموده بر امامت ایشان در غدیر خم و در دیگر مواطن و امر کرده است
ایشان را باطاعت ائمه خود و خبر داده است که اول ایشان علی بن ابی طالب است
ولی هر مومن و مومنه و وصی او و خلیفه او است و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در وقتی
که لشکر بغزوه موته میفرستاد فرمود بر شما باد که متابعت کنید و چون هلاک گردد
بر شما است که متابعت کنید زید بن حارثه را و بعد از وی عبد الله بن رواحه را و کل
ایشان بر وجهی شد که آنحضرت فرموده بود و چون در هر یک از حوادث این ستم

جعفر بن ابی طالب

جعفر بن ابی طا

بنظر مبر یابند چگونه تواند بود که امت را بگذارد و بیان نکند خلیفه بعد از خود و بگذارد که
ایشان خلیفه برای خود تعیین نمایند گویا که رای ایشان از رای بعض ایشان اصوب و
ارشد است از رای او و اختیار او و از بکتاب نکردند و توهم آنکه از بکتاب کردند که
بعد از آنکه بیان کرده بود و از رای ایشان امام ایشان را وا گذاشته بود و ایشان را در ظلمت
و جهالت و اما آنچه گفتند گروه چهارم که بغی کردند بر علی بن ابی طالب و دروغ بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله گفتند و گمان بردند که پیغمبر خدای تعالی فرمود جمع نمیکند از برای اهل بیت
او نبوت و خلافت را آن مکر و حیله ایست که ایشان راست آنگاه امام علیه السلام فرمود
وای بر تو ای معاویه و بر آن کسی که پیش از تو درین مقام نشستند و این راه باطل نهادند
و تو اقتدا با ایشان کردی و ما استعاذه میکنیم بخدای تعالی از کسی که ظلم کرد بر ما و انکار کرد حق
ما را و راه نهاد باطل از برای مردمان که حجت از برای ما تمام است و پسندیده است از برای
ما خدای تعالی و نیکو وکیل که آن خدای تعالی است بتحقیق که مردمان بر سه صنف اند
یکی از ایشان مومن است که عارف باشد بحقوق ما و ما را امام و مقتدای خود داند و او
از اهل نجات است و یکی دیگر ناصب عداوت و کینه ماست و انکار حقوق ما میکند و او کافر
مشرک است و از برای کافر و مشرک است که نمیداند همچنانکه کسی که نشناسد که خدای
تعالی را آنکه داند و یکی مردی است که در آنچه خلاف کرده اند در آن و علم آن را بخدای
تفویض کند ظاهر نباشد بر او ولایت ما و اطاعت و اقتدا و ولایت ما نکند و دشمنی
با ما نداشته باشد و اگر عارف شود بحقوق ما امید اطاعت خواهد کرد ما را و او
مسلم مستضعف است و ما امید میداریم که بیامرزد خدای تعالی گناه ایشان را و چون معاویه
استماع این سخن کرد هر یک از حاضران را صد هزار درهم داد و غیر امام حسن و امام حسین

[illegible]

[illegible]

که هر یک از ایشان را صد هزار درهم داد

فصل در احتجاج امام مؤتمن

ابو محمد الحسن علیه الصلوة والسلام بر آنان که انکار نمودند بر آنحضرت مصالحه معاویه را
علیه اللعنه و نسبت تقصیر بآنحضرت میکردند در طلب حق خود سلیم بن قیس روایت میکند
که امام حسن علیه السلام در وقتی که با معاویه در یک مجلس بودند بر خواست و بعد از حمد
و صلوة فرمود ای مردمان معاویه را گمان است که من او را لایق خلافت یافتم
و خود را اهل خلافت ندانستم بدین جهت امر را با او گذاشتم این دروغ فاش است
بتحقیق که من اولی مردمانم بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و بخدا سوگند که اگر مردمان بیعت
میکردند با من و در مقام طاعت و نصرت من می بودند آسمان و زمین خیر و برکت خود را
از ایشان باز نمی داشت و چون معاویه طمع در خلافت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فرموده بود که والی نگردانند هیچ امت امر خود مردی را و حال آنکه در میان ایشان
داناتر از و بوده باشد مگر که همواره امر ایشان روی در تنزل داشته باشد تا باز گردد امر ایشان
بعبادت عجل مانند آنچه بنی اسرائیل کردند هرون را تنها گذاشتند و تابع سامری شدند
و بعبادت گوساله مشغول شدند با آنکه میدانستند که هرون خلیفه موسی است بتحقیق امت پیغمبر
امیر المؤمنین علیه السلام را گذاشتند با آنکه شنیده بودند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود با علی ابن ابی طالب که تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی بتحقیق که مختفی
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود در زمانی که میخواند ایشان را بخدای تعالی
و در غار مختفی بود و اگر مددکاری یافتی مختفی نگشتی و من اگر مددکار یافتمی خلافت را
بتو نخواستم گذاشت ای معاویه حق تعالی معذور داشت هرون را در وقتی که از قوم خود مختفی
شد چون مددکاری نیافت و ما را معذور داشت در وقتی که امت ما را گذاشتند

[illegible]

و بیعت با غیر ما کردند و ما بی یاور و مددکار بودیم این طریقت اختیار است بعضی متابعت
بعضی کرده ای مردمان اگر شما در میان مشرق و مغرب عالم تفحص را طلب کنید که
فرزند پیغمبر مرسل باشد نخواهید یافت بغیر از ما و برادرم روایت کرده اند از حنان بن
سدیر و او روایت کرده از پدر خود سدیر بن حکیم و او روایت کرده از ابو سعید
عقیصا که وی گفت چون مصالحه کرد امام حسن با معاویه در آمدند بر او مردم بسیار
و ملامت میکردند آن سرور را بر بیعت معاویه امام علیه السلام فرمود وای بر شما نمی
دانید که چه کرده ام بخدا سوگند که آنچه من کرده ام بهتر است از برای شیعه من از
هر چه آفتاب بر او تابیده و آفتاب بر او غارب گردد آیا نمی دانید که من امام مفترض الطاعه
شما ام و یکی از سید جوانان اهل بهشتم گفتند بلی فرمود آیا نمیدانید که خضر علیه السلام
کشتی را شکست و اقامت دیوار کرد و طفل را بکشت این احوال بر موسی ع دشوار آمد
چون حکمت آن بر موسی علیه السلام پوشیده بود و آن نزد حق تعالی حکمت و صواب
بود آیا نمیدانید که بر گردن هر یک از ما بیعتی یکی از طاغیان زمان هست مگر قایم که
نماز خواهد گزارد در عقب او عیسی بن مریم علیه السلام بتحقیق که خدای تعالی مخفی گرداند
ولادت او را و غایب گرداند شخص او را تا در گردن او بیعت هیچ طاغی نباشد
او ظهور کند و او نهمین از فرزندان برادرم حسین پسر سیده زنان عالمیان است حق تعالی
طول عمر او بکرامت می فرماید در غیبت او پس ازو ظاهر میگرداند او را بقدرت
خود در صورت جوانی که بچهل سالگی نرسیده باشد تا بدانند که خدای تعالی بر همه چیز قادر است
روایت کرده است زید بن وهب جهنی که چون امام حسن علیه السلام جراحت یافته بود
در مداین و در الم آن جراحت بود نزد وی آمدم و گفتم آیا چون می بینی ای فرزند رسول

خدا پس تحقیق که مردم بسیار متحیر اند امام علیه السلام فرمود بخدا سوگند که اگر فرا گیرم عهدی
از معاویه بر آینه محفوظ شود خون من و ایمن شوم بر خود و اهل خود از آن گروه که
زعم ایشان آنست که شیعه منند و اگر من قتال میکردم با معاویه این جماعت مرا میگرفتند
و تسلیم معاویه میکردند پس دیدم که اگر با او صلح کنم با عزت باشم بهتر از آنست که قتال
کنم و مرا اسیر او باشم و یا منت نهد بر من و این عاری باشد از برای بنی هاشم تا بروز
قیامت گفتم یا ابن رسول الله که واگذاشتی شیعه خود را همچو گوسفندان که ایشان را شبانی
نباشد امام علیه السلام فرمود چه کنم ای برادر جهنی بخدا سوگند که میدانم امری که بمن
خواهد رسید از ایشان بتحقیق که امیر المؤمنین علیه السلام روزی مرا در حالی که دید فرمود ای
حسن چگونه خواهی بود هر گاه بینی که پدر تو مقتول شده باشد چه حال باشد ترا چون
مشاهده نمائی که والی این امر بنو امیه باشند حقوق مردم خورند و سیری نیابند بارها فانی
کرده باشند بندگان خدا متعدی ایشان باشند حقوق مردم خورند و ضلالت و بطالت شده و دور
حق و سنت رسول خدا گوش نشنوند قسمت کنند مال خدا را در میان اهل خود و منع کنند از حق
آنها که صاحب حق باشند و ذلیل باشند مومنان در ملک ایشان و عزیز باشند فاسقان
و فاجران و بدین حال باشند تا زمانی که برانگیزد خدای تعالی مردی را در آخر الزمان
که موید باشد نزد حق تعالی بامداد ملایکه و نصرت کند او را بآیات خود و غالب گرداند
او را بر اهل زمین تا اطاعت او کنند بطوع یا بکره روی زمین را مملو عدل گرداند همچنانکه
از ظلم مملو بوده باشد هیچ کافری نماند مگر که ایمان آورد و هیچ طالحی نباشد
مگر که روی بصلاح آورد و زمین گنجهای خود را ظاهر گرداند و از آسمان برکات نازل
گردد و مالک روی زمین گردد و چهل سال خواهد ماند خوشا حال کسی که دریابد روز گار او را و

[illegible]

و شیعه سخنان او را روایت کرده اند از اعمش و او روایت کرده از سالم بن جعد
که او گفت مردی از ما گفت نزد امام حسن علیه السلام آمدم و گفتم ای پسر رسول خدا ذلیل
کردی ما را و گردانیدی گردن شیعه را در بندگی مردم امام علیه السلام [illegible] و گفتم ای پسر
فرمود بدین جهت تسلیم او کردم که نیافتم کسی را که ناصر من باشد و اگر یاوری میبود
کارزار میکردم همیشه با او و قتال میکردم بارها تا که خدای تعالی حکم میفرمود در میان من
و او و اما من شناخته ام اهل کوفه را و امتحان نموده ام اصلاح نمی یابند ایشان را وفا و عهدی
نیست و در مقام اختلاف اند و میگویند که دلهای ما با شما است و شمشیرهای ایشان با
روی کار است راوی گوید که امام حسن علیه السلام درین سخن بود که در مزاج او انحرافی
پدید آمد و طشتی طلب کرد و خون بسیار استفراغ نمود گفتم این چه بیماریست ای پسر رسول خدا
فرمود این اثر زهر است که این طاغی بمن داده است و در جگرم اثر کرده است و
پاره‌های جگر است که به طشت بیرون می آید گفتم چرا دوا نمیکنی امام علیه السلام فرمود
دو نوبت پیش ازین زهر بمن داد و آنرا مداوا کردم و این نوبت سیوم است و چنان
اثر کرده که علاج پذیر نیست و چنان بمن رسیده که معاویه علیه اللعنه کتابتی بملک روم نوشت
و از وی هدیه‌ای سم قاتل طلب کرد که از امتحان و تجربه تمام کرده باشند ملک روم
در جواب فرستاد که در دین ما روا نیست که اعانت کنیم کسی را بر قتال آنکس که با ما مقاتله
نکند معاویه در جواب نوشت که مردی خروج کرده در تهامه و طلب ملک پدر خود میکند
و موجب فساد و در نظام خلق میشود و اراده دارم که او را بزهر قاتل دفع کنم آنگاه ملک
روم این زهر را از برای او فرستاد و این زهر را بمن داده اند و در جگرم اثر کرده است
روایت کرده اند که معاویه علیه اللعنه آن زهر را نهانی نزد زوجه امام حسن جعده بنت

اشعث فرستاد و با او وعده کرد که اگر آن زهر را با امام حسن علیه السلام دهد او را در نکاح یزید
ملعون درآورد و چون امام علیه السلام شهادت یافت آن ملعونه نزد معاویه طلب وفا کرد
که با یزید [illegible] و از دنیا و آخرت بی نصیب گشت **فصل** در احتجاج امام المتقین
ابی عبد الله الحسین علیه السلام بر عمر خطاب علیه اللعنة و العذاب در امر امامت و خلافت روایت
کرده اند که روزی عمر علیه اللعنة و العذاب بر منبر برآمد و خطبه میخواند در اثنای خطبه گفت
که من اولی بمؤمنانم از نفسهای ایشان امام حسین ع از گوشه مسجد باواز بلند فرمود فرود
آی از منبر پدر من ای کذاب این منبر پدر منست نه از پدر تو عمر گفت [illegible] راست
منبر پدر منست آنکس که تعلیم کرده است ترا این سخنان پدر تو است علی ابن ابی طالب
امام علیه السلام فرمود اگر اطاعت کنم پدر خود را در آنچه امر کرده باشد مرا بعمر خودم سوگند
که او هادی و راه نماینده است و من مهتدی بهدایت او باشم و مر او را در رقاب مردم
بیعت است بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله که نازل شد از آسمان جبرئیل ع و انکار نکند
او را مگر کسی که جاحد بکتاب خدا و سنت پیغمبر او باشد و مردمان عارفند از راه دلهای
خود و منکر اند بالسنه خود وای بر آنان که منکرند حق ما اهل بیت را عمر خطاب علیه اللعنه
گفت ای حسین [illegible] انکار کند حق پدر ترا بر وی لعنت خدا فرمود ایشان ما را امیر المؤمنین خود
ساختند ما امیر ایشان شدیم و اگر ایشان پدر ترا امیر می ساختند پدر تو امیر می بود امام حسین
ع فرمود که ترا امیر ساخت پس از آنکه تو ابو بکر را امیر ساختی بر خود و عمر خشم آلوده
از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت و مردم با او روان شدند تا منزل امیر المؤمنین
علیه السلام طلب کرد و مرخص شد و نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت ای ابو الحسن امروز
از پسر تو چنین بکردهی بمن رسید آواز بلند کرد در مسجد پیغمبر خدا و [illegible] بر من [illegible]

تا امام حسن علیه السلام فرمود این سخن از تو شایسته نبود که گفتی که اگر نگفت حسین اول را
بر من نخواهم سوگند که از اول مدینه آنان اند که دین و ملت خود را گذاشته ترا و نظایر ترا
امام و خلیفه دانسته اند و حسین بسم کسی است که ایشان را با نفاق بر باطل خود برانگیخت امیر
المؤمنین ع فرمود ای ابو محمد تو مرکز [illegible] الغضب و سم الحب نبودی سخن مرا بشنو و تعجیل
در کلام مکن و با عمر گفت که ایشان را کمال قرب است به پیغمبر خدا هست غیرت ایشان را در حرکت
می آورد عمر گفت هیچ توانند بود که ایشان از من راضی باشند امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هرگاه که تو از خطبه خود بازگردی و از معصیت توبه کنی رضای ایشان حاصل میشود
عمر گفت ای فرزندان خود را ادب بیاموز تا با سلاطین و حکام بطریق ادب سلوک نمایند
امیر المؤمنین ع فرمود سزاوار تعلیم ادب اهل عصیان و اهل بغی اند تا از طغیان و عصیان
خود باز گردند و طریق طاعت و متابعت خدا و رسول خدا مسلوک دارند و از [illegible] خود را
باز دارند عمر خشمناک از مجلس بیرون آمد عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف در راه با او ملاقات
کردند عبد الرحمن گفت ای ابو حفص چه کردی هیچ حجتی قایم کردی بر علی ابن ابی طالب عمر
گفت هیچ حجتی بر ایشان تمام نتوان کرد عثمان گفت ای ابو حفص ایشان پسران عبد مناف اند
که بزرگان عالم در نظر ایشان از اصحاب ضعف و عجاف اند عمر گفت ای عثمان مفاخرت تو
بشأن و بزرگی فرزندان عبد مناف از ابلهی و حمق است عثمان گفت ترا انکار رفعت و شأن
ایشان دلیل حسد و بغض است و مقالات ایشان دلیل حسد و بغض است خصومت بهم
رسید عبد الرحمن بن عوف در میان در آمد و هر یک را بجای برد و خصومت منتهی گشت
فصل در احتجاج امام الحرمین ابو عبد الله الحسین [illegible]
امیر المؤمنین و امام المتقین و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین در وقتی که معاویه

علیه اللعنه امر کرد که ناسزا گویند امیر المؤمنین را و بقتل رسانند شیعه او را و تعلق دارند کسی را
که فضایل آن حضرت شنید از سلیم بن قیس روایت کرده اند که چون معاویه بن ابی سفیان
در زمان استیلا و طغیان قصد حج کرد از اردن کرد چون بمدینه رسید باستقبال او بیرون
رفتند اهل مدینه نظر کرد بر مردمی که باستقبال او بیرون آمده اند تا چه کسان اند چنان معلوم
کرد که اکثر ایشان از قریش اند چون فرود آمد گفت چه شده است و چیست حال انصار که
باستقبال بیرون نیامده اند معاویه گفت کجا رفت آن شتران بواضح که ایشان را بود قیس
بن سعد بن عباده که سید انصار بود گفت هلاک شده اند و نا چیز گشتند در روز بدر و احزاب
و احد و دیگر غزوات که تو و پدر تو لشکر بر اهل اسلام کشیدند تا آن زمان که خدای تعالی
نصرت داد اهل اسلام را بر شما و مکروه بود در نزد شما غلبه اهل اسلام پس خاموش شد و
از انجا بر خواست و بر جماعتی برگذشت که ایشان از قریش بودند بر خواستند و استقبال کردند
معاویه را غیر عبد الله بن عباس معاویه گفت ای عبد الله چرا بر نخواستی چنانچه بر خواستند
اصحاب تو سبب جز این نخواهد بود که قتال کردم با شما در صفین و من در آن قتال معذور بودم چرا
که پسر عم من عثمان مظلوم کشته شد ابن عباس فرمود عمار را که کشت معاویه گفت عمار را اصحاب علی
کشتند ابن عباس گفت پس حجت تو باطل تر شود معاویه گفت که من نوشته ام باهل بلاد که مناقب
علی ابن ابی طالب و اهل بیت او را نگویند و نشنوند زبانها نگاه دارند و در آن سخن بگوی ای عباس
فرمود آیا نهی کرده اند ما را از خواندن قرآن معاویه گفت نه ابن عباس گفت آیا نهی کرده ام
ما را از تاویل قرآن معاویه گفت بلی ابن عباس گفت پس بخوانیم ما قرآن را و ندانیم که مقصود
چیست باز ابن عباس فرمود واجب تر است خواندن قرآن یا عمل کردن بآن معاویه
گفت عمل ابن عباس گفت چون عمل کردن بآن ابن عباس گفت چگونه عمل کنم بچیزی که ندانم که مقصود

ازان جهت معاویه کفت سوال کنید تاویل ازانکسی که تاویل کند از اپیغمبر انچه تاویل میکنید شما و اهل بیت شما ابن عباس فرمود قران نازل شد بر اهل بیت ما چون تواند بود که از ال ابوسفیان سوال کنم ای معاویه نهی میکنی مارا ازانکه عبادت کنیم خدای تعالی را بقران وانچه در اوست از حلال و حرام واگر سوال کنند تا بدانند احکام مذکوره را و اختلاف و هلاک شوند معاویه کفت بخوانید قرانرا و تاویل مکنید انچه در حق شما نازل است و ما سوی ان را روایت کنید ابن عباس فرمود حق تعالی میفرماید یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون یعنی میخواهند تا فرونشانند نور خدا را بدهنهای خود و ابا دارد خدای تعالی مگر انکه تمام کند نور خود را واگرچه مکروه میدارند ازرا کافران انگاه معاویه بمنزل خود رفت و صد هزار درهم از برای ابن عباس فرستاد و ندا کرد منادی معاویه که بری الذمه است از ما کسی که روایت کند فضایل علی ابن ابی طالب و اهل بیت او را و کسی که از اهل کوفه این بلیه کشیدند زیرا که شیعه امیرالمومنین در کوفه از همه بسیار بودند و زیاد بن امیه را که عامل کوفه و بصره که عراقین عبارت ازانست کردانید تا او تفحص داشت و تتبع کند شیعه امیرالمومنین علیه السلم را و او عارف بود بایشان و بروی ایشان در زیر سنگ و مدر کشت ایشانرا بقتل اورد و قطع دستها و پایهای ایشان میکرد تا زمانی که باقی نماند در عراقین از شیعه امیرالمومنین کسی که معروف و مشهور بود و کتاب نوشت معاویه بعمال خود در بلاد که چون استقبال کردید شیعه علی ابن ابی طالب را بابه که تفقد کنید محبان عثمان را و رعایت کنید انان راکه فضایل عثمان روایت کنند و ستایش و مشغول باشند بعمال او باکرام و انعام آن کسان سعی و جهد بلیغ

بظهور رسانیدند و مداحان عثمان را خلعتها و صلهها میدادند و آن ملاعین دروغها بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای او افترا میکردند تا زمانی که این خرافات در میان مردم شایع شد تا مرتبه که مردم از شهرهای دور می امدند و مداحان عثمان را تحفه مجلس ان ملعون طاغی ساخته بصله و عطیه ان ملعون میرسیدند و چون مدایح عثمان بانتهی رسید کتابت بعمال خود نوشت که چون مدایح عثمان بشهره تمام رسید بعد ازین مردم را بذکر فضایل و مناقب معاویه دلالت کنید که نزد ما مرغوب تر و در نقض محبت اهل بیت تمام تر است و بر خاطر ایشان گران تر میاید پس مردم شروع در روایات کردند در فضایل معاویه و در منابر و مساجد انچه از راه کذب و افترا به پیغمبر خدا نسبت کرده بودند میگفتند و می شنیدند و معلمان القا میکردند بر صبیان تعلیم کنند بنحوی که قرانرا تعلیم ایشان میکنند و ایشان بتعلیم اطفال و نسا و خدم و حشم اشتغال مینمودند و ازین اثنا کتابتی رسید از زیاد بن ابیه مضمون انکه حضرمیین بر طریقه علی و بر رای اویند معاویه در جواب نوشت که باید بکشی کسی را که بر دین و روش علی ابن ابی طالب باشد ان ملعون اکثر ایشانرا بقتل در اورد و کتابت نوشت بهمه بلدان که نظر کنید هر کس که قایم شود بر و بینه بر انکه محب علی و آل اوست بقتل در اورند و بسیاری از شیعه شهادت یافتند بعد ازان کتابتی نوشت که هر کس که متهم باشد بمحبت علی بی توقف او را بقتل در آورند و موقوف اقامه بینه نکنند و پس کشتند بتهمت و ظنت بسیاری از شیعه امیرالمومنین را علیه السلم تا بمرتبه که اگر از لوازم سخنان مردمان توهم میل و محبت بامیرالمومنین علیه السلم میکردند در کشتن توقف نمیکردند و کار بجایی رسید که هیچ شیعه در هیچ بلاد بر نفس خود ایمن نبود خصوص در بصره و کوفه و اگر کسی اراده نمودی که سری را با کسی در میان نهد در خانه آدمی آمد در خلوتی

اختیار میکرد و التفات تمام از خدم و مملوک او مینمود و مبالغها در کتمان اسرار مینمود و حال بدین منوال بود و هر حقی را بنام باطل میخواندندی و هر باطلی را بنام حق تا هنگامی که امام موتمن ابو محمد الحسن علیه السلم شهادت یافت و از دنیا رحلت فرمود و این بلا و فتنه ازدیاد شد و اوج یافت و هیچ یکی از اولیا خدا نبود مگر که خایف بودند بر نفس خود پیش از موت معاویه بدو سال امام الحرمین ابو عبدالله الحسین علیه السلم حج فرمود و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس با انحضرت بودند امام علیه السلم بنی هاشم را از زنان و مردان و شیعه ایشان انان که بقصد حج از دیار بعیده آمده بودند و انان که مقیم حرم بودند و جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله که در مکه بودند و فرزندان و تابعان ایشان را و جماعه انصار را انان که بصلاح و تقوی و معروف بودند جمع فرمود ایشانرا در منا پیش از هزار نفر بودند و اکثر تابعین و پسران صحابه و امام بر منبر بر امد و خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و امیرالمومنین علیه السلم علیهم السلم بعد ازان فرمود که این مرد طاغی ان کرد با ما و شیعه ما که دیدید و شنیدید و من میخواهم که سوال کنم شما را از چیزی چند پس اگر راست باشد تصدیق کنید مرا و اگر دروغ باشد تکذیب کنید مرا بشنوید مقاله مرا و بپوشانید قول مرا بعد ازان باز گردید بشهرهای خود و در میان قبایل و دوستان خود و کسانی که اعتماد دارید و قول ایشان موثوق به باشد بخوانید پس تحقیق که میترسم من انکه مندرس گردد این حق و ازان هیچ اثری نماند و خدای تعالی تمام خواهد گردانید نور خود را و اگرچه مکروه دارند ازرا کافران پس ذکر فرمود امام انچه فرستاده بود خدای تعالی در حق ایشان از قران مجید و انچه پیغمبر صلی الله در فضایل ایشان و اهل بیت در باره ایشان فرموده بود و انچه فرمود صحابی و تابعین که حاضر بودند تصدیق نمودند صحابی گفتند ما از پیغمبر شنیدیم و تابعین گفتند

ما هم از

که ما از دیگر صحابه شنیدیم بعد ازان فرمود سوگند میدهم شمارا که انچه از من شنیدید ذکر مکنید مگر انکه از برای کسانی که بر ایشان اعتماد داشته باشند امام علیه السلم از منبر فرود امد و مردم متفرق شدند

در احتجاج امام الخافقین ابو عبدالله الحسین علیه السلم بر معاویه علیه اللعنه و بر سرزنش نمودن او بر قتل انان که بقتل در اورده بود از شیعه امیرالمومنین علیه الصلوة و السلم

از صالح عقبه روایت کرده اند که وی گفت چون معاویه علیه اللعنه حجر بن عدی و اصحاب او را از شیعه امیرالمومنین علیه الصلوة و السلم بقتل در اورد و دران سال بقصد حج به بیت الله الحرام آمد با امام علیه السلم ملاقات کرد و گفت ای ابا عبدالله هیچ بتو رسید که چه کردم با حجر بن عدی و اصحاب او و اشیاع او امام علیه السلم فرمود چه کردی با ایشان گفت کشتم ایشانرا و کفن کردم ایشانرا و نماز گذاردم بر ایشان و در مقابر دفن کردم امام علیه السلم بخندید و فرمود قوم با تو خصومت میکنند و میگویند که اگر ما می کشتیم شیعه ترا کفن نمیخواستیم کرد و نماز نمیخواستیم گذارد و در مقابر مسلمانان دفن نمیخواستیم کرد و بمن رسیده است قبایح اعمال تو در حق شیعه ما و قیام تو ببغض ما و اعتراض تو بر بنی هاشم بعیوب و چون این افعال کرده رجوع بنفس خود کن و سوال کن از نفس خود ایا حق با توست یا نه پس اگر نیابی نفس خود را اعظم عیبا پس نجات یابعض نظری در معرفت عیوب ای معاویه کمان بدی را زه مکن و از کمان تیر بر غیر غرض خود مینداز و مینداز بجانب ما تیر عداوت خود را از مکان قریب پس بتحقیق که تو فرمان بردی در حق ما مردی را که قدیم نیست اسلام او و حادث شده نفاق او و حال تو بر دین و دیانت که من نظر کردم بهم در ان تو خواهی بدان خواهی مدان

در احتجاج امام الثقلین ابو عبدالله الحسین علیه السلم در جواب کتابتی که معاویه علیه اللعنه بامام علیه السلم نوشته بود

امام علیه السلم جواب نوشت که اما بعد پس بتحقیق که رسید بمن کتاب تو و انکه رسید

است بتو از من اموری که من از آن بهتر ولی نیازم و گمان برده که من راغب بآن امورم و
از تو بغیر این متوقعم این سخن را نشنیده اند بتو مگر مشاءان بنمیمه که در تفریق جمعها کوشند
من هرگز اراده نکرده‌ام حرب ترا و خلاف تو در خاطر ندارم و بخدای سوگند که من از خدای
تعالی ترسانم در ترک آنچه گفتم و گمان نمی برم که خدای تعالی هرگز آن از من راضی باشد
آیا تو کشنده حجر بن عدی نبودی برادر کنده و اصحاب صالحین و برادران عابدان مطیعان او
که منکر ظلم بودند و از بدعت و ضلالات مجتنب و اختیار کرده بودند حکم کتاب و سنت
پیغمبر را و در کار خدا از ملامت ملامت کنندگان اندیشه نداشتند پس کشتی ایشانرا بظلم
و عدوان بعد از آنکه امان داده بودی ایشانرا و سوگندها مغلظه و مواثیق موکده ایشانرا
ایمن گردانیده بودی از آنکه مواخذه نکنی ایشانرا بانچه واقع شده بود در میان تو و در میان
ایشان آیا تو نیستی قاتل عمرو بن الحمق صاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن بنده صالح که
نحیف گردانیده بود او را عبادت خدای تعالی و رنگ او زرد و جسم او نحول یافته
بود بعد از آن که ایمن گردانیده بودی او را بعهود و مواثیق و وفا بان عهد نکردی آیا نیستی
تو که زیاد بن سمیه را که مولود بر فراش عبد ثقیف است گمان بردی که پسر پدر تو است و او را
مسلط گردانیدی بر عراق پس قطع کرد دستهای مسلمانان و پایهای ایشانرا و چشمهای
ایشانرا از حدقه بیرون آورد و ایشانرا صلب کرد بر درختهای خرما گویا نیستی تو از
امت آیا نیستی تو صاحب حضرمیان که ابن سمیه درباره ایشان سخنان نوشت و تو امر
کردی ابن سمیه را که بکشد ایشانرا که بر دین علی و برای او باشند پس بکشت ایشانرا و
گفتی در میان آنچه گفتی که نظر کن از برای نفس خود و دین خود و از برای امت محمد
صلی الله علیه و آله و بپرهیز کن از شق عصای این امت و آنکه باز گردانی ایشانرا در فتنه

بکسی من نمی دانم فتنه بزرگتر از ولایت تو برین امت و نمیدانم نظری از برای نفس خود و فرزند
خود و امت جد خود هم فاضلتر از جهاد با تو پس اگر بکنم از برای آن قربتی است
از برای خدای تعالی و اگر ترک جهاد کنم با تو استغفار میکنم خدای تعالی را از گناه
خود و از حق تعالی این میخواهم که توفیق دهد مرا از برای ارشاد امور خود و گفتی در میان
آنچه گفتی که اگر منکر باشم ترا منکر باشی مرا و اگر کید کنم با تو کید کنی با من همواره رای
تو کید با صالحان بوده از آن وقت که آفریده شدی پس کید کن با من بانچه خواهی پس
بتحقیق که امید دارم که مضرت نرساند بمن کید تو و هیچ کس آن قدر مضرت نرساند
که بنفس تو چه کید تو بیدار میگرداند دشمن ترا و هلاک میگرداند ترا همچنانکه ناحق کشتی
این جماعت را همچنانکه ذکر کردم بعد از آن که صلح کرده بودی با ایشان و موکد گردانیده بودی
بعهود و مواثیق و باعث بر قتل ایشان جز این نبود که ذکر فضایل ما میکردند و تعظیم حقوق
ما بجای می آوردند پس بشارت باد ترا ای معاویه بقصاص از جانب حق تعالی و مستعد
باش از برای حساب و بدان که خدای تعالی را کتابی است که هیچ صغیره و کبیره
نگذارد مگر که در آن شمرده شده و نیست خدای تعالی که فراموش کند باشد آنچه ازینها کال
در وجود می آید در احتجاج امام الثقلین ابو عبد الله الحسین
علیه الصلوة و السلام بر امامت خود بر معاویه علیه اللعنه و غیر آن و ذکر طرفی از مفاخرات
خود از موسی بن عقبه مرویست که با معاویه گفته شد که مردمان نظر بحسن بن علی دارند اگر
امر کنی او را که بر منبر بر آید و خطبه بخواند چون او را لکنت زبانی است حقیر خواهد شد و سبب
خفت او در نظر مردمان میشود معاویه با ایشان گفت ما این گمان بر برادر او حسن بردیم
چون بر منبر بر آمد موجب ازدیاد شان او در نظرها گشت و ما مفتضح شدیم مردم او دری

باب مبالغه نمودند تا امام حسین علیه السلام را بان مکلف داشتند امام علیه السلام بر منبر بر آمد
و بعد از حمد و ثنا و صلوات برسید آنچه شنیدند که مردی میگوید چه کس است این
که خطبه میخواند امام علیه السلام فرمود ما حزب خدائیم که بر همه احزاب غالبیم و عترت پیغمبر
خدائیم و اهل بیت طیبین ایم و یکی از ثقلین ایم که گردانیده ما را پیغمبر خدا دوم کتاب الله
که در او تفصیل هر چیز است و باطل را بان راه نیست از پیش رو و از پس سر و تاویل آن
بکه تتبع حقایق آن بما مرجوع و مفوض است پس فرمان برداری کنید ما را بتحقیق که طاعت
ما فرض عین است در آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم یعنی
فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برید پیغمبر خدا را و فرمان برید خداوندان امر را از شما و
بیم میکنم شما را از آنکه استماع وساوس شیطان کنید زیرا که او از برای شما دشمن روشن
است پس باشید همچو دوستان او که میگفت از برای ایشان که هیچکس از مردمان غالب
نیست بر شما و من با شما خواهم بود و چون دید که دو گروه را که بیکدیگر رسیدند بقفای
رفت و میگفت من از شما بیزارم من از خدای تعالی ترسانم و نابود مقتول خواهند گردید از
هیچ نفس ایمان او را اگر نبوده باشد که ایمان آورده باشد از پیش ظهور عذاب یا کسب کرده
باشد در ایمان خود چیزی و عمل صالحی را معاویه گفت بس است ای ابی عبد الله بتحقیق که رسانیدی
آنچه می باید رسانیدن در احتجاج امام الحرمین ابو عبد الله الحسین
علیه الصلوة و السلام بر اهل کوفه لعنة الله علیهم در کربلا از مصعب بن عبد الله مرویست که چون
امام الثقلین ابو عبد الله الحسین را در کربلا محصور ساختند بر مرکب خود سوار شده و
مردمان را از سخن گفتن خاموش گردانید و بحمد و ثنای حق تعالی اشتغال نمود
و با اهل کوفه خطاب فرمود که هلاکت بر شما باد و نا امیدی روزی شما شود و از راحت

احرم

بما جمع آمده اید و همچو سگان بر ما بانگ می زنید و تیز و برگردانیده اید شمشیرها که در دست
ما بود از برای هلاکت ما و بر افروخته اید بر ما آتشی را که بر افروخته بودیم ما بر دشمنان
خود و دشمنان شما پس مدد کرده اید و مدد کار اعدای خود و اعدای خود شدید بی آنکه
عدلی از ایشان بشما رسیده باشد و یا از ایشان در امیدی افتاده باشید و بی
گناهی که از ما نسبت بشما در وجود آمده باشد پس وای بر شما چه مکروه شمرده اید
ما را و عداوت ما اختیار کرده اید و شما بودید که به بیعت ما شتافتید و بر روی یکدیگر
می افتادید از غایت ازدحام بمثابه فراشی که بر روی یکدیگر افتند و بعد از آن شکستید
آن عهد و میثاق را بسفاهت و ضلالت اختیار کردید متابعت طاغوت این امت
را و نفس احزاب و نبذه کتاب و فرو نشانیده چراغ سنت را و گردانندگان قرآن
بجزو جزو جزو را اعتقاد دارید و بعضی را منکرید و مخالفان امام زمان اید آیا پس
شما امداد میکنید این جماعت را و در عجز و ضعف ما میکوشید الا لعنة الله علی الظالمین
بدانید و آگاه باشید که لعنت خدای تعالی بر ظالمان است آنان که عهد خود را شکستند و
حق را گذاشته باطل گردیدند فرمان برداری ولد الزنا بسر ولد الزنا اختیار
کردید و مرا مکلف میدارید در اختیار هلاکت یا ذلت و کجا متصور است که چنین چیزی
اختیار کنم و خدای تعالی و رسول خدا و مومنان مخلص آن رضا ندارند که اختیار طاعت
لئام بر مصارع کرام نماید و من با شما در مقام محاربه ام با قلت یار و مدد کار و کثرت
اسباب شما آورده اند که چون اصحاب و اقارب امام علیه السلام بشهادت رسیدند
و او فرد و وحید ماند و بغیر از امام زین العابدین علیه السلام و برادر شیر خواره او
عبد الله کسی نماند امام حسین علیه السلام بر در خیمه آمد و فرمود عبد الله را از برای من بیار

تا او را وداعی کنم عبد الله را بنزد امام علیه السلم آوردند و او را در کنار گرفت و گریه
بر روی او میداد و میگفت ای پسر من وای بر قومی که خصم ایشان محمد رسول الله
و علی ولی الله باشد در این اثنا پیری از لشکر مخالف آمد و بر روی عبد الله نشست و در حال
عبد الله شهادت یافت امام حسین علیه السلم استرجاع نمود و از اسب فرود آمد و از
شمشیر گودی بکند و عبد الله را دفن فرمود و بر مرکب سوار شد و چنین خبر در مفاخر و
مناقب خود و آبای کرام خود خواند که ترجمه آن طولی دارد

فصل

در احتجاج فاطمه صغری بر اهل کوفه لعنة الله علیهم از زید بن موسی جعفر روایت کرده اند
و او از آبای کرام خود روایت کرده که فاطمه صغری را از کربلا بکوفه آوردند خطبه خواند
و بعد از آن حمد و ثنای حق تعالی فرمود ای اهل مکر و غدر امتحان میکند خدای تعالی
ما اهل بیت نبوت را بشما و امتحان میکند شما را بما و ما را امتحان خدای بر صدق و راستیم
و شما بر دروغ و خیانت گردانیده است علم خود را نزد ما و ما را محل دین و شریعت خود ساخته
مکرم گردانیده ما را بکرامت خود و فضیلت نهاده ما را بواسطه پیغمبر خود بر بسیاری از مخلوقات
تفضیل نهادنی پس تکذیب کردید شما ما را و کفران نعمت ما کردید و قتال ما حلال دانستید و
اموال ما را بغارت بردید گویا ما اولاد ترک یا دیلم ایم کشتید جد ما را دیروز و از شمشیر شما
امروز خون اهل بیت متقاطر است بواسطه کینه و حسد قدیمی که شما را با ما است پس روشن شد
چشمهای شما و فرح یافت دلهای شما باین جرأت که بر خدای تعالی کردید و مکری که با او نمودید
و خدای تعالی بهترین مکرکنندگان است پس فرحناک مشوید بانچه کردید با خونهای ما و آنچه
یافته اید از اموال ما پس بتحقیق که آنچه بما رسید از مصایب جلیله و رزایا شوید از آنچه از شما
فوت گشته باشد و فرحناک نشوید بانچه بشما رسیده باشد و دوست نمیدارد خدای تعالی هر متکبر

و فخر کننده را پس منتظر لعنت و عذاب باشید که لعنت خدا بر ظالمان است آیا شما افتخار
میکنید بقتل گروهی که پاکیزه گردانیده است ایشان را خدای تعالی و پاکیزه گردانیده است ایشان را
حسد میبرید بر ما بر آنچه تفضیل کرده است خدای تعالی بما آن فضل خدا است بهر که میخواهد
میدهد و آنکس که خدای تعالی او را نصیبی از نور ندهد روشنی ندارد پس او را هیچ نوری
نیست راوی میگوید در این محل آواز گریه مردمان بلند شد و فریاد بر آوردند که این
قدر سخن بس است که فرمودی ای دختر طیبین بتحقیق که بسوختی دلهای ما را باتش حزن
و اندوه که در سینه ما افروختی پس خاموش شد صلوات الله علیها

فصل

در احتجاج زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلم در خطبه که انشا فرمود در آن روز در حضور
اهل کوفه لعنة الله علیهم از حذلم بن ستیر الاسدی روایت کرده اند که چون امام المتقین علی
ابن الحسین زین العابدین علیه السلم بکربلا آمد با زنان اهل بیت و آنحضرت مریض بود و زنان
کوفه گریبانها چاک کرده ندبه میکردند و مردان و زنان ایشان گریه و افغان میکردند
امام علیه السلم با واز ضعیف نحیف میگفت این جماعت گریه و ندبه میکنند آیا که کشت ما را غیر
شما زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلم اشارت فرمود بخاموشی مردمان پس دمان
خاموش شدند و متحیر گشتند زینب علیها السلم بعد از حمد و صلوة فرمود ای اهل غدر و مکر
گریه و زاری شما خیری نیست بد آنچه از پیش فرستاده دستهای شما آن موجب غضب حق است
بر شما و همیشه شما در عذاب خدا خواهید بود و اما بر خود بگریید زیرا که شما بگریه سزاوارید
زیرا که شما عار کردار خود مبتلا اید و عیب آن زود با خود گذاشتید آیا کی بچه
آن قتل فرزند پیغمبر خدا باشد و سید جوانان بهشت بود و زود و بالی که شما را در
ت حاصل شد و بد بنه شما از پیش فرستادید از برای نفس خود امیدی

است و رسمی شما و هلاکت است در دست شما و خسران و زیان کاری است در
صفقه شما و باز گشتید بغضب خدای تعالی و بخواری و مسکینی که یهود و نصاری بان
رسیدند نمیدانید که چه جگر گوشه را از رسول هلاک کردید و چه عهدی را شکستید و چه حرمتی
را خواری رسانیدید و چه خونی است که بظلم و ستم ریختید نزدیک است که آسمانها شکافته
شود و زمین پاره پاره شود از غم و اندوه این و کوهها ریخته شود از الم و غصه
این و خدای تعالی از برای دشمنان آینه در مرصاد است و در این حال نوحه و زاری بسیار
کرد امام زین العابدین علیه السلم فرمود ای عمه خاموش شو که موجب شماتت اعدا است
و تو میدانی که بگریه و زاری باز نمیگردد آنچه زمانه از ما هلاک گردانید پس آنحضرت خاموش
گشت و فرمود تا خیمه زدند و مخدرات عصمت را بخیمه فرستاد و از برای تسکین اندوه
ایشان ابدرون خیمه در آمد

فصل

در احتجاج نور العارفین علی ابن الحسین
علیه الصلوة و السلم بر اهل کوفه چون از خیمه بیرون فرمود اشاره کرد با اهل کوفه که خاموش
شدند حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و صلوات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد
و فرمود ای مردمان آنکه می شناسد مرا خود می شناسد و آنکه نمی شناسد من علی
پسر حسینم که مذبوح بر کنار شط فرات است من پسر آنکسم که هتک حرمت او کردید و
او را بنا حق ریختید و مال او را بغارت بردید و زنان و فرزندان ایشان را اسیر
کردید ای مردمان شما کتابها بنوشتید و پدر مرا طلب کردید و اظهار عهد و میثاق
با او کردید تا او را کشتید و هتک حرمت ایشان کردید آیا شما از امت پیغمبر بود
از این سخن گریه و زاری بسیار در میان مردمان بدید آمد آنگاه امام زین العابدین علیه السلم
فرمود رحمت کند خدای تعالی مردی را که ادای پیغمبر خدا اقتدا و متابعت بکند است

پس همه باتفاق آواز بر آوردند که ای پسر رسول خدا میشنویم و اطاعت میکنیم و نگاه
میداریم وصیت ترا پس ما را بامر خود سرافراز کن بتحقیق که ما دشمنیم آنکس را که با تو دشمن
است و دوستیم آنکس را که با تو دوست و محبت است تا انتقام بکشیم از آن کسان
که ظلم کردند شما را امام زین العابدین علیه السلم فرمود هیهات هیهات ای گروه غدار
مکار بغش شما حایل است در میان شما و اراده و آرزوی شما میخواهید که با من آن
کنید که با پدرم کردید هنوز جراحت پدرم روی بهبودی نیاورده است و اهل بیت او بماتم
الم نابستر نه در خواه ما از شما آنست که نه از برای ما باشید و نه از برای دشمنان ما باشید
آنگاه واقعه امام حسین را علیه السلم ذکر کرد و ماتم بسیار داشت و اندرون خیمه فرمود

فصل

در احتجاج سید المتقین علی زین العابدین ع در شام بر بعضی
اهالی آنجا وقتی که بر یزید علیه اللعنه در آمدند از دیلم بن عمرو مرویست که گفت در شام بودم
وقتی که سبایای آل محمد را علیهم الصلوة و السلم نزد یزید در آوردند و ایشان را در مسجد جامع
دمشق بجای که معهود بود که سبایای ترک و روم آنجا نگاه داشتند و علی بن الحسین در میان
ایشان بود پیرمردی از اهل شام آمد و با ایشان گفت الحمد لله که کشته شدید و هلاک گشتید
و شاخ فتنه شکسته شد و در ناسزا گفتن با ایشان هیچ تقصیری نکرد چون سخن او
تمام شد علی زین العابدین علیه السلم فرمود سخنان گفتی و ما خاموش بودیم تا سخنان
خود را تمام رسانیدی و آنچه در دل داشتی از عداوت و بغضا اکنون خاموش باش
تا ما نیز آنچه دانیم بگوییم پیرمرد گفت بگوی تا بشنوم امام علیه السلم فرمود آیا خوانده کتاب
خدای تعالی را گفت بلی خوانده ام امام علیه السلم فرمود آیا این آیت خوانده که قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که نمیخواهم از شما هیچ

مزدی در ادای رسالت مگر محبت و مودت خویشان نزدیک من مرد گفت بلی خوانده‌ام امام علیه السلم فرمود ما ان خویشان نزدیکیم پس هیچ یافته از برای ما در سوره بنی اسرائیل حقی که مخصوص ما باشد و مسلمانان با ما شریک نباشند گفت نه امام علیه السلم فرمود آیا این آیت نخوانده و آت ذی القربی حقه یعنی بده ای محمد خویشان خود را حق ایشان گفت بلی امام علیه السلم فرمود ما آن خویشانیم که مامور است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله آنکه بدهد حق ما را مرد شامی گفت بتحقیق شما ایشانید امام علیه السلم فرمود آیا هیچ خوانده این آیت را که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی و بدانید آنکه آنچه غنیمت کرده اید شما پس بتحقیق که مر خدا راست پنج یک آن و مر رسول خدا راست و مر خویشان آن او را شامی گفت بلی امام علیه السلم فرمود ما آن ذوالقربی هیچ خوانده در سوره احزاب حقی که مخصوص ما شد گفت نه امام علیه السلم فرمود آیا هیچ خوانده این آیت را که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا یعنی میخواهد خدای تعالی مگر آنکه بردارد از شما پلیدی را ای اهل بیت و پاکیزه گرداند نی امام علیه السلم فرمود ما آن اهل بیتیم مرد شامی دست بجانب آسمان برافراشت و گفت توبه کردم و بازگشتم بسوی تو خدایا بازگشتم از عداوت آل محمد و از کشتن اهل بیت محمد قرآن خوانده‌ام روزگاری بهرگز این اطلاع نیافتم تا امروز

[illegible]

فصل

در احتجاج زینب بنت علی ابن ابی طالب علیهما الصلوة والسلم در وقتی که یزید علیه اللعنة چوبی در دست داشت و بدندانهای مبارک سید الشهدا می نهاد و شیخ صدوق از مشایخ بنی هاشم و غیر ان از مردمان نقل میکنند که گفتند که چون امام زین العابدین علیه السلم را با اهل بیت در آوردند بر یزید علیه اللعنة سر مبارک امام حسین را نزد آن

ملعون

ملعون آوردند و در برابر او بر طشتی نهاده بود و چوبی بر دست آن کلب بود و بر دندانهای پیش امام حسین علیه السلم میزد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا یعنی کاشکی مشایخ و بزرگان ما که در بدر کشته شدند اینجا حاضر بودندی تا مشاهده کردندی انتقام کشیدن ما را از ایشان پس برخاست دختر امیر المؤمنین علیه السلم و بعد از حمد و صلوة فرمود راست گفته حق تعالی آنجا که فرمود ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزؤن یعنی پس عاقبت آنکسان که بدی کردند همیشه بدی بود از برای آنکه ایشان تکذیب کردند خدای تعالی را و بودند که همواره بآیات خدا استهزا میکردند این گمان برده تو ای یزید که اگر اطراف زمین را بر ما تنگ گردانی صاحب قدرتی بر ما و ما را از خدای تعالی خواری رسیده باشد و ترا کرامت و منزلت و این موجب عظمت و جلالت و قدر تست آیا تو فراموش کرده قول حق تعالی را آنجا که فرمود و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین یعنی و مپندارند آنان را که کافر شدند آنکه مهلتی که میدهیم ما ایشان را بهتر است از برای ایشان بتحقیق که مهلت میدهیم ایشان را مگر برای آنکه زیاده گردانند گناه را و مر ایشان راست عذاب خوار کننده آیا از عدل است یا ایمان ای پسر آزاد کرده‌های ما آنکه کنیزان خود را در پس پرده میداری و دختران پیغمبر خدا را اسیر کرده و پرده از روی ایشان میدری و با عدا سپرده که از شهری بشهری می برند و در کوچه و محلات میگردانند و از دور و نزدیک با ایشان می نگرند و شریف و وضیع بر ایشان نظر میکنند و هیچ یک از مردان محرم و خویشان مشفق با ایشان نیستند سبب آن جرأت با خدای تعالی و جحود پیغمبر خدا و انکار دین و شریعت نیست اما چنین عملی از تو بدیع و چنین عمل از تو عجیب نیست

ثنایای ابا عبدالله که بوسه گاه سید المرسلین است چوب بران میزنی و بقتل او فرح و شادی میکنی و ریختن خون سید جوانان بهشت و پسران عبد المطلب و سر را از عترت خدا را بخت و سعادت خود دانسته و اقوام و اقربا خود را که در بدر کشته شدند در کفر و عناد از برای مشاهده فرح برین حال میخوانی و این عمل را انتقام ایشان میدانی و باین حال خود را مسلمان خیال میکنی از این عجب تر چه تواند بود بار خدایا انتقام ما را از ظالمان ما بکش آن ستمکاران که خون ما بناحق ریختند و حق ما را باطل گرفتند و هتک حرمت ما کردند ای یزید و خاک مباش بقتل ابو عبدالله الحسین که اگر خبر یابی از فرح و شادی که او راست خود را از حسد هلاک گردانی چه حق تعالی میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله یعنی و مپندار آنان را که کشته شده اند در راه خدای تعالی آنکه ایشان مردگان اند بلکه ایشان زندگان اند نزد پروردگار خود اند روزی داده میشوند در حالی که فرحناک اند بانچه داده است ایشان را خدای تعالی از فضل خود و بس است ترا آنکه خدای تعالی حاکم باشد و پیغمبر خدا خصم و جبرئیل ظهیر و معاون ما و بحق خدایی که مشرف گردانید ما را بوحی و کتاب و نبوت که در نخواهید یافت منزلت ما را و نخواهید رسید مرتبه ما را و صیت فضیلت [illegible] کمال و بزرگی ما را محو نتوانید کرد و سپاس خداوندی را که حکم کرد از برای دوستان خود بسعادت و ختم کرد از برای اصفیای خود ببلوغ ارادت باز گردانید ایشان را برحمت و رافت و در آورد ایشان را در قباب رضوان و مغفرت یزید علیه اللعنه از این سخنان آشفتگی تمام یافت و گفت تا ایشان را از آن مجلس بیرون

برند و از غرایب کفر و ارتداد آن کلاب آنکه فاطمه دختر امام الثقلین ابا عبدالله الحسین علیه السلم بغایت جمیل و نیکو روی بود در میان زنان نشسته و این سگان چندان پوستینی با ایشان نگذاشته بودند که یکی خود را از نامحرمان توانند پوشید یکی از شامیان را نظر بر فاطمه علیها السلم افتاده بود برخواست و گفت ای امیر المؤمنین این جاریه را یعنی فاطمه بنت حسین را بمن ده فاطمه روی خود را بجامه عمه خود پوشانید زینب با شامی گفت خاموش باش ای عدو خدا اگر احد این سخن باشد یزید پلید گفت ام و اختیار با منست او را بهر که خواهم دهم زینب فرمود که حاشا چنین نتوانی کرد و ترا این نرسد مگر که از دین و ملت ما بیرون روی یزید لعین گفت پدر و برادر تو از دین بیرون اند زینب فرمود دین و ملت در خانه ما نازل است و دین و ملت از ماست و دیگران بهدایت و راه نمایی ما مهتدی شده اند یزید ملعون با زینب گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب فرمود ستمکاری میکنی و خاموش گشت

فصل

در احتجاج امام المتقین علی بن الحسین زین العابدین علیه السلم بر یزید بن معاویه علیهما اللعنة والعذاب چون در آمد بر او مرویست از روات ثقات عدول آنکه چون در آمد امام زین العابدین علیه السلم بر یزید در میان اسیران از اولاد ابا عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام در وقتی که اهالی شام نزد او حاضر بودند گفت ای علی حمد و سپاس خداوندی را که بکشت پدر ترا امام علیه السلم فرمود پدر مرا مردمان کشتند لعنت خدای بر کشندگان پدر من است یزید علیه اللعنة گفت ای علی بر منبر برآی و اعلام کن مردم را از حال فتنه و از آنچه روزی کرد خدای تعالی امیر المؤمنین را از ظفر امام علیه السلم بر منبر برآمد و

بعد از حمد و صلوة فرمود ای مردمان من پسر محمد مصطفی ام من پسر آنکسم که بالا رفت
و بالاتر رفت و از سدرة المنتهی بگذشت و بقرب حق تعالی بمقام قاب قوسین
او ادنی رسید پس فریاد از اهل شام برآمد بمرتبه که یزید ملعون ترسید که مردم از و روی
گردان شوند موذن را گفت بانگ نماز بگوید چون موذن شروع در اذان کرد
امام علیه السلم بر بالای منبر نشست چون موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله امام گریه بسیار
کرد و گفت ای یزید این جای پدر منست یا پدر تو گفت پدر تو از منبر فرود آی امام از منبر
فرود آمد و بجانب درگاه مسجد متوجه شد و در بین اثنا مکحول صاحب پیغمبر صلی الله علیه
ملاقات کرد و گفت چون گذرانیدی ای پسر پیغمبر خدا امام علیه السلم فرمود چنان میگذرانم
که بنی اسرائیل در میان فرعونیان می گذرانیدند پسران ایشان را ذبح میکردند و زنان
ایشان را و درین امتحان نزدیک است از جانب پروردگار و چون یزید بمنزل خود رفت
امام علیه السلم را بمنزل خود طلب نمود و گفت ای علی کشتی بگیر با خالد پسر من امام علیه السلم
فرمود در کشتی گرفتن حاجت نیست کاردی بمن ده و کاردی بدست او ده هر کدام غالب
تر باشد صغیر را بکشد یزید علیه اللعنه امام علیه السلم را در کنار گرفت و گفت [illegible]
یعنی مار نزاید بجز مار کوچک میدانم که تو پسر علی ابن ابی طالب
امام علیه السلم فرمود ای یزید بمن رسیده است که تو اراده قتل من داری اگر چنین
باشد بعضی انصار را با این زنان بنی هاشم رفیق گردان تا ایشان را بحرم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم رسانند یزید گفت تو خواهی بود که ایشان را بحرم پیغمبر
خدا خواهی رسانید لعنت خدا بر ابن مرجانه باد من امر نکرده بودم که بقتل آورند پدر
تو را و اگر من متوجه آن قتال میشدم آن را بقتل نمی آوردم آنگاه رعایت ای

بر وجه لایق

[illegible]

بر وجه لایق کرد و ایشان را متوجه مدینه مشرفه گردانید **فصل**
در احتجاج زین العابدین علی بن الحسین تحقیق که علی ابن ابی طالب بسیاری از
مومنان بکشت چشمهای امام علیه السلم ازین سخن پر اشک شده بدست مبارک آن اشکها
از چشم گرفت و بر زمین ریخت و فرمود چنین است بخدا سوگند که نکشت علی ابن
ابی طالب هیچ مومنی را و هیچ مسلمانی را و مسلمان نبودند آنان که با او قتال کردند
لیکن ایشان اظهار اسلام میکردند و کفر خود را می پوشانیدند و چون مددکار نیافتند
در کارزار خود اظهار کفر کردند مردی از اهل کوفه گفت ای علی ابن الحسین تحقیق که جد
تو همیشه میگفت که برادران ما یاغی گردیدند بر ما امام علیه السلم فرمود آیا نخوانده کتاب خدای
تعالی را آنجا که فرمود و الی عاد اخاهم هودا عادیان را برادر هود گفت با آنکه
کافر بودند و باسنادی که از پیش گذشت روایت که علی ابن الحسین همواره ذکر مسخ بود
آنان را که حق تعالی مسخ ایشان را بصورت بوزینه کرد از بنی اسرائیل و قصه ایشان را ذکر
میکرد و میفرمود که خدای تعالی این قوم را از آن جهت مسخ کرد که ایشان صید ماهی
کردند بکنار دریا پس چگونه باشد حال کسی را که بقتل آورد اولاد رسول خدا را و
حرمت ایشان نماید حق تعالی اگرچه مسخ نکرد ایشان را در دنیا پس تحقیق که عذابی
آماده شده از برای ایشان در آخرت که اضعاف اضعاف عذاب مسخ است بعضی
گفتند ای پسر رسول خدا تحقیق که ما شنیدیم این سخن را از تو و دیگران گردیدیم بعضی نواصب
گفته اگر قتل حسین علیه السلم باطل بودی معصیت آن بزرگتر می بود و آنچه [illegible] در دور
شنیده ایم غضب نکرد خدای تعالی بر قاتل او چنانکه غضب کرد بر صید کنندگان
ماهی امام علیه السلم فرمود با آن ناصبیان بگوی پس اگر معاصی ابلیس بزرگتر از معاصی کنندگان

بودی که کافر شده اند باغوای او بایستی که هلاک گردانیدی حق تعالی ابلیس را
چنانچه هلاک گردانید قوم نوح و قوم هود را و حال آنکه هلاک نگردانید ابلیس را او
اولی بود بهلاکت نه ایشان و آگاه باشید که خدای تعالی حکیم است و تدبیر خود بجا
میگرداند آنرا که حکمت در هلاکت اوست و ابقا میکند آنرا که حکمت در بقای اوست
همچنین حال صید کنندگان ماهی در روز شنبه و حال قاتلان حسین علیه السلم خدا میکند
با ایشان آنچه میداند که اولی بحکمت است امام علیه السلم چون این سخن فرمود گفتند
بعضی که در مجلس او بودند و حال آنکه میفرماید و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی
مواخذه کرده نمیشود نفسی بگناه نفس دیگر امام علیه السلم فرمود تحقیق که نازل شده است
قران بزبان عرب پس او خطاب میکند در زمان اهل لسان را بلغت ایشان مثلا میگوید
مردم تمیمی را که قوم او در شهر فلان غارت کردند چه و کشتند مردم آنجا را که غارت کردید شما شهر فلان
را و کشتید فلان و فلان را و میگوید عرب ما غارت کردیم فلان را و اسیر کردیم فلان را
و میخواهند آنکه ایشان مباشر این امر بوده اند بلکه غرض آن گروه سرزنش اسلاف ایشان
است زیرا که این لغتی است که نازل شده است بآن لغت قران و اگر این اخلاف راضی بوده
باشند بافعال اسلاف خود جایز باشد آنکه گفته شود که ایشان کرده اند آن فعالها
بدانچه که راضی بوده اند بقبایح اعمال ایشان و از ابی حمزه ثمالی روایت کرده اند که گفت
روزی یکی از قضاه کوفه نزد علی ابن الحسین آمد و گفت جان من فدای تو باد خبر ده مرا از
قول حق تعالی و [illegible]

یعنی و گردانیدیم ما در میان ایشان و در میان قریها که برکت نهاده
ایم ما در آن قریها متصل بیکدیگر که در هر یک از آن قریها دیده شود قریه دیگر و اندازه کردیم

[illegible]

دران

در آن سیر شما را که بامداد از قریه بیرون آیید و شامگاه بقریه بار گردید گفتیم با شما
که سیر کنید درین قریهها شبها و روزها در حالتی که ایمن باشید و هیچ خوفی نباشد
شما را امام علیه السلم فرمود چه میگویند مردمان از پیش شما از اهل عراق در بیان این آیت
گفت میگویند مراد از آن مکه است امام علیه السلم فرمود هیچ دیده جایی که دزدی در آن بیشتر
باشد از مکه گفت پس مراد از آن چیست امام علیه السلم فرمود مراد مردمان اند قاضی گفت
این سخن هیچ مانندی در کتاب خدا دارد امام علیه السلم فرمود بلی و این آیت خواند و کاین
من قریة عتت عن امر ربها و رسله یعنی بسیار قریه که نافرمانی کردند امر پروردگار خود را و
پیغمبران او را و این آیت بخواند و اسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا یعنی
و سوال کنید قریه را که ما در آن بودیم و کاروانی را که آمدیم ما در آن آیا سوال از قریه میکند
یا از مردمان و یا از کاروان یا از مردمان قاضی گفت جانم فدای تو باد این مردمان
چه کسانند امام علیه السلم فرمود این مردمان ماییم و مراد از امنیت اثبات از میل باطل روایت
کرده اند که روزی امام زین العابدین علیه السلم بر حسن بصری بگذشت و او بموعظه مشغول بود
در آن لحظه توقف فرمود آنگاه گفت ساعتی خاموش باش تا از تو سوالی کنم پس حسن خاموش گشت
امام علیه السلم فرمود آیا راضی هستی بر این حالی که تراست در میان تو و حق تعالی اگر مرگ نازل گردد
بتو امروز گفت نه امام علیه السلم فرمود آیا در پیش خود راه هیچ وعظ و نصیحتی میکنی که ازین حال بر حالی
انتقال نمایی بحالی که مرضی باشد راوی میگوید که وی سر در پیش افکند ساعتی و بعد از آن
گفت تحقیق میگویم اما نه از روی حقیقت امام علیه السلم فرمود آیا امید میداری پیغمبری غیر محمد که
ترا با او سابقه باشد گفت نه امام علیه السلم فرمود آیا هیچ دیده کسی که او را عقلی باشد او را
آنگاه راضی شود از برای نفس خود بآنچه تو راضی شده از برای نفس خود راوی میگوید که چون

فی ذم

امام علیه السلم از او جدا شد حسن پرسید که این چه کس است وی گفتند که علی بن الحسین
علیه السلم است حسن گفت ایشان بیت علم و حکم اند بعد از آن جرأت نکرد و دیگر باره بموعظه
مشغول نشد آورده اند که عباد بصری در طریق مکه ملاقات نمود با امام زین العابدین علیه
السلم و او را با حجت گفت ای علی بن الحسین بگذاشتی جهاد و صعوبت آنرا و بعبادت حج مشغول
گشتی که به آسانی و حق تعالی میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون یعنی بتحقیق که خدای تعالی خریده است
از مؤمنان نفسها و مالهای ایشان را به بهشت تا شد مقاتله کنند در راه خدای تعالی پس
بکشند ایشان کافران را و کشته شوند در راه خدا امام علیه السلم فرمود هر گاه که پیدا کنیم کسانی
چنان که باین صفات باشند در آن وقت جهاد فاضلتر است از حج عبدالله بن سنان از امام
همام ابا عبدالله علیه الصلوة والسلم روایت میکند که مردی با امام علیه السلم گفت فلان نسبت
میکند ترا با آنکه ضال و مبتدعی امام علیه السلم فرمود تو رعایت نکردی حق مجالست آن مرد
از آنجهت که نقل کردی حکایت او را بر ما و رعایت نکردی حق مرا از آنجهت که رسانیدی بمن
از برادر من آنچه نمیدانستم از آنجهت که مرگ بهمه ما خواهد رسید و محشور خواهیم گشت
در قیامت حاضر خواهیم شد و خدای تعالی در میان ما حاکم خواهد بود و باید که از غیبت اجتناب کنند
پس بتحقیق که غیبت ادام کلاب دوزخ است و هر که از آن که پی روی عیوب مردم شود
میکند گواهی میدهد بر این آنکه از پی او طلب میکند عیبهای او را بقدر آنچه او را است از
عیوب آورده اند که شخصی سؤال کرد از امام زین العابدین علیه السلم که سخن گفتن فاضلتر است
یا خاموشی امام علیه السلم فرمود که هر یک را آفات است پس هر گاه که سالم باشید از
آفات پس کلام فاضلتر از سکوت است زیرا که حق تعالی انبیا و اوصیا را بعث نکرد

مگر از برای سخن گفتن از برای آنکه استحقاق بهشت حاصل نمیشود بخاموشی و موجب
ولایت حق تعالی نمیشود بخاموشی و نجات از سخط خدای تعالی حاصل نیست بخاموشی
بلکه همه سعادات حاصل بسخن گفتن است و از امام همام ابوجعفر محمد بن علی الباقر
علیه السلم منقول است که چون امام الحرمین ابوعبدالله الحسین علیه السلم شهادت یافت
محمد بن حنفیه شخصی نزد امام زین العابدین ع فرستاد که امامت بمن اولی است آنرا
بمن بازگذار زیرا که من عم توام و صنو پدر توام منازعت درین امر با من منمای و مخالفت
با من [illegible] امام زین العابدین ع فرمود ای عم من از خدای تعالی اندیشه کن
و طلب کاری مکن چیزی را که ترا حقی در آن نباشد ای عم بتحقیق که پدر من صلوات الله
علیه وصیت کرد پیش از آنکه توجه فرماید بعراق و عهد امامت از برای من مقرر داشت و
قبل از آنکه بشهادت یابد یک ساعت آن عهد را موکد ساخت و اینک سلاح رسول خدا صلی الله
علیه و آله نزد من است پس متعرض امامت مشو که من میترسم بر تو نقصان عمر تو و تفرق
حال تو را بتحقیق که حق سبحانه و تعالی نگردانیده است امامت را مگر در عقب حسین ع
و اگر خواهی که نزد تو معلوم و محقق شود بیا تا باتفاق نزد حجر الاسود رویم و از وی
سؤال کنیم تا آن حقیقت بر تو روشن کند پس باتفاق متوجه حجر الاسود شدند امام
زین العابدین ع فرمود اگر تو وصی پیغمبر خدای بودی دعاء تو مستجاب میشود محمد گفت
ای پسر برادر تو دعا کن و طلب نمای آنچه میخواهی امام ع فرمود ای حجر بحق خداوندی
که گردانیده است با تو میثاق پیغمبران و میثاق اوصیا و اولیا علیهم السلم که خبر ده ما را از
عربی روشن که وصیت امامت بعد از حسین بن علی علیه السلم از برای کیست پس حجر الاسود حرکت
آمد بمرتبه که نزدیک بود که از جای خود بیرون رود و بزبان فصیح گفت وصایت و امامت بعد از

حسین بن علی علیه السلم از برای علی بن الحسین پسر فاطمه دختر پیغمبر است صلی الله علیه
و آله محمد این سخن چون بشنید از آن مدعی بازگشت و امامت را بعلی ابن الحسین گذاشت و از ثابت
بن البنانی مرویست که گفت من با جماعتی از عباد بصره مانند ایوب سختیانی و صالح
بن مری و عتبه غلام و حبیب فارسی و مالک دینار بمکه معظمه رفتیم از برای حج بیت الله
اتفاقا در آن سال باران نیامده بود و تنگسالی واقع بود و مردم از عطش بفریاد آمده
بودند اهل مکه و حجاج از ما درخواه کردند تا از برای ایشان دعا کنیم و باران طلب نمائیم
ما در کعبه در آمدیم و طواف بیت الله بجای آوردیم و بخضوع و خشوع تمام از خدای تعالی
باران طلب کردیم باجابت مقرون نگشت ناگاه دیدیم که جوانی از در مسجد درآمد و [illegible]
بود و خانه را طواف کرد و بعد از آن روی بما آورد و فرمود ای مالک دینار و ای ثابت
البنانی و ای صالح مری و ای عتبه غلام و ای حبیب فارسی و ای سعید و ای عمر و ای صالح
اعمی و ای رابعه و ای سعدانه و ای جعفر بن سلیمان گفتیم لبیک و سعدیک ای جوان آیا در میان
شما کسی هست که دوست دارد او را خداوند رحمن گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر او است
اجابت آن جوان گفت دور روید از خانه کعبه بتحقیق که اگر در میان شما کسی می بود که دوست
دارد او را خداوند رحمن هر آینه اجابت میکرد او را بعد از آن نزدیک خانه آمد و روی بر زمین
نهاد و می شنیدیم که میفرمود در سجود خود ای سید من بحق محبتی که ترا با من است اگر باران
دهی این جماعت را و این سخن تمام نکرده بود که ابر از هر طرف بر خواست و باران عظیم در گرفت
گفتم ای جوان چگونه دانستی که ترا دوست میدارد فرمود اگر مرا دوست نداشتی مرا این طلب
مبتلا نگردانیدی این بگفت و از مسجد بیرون رفت از اهل مکه پرسیدم که این جوان
که بود گفتند علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیهم الصلوة والسلم و از امام همام جعفر بن محمد

روایت کرده اند که وی از پدر خود روایت کرد و آنحضرت از جد خود علی بن الحسین
علیه السلم که فرمود ما ائمه مسلمانانیم و حجت خدا بر عالمیانیم و سید مؤمنانیم و پیشوای
متقیانیم و قائد غر محجلانیم ما امان اهل زمینیم چنانکه ستارها امان اهل آسمان اند
و ما آنانیم که بما نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را از آنکه بر روی زمین آید مگر باذن
او و بما نگاه میدارد اهل زمین را و خالی نخواهد بود روی زمین از ما تا زمانی که قیام
قیامت کند و اگر نه ما می بودیم هیچکس عبادت حق تعالی بجای نمی آورد و ابوحمزه
ثمالی روایت میکند از ابوخالد کابلی که گفت روزی بخدمت امام المتقین علی
بن الحسین آمدم و گفتم ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از آنان که فرض کرده است خدای
تعالی طاعت و مودت ایشان را و واجب گردانیده است بر بندگان خود که متابعت
ایشان نمایند بعد از پیغمبر خود امام علیه السلم فرمود ای کنکر بتحقیق اولو الامری که فرض
گردانیده است خدای تعالی طاعت ایشان را امیر المؤمنین است علیه السلم و بعد از آن
حسن و حسین پسران علی ابن ابی طالب و بعد از ایشان منتهی شده است امر بمن و
خاموش گشت گفتم ای سید من روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیه السلم که خالی نخواهد
بود روی زمین از حجت خدا بر بندگان پس حجت و امام بعد از تو که خواهد بود امام علیه السلم
فرمود پسر من خواهد بود محمد نام او و در تورات باقر است یعنی شکافنده می شکافد
علم را شکافتنی او حجت و امام است بعد از من و از بعد محمد پسر اوست جعفر و اسم او نزد
اهل آسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه اسم او صادق باشد و همه شما صادق
اید امام علیه السلم فرمود که پدرم روایت کرد از پدرش علیهما السلم که پیغمبر خدا فرمود
هرگاه که متولد شود پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب او را صادق

امام نهید پس به درستی که عم فرزندان او کسی است که نام او جعفر است دعوی امامت کند به دروغ او نزد خدای تعالی کذاب است و افترا میکند بر خدای تعالی و مدعی است چیزی را که اهل آن نیست و مخالف پدر و حاسد است برادر خود را این آنکسی است که کشف ستر خدای تعالی میکند نزد غیبت ولی الله بعد از آن گریست علی ابن الحسین گریستن بسیار کرد و فرمود گویا می بینم جعفر کذاب را که برانگیخته است طاغی زمان خود را بر تفتیش امر ولی الله و غایب در حفظ خدای تعالی تا ظفر یابد بر او از جهت طمع در میراث پدر او تا فرا گیرد آنرا بغیر حق ابو خالد گفت البته چنین خواهد بود فرمود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه که بعد از وی است ای ابو خالد به تحقیق که اهل زمان امام منتظر که قائل باشند به امامت او و منتظر ظهور او باشند افضل اهل زمان اند خدای تعالی عطا فرموده به ایشان از عقول و افهام و معرفت آن قدر که غیبت امام نزد ایشان به منزله مشاهده است و گردانیده است ایشان را از عقول و افهام و معرفت آن قدر که غیبت امام به منزله مجاهدان در برابر رسول خدا به سیف و سنان این گروه مخلصان به حق و شیعه و داعیان اند به دین خدا پنهان و آشکارا و با اسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده اند از نور العارفین علی بن الحسین زین العابدین علیه السلم در تفسیر قول حق تعالی وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ یعنی و از برای شماست در حکم به قصاص حیوة و زندگانی ای خداوندان عقل بنا بر آنکه چون قصد کند شخصی قتل کسی را و بداند که اگر بکشد او را از برای قصاص خواهند کشت باز میدارد خود را از کشتن او و درین هنگام نگاه داشته میشود حیات آنکس که قصد قتل او کرده بود و حیوة آنکس که قاصد قتل بود و حیوة غیر ایشان از مردمان هرگاه که بدانند که قصاص واجب است زیرا که ایشان جرات نخواهند کرد

بر قتل از برای خوف قصاص بعد از آن فرمود ای بندگان خدا این قصاص قتل است از برای آنکسی که بکشید او را در دنیا آیا خبر دهم شما را از بزرگتر ازین قتل و آنچه خدای تعالی واجب گردانیده بر قاتل او و بزرگتر ازین قصاص گفتند بلی ای پسر رسول خدا امام علیه السلم فرمود آنست که گمراه گرداند شخصی را از نبوت پیغمبر خدا و از ولایت علی ابن ابی طالب و فریب دهد او را به سلوک طریق دشمنان امیر المومنین علیه السلم و انکار فضل آن حضرت علیه السلم این قتل است که جزای آن خلود در آتش دوزخ است و از امام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما الصلوة و السلم منقول است که مردی نزد امام العابدین علی بن الحسین علیه الصلوة و السلم آمد و مردی با خود آورده بود گمان میبرد که او پدر وی را بقتل آورده و بعد از تحقیق حال اعتراف بآن نمود و واجب شد بر او قصاص التماس درخواست میکرد که عفو کند و از قصاص کردن بگذرد تا خدای تعالی او را ثواب عظیم کرامت کند این مرد قبول نمیکرد و بر خاطرش گران بود امام علیه السلم فرمود نظر کن اگر این مرد را بر تو حقی باشد رعایت نمای تا ثواب یابی مرد گفت ای پسر رسول خدا او را بر من حقی هست اما نه به مرتبه که خون پدر را در مقابل آن عفو توانم کرد امام علیه السلم فرمود حق او بر تو چیست گفت یا ابن رسول الله حق او بر من آنست که تعلیم کرده است مرا توحید خدای تعالی و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامت امیر المومنین و ائمه معصومین امام زین العابدین فرمود که این حقی است که اگر خون اهل زمین در گردن کسی باشد از اولین غیر انبیا و ائمه معصومین و در مقابل آن عفو کنی ادای حق آن بجا نیاورده باشی و با اسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده شده است که امام همام جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلم فرمود که روزی محمد بن مسلم بن شهاب الزهری نزد امام علی ابن الحسین علیه السلم آمد و گفت ای پسر رسول خدا

حزن و ملالت من به جهت حاسدان نعمت است و طامعان در مال و از کسان که امید نیکویی از ایشان داشته ام و آنان که با ایشان احسان کرده ام و خلاف آنچه متوقع بود از ایشان بظهور میرسد امام علیه السلم فرمود ای زهری نگاه دار زبان خود را تا صاحب حق و اداران مشفق باشی زهری گفت ای پسر رسول خدا من در سخن با مردم در مقام احسانم امام علیه السلم فرمود ای عجب از بعضی نیکوترین سخن لایق نیست و دور است از تو سخنی که سبقت گرفته دلها بانکار آن ای زهری آنکس که نباشد عقل او کاملترین صفتی که در وی است هلاکت یابد باسانترچیزی که در او است ای زهری آنکس که باشد عقل لایق است که مسلمانان را به مرتبه اهل بیت خود دانی پس بگردانی بزرگتر ایشان را به منزله پدر خود و کوچکترین ایشان را به منزله فرزندان خود و هم سالان خود را به منزله برادران خود پس کدام از ایشان دوست داری که تو ظلم کنی بر ایشان و کدام از ایشان دوست داری که تو بد گوئی کنی ایشان را و کدام از ایشان دوست داری که تو پرده دری کنی ایشان را و اگر شیطان لعین در خاطر تو القا کند که ترا فضلی بر کسی از اهل قبله هست باید که نظر کنی اگر او بزرگتر از تو باشد بگوی که او سبقت دارد بر من در ایمان و عمل صالح پس او بهتر از من باشد و اگر او کوچکتر از تو باشد بگوی که شاید در قابلیت او کاملی باشد که ما فلان سر کامل باشد و اگر بینی که مسلمانان ترا تعظیم و توقیر کنند آنرا افضل دان از ایشان و منت پذیر باش و اگر بینی که ایشان در مقام جفا و انتقاص اند آنرا از هر گناهی دان که از تو در وجود آمده است و هرگاه که سلوک تو این باشد آسان گرداند خدای تعالی زندگانی ترا و بسیار گردانند دوستان ترا و خوشحال گردند ترا به نیکویی ایشان و تاسف نخوری از جفاهای ایشان و بدانکه اهل

گرامی ترین مردمان نزد مردمان آنکسی است که خیر او به ایشان رسد و او از ایشان مستغنی و متعفف باشد و گرامی ترین مردمان نزد مردمان بعد از او کسی است که متعفف باشد از مردمان و اگر چه محتاج باشد به ایشان

فصل

در احتجاج امام همام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما الصلوة و السلم در بعضی علوم که متعلق است به اصول و فروع روایت کرده شده است از محمد بن مسلم که وی گفت که شنیدم از امام همام ابو جعفر علیه الصلوة و السلم که در معنی آیت وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی و هر کس که باشد درین دنیا جاهل و نابینا پس او در آخرت نابینا و گمراه تر است فرمود آنکسی که دلالت نکند او را آفرینش آسمانها و زمینها و اختلاف روز و شب و دوران افلاک به آفتاب و ماه و ستارگان سیاره و غیر سیاره و دیگر آیات عجیبه بر آنکه در ماورای این دنیا امری هست بزرگتر ازین دنیا پس او در آخرت نابیناتر است فرمود یعنی در آنچه معاینه ننمود نابینا و گمراه تر است روایت کرده اند که نافع بن ازرق از امام علیه السلم پرسید که کی خدای تعالی موجود شد امام علیه السلم فرمود بگوی که حق تعالی کی موجود نبود تا بگویم ترا که کی موجود شد حق تعالی ازین منزه است همیشه بوده و خواهد بود و همواره فرد و صمد بوده هرگز فرا نگرفته زن و فرزند را عبد الله بن سنان روایت کرده از پدر خود که گفت مردی نزد امام ابو جعفر علیه السلم آمد و گفت ای ابو جعفر چه چیز را می پرستی و عبادت او میکنی امام علیه السلم فرمود خداوند عالمیان را می پرستم مرد گفت که هیچ دیده معبود خود را امام علیه السلم فرمود ندیده ام من او را بمشاهده چشم سر و لیکن دیده ام او را بچشم سر مشاهده دل بحقایق ایمان شناخته نشود بقیاس و درک نشود بحواس و مشابه نباشد به مردمان موصوف است بآیات و معروف است بدلالات عادل است در افعال خود و جور و ستم

نمی کند در کردار این آیت آن معبود بحق که غیر او معبودی سزا نیست پس بیرون آمد آن مرد و میگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خداوند داناتر است باینجا که می گرداند رسالت خود را روایت کرده است محمد بن مسلم از امام همام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلم که فرمود در صفت خداوند قدیم انکه واحد و صمد است احدیت از روی معنی دارد و او را معانی کثیره مختلفه نیست راوی میگوید کفتم جان من فدای تو باد زعم جمعی از اهل عراق انست که او شنوا است بغیر انچه بان بیناست و بیناست بانچه بان شنواست روایت کرده اند بعضی از اصحاب ما انکه عمرو بن عبید نزد امام همام ابو جعفر علیه السلم امد و کفت یا امام فدای تو باد حق تعالی فرمود و من یحلل علیه غضبی فقد هوی یعنی و انکس که فرود آید بر و غضب من پس بتحقیق که او هلاک شد معنی غضب درین مقام چیست امام علیه السلم فرمود ای عمرو غضب درین مقام عذاب خدای تعالی است غضب مخلوق آنست که در و حالی بدید آید که او را در حرکت آورد و از حالی بحالی پس هر که که وصف کرده است حق تعالی را بصفت مخلوق و از ابو جارود منقول است انکه امام همام ابو جعفر علیه السلم فرمود هر کاه من حدیثی از برای شما کویم سوال کنید از من دلیل انرا از کتاب خدای تعالی بعد از ان روزی امام علیه السلم در بعضی احادیث فرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم نهی فرموده است از قیل و قال و فساد مال و کثرت سوال بعضی اصحاب کفت فدای پیغمبر رسول خدا دلیل آنها در کتاب خدا کجا است امام علیه السلم فرمود دلیل انجاست که میفرماید لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس یعنی هیچ خیری در سخن پنهان ایشان نیست مکر در سخن انکسی که امر بصدقه کند یا امر بمعروف کند یا اصلاح در میان مردان و میفرماید و لا تؤتوا

[illegible]

السفهاء

السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما یعنی سوال مکنید از چیزی که اگر بر شما ظاهر کردانیده شود ان خبر موجب پریشانی و بدحالی کردد و از محمد بن مسلم روایت است که کفت سوال کردم از ابو جعفر علیه السلم از معنی حدیثی که پیغمبر فرموده ان الله خلق آدم علی صورته یعنی بدرستی که خدای تعالی [illegible] است خدای تعالی انرا در میان صور و آدم را بان اختصاص داده و اضافه کرده از بنفس خود از برای تشریف چنانکه اضافه کرده است کعبه را بنفس خود و اضافه کرد روح را بنفس خود و فرمود بیتی یعنی خانه من و فرمود نفخت فیه من روحی یعنی در دمیدم در ادم روح خود را روایت کرده اند انکه نافع بن ازرق نزد امام ابو جعفر علیه السلم آمد و سوال کرد از مسایل حلال و حرام امام علیه السلم در اثنای سخن فرمود بکوئید باین مردمان خارجی بچه جهت حلال دانستند مفارقت امیر المومنین را علیه السلم و حال انکه شما خونهای خود می ریختید در طاعت و فرمان برداری امیر المومنین و از جهة قربت بخدا در نصرت امیر المومنین جواب داد از برای ان بود که امیر المومنین حکمی مقرر داشت در دین امام علیه السلم فرمود که خدای تعالی حکم مقرر فرموده در شریعت پیغمبر خود انجا که فرموده

فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها یعنی پس برانگیزید حکمی را از اهل مرد و حکمی را از اهل زن انجا که خلاف کرده باشند میان ایشان و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله سعد بن معاذ را حکم کردانید در بنی قریظه پس حکم کرد میان ایشان بانچه امضا فرمود از خداوند تعالی ایا نه دانستید انکه امیر المومنین علیه السلم امر کرد حکمین را تا انکه حکم کنند بانچه در قران است و از ان تجاوز ننمایند و شرط نمود که رد کنند انچه مخالف قران باشد و در وقتی که با امیر المومنین علیه السلم کفتند حاکم کردانیدی

[illegible]

بیان معنی حدیث صورت

بیان کیفیت تحکیم [illegible]

١٦٨

کسی را که بر تو حکم کند در جواب فرمود من حاکم نکردانیده ام بر خود مخلوقی را من کتاب خدای تعالی را بر خود حاکم کردانیده ام پس این جماعت از کجا کمراه دانستند کسی را که حاکم کردانیده بر نفس خود قران را و شرط کند رد انچیزی را که مخالف قران باشد اکر نه ارتکاب تهمت کشتند در بدعت خود نافع بن ازرق کفت بخدا سوکند که هرکز چنین سخنی بسمع من نرسیده بود و در دل من خطور نکرده و این سخنی است که حقیقت ان هیچکس کوشنده نیست و از ابو جارود منقول است که کفت روزی امام همام ابو جعفر محمد بن علی علیه السلم فرمود ای ابو جارود چه میکویند مردمان در امر حسن و حسین ابو جارود کفت جانم فدای تو باد انکار میکنند انکه ایشان پسران پیغمبر خدا اند اما شما انچه چیز حجت میکوئید بر ایشان امام علیه السلم فرمود ما حجت میکوئیم بقول حق تعالی و من ذریته داود یعنی و از ذریه ابرهیم داود است تا انکه عیسی را علیه السلم از ذریه ابرهیم می شمارد و حجت از برای ما بر ایشان قول حق تعالی است قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم حق تعالی ما را پسران پیغمبر خوانده درین آیه امام علیه السلم فرمود ای ابو جارود دیکر چه میکویند مردمان ابو جارود کفت میکویند که فرزند دختر اکرچه فرزند است اما فرزند صلبی نیست امام علیه السلم فرمود من ایشان را از کتاب خدای تعالی بیاورم که ایشان او را فرزند صلبی خوانده باشد و نتواند که آنرا بکر کسی که کافر بکتاب خدای تعالی باشد ابو جارود کفت جان من فدای تو باد این آیه در کجاست امام علیه السلم فرمود انجا که میفرماید و حلایل ابناءکم الذین من اصلابکم یعنی و حرام است بر شما زنان پسران شما که از اصلاب شما باشند ای ابو جارود سوال کن از ایشان که ازواج حسن و حسین علیهما السلم بر پیغمبر

بیان ان است که سیدی شباب اهل الجنة ابنا رسول الله صلی الله علیه و اله

خدا صلی الله علیه و آله حلال بوده باشد یا نه اکر کویند حلال بوده دروغ و باطل کفته باشند و اکر کویند حلال نبود پس ایشان پسران پیغمبر خدا باشند از صلب آنحضرت و ازواج نکاح ایشان حرام باشد بر پیغمبر خدا صلی الله از برای انکه این فرزندان از پیغمبر اند صلی الله علیه و اله و سلم ابو حمزه ثمالی روایت کرده از ابو ربیع که کفت در سالی که من حج با امام علیه السلم میکذاردم و در سالی بود که هشام بن عبد الملک علیه اللعنه از برای حج کذاردن بمکه آمده بود و نافع مولای عمر بن الخطاب علیه اللعنه با او بود نافع نظر کرد در رکن بیت امام همام ابو جعفر علیه السلم را انجا دید که خلق بسیار بر و جمع امده بودند نافع کفت نزد او میروم تا سوال کنم از مسئله که البته جواب نتواند داد از ان مسئله مکر پیغمبری یا وصی پیغمبری هشام کفت برو و از او سوال کن شاید که او را خجالت دست دهد نافع نزد امام علیه السلم آمد و کفت ای محمد بن علی بتحقیق که خوانده ام توریت و انجیل را و زبور و فرقان را و دانسته ام احکام حلال و حرام این کتب را و آمده ام نزد تو تا سوال کنم از مسئله چند که جواب نتواند داد از ان مکر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا پسر پیغمبری امام علیه السلم فرمود سوال کن از انچه در خاطر داری نافع کفت خبر ده مرا که از زمان عیسی تا زمان محمد صلی الله علیه و اله چند سال است امام علیه السلم فرمود بقول ما پانصد سال است و بقول شما ششصد سال است نافع کفت پس خبر ده مرا از قول حق تعالی و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون یعنی و سوال کن ای محمد انان را که فرستادیم ما از پیش شما از پیغمبران ما انکه ایا کردانیده ایم از غیر خدای رحمن خدایانی که پرستند مردمان ایشان را ایا محمد ماموراست که از کدام پیغمبر سوال کند و حال انکه در میان

سوال نافع [illegible] و جواب کافی شنید

١٦٩

او و عیسی ششصد سال بود امام ابوجعفر علیه السلام این آیت برخواند سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله یعنی پاکا
منزها خداوندی که بشب برد بنده خود را از مسجد حرام تا مسجد اقصی که بیت المقدس
باشد الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا یعنی آن مسجدی که خیر و برکت نهاده ایم
در حوالی آن تا بنمائیم او را از آیتهای خود و از آنجمله آیتها که نمودند محمد صلی
الله علیه وآله در شب اسری آن بود که همه پیغمبران را از آدم تا خاتم امر گشت
که نزد پیغمبر ما صلی الله علیه واله حاضر شوند تمامی انبیا و رسل حاضر شدند امر کرد
جبرئیل امین را تا بانگ و قامت از برای نماز بگوید جبرئیل کلمات اذان و اقامت را
دو نوبت مکرر میساخت و در اذان حی علی خیر العمل فرمود بعد از آن محمد صلی الله
علیه وآله امامت فرمود و انبیا و رسل در نماز اقتدا بآنحضرت کردند و چون از نماز
منصرف گشت جبرئیل این آیت آورد واسئل من ارسلنا الا نه حضرت فرمود
به گواهی میدهید و گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی فرا گرفته اند از ما این عهد و میثاق را
نافع گفت راست گفتی ای اباجعفر نافع گفت خبر ده مرا ای پسر رسول خدا از
قول حق تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات یعنی روزی که تبدیل کرده
شود زمین بغیر زمین و آسمانها بکدام زمین می باید تبدیل امام علیه السلام فرمود
تبدیل می یابد بزمینی که بماند قرص نان سفید باشد اهل محشر از آن می خورند تا
اشتا ضد تا زمانی که فارغ شود خدای تعالی از حساب خلایق نافع گفت آیا ایشان
از خوردن اکل آن باز می ایستند امام علیه السلام فرمود ایشان در آتش
دوزخ مشغول تر اند باراده اکل آن و حق تعالی از آن خبر میدهد آنجا که میفرماید

ونادی

[illegible]

[illegible] گواهی [illegible]

ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله یعنی ندا کنند
اصحاب دوزخ اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آن آب که منع میکنید یا از آن چیزی که روزی
کرده اند شما را خدای تعالی ایشان همواره مشغول اکل و شرب باشند چون طعام
طلب میکنند زقوم میدهند ایشان را و چون آب طلب میکنند حمیم بایشان میدهند نافع گفت راست
گفتی ای پسر رسول خدا مسئله دیگر باقی مانده امام علیه السلام فرمود ای بو تو خبر ده مرا آنچه
بود تا خبر دهم ترا که اگر پیدا شد همیشه خواهد بود فرد و صمد است و اگر گفت هرگز زن و فرزند نا
آنگاه برخاست نافع و شتافت و شام از وی پرسید که کجا بودی گفت بخدا سوگند که او داناترین مردمان است
و او پسر رسول خداست بحق و راستی و از ابوحمزه ثمالی منقول است که گفت روزی حسن بصری
نزد امام همام ابوجعفر علیه السلام آمد و گفت آمده ام تا سوال کنم از بعضی مشکلات قرآن امام علیه
السلام فرمود آیا تو فقیه بصره نیستی حسن گفت که چنین میگویند امام علیه السلام فرمود سخنی از تو
بمن رسیده است نمیدانم خبر آن راست یا دروغی بر تو میگویند حسن گفت آن چیست ای پسر رسول
خدا امام علیه السلام فرمود زعم مردمان آنست که تو میگویی خدای تعالی بندگان را وا گذاشته
و تفویض کرده با ایشان امر ایشان را حسن خاموش گشت امام علیه السلام فرمود اگر حق تعالی
در کتاب مجید فرماید که تو ایمنی هیچ بر تو خوفی نباشد بعد از این سخن حسن گفت نه امام علیه السلام
فرمود من عرض میکنم بر تو آیتی و میشنید ارم ترا که تردد نمائی در آن کر تفسیر کنی آنرا بغیر وجه
آن و اگر تفسیر آن بخلاف وجه گراه باشی و مردم را در گمراهی افگنی حسن گفت کدام
است آن امام علیه السلام فرمود این آیات که میفرماید وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا
فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین و ترجمه آیت از پیش گذشت
امام علیه السلام فرمود بمن رسیده است که تو ای حسن فتوی داده مردمان را که این قری

[illegible]

خبر ده مرا که خدا
پیدا شده است

خطاب سیدنا و مولا
محمد الباقر سلام الله

حکمة و نکتة

١٧٠

کما است چون می بینی قطاع الطریق را که قصد حاجیان میکنند و می بینی که اهل مکه خایف
می باشند و می بینی که اموال ایشان را می برند پس چگونه ایشان آمن باشند آنست مثلهای
که از برای ما زده است خدای تعالی در قرآن پس مائیم آن قری که برکت نهاده است
خدای تعالی در او و سبیل کسی که اقرار آورد بفضل ما مامور است که نزد ما آید پس حق
تعالی میفرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی و گردانیده ایم
ما در میان ایشان و در میان شیعه ایشان قرای ظاهره یعنی فلان رسولان ما و شیعه
ما و فقهای شیعه ما وقدرنا فیها السیر مثلی است از برای علم سیروا فیها لیالی وایاما آمنین
است از برای سیر در علم در شبها و روزها از ما بسوی ایشان در حلال و حرام و
در فرایض و احکام و ایشان ایمن اند در آن چون فرا گرفته اند آنها را از معدنی
که مامور شده اند که فرا گیرند از آن معدن ایمن اند از شک و از ضلال زیرا که ایشان
علم را از وارث علم فرا گرفته اند و از ذریه مصطفی بعضی از بعضی و ما آن ذریه ایم
نه تو و اشباه تو ای حسن روایت کرده شده است که سالم نزد امام همام ابو
جعفر علیه السلام آمد و گفت نزد تو آمده ام تا سخن کنم در امر این مرد امام علیه السلام
فرمود کدام مرد گفت علی بن ابی طالب امام علیه السلام فرمود در کدام امر او گفت
در احداثی که کرده است امام علیه السلام فرمود نظر کن در اخباری که ثقات نزد تو از اجداد و پدران
از پدران خود روایت کرده اند بعد از آن فرمود ای سالم آیا رسیده است بتو
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرستاد سعد بن معاذ را با رایت انصار بجنگ خیبر پس
بازگشت منهزم بعد از آن فرستاد عمر خطاب را با رایت مهاجر و ایشان تا جنگ
و خوف تمام بازگشت و سعد در آن جنگ جراحت تمام یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

فرمود

فرمود مهاجران و انصار همه از پیش بر دند بعد از آن فرمود امروز رایت خواهم داد بمردی که
خود را بمردی که دوست دارد خدا و رسول را دوست دارند او را خدا و رسول سالم گفت بلی
و حاضران مجلس همه تصدیق آن نمودند امام علیه السلام فرمود ای سالم اگر گویی
که خدای تعالی دوست می داشت او را و نمی دانست که او چه خواهد کرد پس تحقیق
که تو کافر میشوی و اگر گویی که خدای عز و جل او را دوست میداشت و میدانست
که او چه خواهد کرد پس آنچه او کرد پسندیده و لایق بود سالم گفت این سخن را بار
دیگر اعاده فرمای امام علیه السلام اعاده فرمود سالم گفت وای بر ما عبادت کردیم خدای تعالی
را بر ضلالت هفتاد سال و از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت من نزد امام همام
ابوجعفر علیه السلام نشسته بودم در حرم و بر حوالی او شیعه و محبان او بودند
ناگاه طاوس یمانی با جمعی از اصحاب خود نزد امام همام علیه السلام آمدند طاوس گفت
رخصت ده مرا در سوال امام علیه السلام فرمود رخصت دادم ترا طاوس گفت خبر ده مرا
کی هلاک شد ثلث مردمان امام علیه السلام فرمود وهم کرده در سخن ای شیخ می خواستی بگویی
کی هلاک شد ربع مردمان گفتی کی هلاک شد ثلث مردمان این روزی بود که کشت
قابیل هابیل را و در آن وقت چهار نفر بودند آدم و حوا و قابیل و هابیل پس هلاک شد
ربع ایشان طاوس گفت راست گفتی و من وهم کرده بودم در سخن باز گفت کدام یک
از قابیل و هابیل پدر مردمان بودند امام علیه السلام فرمود هیچکدام پدر مردمان نبودند پدر
مردمان شیث بود علیه السلام طاوس گفت چرا آدم را آدم نام کردند امام علیه السلام
فرمود از برای آنکه رفع کردند آدم را از ادیم زمین سفلی باز گفت چرا حوا را حوا نام
نهادند امام علیه السلام فرمود از برای آنکه حوا مخلوق شد از ضلع حی یعنی ضلع آدم باز گفت

در زمان سالم [illegible]

در زمان [illegible] حضرت امام [illegible]

١٧١

بازگفت چرا ابلیس را ابلیس نام کردند فرمود از برای آنکه نا امید است از رحمت خدا
بازگفت چرا جن را جن نام کردند فرمود از برای آنکه پنهان شدند از نظرها و دیده
نمی شوند بازگفت خبر ده مرا از اول دروغی که گفته شد از که بود امام علیه السلم فرمود
از ابلیس بود که گفت انا خیر منه یعنی من بهترم از آدم بازگفت خبر ده مرا از قومی که گواهی
راست دادند و ایشان دروغگویان بودند امام علیه السلم فرمود ایشان منافقان
بودند که گفتند نشهد انک لرسول الله یعنی ما گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی و خدای تعالی
فرمود والله یشهد ان المنافقین لکاذبون یعنی خدا گواهی میدهد که منافقان
هر آینه دروغگویانند بازگفت خبر ده مرا از رسولی که خدای تعالی فرستاد که
آن نه جن بود و نه انس و نه ملایک و در کتاب عزیز آن را ذکر فرمود امام علیه السلم
فرمود آن غراب بود که فرستاد قابیل را تا نماید که چگونه پنهان کند بدن کشته
برادر خود را بازگفت خبر ده مرا از آنکس که انذار کرد قوم خود را و نه انس بود
و نه جن و نه ملایک و در کتاب مجید ذکر رفت امام علیه السلم فرمود آن نمله بود یعنی
مور که با دیگر موران گفت در خانهای خود درآیید تا پامال لشکر سلیمان نگردید طاوس
گفت خبر ده از آنکس که بر او دروغ بستند و او نه از جن و انس و ملک بود و خدای
تعالی او را در کتاب عزیز ذکر فرموده امام علیه السلم فرمود آن گرگ است
که برادران یوسف گفتند که او را خورد و آن بهتان بود طاوس گفت خبر ده مرا از
چیزی که اندک آن حلال و بسیار آن حرام بود و خدای تعالی آن را در کتاب مجید
ذکر کرده امام علیه السلم فرمود آن نهر طالوت بود که خدای تعالی فرمود الا
من اغترف غرفة بیده یعنی مگر کسی که کفی از آن بخورد که آن حلال است طاوس گفت

[illegible]

خبر ده مرا از صلوة مفروضه که مودی شود بغیر وضو آن صلوة بر پیغمبر و آل است
و اما صیام پس آنست که حق تعالی میفرماید انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم اليوم انسيا
یعنی آن روزه است که مریم علیها السلم فرمود بتحقیق که من
نذر کردم از برای خداوند رحمن روزه را پس سخن نمیگویم امروز هیچ آدمی را
طاوس گفت خبر ده مرا از چیزی که زیاده می شود و کم می شود و از چیزی که زیاده
میشود و کم نمی شود ماه است و آنچیزی که زیاده میشود و کم نمیشود دریا است و آنچیزی
که کم میشود و زیاده نمیشود عمر است و بتحقیق که ایراد یافت اول این خبر از جهت
که در آخر این خبر فایدها است و باسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده
است از امام هادی تقی نقی ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که فرمود که روزی
حضرت نور العارفین امام علی زین العابدین علیه السلم در مجلس شریف خود میفرمود
که پیغمبر خدا در زمانی که عزم سفر تبوک داشت امر فرمود که امیر المومنین علیه السلم
در مدینه بخلافت و نیابت آنحضرت توقف نماید امیر المومنین علیه السلم فرمود یا رسول الله
هرگز دوست نداشته ام که تخلف کنم از تو در چیزی از امور تو و آنکه غایب گردم
از مشاهده تو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا راضی نیستی آنکه باشی از برای من
بمنزله هرون از موسی [illegible] در مدینه توقف خواهی کرد و ترا ثواب آن خواهد بود
که با پیغمبر خدا غزا [illegible] باشی و ثواب آنان که با پیغمبر خدا غزا کرده باشند
و از خدای تعالی [illegible] آنست که حجاب از میان ما و تو بر دارد
در هر مقام و منزل که [illegible] ما را و اصحاب ما را مشاهده نمایی و بر احوال ما اطلاع
یابی [illegible] که تو را در وقت [illegible] بود بر قرار باشد [illegible]

بمکاتبه و مراسله نباشی مردی برخواست و گفت ای پسر رسول خدا چگونه چنین حالی
از برای علی ابن ابی طالب تواند بود و این حال از برای انبیا و رسل میسر باشد از برای
غیر ایشان امام زین العابدین علیه السلم فرمود آن معجز پیغمبر خدا است و دعای آنحضرت
از برای امیر المومنین حاصل کرد و زیادتی قوت در نور بصر امیر المومنین علیه
السلم پدید آمد و حجاب از پیش برخیزد تا مشاهده کند آنچه مشاهده کند و دریابد آنچه
دریابد آنگاه امام همام محمد بن علی باقر علیه السلم با آن مرد گفت ای بنده خدا [illegible] است
ظلم این امت بر علی ابن ابی طالب و [illegible] است انصاف ایشان از برای او آنچه در
حق صحابه قایل میشوند از برای امیر المومنین نمی شوند با آنکه افضل صحابه است و منع میکنند او
منزلتی را که از برای دیگری قبول می دارند گفتند این چگونه است ای پسر رسول خدا امام علیه
السلم فرمود از آن جهت است که دوست می دارند ایشان محبان ابو بکر را و تبرا میکنند از
اعدا او کاینا من کان و همچنین دوست می دارند عمر را و تبرا میکنند از اعدا او کاینا من
کان و دوست می دارند عثمان را و تبرا میکنند از دشمنان او کاینا من کان تا بامیر المومنین
میرسند میگویند دوست میداریم محبان او را و تبرا نمیکنیم از اعدا او بلکه دوست میدارند ایشان
را و چگونه جایز باشد و حال آنکه پیغمبر خدا در حق امیر المومنین علیه السلم فرمود اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ایشان دشمن میدارند دشمن
او را و مخذول نمی دارند کسی را که در مقام خذلان اوست و این حال از انصاف بیرون
است دیگر آنست که هرگاه که ذکر کرده میشود از برای ایشان چیزی که مخصوص [illegible] است
علیه السلم [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و کرامات او [illegible]
و قبول میسازند آنچه از برای دیگران ذکر میکنند از صحابه پس چه چیز است که [illegible]

قبول کند

قبول کنند از برای علی ابن ابی طالب آنچه قبول میکنند از برای دیگران عمر خطاب علیه اللعنه
که بر بالای منبر بود در مدینه و در میان خطبه گفت یا ساریة الجبل یعنی ای ساریه کوه
نگاه دار و اصحاب او انکار کردند و گفتند این سخن در میان خطبه او نبود و چون
خطبه منقضی شد از او پرسیدند که چه بود گفتن تو در میان خطبه یا ساریة الجبل گفت بدانید
که من در اثنای خطبه ام چشم نظر دوختم بر جایی که [illegible] رفته بودند برادران شما در آن
ناحیه از برای غزا کفار در نهاوند و سعد بن ابی وقاص بر ایشان امیر بود خدای تعالی
پردهای حجاب از دیدهای من برداشت و دیدهای مرا قوت و بینایی داد تا دیدم
و جمع کفار اراده آن داشتند که بگردند بر پشت ساریه و آنکس که با او بوده از
مسلمانان و احاطه کنند بهم و بعد از آن قتال کنند با ایشان و عطا فرمود [illegible]
مومن شما را تا احاطه کردند بر کافران و فتح داد ایشان را خدای تعالی بر بلاد اهل کفر
محافظت کنید این وقت را که عنقریب خبر آن بشما خواهد رسید و در میان مدینه
و نهاوند پنجاه روز راه بود امام علیه السلم فرمود که هرگاه که مثل این دروغ از برای عمر
قبول کنند چرا از برای امیر المومنین علیه السلم امثال این تحقیقات که راست است قبول نمیکنند اما
ایشان قومی اند که عادت ایشان نا انصافی و مکابره است و ابن عبد الله بن سلیمان روایت
کرده است چون من نزد امام همام ابو جعفر علیه السلم بودم مردی از اهل بصره که او را عثمان
اعمی میگفتند گفت حسن بصری را زعم آنست که آنکسان که می پوشانند علم دین را [illegible]
[illegible] از ریح بطون ایشان آنکسان که در آتش دوزخ باشند امام علیه السلم فرمود پس هلاک
شد [illegible] مومن آل فرعون و حال آنکه [illegible] است او را خدای تعالی بکتمان
[illegible] همیشه علم پوشیده و پنهان بوده از آن زمان باز که خدای تعالی [illegible]

نوح را بچیزی برانگیخت پس باید که حسن نظر در یمین و شمال خود کند باید که یافت نمیشود
علم کر در اینجا امام علیه السلم فرمود محنت مردمان بر ما عظیم است اگر میخوانیم ایشان را اجابت
نمی کنند ما را و اگر میگذاریم ایشان را هدایت نمی شوند بغیر ما

در احتجاج امام المغارب والمشارق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در انواع بسیاری
از علوم دینیه بر اصناف کثیره از اهل ملل و ادیانات از هشام بن الحکم روایت کرده اند
که وی گفت زندیقی نزد امام ابو عبد الله علیهم السلم آمد و گفت ای امام زمان چه دلیل
بر وجود صانع داری امام علیه السلم فرمود وجود افاعیل که دلالت دارند بر انکه صانعی
ایشان را بوجود آورده دیا نمی بینی انکه چون نظر کنی در بنا محکم مشید مرفوع بدانی
انکه او را بانی بوده و اگر چه ندیده باشی آن بانی را و نشنیده باشی اوصاف او
سایل گفت چه چیز است آن امام علیه السلم فرمود چیزی است مخالف اشیا که مانند کی بچیزی
از موجودات عالم نه اند و باز گرد و بگفتن من انکه چیزی است باثبات وجود او و انکه
چیزی است بحقیقت شیئیت الا انست که جسم نیست و صورت نیست و محسوس و مدرک
نمیشود بحواس و وهم را الحقیقت آن را نیست کاهش نمی یابد بمرور دهور و متغیر نمیشود
[illegible] سایل گفت [illegible] که موهوم [illegible] مخلوق است امام علیه السلم فرمود اگر
بروجهی باشد که تو میگوئی توحید از ما مرتفع باشد از برای انکه ما مکلف نیستیم که اعتقاد
کنیم موهوم را لیکن ما میگوئیم که هر موهوم [illegible] لیکن ما میگوئیم که هر چه توهم [illegible] حواس [illegible]
[illegible] حواس [illegible] مخلوق است [illegible] است که اثبات کنند صانع
[illegible] از دو جهت [illegible] نفی [illegible] ابطال و عدم است [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] ترکیب [illegible] مخالف [illegible] اثبات [illegible]

مصنوعین و مضطرند ایشان از انجهت که مصنوع اند بوجود صانع و انکه صانع ایشان غیر
ایشان است و مثل ایشان نیست از برای انکه مثل ایشان شبیه ایشان است
در ظاهر ترکیب و تالیف و در انچه جاری میشود بر ایشان از حدوث ایشان بعد از
انکه نبوده اند و از کوچکی به بزرگی میروند و از سواد به بیاض و از ضعف به قوت
و احوال موجوده که حاجت نیست ما را بتفسیر انها از برای اثبات انها و وجود
انها سایل گفت پس تو تحدید کردی او را چون اثبات کردی وجود او را امام
علیه السلم فرمود تحدید نکرده ام او را و لیکن ثابت کرده ام وجود او را زیرا
که در میان اثبات و نفی منزلتی نیست سایل گفت پس چه میگوئی در قول حق تعالی
الرحمن علی العرش استوی یعنی خداوند رحمن بر عرش است ایستاده است
امام علیه السلم فرمود وصف کرده است خدای تعالی بان نفس خود را و همچنین او
مستولی است بر عرش جدا از مخلوق خود نه انکه عرش حامل او باشد و نه انکه عرش
حامل او باشد و نه انکه عرش محیط او باشد و نه انکه عرش محل او باشد لیکن میگوئیم
او حامل عرش است و نگاه دارنده عرش است و ما میگوئیم درین انچه گفته است حق
تعالی وسع کرسیه السموات والارض یعنی گنجانیده است کرسی او آسمانها و زمین را
پس ثابت میکردانیم از برای عرش و کرسی انچه حق تعالی ثابت کردانیده است
و نفی میکنیم انکه عرش و کرسی محیط او باشد و انکه خدای تعالی محتاج مکان باشد یا محتاج
بچیزی از مخلوقات خود بلکه مخلوقات محتاج اند باو سایل گفت پس چه فرق باشد میان
انکه برافرازی دست خود را بجانب آسمان یا خفض کنی از آن بجانب ارض امام علیه السلم فرمود
این در علم او و احاطه و قدرت او برابر است و لیکن حق تعالی امر کرده است دوستان

الصانی یا ن صانع

خود را و بندگان خود را انکه او را معدن رزق و منبع خیر کردانید پس اثبات
بیکم الجا اثبات کرده است او را قرآن و احادیث رسول انجا که فرموده است
ارفعوا ایدیکم الی الله عز و جل یعنی بر افراشته کردانید دستهای خود را بجانب
حق سبحانه و تعالی و این چیزی است که اجماع کرده اند بر او فرق امت تمامشان
و از جمله سوال زندیق انست که گفت چرا جایز نباشد که صانع عالم بیشتر از یکی باشد
امام علیه السلم فرمود اگر صانع عالم متعدد باشد یا انست که هر دو قدیم اند و هر دو
قادر با کمال اند یا هر دو ضعیف اند یا یکی از ایشان قادر است و یکی ضعیف پس اگر هر دو
قادر و با قوت باشند پس چرا دفع نکنند هر یک از ایشان صاحب خود را و منفرد نباشد
بربوبیت و اگر یکی از ایشان قوی و قادر باشد ثابت شود که او واحد است از برای
عجزی که در ثانی اوست و چون دیدیم ما که خلق منتظم اند و فلک جاری است [illegible]
و آفتاب و ماه یک قاعده در حرکت اند دلالت میکند این بر صحت امر و تدبیر و ائتلاف
و انکه مدبر عالم یکی است و از هشام بن الحکم روایت انکه گفت روزی ابن ابی العوجا
بخدمت امام ابو عبد الله علیه السلم آمد امام با وی گفت ای ابن ابی العوجا آیا تو مصنوعی
یا غیر مصنوع گفت من مصنوع نیستم امام علیه السلم فرمود اگر مصنوع نبودی چگونه بودی
بود و ابن ابی العوجا ساکت و ملزم شد و برخاست و از مجلس بیرون رفت آورده اند
که روزی ابو شاکر دیصانی نزد ابو عبد الله علیه السلم آمد و او یکی از زنادقه مشهور
است و گفت ای جعفر بن محمد دلالت کن مرا بر معبود من امام علیه السلم فرمود بنشین پس
ناگاه پسری صغیر رسید و در دست او بیضه بود امام علیه السلم فرمود ای پسر این
بیضه را بمن ده بیضه را با امام علیه السلم داد پس فرمود ای دیصانی این حصاری است

[illegible]

دلیل صانع

پوشیده او را پوستی است غلیظ و در زیر این پوست غلیظ پوستی رقیق است و در اندرون
پوست رقیق طلای روان و نقره که جدا است نه طلای روان امیخته میشود بنقره
که جدا است و نه نقره که جدا است امیخته میشود به طلای روان و این حصار حصین بحال خود است
بیرون نمی اید از او چیزی که بصلاح باشد تا خبر دهد از صلاح آن و در نمی رود
در او چیزی فاسد تا موجب فساد آن باشد و دانسته نمی شود که از برای نرینه
مخلوق بوده باشد یا از برای مادینه ناگاه شکافته میشود و بیرون می اید از و
فرخی مانند طاوس ایا هیچ مدبری از برای آن می بینی ابن ابی العوجا لحظه سر در
پیش افکند بعد از ان گفت گواهی میدهم که هیچ معبودی بحق نیست مگر خدای
یکتای بی همتای و گواهی میدهم که محمد بنده او بود و از هشام بن الحکم مرویست
که گفت سوال کردم از ابو عبد الله علیه السلم از اسماء حق تعالی و اشتقاق انها پس
گفتم الله اسم مشتق است امام علیه السلم فرمود ای هشام الله مشتق است از اله یعنی
بندگی کردن و بندگی کردن اقتضای معبودی دارد و اسم غیر مسمی است پس اگر کسی
عبادت اسم کند نه مسمی او کافر است و معبودی ندارد و هر کس که عبادت میکند اسم و
مسمی را کافر است و عبادت دو کرده است و معبود را و انکس که عبادت کرده است
معنی را نه اسم را پس او توحید است هشام گفت جانم فدای تو باد زیاده کردان از
برای من بیان این سخن را امام علیه السلم فرمود بتحقیق که خدای تعالی را نود و نه نام
است پس اگر اسم عین مسمی است پس هر اسمی از ان معبودی باشد و لیکن خدای
معبود معنی است که این اسما دلالت بران دارند پس اینها همه غیر او باشند باز
فرمود ای هشام خبز نام ماکول است و ماء نام مشروب است و ثوب نام ملبوس است

[illegible]

و نار نه محرق است اما فهم کردی ای هشام چنان مهمی دفع کنی بان محال و اعدا ما را
گفت بلی ای پسر رسول خدا امام علیه السلم فرمود نفع دهاد ترا خدای تعالی بان
و ثابت گرداناد ترا بدان هشام گفت بخدا سوگند هرگز غلبه نکرد بر من کسی در علم
توحید از آن زمان باز که امام علیه السلم از برای من دعا فرمود و از هشام بن الحکم
منقولست که گفت زندیقی در ملک مصر چون حکایت علم و کمال امام علیه السلم را شنیده
بود از مصر بمدینه آمد تا مناظره کند با امام علیه السلم چون بمدینه رسید و از امام علیه السلم
پرسید خبر یافت که امام علیه السلم بمکه فرموده از برای حج حضرت امام از مدینه
متوجه مکه معظمه شد و در طواف بود آنحضرت که آن مرد ملاقات کرد با امام باسلام و
اکرام امام علیه السلم فرمود نام تو چیست گفت نام من عبدالملک است امام علیه السلم فرمود
کنیت تو چیست گفت ابو عبدالله امام علیه السلم فرمود که این ملکی که تو بنده اوئی
ایا از ملوک آسمان است یا از ملوک زمین است و خبر ده مرا از پسر خود که او عبادت
خدای تعالی میکند یا خدای زمین زندیق خاموش شد امام علیه السلم فرمود سخن
گوی باز خاموش شد امام علیه السلم فرمود چون فارغ شوم از طواف نزد من آی
چون امام علیه السلم از طواف فارغ شد زندیق نزد امام علیه السلم آمد و در مقابل امام
نشست و ما مجتمع بودیم انجا امام علیه السلم فرمود آیا میدانی انکه زمین را فوقی
و تحتی است گفت بلی امام علیه السلم فرمود آیا در تحت زمین آمده گفت نه فرمود هیچ
میدانی انکه زمین را ... که چیست در تحت زمین گفت نه لیکن گمان میبرم که در تحت
زمین چیزی نیست امام علیه السلم فرمود گمان عجز کسی است که او را یقینی نیست
باز امام علیه السلم فرمود هیچ باسمان رفته گفت نه امام علیه السلم فرمود هیچ

کلام امام علیه السلم با عبدالملک زندیق

بمشرق و مغرب عالم رفته و دیده که چه چیزند مخلوقات آنجا گفت نه امام علیه السلم
فرمود حال تو بس عجب است بمشرق و مغرب نرسیده و در زیر زمین در نیامده
و صعود بر آسمان نکرده و نه دانسته که مخلوقات آنجا چه چیزاست و منکر و جاحد
آن چیزی را که در ایشان موجود است و هرگز عاقل جحود و انکار نکند چیزی را که نمی
زندیق گفت هرگز نشنیدم چنین سخنان را از غیر تو امام علیه السلم فرمود پس
تو ازین در شکی پس شاید که او باشد و شاید که نه او باشد زندیق گفت
گفت و شاید این باشد امام علیه السلم فرمود ای مرد نیست آنکس را که جاهل است
حجت بر آنکس که عالم است هرگز جاهل را حجت بر عالم نباشد ای برادر اهل مصر فهم
کن از من سخن را و بدان که آفتاب و ماه و شب و روز ملجا اند در حرکت و سبقت
نمی گیرند یکی بر دیگری میروند و باز میگردند بیک نسق و تحقیق که ایشان مضطر اند
درین پس اگر قادر بودندی انکه بروند چرا باز میگشتند اگر ایشان غیر مضطر بودند
پس چرا روز شب می شد و شب روز می شد بخدا سوگند ای برادر اهل مصر که ایشان
مضطر اند آیا نمی بینی انکه آسمان مرفوع است و زمین موضوع است ساقط نمیشود
آسمان بر زمین و زمین از جای خود بجای دیگر نمی رود نگاه داشته است ایشان را
آفریدگار ایشان چنانکه مقتضای تدبیر اوست هشام گفت که آن زندیق ایمان آورد
امام علیه السلم فرمود هشام را تا تعلیم شرع کند او را و از عیسی بن یونس منقولست
که ابن ابی العوجا از تلامذه حسن بصری بود و منحرف شد از توحید باوی گفتند چرا
مذهب صاحب خود را و در آمدی در مذهبی که او را اصلی نیست گفت که صاحب
من خداوند اعتقاد نبود گاه قایل بود بقدر و گاه قایل بود بجبر و او را دوام بر یک اعتقاد

نبود بمکه آمد و منکر بود آنکسان را که حج گذارده بودند و علما اسلام مکروه می داشتند
ملاقات و مجالسه او را بواسطه خبث لسان و فساد ضمیر او روزی نزد ابو عبدالله
علیه السلم آمد و در میان مجلسیان نشست و گفت ای ابو عبدالله مجالس بامانت است
و ناچار است کسی را که سرفه باشد انکه بسرفه آید آیا رخصت میدهی که سخن گویم امام
علیه السلم فرمود سخن گوی گفت تا چند می شتابید بمکه و تضرع می کنید باین سنگ و می پرستید
این خانه را که از گچ و سنگ است و بر گرد او می دوید مانند شتری که نفور کند هر
عاقل داند که این فعلی است که اساس آن نه از جانب حکیمی است تحقیق که تو قدوه و پیشوای
این گروهی و نظام حق در دست پدر تو است امام علیه السلم فرمود آنکس که خدای تعالی
او را گمراه کرد و پرده تعامی بر دیده دل او کشید سخن حق را بدشوار دریابد و اینها طا
نشان او نشود خدای تعالی بتعظیم این خانه بندگان خود را عبادت فرموده تا امتحان کند
ایشان را در تعظیم این خانه که او را مقام انبیا و قبله نمازگذارندگان گردانیده و پس
او طریقی است که مودی می شود برضوان خدا و راهیست که میرساند بغفران خدا از جهت
است از خدای تعالی پیش از گستردن زمین بدو هزار سال پس شما تعظیم خانه میکنید
از برای تعظیم کسی که از شما غایب است امام علیه السلم فرمود وای بر تو چگونه غایب باشد
کسی که او با مخلوقات است و مشاهده ایشان میکند و اقرب است با ایشان از حبل و رید
یعنی رگ گردن می شنود کلام ایشان را و می بیند اشخاص ایشان را و میداند اسرار
ایشان را ابن ابی العوجا گفت پس او را در همه مکان باید بود و اگر در آسمان باشد
چگونه در زمین تواند بود و اگر در زمین باشد چگونه در آسمان تواند بود امام علیه السلم
فرمود این صفت مخلوق است که مذکور شد چه مخلوق آن گاه که انتقال کنند از جایی

اعتقاد حسن البصری

[illegible]

مشغول کند مکانی را و خالی شود از ایشان مکانی دیگر و اما خداوند عظیم الشان جلی
البرهان خالی نمیشود ازو مکانی و مشغول نمیشود باو مکانی و بمکانی نزدیک
تر نمیشود از مکانی روایت کرده شده است از ابن ابی العوجا انکه سوال کرد از
امام همام ابا عبدالله علیه السلم از حدوث عالم امام علیه السلم فرمود نیابی هیچ چیزی
دیگری را مگر که چون ضم کنی بدو مانند او را بزرگتر شود از انچه بوده و این صفت
انتقال است از حالی بحالی و اگر قدیم بودی منتقل نگشتی از حالی بحالی زیرا که چیزی
که زوال می پذیرد و محول میشود جایز است انکه بعد از انکه موجود گردد پس وجود او بعد
عدم باشد و دخول او در حدوث و بودن او در ازل دخول او در قدم و این صفت قدم
و حدوث در یک چیز مجتمع نشوند ابن ابی العوجا گفت چنین انگاریم که از جری حالتین بر وجهی
که گفت و ذکر یافت استدلال بر حدوث اینها توان کرد پس اگر باقی مانند چیزی بر صغر خود
و بغیر نباید از کجا استدلال بر حدوث شان توان کرد امام علیه السلم فرمود اگر اشیا مثلا
بر صغر خود باقی باشند مرانیه در وهم آدمی جاری است که هرگاه که منضم شود با و چیزی بزرگتر
باشد از انچه بوده و در جواز تغیر چیزی خروج اوست از قدم همچنانکه در تغیر او دخول او
در حدوث است ترا و را ان چیزی و از جمله سوالات زندیق که ذکر یافته انست که
گفت ای ابا عبدالله چگونه خلایق پرستش میکنند خدای را که ندیده اند او را امام علیه السلم
فرمود دیده است او را دلهای ایشان بنور ایمان و اثبات کرده است در عقول
ایشان نه بدیدار عقول اثبات عقل دیده و عیان اوست بحه دین است از حسن ترکیب
و احکام تالیف خدا از آن پیغمبران و آیات ایشان و کتب و محکمات آن در اقتصار گرد
علما برانچه دیده از عظمت او بی انکه ببینند او را زندیق گفت آیا قادر نبود خدای تعالی

فی اثبات انبیا

اگر اظهار کنند از برای ایشان تا ببینند او را و بشناسند و پرستش کنند
او را بعین الیقین، امام علیه السلم فرمود نیست محال را جواب، باز گفت از کجا ثابت
کرده انبیا و رسل را، امام علیه السلم فرمود چون ما اثبات کردیم آنکه ما را خالقی
و صانعی است که متعالی است از ما و از هرچه آفریده است و آن خالق صانع
علیم و حکیم است، جایز نیست آنکه مشاهده کنند او را مخلوقات او و نه ملامسه
کنند او را و نه آنکه مباشره کند ایشان را و نه مباشره کنند ایشان او را و نه
محاجه کند ایشان را و نه محاجه کنند ایشان او را، از اینجا ثابت شده آنکه او را
سفرات در میان خلق که دلالت میکنند ایشان بر مصالح و منافع خود و بیان
چیزی که بآن است بقای ایشان و ترک آنچه که بآنست فنای ایشان از بنی آدم
که امر کنند کسان و نهی کنند کسان از جانب خداوند علیم حکیم در مخلوقات، موجود
و ثابت شد آنکه خداوند را خبر دهندگان از اوست که ایشان انبیا و برگزیدگان
خلق اند، و حکما و متادبین بآداب حکمت اند و مبعوث شده اند از جانب حق تعالی
برسالت پیغام خدای تعالی با ایشان، و مشارک اند مردمان را در احوال ایشان و مفارق
اند با مخلوقات در صورت و ترکیب، و مؤید اند نزد حکیم علیم بحکمت و دلایل و براهین و شواهد از
مرده زنده کردن و کور مادرزاد را بینا کردن و ابرص و مجذوم را شفا دادن
و امثال آن، و خالی نخواهد بود زمین از حجتی که باشد با علمی که دلالت کند بر صدق
مقال انبیا و وجوب عدالت او، باز امام علیه السلم فرمود ما کان میدانیم که زمین خالی
از حجت نیست و حجت نمی باشد مگر از عقب و اولاد انبیا، خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد
مگر از نسل انبیا و این از برای آنست که خدای تعالی از برای بنی آدم شرعی نهاد و طریقی منهج

و اخراج کرد از بنی آدم نسل طاهر طیب که آن انبیا و رسل اند که ظاهر شده اند
از اصلاب طیبین و قرار گرفته اند در ارحام طاهرات، و نرسیده است ایشان را
سفاح جاهلیت از برای آنکه گردانیده است ایشان را خدای تعالی در مکانی
که اعلا اماکن و اشرف منازل است، زیرا که کسی که امین علم الهی و امین غیب
او و مستودع سر اوست و حجت اوست بر خلق و ترجمان و لسان اوست نمی باشد
مگر باین صفت، پس امام و حجت نمی باشد مگر از نسل ایشان که قایم مقام پیغمبر اند
در میان خلق بعلمی که نزد ایشان است و میراث از پیغمبر یافته اند، و اگر انکار
کنند او را مردمان خاموشی اختیار کنند و اظهار کرد و عدل و اختلاف و تشاجر
برخیزد در میان مردم و امر دین فوت باید و غالب گردد حیف بر شکوک، سایل
گفت که هرگاه که امام و حجت در میان خلایق ظاهر نباشد فایده در وجود او چه خواهد
بود، امام علیه السلم فرمود که آنست که اقتدا میکنند باو و استفاده میکنند از او و آنچه نافع
است از برای خلایق و موافق صلاح ایشان است، و اگر ایشان احداث بدعتی
در دین کنند اعلام کند ایشانرا، باز سایل گفت خدای تعالی موجودات را از چه چیز
آفریده، امام علیه السلم فرمود از لاشی، سایل گفت چگونه شی از لاشی توان آفرید، امام
علیه السلم فرمود که اشیا مخلوقند یا از شی یا از لاشی، پس اگر مخلوق باشند از شی
با وی باشند زیرا که آن شی قدیم است و قدیم حادث نباشد و فنا و تغیر آنرا
نباید و خالی نخواهد بود که آن شی جوهر واحد است و بر لون واحد، پس اشیا مختلفه
و الوان کثیره در این عالم با آثار مختلفه از کجا بهم آمده باشد، سایل گفت از کجا میگویند
که اشیا قدیم و ازلی نیست، امام علیه السلم فرمود این مقاله قومی است که منکر

مدبر اشیا را و تکذیب انبیا میکنند و کتب ایشان را اساطیر اولین می خوانند و دینی
را برای خود نهاده اند، و این ظاهر است که اشیا در تغیر و تبدیل اند، اما آنچه
متغیر و متبدل نیست مگر حادث، و حادث را ناچار باشد از صانع محدث، سایل گفت آیا
صانع عالم دانا بوده بحوادثی که آنها را بوجود آورده، امام علیه السلم فرمود لایزال
دانا بوده و آفریده اشیا را بحکمت و دانسته، سایل گفت آیا بصفت اختلاف است
یا بصفت ائتلاف، امام علیه السلم فرمود لایزال دانا بوده و آفریده اشیا را بحکمت
و دانسته، سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت ائتلاف، امام علیه السلم فرمود
متصف باختلاف و ائتلاف نبوده بود زیرا که اختلاف صفت تجزی است و ائتلاف
صفت تبعض، پس او را نه مختلف توان گفت و نه موتلف، سایل گفت پس معبود چگونه واحد
تواند بود، امام علیه السلم فرمود او واحد است در حد ذات خود که او را مشابهتی
بوحدت اشیا نیست زیرا که هر واحد که غیر اوست متجزی و متعدد است، و صانع
عالم از آن منزه و مبرا است، سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را و محتاج نبود و او را
ضرورت نبود آفریدن ایشان، و لایق نیست که او عبث آفریده باشد اشیا را
امام علیه السلم فرمود که مقصود از آفرینش اظهار حکمت و نفاذ علم و امضای تدبیرات
او بود، سایل گفت چرا اقتصار نکرد صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نکرده اند این دنیا
دار ثواب و عقاب خلایق، امام علیه السلم فرمود بدلیل آنکه این دنیا خانه بلاست
و در آنجا کسب ثواب و تحصیل رحمت توان کردن، این دنیا از آفات و بلیات مملو است و
فنون از رنج و صنوف شهوات بر خواطر مستولی است تا امتحان کنند بندگان خود را
بطاعت و معصیت، پس نیواند که دار عمل دار جزا باشد، سایل گفت آیا از حکمت اوست

که گردانیده است دشمنان از برای خود و حال آنکه موجود بود و او را دشمنی
نبود و آنچنانکه زعم شماست که ابلیس را بیافرید و او را مسلط گردانید بر بندگان خود تا
میخواند ایشان را بر خلاف طاعت او و امر میکند ایشان را بمعصیت او و ابلیس را
قوتی داده که بلطایف حیل خود را بدلهای ایشان میرساند و القا و وسوسه
از برای ایشان میکند و حق را بر ایشان پوشیده میگرداند و از راه دین و
معرفت ایشان را گمراه میگرداند تا مرتبه که انکار توحید معبود میکنند و بت پرستی
میکنند، امام علیه السلم فرمود این دشمن که یاد کردی مضرت نمیرساند دشمنی
او و نفعی ندارد دوستی او، زیرا که از دشمنی او نقصانی در ملک او نمیشود و از
دوستی او زیادتی در ملک او پدید نمی آید، و اگر او را قوت نفع یا ضر بودی اخراج
او از ملک خود لازم بود، و اما ابلیس پس بیافرید او را خالق او تا عبادت کند و
بتوحید او قایل باشد و بر حق تعالی ظاهر بود که باز گشت او بشقاوت است
همواره با ملایک در عبادت بود تا زمانی که حق تعالی او را بسجود آدم صفی امتحان
نمود، او حسد بر آدم برد و امتناع از سجود او کرد و شقاوت بر وی غالب آمد سزای لعنت
ایزدی گشت، و او را از صفوف ملایک اخراج کردند و بزمین فرستادند پس
بآن سبب دشمن آدم و فرزندان آدم شد و او را سلطنتی نبود بر اولاد آدم مگر وسوسه
و خواندن ایشان براه گمراهی، و با این ضلالت بربوبیت حق تعالی قایل است
سایل گفت آیا بر غیر خدا سجده روا است، امام علیه السلم فرمود بر غیر خدا سجده روا نیست
ایشان از برای خداست، سایل گفت اصل کهانت از کجاست و از کجا خبر میدهند مردم را
از آنچه پدید خواهد آمد، امام علیه السلم فرمود کهانت در جاهلیت و در زمان فترت رسل می بود

کیفیت کهانت

[illegible]

وکاهنان دران زمان بسیار حاکمان بودند که در مشکلات بایشان رجوع میکردند و اشتباه
از خبر ایشان بر می خواست و مدار کار بر خبرهای غیب ایشان بود و معرفت ایشان بطرق
مختلفه در علت او از انچه حادث می شود و در بسی از حوادث طاهره که شیطان او را
میداند و بکاهنان میرساند و خبر میدهد ایشانرا بانچه در اماکن و اطراف حادث میشود
و اما خبرهای آسمان شیاطین پیش از نزول وحی بر روی یکدیگر می نشستند و استراق
سمع میکردند و چون وحی نازل شد در آسمان شهب و نیازک بسیار پدید امد و هر گاه که
ایشان بر روی یکدیگر می نشستند از برای استراق سمع ستاره آتشی پدید می اید و
ایشانرا می سوخت و ایشانرا از استراق سمع باز میداشت تا بر روی زمین چیزی
که مشابه وحی باشد تحقق نیابد و از اخبار آسمانی بغیر از طریق وحی اطلاع نتوان
یافت تا حجت نبوت قوه یابد و او را مانند و نظیر در عالم نماند و طریق شیاطین
آن بود که استراق سمع میکردند آن خبری را که حادث میشد در میان خلق و از انجا آسمان
می رسانیدند کاهنان خبرهای شیاطین را با دیگر خبرهای دروغ بجهت رجحان اعراض
خود بمردم می رسانیدند پس انچه واقع می شد خبرهای شیاطین بود و انچه وقوع نمی یافت
دروغهای ایشان بود و از ان زمان باز که شیاطین را از استراق سمع منع کردند
کهانت از میان مردم برخواست و اما و شیاطین ان اخبار را بکاهنان میرسانند که
در میان مردم واقع بوده باشد و با یکدیگر گویند و شنوند و این سخنان بشیاطین
رسد چون فلان است را او زده است و از عجم و از جبل اورد و امثال ان سایل
گفت چگونه شیاطین باسمان می رفتند و ایشان مانند بنی آدم اند در خلقت و کثافت
امام علیه السلم فرمود که ایشان اجسام لطیفه اند و خدای تعالی ایشانرا کثیف

[illegible]

کیفیت سحر

گردانیده بود از برای خدمت سلیمان علیه السلم و چون ایشان اجسام لطیفه اند [illegible]
ایشان مشابه خلایق بودند در وقتی که بنا میکردند از برای سلیمان بن داود
عمارات عالیه که عاجز بودند از بنا آن بنی آدم حق تعالی طعام ایشانرا
بوی طعامهای آدمیان گردانیده که اجسام لطیف است و دلیل بر لطافت ایشان
صعود ایشان بر آسمان است زیرا که جسم کثیف را ارتقای بآن محال میباشد در بالای
و سببی از اسباب الهی متمشی نگردد سایل گفت خبر ده مرا از سحر که اصل ان از کجا است
و از کی قادر میشود ساحر بر اعمال عجیبه که از وی در وجود می اید امام علیه السلم
فرمود سحر بر انواع مختلفه می باشد نوعی از ان بمنزله طبابت است و چنانکه اطبا از برای هر
دردی دوایی مقرر داشته اند همچنین ساحر از برای هر صحت آفتی و از برای هر
عافیتی المی و از برای هر چیزی حیله اندیشه نموده و نوعی دیگر انست که شعبده و سبک دستی
خبرها بمردم نماید نوعی دیگر ان باشد که دوستان شیاطین از ایشان فرا گیرند
سایل گفت شیاطین سحر از کجا دانسته اند امام علیه السلم فرمود از انجا که اطبا طب
خود را از انجا گرفته اند بعضی بتجربه و بعضی بعلاج سایل گفت چه میگویی در باب
دو ملک هاروت و ماروت و انچه مردم میگویند ایشان تعلیم سحر میکنند مردم را امام
علیه السلم فرمود ایشان موضع ابتلا و محل امتحان اند چه اره تسبیح ایشان اینست که آدمی
چنین کند و چنین و چنین شود و اصناف سحر را در این صورت ذکر میکنند و مردم را
می اموزند انچه از ایشان می شنوند پس میگویند که ما فتنه ایم و امتحانیم فرا میگیرید از ما انچه
مضرت کند شما را و نفعی نرساند شما را سایل گفت ایا ساحر می تواند که آدمی را مسخ در صورت
سگ یا در صورت حمار و امثال آن در آورد امام علیه السلم فرمود او عاجزتر از ان

است که آفرینش خدا را تغییر تواند داد و کسی که قادر بر چنین اعمال باشد شریک حق تعالی است
در آفرینش و اگر ساحر قادر بودی بر انچه گفتی هر اینه از نفس خود پیری و آفات و امراض دفع
میکردند و مفلسی و فاقه را از ساحت خود دور میگردانیدند و بزرگترین انواع سحر سخن چینی است
که جدایی می افکند در میان دوستان و در میان برادران و دشمنی پدید می آورند تا غایتی که خون
یکدیگر می ریزند و خانه یکدیگر خراب میکنند و بدترین اقسام ساحران سخن چین است و اول ثواب
افاضل ساحران انست که بمنزله طبابت است که ساحر عمل میکند بر مردی که او نمیتواند که با زنان
مجامعت نماید و بعضی انرا علاج میکند بر وجهی که قادر میشود بر ان سایل گفت چیست مر بنی آدم را
بعضی شریف و بعضی وضیع اند امام علیه السلم فرمود شرف از راه طاعت است و ضعف
از راه معصیت سایل گفت بعضی و بعضی مفضول میباشد امام علیه السلم فرمود تفاضل در میان ایشان
بواسطه تقوی و پرهیزکاری است سایل گفت پس فرزندان آدم همه ایشان در اصل
برابر باشند و تفاضل میان ایشان نباشد مگر بتقوی و پرهیزکاری امام علیه السلم فرمود
که بلی اصل او همیان از خاک است و پدر ایشان آدم و مادر ایشان حوا و آفریننده ایشان
معبود ایشان است یکتا و بی نیاز همتا و ایشان بندگان وی اند حق تعالی اختیار کرده است
از فرزندان آدم جمعی را که بطهارت میلاد و پاکیزگی ابدان اند نگاه داشته است
ایشانرا در صلب پدران و در ارحام مادران و از ایشان انبیا و رسل و ائمه دین در وجود
آورده و ایشان پاکیزه ترین فروع آدم اند و حق تعالی این عنایت بایشان نه از راه
استحقاق ایشان کرده و لیکن چون بعلم ازلی میدانست در وقت آفرینش ایشان که
مطیع و منقاد حق تعالی خواهند بود و شرک بخدای تعالی نخواهند اورد و بسبب طاعت ایشان
طاعت این کرامت از حق تعالی یافته اند و شرف و فضل و جب این طایفه است و سایر

مردمان برابر اند مگر آنان که تقوی اختیار کرده و خدای تعالی ایشانرا بان مکرم دارد
چه آنان که طاعت حق اختیار کرده خدای تعالی ایشانرا دوست دارد و آنکس که او دوست
دارد و عذاب نخواهد کرد او را باتش دوزخ سایل گفت خبر ده مرا که چرا نیافرید خدای تعالی
همه خلایق را مطیع و موحد و خدای تعالی بر ان قادر بود امام علیه السلم فرمود که اگر حق تعالی
همه خلایق را مطیع می آفرید ایشانرا ثواب نمی بود زیرا که طاعت در ین هنگام فعل او میبود
بود و او نه بهشت و دوزخ ثابت می بود و لیکن خلایق را افرید و امر کرد ایشانرا بطاعت
و نهی کرد از معصیت و حجت را بر ایشان تمام ساخت و قطع اعذار ایشان بانزال کتب نمود تا ایشان
هم مطیع باشند و هم عاصی و بطاعت مستحق ثواب شوند و بمعصیت مستوجب عقاب گردند
زیرا که دادن ثواب بی تحقق استحقاق قبیح است سایل گفت عمل صالح از عبد است و
از و در وجود امده است و عمل شر نیز از عبد است و از و صادر گشته امام علیه السلم فرمود
عمل صالح فعل عبد است و حق تعالی بان امر فرموده است و عمل شر فعل او ست و حق
تعالی از ان نهی فرموده است سایل گفت ایا فعل او نیست که بان آلتی که خدای تعالی در فطرت
او ایجاد نموده امام علیه السلم فرمودی و لیکن آلتی که صادر میشود از و خیر قادر است بهمان آلت
بر شری که نهی کرده است از ان سایل گفت پس بنده را در فعل اختیاری است امام علیه السلم
فرمود و نهی نکرد حق تعالی از چیزی مگر که میدانست که او را طاقت ترک آن هست و امر نکرد
بچیزی مگر که میدانست که او را استطاعت فعل آن هست زیرا که حق تعالی بر صفت جور و عبث
و ظلم و تکلیف ما لا یطاق نیست سایل گفت پس انکه خدای تعالی ورا کافر آفریده می تواند است
که ایمان آورد و خدای تعالی را بر ورترک ایمان حجتی بود امام علیه السلم فرمود که خدای تعالی
[illegible] افرید و برایشان امر و نهی فرموده بنده را کافر نکرد او

[illegible]

بعد از این بود که حجت از جانب خدای تعالی برا و قایم شد و قبول حق ... کرد و ا
گشت پس او مجبور در انکار حق بود و بان کافر شد سایل گفت آیا جایز است آنکه تقدیر
کرده باشد بر بنده شر را و اراده کرده باشد او و خبر داده او استطاعت ...
باشد بر عمل خیر و عذاب کند او را بران امام علیه السلم فرمود و لایق عدل خدای حکیم
نیست که تقدیر کند بر بنده و خود شری را لازم کند او را چیزی و اراده کند از وی آنچه داند
که او را استطاعت فعل آن نیست یا نهی کند او را چیزی که داند که او را استطاعت
ترک آن نیست بعد از آن عذاب کند او را بر ترک یا بر آن فعل سایل گفت بچه جهت
شده اند که غنا و جمعیت یافته اند و جمعی دیگر مستحق فقر و ناداری شده اند آنان که فقر و تنگی
خرند امام علیه السلم فرمود که امتحان کرده است خدای تعالی با نچه داده است اغنیا را
تا به بیند که شکر از ا چگونه بجای آورند و بعضی را از فقر و فاقه بان داده تا به بیند که ایشان
چگونه صبر ... آن میکنند و وجهی دیگر است که محتمل کرد از برای قومی در جهه ایشان
و از برای قومی دیگر از برای او از حاجات ایشان و وجهی دیگر آنکه دانست طاقت و تحمل
هر قومی را و داد ایشان را بقدر تحمل ایشان و اگر خلق همه ایشان اغنیا بودندی هر آینه
خراب گشتی دنیا و فاسد گشتی تدبیر و احوال عالم انتظام نیافتی لیکن حق تعالی بعضی را
معاون بعضی گردانید و اسباب ارزاق ایشان را در انواع اعمال و اصناف صناعات
ایشان مقرر نمود و این او صح تدبیرات است در بقای دنیا آنگاه امتحان کرد اغنیا را
باستعطاف بر فقرا و این لطف و رحمت است از حکیم کامل اینه پر سایل گفت بچه چیز مستحق
یافته طفل صغیر الحزنی را که نا و رسیده از آلام و اوجاع و حال آنکه از وی گناهی در
وجود نیامده امام علیه السلم فرمود که مرض با نواع مختلف میباشد مرضی ...

الرحم

است و مرضی است که از برای عقوبت است و مرضی است که معتذر ... بعضی است و علم
تو آنست که مرض از اغذیه ردیه و اشربه که بیم از بیماری ها در ان پدید آید و اگر بعضی ملاحظه نماید
حالت از برای بدن خود نماید و تدبیر پرهیز نماید از برای حفظ بدن خود و ملاحظه ضار و
نافع ماکولات نماید بیماری نیابد و گمان میبری که مرض و موت و فنا بواسطه اطعمه و
اشربه غیر لایقه است حقیقی که فلاطون که رئیس حکما و ارسطو که معلم اطبا و جالینوس
و امثال ایشان نتوانستند که دفع کنند موت و فنا را چون زوال کنند ساحت آسمان ...
که ایشان تقصیر نمایند در رعایت موافقات بسیار مرضی باشد که معالجه ایشان سبب
ازدیاد مرض ایشان کرد و بسیار طبیب عالم ماهر در دانش او نافع نباشد از برای او مهلت
رسد و بسیار جاهل ... اندیشه که بعد از وی تقابا یابند او را نافع است علم او و طبیب نزد
انقطاع مدت و حضور اجل و نه این را مضرت است جهل او و طبیب با بقای مدت و تاخیر اجل و زیرا
که اینها حجت خداوند بر خلق و امنای اویند در زمین و خازنان حکمت و خوانندگان مردم
اند بطاعت او و دشمنان ایشان ... اشارا که ایشان در مذهب خود مکر طریق انبیا را نه
و تکذیب میکنند ... بدین سبب ... این طایفه مصر و فاسد و سبب دیگر
چون میفهم بعضی را که باز است در علم طب و سوال میکنم از او واقف است بر حدود و تفصیل
خود و بر ترکیب بدن و ترکیب اعضا خود و مجری اغذیه در جوارح خود و مخرج نفس خود و حرکت
زبان و مسم کلام خود و اختلاف شهوات و مسکن روح او و موضع عقل او و نور بصر او
و مجمع سمع او و علتها حادث میشود زیرا که از گرمی و سردی و الحذر بیحق باشد
... اطلاع ... ایشان است سایل گفت
خبر ده مرا از خدای تعالی که او را هیچ شریکی در ملک نیست یا کسی هست که ضد او

او باشد در ... امام علیه السلم فرمود خدا را شریک و ضد نبوده سایل گفت پس
چیست این مفاسد که در عالم موجود است از سباع ضاریه و هوام موذیه و حیات و
عقارب و زعم شما آنست که خدای تعالی نیافریده است چیزی را مگر از برای حکمتی
زیرا که فعل عبث بر او روا نبود امام علیه السلم فرمود آیا زعم تو آن نیست که عقارب
از برای دفع وجع مثانه و حصاة و از برای کسی که بول در فراش کند نافع است
و آنکه فاضلترین تریاق آنست که با گوشت افاعی ترکیب نموده باشند و گوشت افاعی
از برای جذام نافع است و آنکه ... است که با گوشت ... و زعم شما است که کرم سرخ
که در زیر زمین اند از برای مرض ... نافع است سایل گفت امام علیه السلم فرمود اما پشه
و مگس ... بعضی حکمتها در وجود ایشان هست که حق تعالی ایشان را از رزق بعضی مرغان
گردانیده و ذلیل گردانید جباری را که تمرد کند حکم خدا را و منکر ربوبیت
او باشد مسلط میگرداند خدای تعالی بر وی ضعیفترین خلق خود را تا بنماید او را قدرت و عظمت
خود و آن پشه است که در می آید در بینی او و میرساند خود را بدماغ او و میکشد وی را و بدانکه که اگر
واقف شوم بر هر چیزی که او نیافریده است او را خدای تعالی از برای چه آفریده هر آینه برابر باشم
او را در علم و دانم ما ... خدای تعالی و در تدبیرات او واقع است ... امام
علیه السلم فرمود چون تواند بود سایل گفت خدای تعالی آنچه آفریده بعدل و حکمت
آفریده و در وی عبث و خلاف نبود امام علیه السلم فرمود بلی محض حکمت و عدالت بود سایل
گفت پس چه ... میکنید شما مخلوق خدای تعالی را ... فعل خود را در قطع ختان ...
... آفریده است خدای تعالی و عیب میکنی ... خدای تعالی او را
چنان آفریده و مدح میکنند ... و آن فعل شما است ... این ...

کلاه

[illegible]

خطا بود و بر خلاف حکمت لیکن حق تعالی واجب گردانید بر خلق آنکه او را قطع کنند
همچنانکه فرزند هر گاه که بیرون آید از شکم مادر ناف او متصل است بناف
مادر و بر این وجه آفرید اینها را خداوند حکیم و امر کرده است بندگان را بقطع
آن و در ترک آن فساد است در حال مولود و در حال والد است و همچنین ناخنهای
آدمی امر کرده است که چون دراز شود آنرا قطع نمایند و حال آنکه قادر بود در روز
که پیدا آدمی را آنکه او را نوعی بیافریند که دراز نشود ناخنهای او و همچنین موی
و موی شارب او دراز میشود و امر فرموده بقطع و کوتاه کردن آن و در ما بعد این
اشیا خلاف حکمتی لازم نمی آید بر حکیم علیم سایل گفت شما میگویید که خدای عز و جل فرموده
ادعونی استجب لکم یعنی بخوانید مرا که اگر مرا بخوانید اجابت کنم دعای شما را و ما می بینیم
که بعضی که مضطرات میخوانند حق تعالی را در وقت اضطرار و مستجاب نمیشود و دعای
مومن او و مومن مطیع میخواند او را تا نصرت کند او را بر اعدا او و نصرت نمی کند او را
امام علیه السلم فرمود وای بر تو هیچ احدی نخواند حق تعالی را مگر که استجابت کرد دعای
او را و ثوابات را از وی گردانید از جای که ندانست آنرا و ذخیره کرد از برای او ثواب
عظیم از برای روزی که محتاج شود بآن و اگر چیزی طلب کرد که خیر و مصلحت او در آن نبود آنرا
از او باز داشت از برای رعایت حال او و بسیار باشد که بنده طلب کند از خدا و در وجود
بلا که کسی را که منقطع شده باشد مدت حیات او و سوال کند باران را در وقتی که صلاحیت
باران در آن نبوده باشد زیرا که حق تعالی شناساتر است بتدبیر خود در مخلوقات
و نظایر آن بسیار است سایل گفت چرا است که هر که از آسمان کسی بر زمین نمی آید و از
زمین کسی بآسمان نمیرود و اگر چنان بودی که در مدتی مردم از زمین بآسمان رفتندی

[illegible]

یا از آسمان بحثی بزمین آمدی و از آسمان بهوا اهل خبر بودی هر آینه دلیل زیادت تمام تر
و ظاهرتر می بودی و یقین کاملتر می شد و شک و تردد زودتر بر طرف میگشت و دیده کان
روشن میشد که آسمان راه بری است که بهر دو سوی روند و از جانب اوی آیند امام علیه السلم
فرمود در آنچه مشاهده میشود ترا در زمین از آنچه پیداست که بسوی آسمان میروند و از جانب علوی می آیند
تمام از آسمان نازل است و از آسمان بعلو میرسند نمی بینی که آفتاب از آسمان طالع است
و آن نور آسمان است و قیام اهل دنیا بآن نور است و اگر بازداشته شود آن نور از
اهل دنیا همه ایشان بهلاکت رسند و ماه نیز از آسمان طالع میشود و او نور شب است و
بآن دانسته میشود شمار سال و ماه و اگر محبوس شود که راه نیابد مردمان اند در
ظلمات بحر و بر و از آسمان نازل میگردد باران که زندگی هر چیز بآن است از زرع و نبات
و انعام و سایر اهل حیات و اگر محبوس گردد باران از ایشان نه کالی ایشان صورت نه
شده و همچنین باد اگر محبوس شود هر آنچه در زمین است روی بفنا آورد و تغیرات در آن
پدید آید باز ابر و رعد و برق و صواعق و مانند اینها دلیل است بر آنکه در آسمان مدبری است
که تدبیر هر چیز نموده است و از آسمان بزمین نازل میگردد و خدای آسمان با موسی سخن گفت
و عیسی را بنزد خود برد و ملایک را بنزد خود بزمین فرستاد و این قدرت که تو ایمان نمی
آوری مگر بچیزی که از آنچه بچشم خود دیده باشی و آنچه بچشم ندیده انکار میکنی عقل و فهم را
با در بسته سایل گفت که اگر خدای تعالی در هر صد سال مردگان را باز زنده گرداند تا از کار
خود سوال میکردیم که چگونه حال ایشانرا و آنچه بایشان رسیده بود از بعد مرگ و آنچه بایشان
در عمل کردند مرا اینه زیستن می بودند مردمان در امر آخرت و شک و ریب ایشان بالکلیه زایل
میگشت امام علیه السلم فرمود این مقالات کسانی است که منکر پیغمبران باشند و تکذیب

اخبار ایشان نمایند و تصدیق کنند آنچه ایشان از جانب حق تعالی خبر دادند آیا کسی
راست گوی تر از خدای تعالی و پیغمبران او تواند بود و حال آنکه رجوع کرده اند خلق
بسیار بدنیا از آنان که از دنیا رفته اند مانند اصحاب کهف که سیصد و نه سال
مرده بودند و خدای تعالی ایشانرا زنده گردانید در زمانی که مردمان منکر
بعث و حشر بودند تا حجت بر ایشان قایم گردد و بدانند که بعث حق است و نیز میرانید
حق تعالی ارمیا پیغمبر را در وقتی که نظر کرد در خرابی بیت المقدس و خرابی
آن در وقتی که غزا کرد ایشانرا بخت النصر و گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
فاماته الله مائة عام ثم بعثه یعنی کجا زنده خواهد گردانید این قریه خراب را خدای تعالی
بعد از آنکه موات و خراب شده پس بمیرانید خدای تعالی او را صد سال و بعد از آن
زنده گردانید او را نظر میکرد در اعضای خود که چگونه با هم ترکیب می یابد و گوشت بر
او پوشیده میشود و مفاصل و عروق او بهم دیگر اتصال می یابد و چون ترکیب
او تمام گشت گفت اعلم ان الله علی کل شی قدیر یعنی میدانم که خدای تعالی بر همه چیز
قادر است و زنده گردانید خدای تعالی قومی را که بیرون آمدند از دیار و منازل
خود از ترس طاعون و ایشان مردم بسیار بودند پس بمیرانید خدای تعالی ایشانرا و
مدتی بر آن گذشت و استخوان ایشان پوسیده و ریزیده گشت پس خدای تعالی ایشانرا
زنده گردانید تا خلایق قدرت او را مشاهده کنند بدعای پیغمبری که او را حزقیل گفتندی
پس بدنهای ایشان ترکیب یافت و ارواح در ابدان ایشان در آمد و چنان شدند که اول بودند
و مدتی مدید بعد از آن در دنیا بودند و بمیرانید خدای تعالی قومی را که با موسی علیه السلم
گفتند که خدای تعالی را بما بنمای بچشم سر معاینه پس بمیرانید خدای تعالی ایشانرا و بعد از آن

اصحاب تناسخ

زندگی داد و در ایشانرا سایل گفت خبر ده مرا که آنان که به تناسخ قایلند از کجا این سخن میگویند
و حجت ایشان چیست امام علیه السلم فرمود که اصحاب تناسخ راه دین را پس پشت خود
گذاشته اند و گمراهی را در نظر خود آراسته اند و زعم ایشان آنست که هر عالم
در صورت مخلوقات است و حجت ایشان آنکه روی است که خدای تعالی آفریده
است دنیا و میان را بصورت خود و منکر بهشت و دوزخ و حشر و نشر اند و قیامت نزد
ایشان بیرون آمدن روح است از قالبی و در آمدن اوست در بدن دیگر اگر نیکوکار
بوده در قالب اول باز گشته میشود در قالبی که فاضلتر باشد از قالب اول در اعلی درجات
دنیا و اگر بدکردار و نادان باشد در می آید در بدن بعضی از حیوانات که همواره در محنت
و رنج دنیا باشد یا در صورت حشرات ارض و واجب نمی دانند بر خود چیزی از نماز و روزه
و غیر آن از عبادات شرعیه الا معرفت آنکه بر خود لازم می دانند معرفت او را و همه شهوات دنیا
بر خود مباح دانسته اند از نکاح نسا از دختران و خواهران و عمات و خالات و زنان شوهر
دار و همچنین خون و شراب و مرده بر خود حلال میدانند پس قبیح میشمارند مقالات ایشانرا
هر فرقه که هستند و لعنت میکنند ایشانرا اهل ملتی از امم و زعم ایشان آنست که آدمیان انتقال
میکنند از قالبی بقالبی و ارواح ازلیه است متعلق شده بود به بدن آدم و بعد از آن با بدن اولاد
او و اولاد او و اولاد اولاد او تا این زمان و چون خالق در صورت مخلوق باشد پس بچه چیز استدلال
توان کرد که یکی از ایشان آفریننده آن دیگر است و میگویند که ملایک از فرزندان آدم اند زیرا که
هر کدام از بنی آدم در دین خود بمرتبه اعلا رسیده اند بیرون میبرند از مقام حیوان و مرتبت
ملکی ایشانرا حاصل میشود سایل گفت خبر ده مرا از مجوس که خدای تعالی هیچ پیغمبری را با ایشان
فرستاده است زیرا که ما دیده ایم در میان ایشان کتب محکمه و مواعظ بلیغه و امثال شافیه

و ایشان قایل هستند بثواب و عقاب و ایشانرا شریعتی است که بآن عمل مینمایند
امام علیه السلم فرمود هیچ امتی نیست که پیغمبری بایشان نیامده باشد و کتابی از حق تعالی
بایشان نیاورده باشد پس انکار کرده اند پیغمبران را و جحود نمودند کتاب او را سایل
گفت پیغمبر ایشان چه کس است چه بعضی گمان میبرند که خالد بن سنان بوده امام علیه السلم فرمود
که خالد بن سنان عرب بدوی بود و پیغمبر بود و این سخنی است که مردمان میگویند سایل گفت
آیا زردشت پیغمبر ایشان بود امام فرمود زردشت بزمزمه ادعای نبوت کرد پس
قومی بآن ایمان آوردند بآن و قومی انکار و جحود کردند و اخراج نمودند او را از دیار و منازل
خود او در بیابان او را سباع هلاک کرد سایل گفت آیا مجوس بصواب نزدیکتر بودند در
زمان خود یا عرب در جاهلیت امام علیه السلم فرمود عرب در جاهلیت خود بدین حنیف نزدیکتر
اند از آنکه که مجوس کافر بودند بهمه انبیا و منکر بودند کتابهای ایشانرا و متابعت نمیکردند
هیچ طریقت و آثار انبیا را و بخت نصر که ملک مجوس بود در عهد اول سیصد پیغمبر را بقتل
آورد و مجوس از جنابت غسل نمیکردند و قاعده عرب آن بود که از جنابت و حیض غسل
میکردند و مجوس را تقیید بآن نبود و همچنین عرب ختنه میکردند و آن از سنن انبیاست
و اول کسی که بآن اقدام نمود ابراهیم خلیل بود و مجوس بآن عمل نکردند و همچنین مجوس
غسل نمیدادند مرده های خود را و عرب بآن مقید بودند و همچنین مجوس مرده های خود را در
صحراها در ابهای عظیم می انداختند و عرب مرده گان را در قبور مستوری میکردانیدند و همچنین مجوس
با مادر خود و خواهر و دختر خود مباشرت میکردند و عرب آنرا حرام میدانستند و مجوس منکر
بیت الله الحرام بودند و آنرا بیت شیطان میخواندند و عرب همواره حج میگزاردند
و تعظیم آنرا بجای می آوردند و آنرا خانه پروردگار میدانستند و اقرار بتوریت و انجیل

که افریده او را و چیزی نبود که او را از ان بیافریند و او را صورت داد بی انکه
مثالی و نمونه از او باشد قادر است بانکه اعاده کند او را همچنانکه در اول آفریده است
انرا سائل گفت این سخن را بهتر ازین واضح گردان امام علیه السلم فرمود بدرستیکه روح
مقیم است در جای خود روح نیکوکاران در روشنی و فسحت است و روح بدکاران
در ضیق و ظلمتی است و بدن او با خاک یکسان شده است و انچه سباع و هوام از اعضاء او
خورده اند هم خاک گشته اما معلوم و پیدا اند در علم حق تعالی زیرا که از علم او غایب
نیست مقدار ذره در اسمانها و در تاریکیهای زمین و میداند شمار و اشیاء و مقادیر
هر را و خاک روحانیان نسبت با خاک بمثابه طلاست در میان خاک چون زمان بعث
در رسد بارانی بر زمین ببارد و آن باران بعث و نشور است و شسته میشود و جدا
میگردد خاک روحانیان از خاک همچنانکه طلا از خاک خالص جدا میشود و چون شسته
میشود همچنانکه روغن از شیر جدا میگردد پس جمع کرده میشود خاک هر قالبی و نقل
کرده میشود بامر خدای تعالی بجائی که روح اوست و باز میگردد صورتهای بدن باذن
خداوند بوجهی که اول بود و در می اید ارواح در ابدان خود و این جمله ایشان با کفنهای
مبعوث و محشور خواهند شد سائل گفت چون کفنها پوسیده و در زیر شده باشد چگونه
توانند بود امام علیه السلم فرمود انکس که بدنها را زنده میگرداند تجدید اکفان از برای ایشان
میکند سائل گفت اگر کسی بی کفن بوده باشد امام علیه السلم فرمود خدای تعالی ستر
عورت او را از پیش خود سائل گفت در روز عرض صفها خواهند بستن و مردمان امام
علیه السلم فرمود بلی ایشان در آن روز صد و بیست هزار صف در عرض امین خواهند بود
گفت ایا اعمال بندگان را در میزان خواهند اورد امام علیه السلم فرمود نه زیرا که اعمال

اجسام نیستند تا انها بوزن در توان آورد و کسی محتاج باشد بوزن در آوردن اشیا که
جاهل باشد بمقادیر اشیا و نداند ثقل و خفت اشیا را و هیچ چیزی بر خدای تعالی
پوشیده نیست سائل گفت پس چه باشد معنی قول حق تعالی که و من ثقلت موازینه یعنی
و انکس که گران شود موازین او امام علیه السلم فرمود یعنی و هر انکس که راجح گردد اعمال
او سائل گفت خبر ده مرا بانکه کافی نبود عذاب دوزخ از برای الم اهل عذاب
بی الم رسانیدن مار و عقرب و مانند آن امام علیه السلم فرمود عذاب میکند حق تعالی
بمار و عقرب مگر قومی را که زعم ایشان انست که حیات و عقارب بدانچه که سر زده اند از
حق تعالی صادر نشده اند بلکه از اهرمن صادر اند پس خدای تعالی مسلط گردانید بر ایشان
حیات و عقارب را تا بچشانند ایشان را وبال معتقد ایشان سائل گفت که اهل بهشت تناول
میکنند میوه از میوه های بهشت را پس چون میخورند آن میوه را باز میگردد و بهیئتی که در اول
بود امام علیه السلم فرمود بلی مشابه چراغ است که چون چراغی از و روشن کنند از روشنی
او چیزی کاسته نشود و اگرچه چراغها و آتشهای عالم از ان افروخته شود چیزی از ان
کاسته نمیشود سائل گفت اهل جنت میخورند و می اشامند و زعم شما آنست که ایشان را بال
احتیاجی نیست امام علیه السلم فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق است و هیچ ثقلی ندارد
را از اجسام ایشان بیرون می اید بطریق عرق سائل گفت چگونه تواند بود که حور العین
بهشت مرتبه بکر دوشیزه باشند امام علیه السلم فرمود چون حور المخلوق اند از اجسام
[illegible] یه او را حاجات و مخالط نمیشود او را افات و در نمی اید ایشان را
[illegible] نفاس و حاری نمیشود بر مجری ایشان بول و غیر ان پس حوا حلقه
[illegible] تی است و چیزی که موجب نقصان خلقت ایشان باشد ایشان را راه نمی یابد سائل گفت

می دهد

واشته و از مشکلات سوال از ایشان مینمودند و بالجمله عرب و اکثر اعمال دینی حق نزدیکتر بودند
از مجوس سائل گفت ایشان در حلال بودن خواهران احتجاج کرده اند با انکه سنت آدم صحیح بوده
امام علیه السلم فرمود ایا در حلال بودن مادر و دختر چه حجت هست و حال انکه حرام کرده
است انها را آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و سایر انبیا سائل گفت چرا حرام گردانیده اند
شراب را و حال انکه هیچ نشاء فاضلتر از نشاء او نیست امام علیه السلم فرمود شراب را بجهة
حرام کرده اند که او ام الخبائث است و سر شری از او در وجود می آید شارب الخمر ساعتی عقل
وی ربوده میشود و بر وجهی که نمی شناسد پروردگار خود را و هیچ معصیتی نیست که ارتکاب
ان ننماید و حرمت چیزی در نظر او باقی نمی ماند و هیچ فاحشه نیست مگر که اتیان بان می
نماید و در ان وقت مهار زمام او بدست شیطان است اگر امر میکند او را بسجده اصنام سجده
میکند و منقاد میشود او را در هر چه تقاضا دارد و طلب نماید سائل گفت چرا حرام گردانیده اند
خون مسفوح را امام علیه السلم فرمود از برای انکه خوردن خون مورث قساوت است و علت
است و موجب عفونت بدن و رنگ آدمی را متغیر میکند و خون خوردن از اعظم اسباب
جذام است سائل گفت چرا مرده را حرام گردانیده اند امام علیه السلم فرمود تا فرق باشد
در میان انچه ذکر کرده باشند نام خدای عز و جل را بر او و در میان مرده خون در
بدن مرده محتبس شده و لحم او ثقیل گشته و خوشگوار نیست در بدن آدمی سائل
گفت پس ماهی مرده را چرا حرام نمی دانند امام علیه السلم فرمود زیرا که ذکات ماهی
اخراج او است زنده از آب بزمانی که بمیرد و بعد از ان پخته حلال است که ماهی را خون نمی باشد
و همچنین است حال ملخ سائل گفت چرا حرام گردانیده اند زنا را امام علیه السلم فرمود
بجهة انکه در زنا فساد بسیار است و موجب قطع انساب است زیرا که زن نمی داند

کرا مرده

نمی داند که از کدام مرد آبستن گشته و فرزندی داند پدر خود را و خویشها و میراث در میان واقع
ضایع میگردد و سائل گفت چرا حرام گردانیده اند لواطه را امام علیه السلم فرمود اگر اتیان بغلام
حلال بودی مستغنی شدندی مردان از زنان و آن مورث انقطاع نسل و تعطیل فروج میشد
و ان متضمن فساد بسیار بود سائل گفت چرا حرام گردانیده اند اتیان بهایم را امام علیه السلم
فرمود بجهة انکه تضییع نطفه میشود و اگر حرام نبودی هر کس مشغول تضییع نطفه خود میگردید
موجب فساد در نوع انسان میشد پس حرام گردانیده شد فرج بهایم و حلال گردانیده
شد ظهور ایشان تا منتفع شوند بان و حلال گردانید فروج نسا را تا محل شهوات ایشان
باشد و بقای نوع و توالد ایشان باشد سائل گفت که بچه جهت غسل جنابت را واجب کرده اند
و حال انکه مباشرت حلال خود موجب تدنس در بدن آدمی نمیشود امام علیه السلم فرمود
جنابت بمنزله حیض است زیرا که نطفه خونیست که استحکام نیافته و مباشرت نمیشود مگر بحرکت
شدیده و شهوت غالبه و چون فارغ میشود مرد بدن او نفسی فرزند و مرد از نفس خود رایحه
کریهه ادراک میکند و بدین جهة غسل واجب میشود باز سائل گفت چه میگویی در حق کسی که گمان
برد که تدبیراتی که درین عالم بظهور می رسد بدان کواکب سبعه سیاره است امام علیه السلم
فرمود ایشان محتاج می شوند بانکه اقامت کنند دلیل بر انکه افلاک و انچه عالم اکبر است
و عالم اصغر از تدبیر ستارگان اند که درین افلاک در حرکت اند و دلیل بر خلاف حق صریح
چگونه قایم کرد و سائل گفت چه گویی در علم نجوم امام علیه السلم فرمود علمیست قلیل المنفعه کثیر
المضره زیرا که مدفوع نمیگرداند مقدورات و منفی نمیشود از و محذورات و اخبار منجم
بوقوع بلا نجات نمی دهد او را تحرز از قضا و اگر خبر دهد او را از نزول بلا قادر نیست که ازان
خود صرف نماید و منجم مضاد حق تعالی است در علم خود چه گمان می برد که باز می تواند

مقتضا خدا را از مخلوقات سایل گفت آیا پیغمبر فاضلترست یا ملکی که بر او نازل میشود امام علیه السلم
فرمود بلکه پیغمبر فاضلترست سایل گفت چرا است که بعضی ملایک موکل اند بر بندگان که می نویسند
بر ایشان اعمال ایشان را از خیر و شر و حال آنکه خداوند تعالی عالم السر و الخفیات است
و بر او چیزی پوشیده نیست امام علیه السلم فرمود ملایک را در مقام بندگی و فرمان برداری
میدارد و ایشان را گواه بر بندگان خود میگرداند تا بندگان را ملاحظه و اندیشه ایشان
معنی زیادت کند مواظبت بر طاعت و اجتناب از معصیت نمایند پس باید که حضور آن دو ملک
را از معصیت باز گردانند و گویند که گواه عدل موکل گردانیده و این لطفی است از حق تعالی
نسبت با بندگان که باز دارنده ایشان از معصیت است سایل گفت آیا خدای تعالی
آفریده است خلایق را از برای رحمت یا از برای عذاب امام علیه السلم فرمود از برای
رحمت آفریده و در علم الهی آن بود پیش از آفرینش آنکه قومی از ایشان بواسطه
اعمال قبیحه ایشان و جحود و انکار حق و صواب بعذاب ابدی باز میگردند سایل گفت
حق تعالی عذاب میکند ایشان را که انکار حق کردند و مستوجب عذاب گشتند بجهة انکار
حق پس بچه جهت عذاب میکند آنان را که معرفت و شناخت حاصل کردند و بحق قایل گشتند
امام علیه السلم فرمود عذاب منکران الوهیت و توحید نهایت ابدی و عذاب قایلان
بتوحید و معترفان بحق عقوبتی است باندازه معصیت ایشان و الحق حق تعالی از ایشان رفع
کرده و بپایان میرسد و ایمان دارند و خدای تعالی ظلم نمیکند بر هیچ آفریده سایل گفت آیا
در میان کفر و ایمان منزلی و واسطه هست و ایمان از چیست و کفر از چه امام علیه السلم
فرمود ایمان آنست که تصدیق کند خدای تعالی را و آنچه غایب است از او از عظمت
و بزرگی حق تعالی سبحانه که تصدیق میکند او را و آنچه مشاهده میشود او را و عقابی چند آنرا

و کفر و جحود ا[illegible] چیست امام علیه السلم فرمود شرک
عبارت از [illegible] ی خدای تعالی چیز دیگری را در بندگی و معبودیت شریک است
که اعتقاد کند بدل حقیقی را سایل گفت سعادت و شقاوت چیست امام علیه السلم فرمود سعادت
سبب چیزی است که متمسک میشود بآن اهل سعادت پس او را نجات میکشد و شقاوت سبب
خذلان است که متمسک می شوند بآن ارباب شقاوت و ایشان را بهلاکت میکشد و هر یک را حق
تعالی میداند سایل گفت خبر ده مرا که چراغ چون منطفی گردد نور آن بکجا میرود امام علیه السلم فرمود
میرود جایی که باز نمیگردد سایل گفت چرا انکار میکنی که آدمی را حال چنین باشد چون
بمیرد روح از بدن او مفارقت میکند دیگر باز نمیگردد چنانکه روشنی بچراغ باز نمیگردد امام
علیه السلم فرمود چرا اینچنین قیاس نکنی که آتش در اجسام پنهان است و اجسام قایم اند
با عیان خود مانند سنگ و آتش برگ پس هر گاه که بر تند یکی را بر دیگری روشن میگردد
از ایشان آتشی که روشن میگردد و از آن چراغ که روشن میگردانند خانها را پس آتش در اجسام
ثابت است و روشنی آن فانی میشود و روح جسمی رقیق است که تعلق یافته بقالب کثیف و نه
بمنزله نور چراغ است که فانی میگردد پس بتحقیق که آفرید در رحم فرزند را از آب جهانی
و ترکیب کرد در آن انواع مختلفه از عروق و عصب و اسنان و موی و استخوان و غیر آن و زنده
گردانید او را بعد از موت او و اعاده خواهد کرد او را بعد از موت و فنای او سایل گفت پس
کجا میرود روح امام علیه السلم فرمود در اندرون زمین آنجا که وفات نمود تا زمانی که آن
جسم مبعوث گردد سایل گفت کسی را که بدار کشیده باشند کجا میرود روح وی امام علیه السلم
فرمود در کف ملکی است که قبض نموده روح وی را تا ودیعت نهند در زمینی که مناسب دانند
امام علیه السلم فرمود و سایل گفت خبر ده مرا از روح که آیا غیر خون است امام علیه السلم فرمود بلی

روح بر وی [illegible]
جسم و صفای آن و حسن صورت و [illegible] گشت
مفارقت میکند روح از بدن سایل گفت آیا موصوف میشود روح بخفت و ثقل و [illegible]
امثال آن امام علیه السلم فرمود که روح بمنزله ریح است در خیکی چون باد را در خیک [illegible]
پر باد میشود و وزن آن با وزن خیک زیاده نشود و اگر آن باد بیرون رود چیزی
از آن وزن کاسته نشود و همچنین است روح از ثقل و وزن خفت سایل گفت خبر ده
مرا از جوهر ریح امام علیه السلم فرمود که ریح هوا متحرک است و چون ساکن گردد از او هوا خوانند
و قوام دنیا بریح است و اگر باز ایستاده شود ریح در مدت سه روز مثلا هر آینه فاسد گردد
هر چیزی که در روی زمین است و گندیده شود زیرا که روح بمثابه مروحه است که دفع میکند
فساد را از هر چیزی و خوش میگرداند آنچه را پس بمنزله روح است هر گاه که روح
از بدن آن بدن گندیده و بدبوی میشود و تغیر بآن راه می یابد آنگاه فرمود تبارک الله
احسن الخالقین سایل گفت آیا متلاشی می شود روح بعد از خروج او از قالب یا باقی است
بعد از مفارقت امام علیه السلم فرمود بلکه باقی است تا زمان نفخ صور و چون نفخ صور شود
فانی گردد هر چه او را وجود باشد پس نه حس باشد و نه محسوس بعد از آن اعاده کرده شود
اشیا بر وجهی که در اول مخلوق شده بودند و آن بعد از چهارصد سال باشد
بین نفخه خواهد بود سایل گفت حشر و نشر اجساد کجا تواند بود و حال آنکه اعضا
پوسیده و بریده شده باشد عضوی در شهری سباع و جانوران درنده او را خورده
باشند و عضوی در شهر دیگر پوسیده شده باشد و عضوی در محلی دیگر خاک شده
شده و از آن خاک عمارات و بناهای مستحکم ساخته باشند امام علیه السلم فرمود

[illegible] باشد و خون ایشان از آن متقاطر شود و بعد از آن حضرت ملتفت بجانب من شد
و فرمود از برای چه مطلب داری گفتم یا رسول الله مطالب من به الجنات است که رخصت در آمدن نام
حضرت امیر علیه السلم دادم فرمود بخدای سوگند که رد تو از برای آن بود که جبرئیل علیه السلم خبر
داد مرا از وقایع و حوادثی که بعد از من خواهد بود و مرا امر کرد که وصیت کنم بعلی
ابن ابی طالب را ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این علی ابن ابی طالب وصی من و خلیفه
من است از بعد من و قضا کننده وعده های من و دور کننده دشمنان من است از حوض
من ای ام سلمه بشنو و گواه باش که علی بن ابی طالب سید مسلمین و امام متقین و قاید غر محجلین
است و قتال ناکثین و قاسطین و مارقین است گفتم یا رسول الله ناکثین چه کسانند فرمود آنکسانی که
بیعت شکنند با علی ابن ابی طالب در مدینه و بشکنند آن بیعت را در بصره گفتم قاسطین چه کسانند فرمود
معویه و اصحاب او از اهل شام گفتم مارقین چه کسانند فرمود اصحاب نهروان و او و اتباع او
امیر المؤمنین را از اشیای جنگ که بجنگ آیند بعد از فتح بصره [illegible]
گردد که [illegible] ای علی تو [illegible] خواهی بود بعد از من و [illegible]
نزد خدای تعالی پس [illegible] از برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بجنگ

و بواسطه شهوات نفس که از محبت دنیا بر ایشان غالب آمده [illegible] را بقران باز کرده و ابا نموده
برای از اندیشه عاقبت حاصل میباشد که عاقبت پسندیده و از رای ستمکاران است و از ابن عمر
رضی الله عنه منقول است که چون این آیه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین نازل شد [illegible]
جهاد کن کافران و منافقان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود من مجاهده با کفار خواهم کرد
یعنی کفار و منافقان جبرئیل علیه السلم آمد و گفت تو و علی ابن ابی طالب [illegible] جهاد
خواهید کرد و از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده اند که گفت من نزدیک پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله بودم در حجة الوداع حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible] بکشید
بعد از من کافران که بعضی بعضی را بقتل آورید و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که امیر
المؤمنین علیه السلم در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که حق تعالی میفرماید
[illegible] انقلبتم علی اعقابکم یعنی [illegible]
علیه و آله که پیغمبرانی که پیش از تو رفته اند پیغمبران پس اگر بمیرد یا کشته شود [illegible]
بر عقبای خود و کافر خواهید شد و بخدا سوگند که باز نمی گردیم بر اعقاب [illegible] بعد از آنکه
تعالی هدایت کرد ما را و بخدا سوگند که اگر [illegible] کشته شود [illegible] قتال و جدال خواهم
را بجهت قتال [illegible] پیغمبر خدا تا آن زمان که بمیرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

١٩٠